الهیات کتاب‌مقدسی

نویسنده: گریم گلزورثی

مترجم: روبرت آسریان

فهرست

پیشگفتار

مدتی پیش، یکی از آشنایانم به من اصرار می‌کرد که کتابی در مورد الهیات کتاب‌مقدسی برای مسیحیان عادی بنویسم. بطور کلی در طی قرن حاضر در مورد{P - P Biblical Theology} الهیات عهدعتیق یا عهدجدید کتب بسیاری به نگارش درآمده‌اند اما این کتب معمولاً یک یا دو محدودیت داشته‌اند. مهم‌ترین محدودیت این کتب این بوده است که بسیاری از نویسندگان اجازه نداده‌اند که کتاب‌مقدس با اقتدار کلمات خودش با خوانندگان سخن بگوید. محدودیت دیگر این بوده که این کتب یا الهیات عهدجدید را مورد بررسی قرار داده‌اند یا الهیات عهدعتیق را، بنابراین مشکل بتوان کتابی را یافت که الهیات کتاب‌مقدس را در کلیت آن مورد بررسی قرار داده باشد. اما حتی آثاری که از دیدگاه مسیحیت انجیلی به نگارش درآمده‌اند معمولاً در سطحی تخصصی و پیچیده تألیف شده‌اند و برای مسیحیانی که تحصیلات الهیاتی نداشته‌اند، مناسب نبوده‌اند.

در این کتاب من تلاش کرده‌ام سه هدف را تحقق ببخشم: نخست اینکه خواننده را با یک الهیات منسجم در کل کتاب‌مقدس آشنا سازم. دوم اینکه این عمل را از دیدگاه فردی که به الهام و مرجعیت کامل کتاب‌مقدس بعنوان کلام خدا معتقد است انجام دهم و سوم اینکه این کتاب را برای مسیحیان عادی به نگارش درآورم و حتی‌المقدور از بکارگیری اصطلاحات تخصصی اجتناب کنم. در ورای این تلاش، عمیقاً معتقد به این بوده‌ام که درکی کلی از وحدت موضوعی کتاب‌مقدس یعنی درکی کلی از پیام واحدی که از کتاب پیدایش تا مکاشفه وجود دارد، برای درک صحیح هریک از کتب کتاب‌مقدس ضرورت دارد.

در کتاب نخست خود «انجیل و ملکوت» هدف من این بود که برای درک عهدعتیق از یک نگرش مسیحی استفاده کنم بنابراین الهیات کتاب‌مقدسی را مورد استفاده قرار دادم. در کتب بعدی‌ام «انجیل و مکاشفه» و «انجیل و حکمت» این روش برای نشان دادن رابطه بین کتب حکمت در عهدعتیق و کتاب مکاشفه از یکسو و انجیل عیسی مسیح از سوی دیگر بکار گرفته شده است. در این کتاب نیز من انجیل را بعنوان نقطه مبدأ برای درک کل کتاب‌مقدس درنظر گرفته‌ام. من عمیقاً معتقدم که هر قسمت کتاب‌مقدس با توجه به عمل نجات‌بخش مسیح معنا پیدا می‌کند، که خلقتی را که توسط گناه سقوط کرده است متبدل کرده و همه چیز را نو می‌سازد.

گریم گلدزورثی

مقدمه:

چگونه باید از این کتاب استفاده

کرد؟

این بخش راهنما، برای کسانی نوشته شده است که تحصیلات الهیاتی رسمی ندارند. این کتاب برای اشخاصی نوشته شده است که با داشتن معلومات ابتدایی برای درک کتاب‌مقدس می‌خواهند کتاب‌مقدس را بشناسند. البته اگر شما دانشجوی الهیات نیز باشید این کتاب برای شما بسیار مفید است. من فکر می‌کنم بسیاری از واعظین، معلمین کلام خدا، رهبران جوانان و خادمین دیگر از مطالعه اصول اساسی الهیات کتاب‌مقدسی، استفاده فراوان خواهند برد. بنابراین این کتاب به یک معنا راهنمایی برای اشخاص نوایمان است و تلاش می‌کند بگونه‌ای که نیازی به آشنایی با معلومات قبلی نباشد، خواننده را با موضوع آشنا سازد. فرض من این است که شما یک ایماندار به عیسی مسیح هستید و درکی کلی و مقدماتی در مورد اینکه کتاب‌مقدس چه می‌گوید، دارید.

این کتاب همچنین از این جهت کتابی برای اشخاص نوایمان محسوب می‌شود چون من سعی کرده‌ام برروی آنچه که آن را پیام‌محوری کتاب‌مقدس می‌دانم تأکید کنم. با تدوین فصول کوتاه و با استفاده از نمودارها و چکیده مطالب، امیدوارم که حتی خوانندگانی را که از مطالعه مطالبی بظاهر سنگین‌تر ترس دارند، قدم به قدم با الهیات کتاب‌مقدسی آشنا سازم.

کتاب از چهاربخش تشکیل شده است که بخش ۳ کتاب مهم‌ترین بخش کتاب می‌باشد که در آن مضمون الهیات کتاب‌مقدسی گنجانده شده است. به منظور اینکه بتوان عملاً از کتاب بشکل کاملتری استفاده نمود سه بخش دیگر نیز به آن اضافه کرده‌ام که در مجموع چهاربخش کتاب را بدینگونه می‌توان خلاصه نمود:

۱- چرا وجود الهیات کتاب‌مقدسی ضرورت دارد؟

ابتدا این بخش (فصل ۱) را مطالعه کنید. الهیات کتاب‌مقدسی صرفاً رشته‌ای تخصصی و آکادمیک نیست بلکه ابزاری اساسی برای درک کتاب‌مقدس می‌باشد. هدف این بخش این است که بعضی از مسائل و مشکلات عملی در درک و بکارگیری کتاب‌مقدس را که در مورد آنها باید الهیات کتاب‌مقدسی را بکار گرفت، مطرح سازد.

۲- الهیات کتاب‌مقدسی چگونه بوجود می‌آید؟

مطالعه این بخش را (فصول ۷-۲) هنگامی آغاز کنید که دیگر فکر می‌کنید آماده بررسی مسائلی هستید که ماهیت نظری آنها بیشتر است. اما اگر خواندن این بخش برایتان کمی مشکل بنظر رسید به آسانی از خواندن آن صرف‌نظر نکنید و بهرحال آن را مطالعه کنید. در این بخش ما این موضوع را بررسی خواهیم کرد که چگونه می‌توانیم به الهیات کتاب‌مقدسی بپردازیم و مطمئن باشیم که با حقیقت سروکار داریم. ممکن است شما همیشه این فرض را از پیش در ذهن خود مسلم فرض کرده باشید که کتاب‌مقدس کلام خدا است و این امر همچون پیام اصلی کتاب‌مقدس واضح و مشخص می‌باشد. اما آیا می‌توانید برای این فرض خود دلیلی ذکر کنید؟ چه عاملی روش الهیات کتاب‌مقدسی را تعیین می‌کند؟ اشخاص مختلف روشهای مختلفی را در این زمینه بکار می‌گیرند و بسیاری از مسیحیان برای اینکه در این زمینه دچار مشکلی نشوند ترجیح می‌دهند بحث تعیین روش الهیات کتاب‌مقدسی را نادیده بگیرند. آگاهی جدی در مورد مطالبی که ما آنها را بدیهی می‌انگاریم و نیز آگاهی عمیق از فرضهایمان، اهمیت بسیاری دارد. اما اگر مطالب بخش سوم برایتان سنگین بود به شما پیشنهاد می‌کنم مطالب این بخش را پس از مطالعه بخش ۳ مطالعه کنید.

۳- الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟

حتی اگر مطالب دیگر این کتاب را مطالعه نکردید، بخش سوم آن را مطالعه کنید. این بخش جوهره اصلی کتاب را دربرمی‌گیرد. بیاد داشته باشید که این کتاب راهنمایی برای نوایمانان و مسیحیان عادی می‌باشد و همه مسائل و موضوعات کتاب‌مقدس در آن بشکل کامل مورد بحث قرار نگرفته‌اند. اگر در این کتاب به بعضی از شخصیتها یا وقایع کتاب‌مقدس اشاره نشده است، شما ممکن است تصور کنید که این شخصیتها یا وقایع آن گونه که شما فکر می‌کردید بخشی اساسی از پیام کتاب‌مقدس را تشکیل نمی‌دهند و یا مفهوم الهیاتی نوینی افزون بر آنچه که مطرح شده، بیان نمی‌کنند. بدیهی است که ممکن نیست که در چنین کتاب کوچکی همه

قسمتهای کتاب‌مقدس مورد بررسی قرار گیرند اما سعی کرده‌ام که مهم‌ترین موضوعات مکاشفه الهی را مورد بررسی قرار دهم.

۴- الهیات کتاب‌مقدسی را کجا می‌توان بکار گرفت؟

برای اینکه حجم کتاب زیاد نشود این بخش در خلاصه‌ترین شکل ممکن تألیف شده است. من نمی‌خواستم که چنین کتاب ساده‌ای آنقدر حجیم شود که خوانندگان عادی آن از درک و خواندنش ناامید شوند. کاربرد عملی الهیات کتاب‌مقدسی در مورد موضوعات حیاتی زندگی مسیحی ما، موضوعی است که باید کتاب جداگانه‌ای در مورد آن تألیف نمود. اما به منظور نشان دادن این امر که استفاده از روش الهیات کتاب‌مقدسی در مورد چه نوع مسائلی مفید می‌باشد دو موضوع را مطرح نموده‌ام که شما خود می‌توانید بشکل مبسوطتر به بررسی آنها بپردازید.

تأثیر بصری

برای اینکه مضامین این کتاب را بهتر درک کنید من بخشهای مختلف را به بخشهای کوتاه‌تر تقسیم کرده‌ام و از خلاصه مطالب و نمودار نیز استفاده نموده‌ام.

در بخش دوم کتاب، هر فصل با خلاصه بحث آغاز می‌شود. این رویه شما را قادر می‌سازد تا تصویری کلی از موضوع فصل در ذهن داشته باشید و پس از آنکه آن فصل را مطالعه نمودید، با مراجعه به خلاصه بحث، مطالب فصل را مرور کنید. این خلاصه مطالب را با دقت مطالعه کنید تا تصوری کلی از مطالب فصل داشته باشید و آنگاه به جزئیات و مباحث دیگر فصل توجه کنید.

در بخش ۳، هر فصل با خلاصه‌ای بسیار کوتاه از آن بخش از تاریخ کتاب‌مقدس که با آن فصل مرتبط می‌باشد و نیز کتب مرتبط با آن در کتاب‌مقدس، آغاز می‌شود. همچنین در این بخش، در عنوان هر فصل در کادری که با علامت آلفا – اُمگا (؟) مشخص شده است، گزیده‌ای از کتاب‌مقدس گنجانیده شده است:

A W به این متون کتاب‌مقدس بدقت توجه کنید. این متون از عهدجدید انتخاب شده‌اند و موضوع فصل را به شخصیت و کار مسیح مربوط می‌سازند. این متون به ما طریقی را که بوسیله آن انجیل کل کتاب‌مقدس را تفسیر می‌کند، نشان می‌دهند.

بخشهای جزئی‌تر هر فصل، در زیر سوتیترها قرار دارند. هدف من این بوده است که ایده‌های مختلف را با نظمی منطقی در سوتیترها بتدریج بیان کنم. بسیاری از سوتیترها در یک کار قرار گرفته‌اند:

کادرها

شامل خلاصه کوتاه هر بخش جزئی‌تر در هر فصل می‌باشد.

در انتهای هر یک از فصول بخش ۳ نمودارهایی وجود دارد که شامل پنج جزء مهم می‌باشد:

۱- هر تیتر موضوع فصل را بعنوان بخشی از پیام کلی کتاب‌مقدس که از خلقت کهنه تا خلقت نوین دیده می‌شود، نشان می‌دهد.

بوجود آمدن یک ملت

۲- خلاصه‌ای کوتاه از فصل، توجه ما را به ایده ملکوت خدا بعنوان موضوع اصلی و واحد کتاب‌مقدس معطوف می‌سازد. هر نمودار، روندی را که توسط آن موضوع ملکوت خدا بتدریج در مراحل مختلف تاریخ کتاب‌مقدس بسط و گسترش می‌یابد، نشان می‌دهد. درهر نمودار سه عنصر ملکوت دیده می‌شوند که عبارتند از: خدا بعنوان خداوندی که حکمرانی می‌کند، قوم او و نظام خلقت که خدا و قوم او با هم ارتباط می‌یابند. توسط این ابزارها ما در یک نگاه کلی می‌توانیم دریابیم که در هر مرحله تاریخ کتاب‌مقدس چگونه ماهیت ملکوت خدا مکشوف می‌شود.

خلاصه

عصیان انسان علیه خدا باعث سقوط کل نظام خلقت از جایگاهی که در ملکوت خدا دارد، می‌شود.

ملکوت خدا انسان جهان

خلقت خدا آدم و حوا عدن

سقوط

۳- موضوعات اصلی هر فصل ذکر می‌شوند. در این قسمت می‌توان قطعات اصلی الهیات کتاب‌مقدسی را مشاهده کرد که تاروپود مکاشفه الهی را نشان می‌دهند. هدف شما می‌تواند این باشد که بتدریج با این مفاهیم بنیادین و طریق تنیده شدن آنها در بافت کل کتاب‌مقدس آشنا شوید.

موضوعات اصلی

قدرت مطلق خدا

خلقت از نیستی توسط کلام خدا

انتظام و نیکویی خلقت

تصویر خدا در انسان

۴- برای درک اصطلاحات فنی الهیات کتاب‌مقدسی بعضی لغات کلیدی ذکر شده‌اند. این اصطلاحات در متن هر فصل ذکر شده و اگر شما با این اصطلاحات برخورد کنید احتمالاً نمی‌توانید آنها را تشخیص دهید و ممکن است مطالعه مجدد آنها لازم باشد. شما می‌توانید با استفاده از یک آیه‌یاب خوب و یا کتب مرجع دیگری چون واژه‌نامه کتاب‌مقدس یا واژه‌نامه الهیاتی اطلاعات بیشتری در مورد این اصطلاحات کسب کنید.

برخی لغات کلیدی

خلقت / آفرینش

حاکمیت

ملکوت

۵- و بالاخره ما بشکل خلاصه به آنچه که باید مطرح شود، بشکل اجمالی اشاره خواهیم نمود. این بخش مهم به ما یادآوری می‌کند که هیچ موضوع کتاب‌مقدسی را نمی‌توان به تنهایی و بدون درنظر گرفتن نحوه تحقق آن در مسیح، مورد بررسی قرار داد. این رویه‌ای برای نشان دادن تحول موضوعات و ایده‌های مهم کتاب‌مقدس از عهدعتیق تا عهدجدید می‌باشد.

راهی که باید پیموده شود

آدم – آدم آخر، اول قرنتیان ۴۵:۱۵

خلقت کهنه – خلقت جدید، دوم قرنتیان ۱۷:۵

آسمان و زمین کهنه – آسمان و زمین جدید، اشعیا ۱۷:۶۵، دوم پطرس ۱۳:۳، مکاشفه ۱:۲۱.

پیشنهاداتی برای مطالعات بیشتر

در انتهای هرفصل مطالب زیر ذکر شده است:

راهنمای مطالعه هر فصل:

در این قسمت سؤالاتی مطرح شده و وظایفی بعهده شما گذاشته می‌شوند تا شما را تشویق کنند تا مطالب مطرح شده را مرور کنید. کتابی که برای اشخاص نوایمان نگاشته شده است اگر همچون یک داستان مطالعه شود نمی‌توان استفاده زیادی از آن نمود. شما نیاز دارید تا در مورد مطالب خوانده شده تفکر و تأمل کنید و مفاهیم کتاب را در عمل بکار بگیرید.

منابعی برای مطالعات بیشتر

اگر می‌خواهید مطالب این کتاب را بهتر درک کنید به شما توصیه می‌کنم تا دو کتاب دیگر را نیز مطالعه کنید. کتاب اول کتاب من تحت عنوان «انجیل و ملکوت» می‌باشد که در مورد موضوع ملکوت تصویری کلی ارائه می‌دهد. کتاب دوم «الهیات کتاب‌مقدسی» تألیف جی. ووس می‌باشد که مطالعه دقیق آن بسیار مفید خواهد بود. برای دانشجویان مشتاق کتب دیگری نیز برای مطالعه پیشنهاد شده‌اند.

یادداشتها

برای اینکه قالب و شکل کلی کتاب ساده باشد از ذکر زیرنویس خودداری کرده‌ام. باوجود این در مواردی مجبور شده‌ام یادداشتهایی ذکر کنم یا منابع مورد استفاده‌ام را معرفی نمایم. این یادداشتهای در انتهای هر فصل ذکر شده‌اند.

چرا وجود الهیات کتاب‌مقدسی ضرورت دارد؟

الهیات کتاب‌مقدسی چگونه بوجود می‌آید؟

الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟

الهیات کتاب‌مقدسی را کجا می‌توان بکار گرفت؟

در این بخش نخست ما به بررسی این سؤال می‌پردازیم که چرا مسیحیان باید به الهیات کتاب‌مقدسی بپردازند. ما بعضی از مسائلی را که هنگام مطالعه کتاب‌مقدس با آنها روبرو می‌شویم، مورد بررسی قرار خواهیم داد و طرقی را پیشنهاد خواهیم نمود که الهیات کتاب‌مقدسی توسط آنها می‌تواند به این مسائل پاسخ گوید.

چرا وجود الهیات کتاب‌مقدسی ضرورت دارد؟

الهیات کتاب‌مقدسی چگونه بوجود می‌آید؟

الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟

الهیات کتاب‌مقدسی را کجا می‌توان بکار گرفت؟

آیا ما واقعاً می‌توانیم خدا را بشناسیم؟ اگر چنین امکانی وجود دارد کتاب‌مقدس در این زمینه چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ در این بخش ما به بررسی این موضوع می‌پردازیم که چگونه شناخت خدا امکان دارد و منبع شناخت ما از وی چیست.

همانگونه که در مقدمه ذکر شد، شاید بعضی از خوانندگان ترجیح بدهند که قبل از مطالعه این بخش بیکباره به بخش سه کتاب مراجعه کنند (فصول ۲۵–۸) و به بررسی مضمون الهیات کتاب‌مقدسی بپردازند. باوجوداین، نباید تصور کرد که مطالعه بخش دو اختیاری است و بهتر است این بخش را قبل از بخش سه مطالعه نمود.

چرا وجود الهیات کتاب‌مقدسی ضرورت دارد؟

الهیات کتاب‌مقدسی چگونه بوجود می‌آید؟

الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟

الهیات کتاب‌مقدسی را کجا می‌توان بکار گرفت؟

پس از اینکه ما این سؤالات را مطرح ساختیم که چرا وجود الهیات کتاب‌مقدسی ضروری است و نیز اینکه الهیات کتاب‌مقدسی چگونه بوجود می‌آید، اینک این سؤال را مطرح می‌سازیم که مضمون الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟ در این بخش ما در پی این خواهیم بود تا بعضی از موضوعات مکاشفه را تشریح کنیم که بشکل تدریجی و پیشرونده در کتاب‌مقدس آشکار شده‌اند تا اینکه بشکل کامل در شخصیت و عملکرد عیسی مسیح آشکار شده‌اند.

چرا وجود الهیات کتاب‌مقدسی ضرورت دارد؟

الهیات کتاب‌مقدسی چگونه بوجود می‌آید؟

الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟

الهیات کتاب‌مقدسی را کجا می‌توان بکار گرفت؟

و بالاخره ما بشکل بسیار اجمالی به بررسی این موضوع می‌پردازیم که مضمون الهیات کتاب‌مقدسی و روش آن را در کجا می‌توان بکار گرفت. هنگامی که ما با نگرش کلی الهیات کتاب‌مقدسی آشنا می‌شویم، این نگرش عمیقاً درک ما را در مورد کتاب‌مقدس تغییر می‌دهد. اما مسائلی وجود دارند که آنها را بشکلی که قبلاً اصلاً تصورش را هم نمی‌توانستیم بکنیم، می‌توانیم مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا دو مورد از این مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فصل اول

«زالو را دو دختر است»

هر یک از ما هنگام مطالعه کتاب‌مقدس لااقل درک بعضی از قسمتهای آن را مشکل یافته‌ایم. راه‌حلی ساده برای این امر این است که فقط قسمتهای آشنا و آسان فهم را مدنظر داشته باشیم و مسائل غیرقابل درک را نادیده بگیریم. اما هنگامی که این واقعیت را بشکل جدی مورد بررسی قرار می‌دهیم که کل کتاب‌مقدس کلام خدا است آنگاه خود را در وضعیت دشواری می‌یابیم. در چنین شرایطی ما نیاز به الهیات کتاب‌مقدسی داریم تا به ما نشان دهد که کتاب‌مقدس را چگونه بخوانیم و درک کنیم. یک متن مشکل و دیریاب چه معنایی دارد؟ چگونه باید روایتی از کتاب‌مقدس را نقل کنم تا اینکه بعنوان کلام خدا با من سخن بگوید؟ عهدعتیق را در مورد من و شما چگونه باید بکار گرفت؟ تعبیر کتاب‌مقدس چه معنایی دارد؟ سؤالات فوق از زمره سؤالاتی هستند که الهیات کتاب‌مقدسی به ما کمک می‌کند تا به آنها پاسخ دهیم.

نبرد اشخاصی که به کتاب‌مقدس ایمان دارند

هنگامی که ما با مشکلی روبرو می‌شویم که باید در مورد آن مشغول مطالعه شویم احساس خاصی در ما بوجود می‌آید. اگر پزشک به شما بگوید که اگر در عادات غذایی و نحوه زندگی‌اتان تغییری بوجود نیاورید، احتمال دارد که دچار حمله قلبی شوید و جانتان را از دست بدهید، شما برای مقابله با این خطر شروع به مطالعه مطالبی در مورد بیماری قلبی، ورزش و برنامه غذایی خواهید نمود. شما همچنین قبل از خرید یک اتومبیل یا رفتن به مسافرت دوردنیا کسب اطلاعات صحیح را کاری عاقلانه و ضروری می‌دانید. همچنین هنگامی که وسیله‌ای گرانقیمت چون دوربین، اجاق مایکروویو، یا دستگاه ضبط ویدئو می‌خرید معمولاً احساس می‌کنید که ضروری است که دستورالعمل استفاده از این وسایل را بدقت مطالعه کنید تا اینکه ضرری به وسیله خریداری شده وارد نشود و استفاده لازم را از پولی که خرج کرده‌اید ببرید.

هنگام مطالعه کتاب‌مقدس نیز با مطالبی روبرو می‌شویم که برای ما مسائلی غیرقابل فهم و لاینحل بنظر می‌رسند. ممکن است با مطلبی روبرو شویم که با حقایق بنیادینی که در قسمتهای دیگر کتاب‌مقدس وجود دارند متناقض بنظر رسد. یا ممکن است قسمتی را مطالعه کنیم که برایمان هیچ معنایی نداشته باشد. بعضی از

اشخاص توجهی به این قسمتها نکرده و مجدداً به سراغ قسمتهایی از کتاب‌مقدس می‌روند که مشکلی برای آنان بوجود نمی‌آورد. اما مسیحی‌ای که در مورد درک کلام خدا جدی است با این راه‌حل ساده راضی نمی‌شود. امیدوارم شما جزو آن گروه از اشخاص باشید که برای درک بهتر کتاب‌مقدس بعنوان یک کلیت خود را کمی به زحمت می‌اندازند. اینک شما ممکن است این سؤال را مطرح کنید که «الهیات کتاب‌مقدسی چیست؟» و «چرا به آن نیاز دارم؟»

بعنوان مسیحی ما می‌خواهیم بدانیم که ایمان و تعهد ما به مسیح براساس و بنیان صحیحی قرار دارد. ما می‌خواهیم حقیقت را در مورد ابدیت و زمان حال بدانیم. باید به چه چیزی ایمان داشته باشیم و چرا باید ایمان داشته باشیم؟ چگونه باید زندگی کنیم و چرا باید چنین زندگی‌ای داشته باشیم؟ طرق یافتن پاسخ این سؤالات چه هستند؟ بسیاری از مسیحیان کتاب‌مقدس را منبع اصلی دانش ما در مورد حقیقت می‌دانند. بنابراین با توجه به این گفته در مورد مسائلی که اهمیت بسیاری برای ما دارند چرا دیدگاههای متفاوت و گاه متضاد وجود دارند؟

یکی از علل این تفاوت دیدگاهها برداشتهای متفاوتی است که در مورد اقتدار کتاب‌مقدس وجود دارد. اگر فرض این باشد که کتاب‌مقدس تنها توسط کلیسایی صاحب اقتدار و مرجعیت می‌تواند تعبیر و تفسیر شود آنگاه تعبیر و درک کتاب‌مقدس تحت هدایت و کنترل سنت و تعالیم یک کلیسای خاص باید انجام شود. اگر فرض بر این باشد که کتاب‌مقدس آمیزه‌ای از حقیقت و خطا باشد، آنگاه وجود ملاکی برای تشخیص درست و نادرست در کتاب‌مقدس خود به مرجعی بالاتر از خود کتاب‌مقدس تبدیل می‌شود. هنگامی که مسیحیان برروی این موضوع توافق حاصل می‌کنند که کتاب‌مقدس بالاترین ملاک است آنگاه اختلافات آنان در این سطح مطرح می‌شود که متن کتاب‌مقدس حقیقتاً چه می‌گوید و چگونه باید آن را تفسیر نمود.

یک مسیحی عضو فرقه ادونتیست روز هفتم که بحث و گفتگو را دوست دارد، به یک معاون کشیش کلیسای اسقفی نزدیک شده و از او می‌پرسد: «ببخشید، روز سبت چه روزی است؟» معاون کشیش کلیسای اسقفی بدون تأمل پاسخ می‌دهد: «روز شنبه». پاسخ وی باعث تعجب فرد ادونتیست می‌شود زیرا وی انتظار داشت که این فرد پاسخ بدهد: «یکشنبه» بنابراین وی سرخود را تکان می‌دهد و دور می‌شود. هردوی این اشخاص کتاب‌مقدس را بعنوان مرجع غایی و نهایی قبول دارند. آنان در مورد این مسأله که مسیحیان کدام روز باید به کلیسا بروند، اختلاف نظر دارند. پاسخ این مسأله بستگی به این امر دارد که کتاب‌مقدس را چگونه باید تفسیر نمود.

جلسه‌ای در مورد موضوع تکلم به زبانها برگزار می‌شود. خادمی که عضو فرقه «کلیساهای مسیح» می‌باشد همراه با یکی از خادمین کلیسای اسقفی در برابر دو خادم پنطیکاستی به بحث و مناظره می‌پردازند. این اشخاص در مورد مرجعیت نهایی کتاب‌مقدس هیچ تردیدی ندارند، اما در مورد عملکرد روح‌القدس، هرگروه برداشتهایی کاملاً متفاوت از گروه دیگر را بیان می‌کنند. هر گروه موضع خود را با تعلیم کتاب‌مقدس بعنوان کلام خدا هماهنگ و منطبق می‌بیند.

مثالهای متعددی را می‌توان در این زمینه ذکر نمود. مسیحیانی که در مورد کتاب‌مقدس نظراتی مشابه و یا یکسان دارند در مورد آنچه که کتاب‌مقدس در مورد تعمید یا از پیش برگزیدگی یا بازگشت ثانوی مسیح تعلیم می‌دهد اختلاف نظر دارند. مسیحیانی که معتقد به کتاب‌مقدس هستند در مورد این مسائل بسیار جدی هستند. حقیقت بسیار اهمیت دارد و شما باید از آنچه که فکر می‌کنید حقیقت دارد، دفاع کنید. تصمیم درمورد اینکه به کتاب‌مقدس ایمان داشته باشیم و عمل برمبنای آنچه که تعلیم می‌دهد، همه مسائل ما را حل نمی‌کند. ما همواره با سؤالاتی از قبیل اینکه کتاب‌مقدس چه می‌گوید، چگونه مطالبش را می‌گوید و گفته‌های آن چه معنایی برای ما دارد روبرو هستیم. من ادعا نمی‌کنم که اختلاف‌نظر بین مسیحیان انجیلی یا اختلاف بین باورهای فرقه‌های مختلف مسیحی توسط الهیات کتاب‌مقدسی می‌تواند حل شود. در واقع ادعای من این است که هر مسیحی‌ای که می‌خواهد دلیل این اختلافات را بداند و می‌خواهد تا به روشی صحیح برای درک معنای کتاب‌مقدس دست یابد، باید با الهیات کتاب‌مقدسی آشنایی داشته باشد.

معنای کتاب‌مقدس

صرفاً برمبنای درک ما در مورد اینکه کتاب‌مقدس الهام خدا است و مرجعیت نهایی دارد، ممکن نیست.

متونی که مشکل‌ساز هستند

اگر من بگویم: «کل کتاب‌مقدس کلام خدا خطاب به من می‌باشد» چگونه می‌توانم دریابم که در هر متن کتاب‌مقدس خدا به من چه می‌گوید؟ چگونه کلام یک نبی به یک فرد اسرائیلی در دوران قدیم می‌توان به کلام خدا خطاب به من تبدیل شود؟ چگونه روایت واقعه‌ای که اتفاق افتاده است می‌تواند بروجود شخصی تأثیر بگذارد؟ و مطالب مطرح شده فوق در حکم نقطه آغاز مشکلات ما می‌باشند. در کتاب‌مقدس متون مشکل بسیاری وجود دارند و متون بسیاری را می‌توان یافت که گویا هیچ معنایی ندارند و یا با آنچه که اعتقاد داریم

کتاب‌مقدس در جاهای دیگر تعلیم می‌دهد تضاد دارند. بعضی از این متون بسیار ساده هستند و معنایشان به سهولت درک می‌شود اما بعنوان کلام خدا برای انسان معاصر بی‌معنا هستند. اجازه بدهید چند مورد مشخص را بررسی کنیم.

مورد مسیحی ادونتیست و اسقفی را بیاد می‌آورید؟ اگر بحث این اشخاص ادامه می‌یافت احتمالاً آیه زیر از کتاب‌مقدس مطرح می‌شد:

روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. (خروج ۸:۲۰)

ظاهراً این آیه بسیار ساده بنظر می‌رسد. در مورد معنای روز سبت برای قوم اسرائیل بحث و اختلاف نظری وجود ندارد و کتاب‌مقدس در مورد معنای تقدیس نمودن این روز در دوران قدیم در میان قوم اسرائیل اطلاعات کافی در اختیار ما می‌گذارد. در واقع بحث و اختلاف نظر به معنای این آیه برای ما در دوران معاصر مربوط می‌شود. پیام مشابهی از همین قسمت کتاب‌مقدس برای دو مسیحی که با هم مباحثه می‌کردند مشکل متفاوتی را بوجود می‌آورد:

بزغاله را در شیر مادرش مپز. (خروج ۱۹:۲۳)

همچنین آیاتی وجود دارند که در آنها صناعات ادبی و کلامی یا تصاویر خاص بکار گرفته شده است و تا زمانی که با این موضوعات ادبی و تصاویر شعری و زمینه آنها آشنایی کافی نداشته باشیم، نمی‌توانیم معنای این آیات را درک کنیم:

دان بچه شیر است که از باشان می‌جهد. (تثنیه ۲۲:۳۳)

بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می‌باشد.
(غزل غزلها ۴:۷)

بعضی از آیات از این جهت مشکل هستند چون مجموعه‌ای از معانی را می‌توان در آنها یافت و فاقد زمینه‌ای هستند که بتواند در درک معنای آیه به ما کمک کند.

زالو را دو دختر است که بده بده می‌گویند. (امثال ۱۵:۳۰)

و بالاخره آیاتی را باید ذکر کنیم که بنظر می‌رسد مسائلی اخلاقی را مطرح می‌سازند یا اینکه باور داشتن به آنها مشکل می‌باشد.

ای دختر بابل که خراب خواهی شد خوشابحال آنکه بتو جزا دهد چنانکه تو به ما جزا دادی. خوشابحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره‌ها بزند (مزمور ۹–۸:۱۳۷)

آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرورفتن تعجیل نکرد. (یوشع ۱۳:۱۰)

اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید که بنی‌اسرائیل را رهایی نداد.
(خروج ۲۰:۱۰)

و هر ذی نفس را هلاک کرده چنانکه یهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود. (یوشع ۴۰:۱۰)

این آیات این امر را نشان می‌دهند که در کتاب‌مقدس آیات بحث‌انگیز و مشکل‌ساز بسیاری وجود دارند. گاهی مسأله این است که آیه در حقیقت چه می‌گوید و گاهی مسأله این است که آیه چگونه به ما در دوران معاصر مربوط می‌شود. برای حل این مسائل باید ماهیت کتاب‌مقدس را دریافت و درک نمود که چگونه کتاب‌مقدس در کل یک کتاب را تشکیل می‌دهد و شامل یک پیام است. الهیات کتاب‌مقدسی درواقع به معنای مطالعه وحدت پیام کتاب‌مقدس می‌باشد.

الهیات کتاب‌مقدسی

با در ارتباط قرار دادن آیات مشکل‌ساز کتاب‌مقدس با پیام واحد آن، ابزاری برای حل این آیات مشکل در اختیار ما می‌گذارد.

من چگونه یک روایت کتاب‌مقدس را بیان می‌کنم؟

روایات کتاب‌مقدس را می‌توان بگونه‌ای نقل نمود که تأثیر عمیقی بر شنوندگان برجای بگذارد حال این شنوندگان ممکن است تعدادی کودک باشند یا جماعتی از خانواده‌های مسیحی و یا گروهی از عالمان علوم الهی و هنر بیان یک روایت یا داستان متضمن بکارگیری مهارتهایی در زمینه ایجاد حالت نمایشی بواسطه

کلمات می‌باشد و اهمیتی ندارد که سرمنشأ اصلی داستان چیست و یا آیا داستان نقل شده حقیقت دارد یا خیر؟ حتی کودکان هنگامی که در یک میهمانی یا در اطراف آتش اردوی پیشاهنگی گردهم جمع می‌شوند و داستانهایی را در مورد اشباح نقل می‌کنند، بشکلی غریزی ارزش واقع‌گرایی، تعلیق و وقایع ناگهانی را در روند داستان‌گویی خود درک می‌کنند. داستانهای کتاب‌مقدس را می‌توان بگونه‌ای نقل نمود که عناصری که به آنها حیات می‌دمند و علائق انسانی را برمی‌انگیزند مورد توجه قرار گیرند و در عین حال می‌توان آنها را بگونه‌ای نقل نمود که همه سرزندگی و جذابیت خود را از دست بدهند.

با وجود این مسیحیان معمولاً داستانهای کتاب‌مقدس را برای سرگرمی نقل نمی‌کنند. ما مسیحیان به این داستانها بعنوان وسایل و طرقی می‌نگریم که توسط آنها حقیقت در مورد وجود خودمان و خدا مکشوف می‌شود. البته حقیقت در این داستانها کاملاً آشکار و واضح نیست بلکه هر داستانی بخشی از درام مکشوف شونده‌ای است که نقطه اوج آن شخصیت و عمل عیسی مسیح است. چنین داستانهایی عمدتاً در عهدعتیق دیده می‌شوند. بنابراین اگر من داستانی از عهدعتیق را همراه با همه مهارتهای داستانگویی بیان کنم چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا این کار کافی است؟ آیا خود داستان خودش را تفسیر می‌کند و باعث می‌شود تا اشخاص مطابق حقیقت رفتار کنند؟ معمولاً ما در پی این هستیم که داستانی را که نقل نمودیم در زندگی فرد شنونده کاربردی داشته باشد تا آنچه را که در زمانهای قدیم اتفاق افتاده است در زمان حال بعنوان کلام خدا درک شود. گفتن این امر که چون داستانی در کتاب‌مقدس قرار گرفته است پس کلام خدا کافی نیست. هنگامی که ما روایت تصرف شهر اریحا توسط یوشع را مطالعه می‌کنیم آیا معنای این واقعه برای ما واضح و آشکار است؟ از آنجایی که ما خود را در شرایط حمله به شهرها نمی‌بینیم، از این واقعه درسی کلی در مورد توکل به خدا و اطاعت از او را استنباط می‌کنیم.

بهرحال اگر ما کتاب‌مقدس را بعنوان بخشی از کلام خدا برای خود در نظر می‌گیریم دیر یا زود باید ارتباط و کاربرد یک داستان را در زندگی‌امان مورد بررسی قرار دهیم. الهیات کتاب‌مقدسی وسیله‌ای برای نگریستن به یک واقعه خاص در کتاب‌مقدس در چارچوب تصویر و چشم‌انداز کلی آن می‌باشد. این تصویر و چشم‌انداز کلی شامل وضعیت ما نیز می‌شود که در زمان حال زندگی می‌کنیم و در فاصله زمانی بین صعود مسیح و عروج او قرار داریم. الهیات کتاب‌مقدسی ما را قادر می‌سازد تا خود را در ارتباط با وقایع گذشته و قدیمی روایات کتاب‌مقدس مشاهده کنیم. مکشوف ساختن رابطه ما با یک واقعه خاص در حکم مکشوف ساختن معنای آن برای ما است.

ما را قادر می‌سازد تا بتوانیم هریک از داستانهای کتاب‌مقدس را با پیام کلی آن و نتیجتاً با خودمان مرتبط سازیم.

از عهدعتیق چه استفاده‌ای می‌توانم ببرم؟

اگرچه تاریخ روایتی زمینه‌ای است که در چارچوب آن مطالب عهدعتیق با یکدیگر جفت و جور می‌شوند، اما عهدعتیق چیزی بیشتر از مجموعه‌ای از داستانها و روایات است. هنگامی که مسیحیان عهدعتیق را مطالعه می‌کنند با مشکلات بسیاری روبرو می‌شوند اما من در اینجا فقط به برخی از این مشکلات اشاره می‌کنم. اولاً ما این موضوع را مد نظر داریم که عهدعتیق قبل از ظهور مسیحیت به نگارش درآمده است بنابراین هیچیک از ویژگیهای خاص ایمان مسیحی در آن مشاهده نمی‌شود. قوم اسرائیل مسیحی نبودند بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که آنان زندگی‌ای «مسیحی» داشتند.

ثانیاً عهدعتیق شامل احکام و راهنماییهای بسیاری است که ما بعنوان مسیحی آنها را بجا نمی‌آوریم. بسیاری از مسیحیان در عهدعتیق حکمی را که مربوط به انجام مراسم و آیینها می‌شود و دیگر کاربردی ندارد از حکمی اخلاقی که باید آن را بجا آورند، تمییز می‌دهند. مشکل در مورد احکامی چون حکم نگاه داشتن سبت بوجود می‌آید که بعضی آن را جزو آیینها و بعضی دیگر آن را بعنوان حکمی اخلاقی قلمداد می‌کنند.

ثالثاً نگرش پیشگویانه عهدعتیق در مورد عمل نجات‌دهنده غایی خدا اشاره مشخصی به عیسی مسیح ندارد و به سرنوشت ملی قوم اسرائیل مربوط می‌شود. ملکوت خدا بر حول هیکلی که در اورشلیم بازسازی شده، شکل می‌گیرد که در پیرامون آن قبایل پراکنده شده اسرائیل جمع شده‌اند. علاوه براین انبیای عهدعتیق صریحاً به مسأله حیات پس از مرگ یا مسأله سرنوشت ایمانداری که قبل از تحقق ملکوت خدا مرده است، نمی‌پردازند.

رابعاً اگر بنابه نظر بسیاری از مسیحیان، عهدعتیق تدارک و زمینه‌چینی برای عهدجدید محسوب شود، پس چرا مذاهب عهدعتیق و عهدجدید تا این حد با یکدیگر متفاوتند؟ این واقعیت که قرائت عهدعتیق در کلیساها عملی نه چندان ضروری بنظر می‌رسد بیانگر این است که اشخاص نسبت به عهدعتیق مشکل دارند. گفتن این امر که آیینها و ظواهر مذهب عهدعتیق سایه‌ای از عهدجدید می‌باشند و توسط آن تحقق یافته‌اند، بسیار آسان است. بنابراین می‌توان عجولانه این حکم کلی را صادر کرد که عهدعتیق را باید به کنار گذاشت. اما در خود عهدجدید و نیز در سنن قدیمی کلیسا دلایلی وجود دارند که ما را از انجام این کار باز می‌دارند. عهدعتیق

کماکان بعنوان بخشی از کتاب‌مقدس معتبر مسیحیان مورد پذیرش است و بعنوان کتاب‌مقدس نیازمند تعبیر و تفسیر می‌باشد.

الهیات کتاب‌مقدسی تحول و پیشرفت روایت کتاب‌مقدس را در کتب عهدعتیق تا کتب عهدجدید بررسی می‌کند و در پی یافتن رابطه متقابل این دو بخش است. نبوت، شریعت، روایات تاریخی، آثار مربوط به حکمت و امثال یا رؤیاهای مربوط به آخر زمان، همه بشکلی به ظهور عیسی مسیح مربوط می‌شوند. الهیات کتاب‌مقدسی رویکردی روشمند برای نشان دادن این روابط است تا عهدعتیق بعنوان بخشی از کتاب‌مقدس مسیحیان بتواند درک شود.

الهیات کتاب‌مقدسی

رابط همه بخشهای عهدعتیق را با شخصیت و کار مسیح و نتیجتاً با زندگی یک مسیحی نشان می‌دهد.

نگرش کلی یا پرنده‌وار

هنگامی که روی سطح زمین قرار دارید درک موقعیت دقیق خودتان در ارتباط با مکانهای دیگر اغلب بسیار مشکل است. چند درخت، یک چاه، چند ساختمان و یا مصنوعات دیگر ساخته دست بشر و یا موانع طبیعی ممکن است ما را در درک موقعیت واقعی‌امان گیج و سردرگم سازند. به همین دلیل اشخاص برروی ساختمانهای بلند یا کوهها اتاقکهایی برای مشاهده محیط اطراف می‌سازند و یا عکس‌برداری هوایی در زمان جنگ و یا در زمان صلح برای تهیه نقشه بسیار اهمیت پیدا می‌کند. نگرش کلی یا پرنده‌وار ما را قادر می‌سازد تا اشیاء و اجسام و مکانها را در ارتباط با یکدیگر بتوانیم مشاهده کنیم. یک نقشه نمونه‌ای از نگرش پرنده‌وار نسبت به بخشی از سطح زمین یا مکانی دیگر است. نقشه قلمرویی را که بسیار بزرگ است و با یک نگاه نمی‌توان آن را مشاهده نمود، به الگویی آنقدر کوچک تبدیل می‌کند که با یک نظر می‌توان کل قلمرو را مشاهده کرد.

بعضی از «نقشه‌ها» رابطه بین فضاها و مکانها را نشان نمی‌دهند زیرا اهمیتی ندارند بلکه عملکرد بخشهای مختلف را در رابطه با یکدیگر و یا ابعاد آنها را نشان می‌دهند. نمودارهایی که مدارهای الکتریکی و یا زنجیره‌ای از فرامین مربوط به مدیریت تجاری را نشان می‌دهند و نمودارها و منحنیهایی که اموری چون واردات و صادرات یک کشور را نشان می‌دهند نقشه‌هایی از این نوع هستند. همچنین نقشه‌های تشریحی-کلامی نیز وجود دارند که به نمودارها و منحنیها وابسته نیستند بلکه گزارشی شفاهی از کل موضوع ارائه می‌دهند. الهیات

کتاب‌مقدسی نقشه‌ای شفاهی از پیام کلی کتاب‌مقدس است. در این کتاب ما همچنین از بعضی نقشه‌های نموداری استفاده خواهیم کرد که به ما کمک خواهند نمود تا دریابیم که همه قسمتهای کتاب‌مقدس بعنوان یک کل هماهنگ و منسجم به هم پیوسته‌اند. الهیات کتاب‌مقدسی این فرض را مطرح می‌سازد که در کتاب‌مقدس نوعی وحدت وجود دارد و بجای موضوعاتی نامرتبط با همدیگر، یک پیام کلی در آن مستتر است.

الهیات کتاب‌مقدسی

ما را قادر می‌سازد تا با نگریستن به پیام کلی و واحد کتاب‌مقدس، وحدت آن را بیکباره مشاهده کنیم.

مسأله تعبیر

مسأله تعبیر کتاب‌مقدس همیشه مسأله‌ای ساده نیست. بعضی‌ها که شعارشان «من فردی هستم که فقط ایمانی ساده به کتاب‌مقدس دارم» است، با این امر موافق نیستند. با وجود این ما باید این امر را درک کنیم که کلمات مکتوب، فقط نشانه‌ها و نمادهایی هستند که توسط استفاده مشترک انسانها از آنها معانی خاصی پیدا کرده‌اند. این کلمات اصواتی را می‌نمایانند که ما توسط دهانمان تولید می‌کنیم تا به دیگران معانی‌ای را منتقل کنیم. یک کلمه در شرایط و متون مختلف می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد. بدینسان گروهی از کلمات با توجه به اینکه بشکلی تحت‌الفظی، استعاری یا نمادی مورد استفاده قرار گیرند، می‌توانند معانی متفاوتی داشته باشند.

واژه‌ها در کتاب‌مقدس از جهت اینکه همیشه باید آنها را در متن خودشان تفسیر نمود، فرقی با همدیگر ندارند. به واژه تفسیر Hermeneutic گفته می‌شود که واژه‌ای است که از زبان یونانی مشتق شده و به معنای «تفسیر کردن» می‌باشد. اکثر تفاسیر متون کتاب‌مقدس برروی معنایی که مورد نظر نویسنده یا گوینده اصلی پیام هرکتاب بوده، متمرکز می‌شوند. اما ما باید به ورای این مرحله رفته و به این مسأله بپردازیم که متن امروز برای ما چه معنایی دارد. پس از اینکه ما دریافتیم که هریک از نویسندگان کتب مقدس واقعاً چه می‌گویند، آنگاه در پی معنای این گفته برای دوران معاصر برمی‌آییم. و این امر تعبیر نام دارد.

الهیات کتاب‌مقدسی برای Hermeneutic یا تفسیر ضرورت تام دارد. پیش‌فرض تعبیر صحیح کتاب‌مقدس، داشتن نوعی بینش و ادراک کتاب مقدسی – الهیاتی می‌باشد. الهیات کتاب‌مقدسی، کتاب‌مقدس را از گزارشات جالب تاریخی به کلام خدا برای ما تبدیل می‌کند. پادشاه قدیمی بابل، حمورابی، بخاطر قوانین حقوقی که صادر نمود، مشهور است. اگر ما بخواهیم این قوانین را درک کنیم، همچون هرکلام دیگری باید آنها را تعبیر کنیم. ما حتی باید به این امر توجه داشته باشیم که آیا این قوانین بر مفاهیم دوران معاصر در مورد

قوانین حقوقی تأثیر گذاشته‌اند یا خیر و تأثیرشان چگونه بوده است و بنابراین چقدر بر ما تأثیر گذاشته‌اند. اما هنگامی که ما به قوانین خدا که توسط موسی به اسرائیل داده شده‌اند می‌نگریم آنها را بعنوان بخشی از مکاشفه کامل خدا می‌بینیم که با ظهور عیسی مسیح به کمال خود رسید. بنابراین ما بعنوان مسیحی در مورد اینکه قوانین موسی به چه طریق امروزه برای ما معنا می‌یابند، بسیار کنجکاو و علاقمند هستیم. الهیات کتاب‌مقدسی ابزاری در اختیار ما می‌گذارد تا پاسخی برای سؤال فوق بیابیم.

الهیات کتاب مقدسی

بنیانی برای ما بوجود می‌آورد تا براساس آن بتوانیم بخشهای مختلف کتاب‌مقدس را بعنوان کلام خدا برای خود تعبیر کنیم.

راهنمای مطالعه فصل اول

۱- بعضی از مسائل در زمینه مطالعه و درک کتاب‌مقدس را ذکر کنید.

۲- بعضی از آیات مشکلی را که به هنگام مطالعه کتاب‌مقدس با آنها روبرو شده‌اید، ذکر کنید.

۳- از داستان موسی در نهر (پیدایش باب دوم) و داود و جلیات (اول سموئیل باب ۱۷) چه درسهایی می‌توان گرفت؟ از دیگر داستانهای معروف کتاب‌مقدس نیز نمونه‌هایی را ذکر کنید که می‌توان درسهایی از آنها گرفت.

۴- چرا نگرش کلی و پرنده‌وار برای درک هر موضوعی مهم می‌باشد؟

فصل دوم

خدا خود را می‌شناساند

ما چگونه می‌توانیم واقعاً خدا را بشناسیم؟ پاسخ این پرسش را اینگونه می‌توان داد که او ما را می‌شناسد و اجازه می‌دهد تا ما او را بشناسیم. وی با ما سخن گفته است و به ما گفته است که از ما می‌خواهد تا چه مطالبی در مورد او بدانیم. ما نه تنها می‌توانیم مطالبی در مورد او بدانیم، بلکه هنگامی که وی ما را بخود نزدیک می‌سازد و توسط عیسی مسیح ما را فرزندان خود می‌گرداند، می‌توانیم خود او را بشناسیم. «الهیات» (Theology) واژه‌ای است که به هر آنچه که در مورد خدا می‌دانیم، اطلاق می‌کنیم. این واژه را می‌توان به اشکال متفاوت و در عین حال مرتبط با هم بکار گرفت. این واژه را نباید بیش از حد پیچیده نمود. ما می‌توانیم این واژه را در مورد هر شناختی که در مسیحیت در مورد خدا مطرح است بکار ببریم (واژه "Theology" از دو جزء خدا=Theos و کلمه، شناختن=Logos تشکیل شده است. در فارسی واژه‌های یزدان‌شناسی یا خداشناسی معادلهای دیگری برای این واژه هستند). الهیات کتاب‌مقدسی طریقی برای درک کتاب‌مقدس بعنوان یک کلیت است تا اینکه ما بتوانیم نقشه نجات را درروند مکشوف شدن تدریجی آن درک کنیم. الهیات کتاب‌مقدسی، به پیام خدا خطاب به ما بشکلی که در کتاب‌مقدسی بیان شده، می‌پردازد.

هر مسیحی‌ای با الهیات سروکار دارد

کتاب‌مقدس در مورد شناختن خدا و شناخته شدن از سوی او سخن می‌گوید. این دو موضوع مهم بخشی از الهیاتی هستند که هر یک از ما بعنوان مسیحی در طول زندگی خود با آن روبرو هستیم. آیا تاکنون با این پدیده برخورد کرده‌اید که فردی (مخصوصاً در بحبوحه بحث در مورد کتاب‌مقدس) بگوید: «من عالم الهیات نیستم اما به نظر من ...» به نظر من هر مسیحی با الهیات سروکار دارد و به یک معنی هر مسیحی‌ای عالم الهی است اما بعضی نسبت به دیگران، عالمان الهی تواناتری هستند. هر مسیحی‌ای بنا؛ٌ به تعریف خدا را می‌شناسد، در مورد وی فکر می‌کند و گفته‌هایی درمورد او برزبان می‌آورد. بنابراین شما یک عالم الهی هستید. بخشی از مسیحی بودن ما به سروکار داشتن ما با الهیات مربوط می‌شود. یعنی ما مطالب متفاوتی را که در مورد خدا درک می‌کنیم

در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم و در نهایت از مجموع این مطالب درکی منسجم از هستی خود بعنوان قوم نجات یافته خدا که در دنیا زندگی می‌کنند، بدست می‌آوریم.

طرق مختلفی وجود دارند که بواسطه آنها می‌توانیم به الهیات بپردازیم و در این کتاب من می‌خواهم به یکی از این طرق بپردازم و هدف اصلی من از این کار کمک به مسیحیان عادی است تا به عالمان الهی تواناتری تبدیل شوند و در نتیجه به خادمین امین‌تری برای مسیح و ملکوت او تبدیل شوند. برای اینکه بهتر متوجه شویم که الهیات کتاب‌مقدسی چیست برای مقایسه آن را در کنار طرق دیگر پرداختن به الهیات قرار داده‌ام.

الهیات سیستماتیک

با شنیدن این اصطلاح، این امر به ذهن ما می‌رسد که این شاخه از الهیات در دانشگاههای علوم الهی مورد بررسی قرار می‌گیرد و البته چنین نیز هست. اما مسیحیانی که می‌خواهند مسیحیت را بهتر درک کنند علاقه زیادی به این شاخه از الهیات دارند. این شاخه از الهیات بدین جهت الهیات سیستماتیک یا نظام‌مند نامیده می‌شود چون شامل سازمان‌دهی سیستماتیک حقایق و آموزه‌ها تحت عناوین و موضوعات خاص می‌باشد. الهیات سیستماتیک گاهی اصول عقاید نیز خوانده {P - P Dogmatics}

می‌شود و این عنوان بیانگر این است که این شاخه از الهیات به تدوین منظم تعالیم مسیحیت می‌پردازد. این شاخه از الهیات به بررسی نظام جامع تعالیمی می‌پردازد که همه ابعاد مسیحیت را دربرمی‌گیرد. ما در مورد خدا، مرگ مسیح، شام خداوند یا خادمین کلیسا چه اعتقادی داریم؟ الهیات سیستماتیک تلاشی برای پاسخ به این سؤال است که «ایمان مسیحی چیست؟»

الهیات سیستماتیک یا نظام‌مند را در ورای اعتراف‌نامه‌های ایمان که بعضی از فرقه‌های مسیحی در دورانهای بحرانی حیات خود تدوین نموده‌اند می‌توان مشاهده نمود. کلیساهای اسقفی صاحب سی و یک اصل در مورد مذهب (۱۵۶۲) و کلیساهای مشایخی صاحب اعتراف‌نامه وست مینستر هستند. اگر شما می‌خواهید با تعالیم { P

{ - P Presbyterian

رسمی کلیسای کاتولیک آشنا شوید به احکام شورای ترنت (۶۳-۱۵۴۵) و احکام شورای دوم واتیکان (۶۵-۱۹۶۳) مراجعه کنید.

الهیات سیستماتیک

به آنچه که مسیحیان اینک در مورد ابعاد مختلف مسیحیت اعتقاد دارند، می‌پردازد.

نتایج آن: آموزه مسیحی

الهیات تاریخی

{P - P Historical Theology}

در این شاخه از الهیات پدیدآیی و رشد و تحول الهیات در کلیسای مسیحی در طی قرون مورد بررسی قرار می‌گیرد. در الهیات تاریخی پدید آمدن آموزه‌های کلیدی در برهه‌های خاصی از تاریخ مسیحیت مورد توجه قرار می‌گیرد. در این شاخه از الهیات به مناقشاتی که در تلاش برای ایجاد الهیات صحیح و راستین بوجود آمده است و نیز به حملاتی که از سوی تعالیم غلط به الهیات راستین انجام شده، توجه می‌شود. متفکران بزرگ مسیحی، جنبشهای بزرگ در تاریخ کلیسا، اعتقادنامه‌ها و شوراهای کلیسایی، جنبشهای انشقاقی و اختلاف‌نظرات و مناقشات، همه بخشی از تاریخ تفکر و آموزه‌های مسیحی هستند که در الهیات تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرند. الهیات تاریخی با تاریخ کلیسا و نیز الهیات سیستماتیک ارتباط تنگاتنگی دارد.

الهیات تاریخی

به آنچه که مسیحیان در دورانهای مختلف در مورد ایمان خود می‌اندیشند، می‌پردازد.

نتایج آن: گزارشی از تحول آموزه مسیحی.

الهیات شبانی

{P - P Pastoral Theology}

الهیات شبانی رویکردی متفاوت نسبت به الهیات بوده و شاخه‌ای نسبتاً جدید در الهیات محسوب می‌شود. الهیات شبانی به این موضوع می‌پردازد که چگونه کلام خدا انسانهایی را که در شرایط متفاوت قرار دارند تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و توجه اصلی آن به کاربرد عملی انجیل در همه ابعاد زندگی مسیحیان است. در قلب الهیات شبانی مباحثی الهیاتی در مورد خدمت روحانی، اَشکال آن، عطایای روحانی، عملکردهای روحانی و مرجعیت و اقتدار در کلیسا قرار دارد. الهیات شبانی در پی این است که در کل به ادراکی کتاب‌مقدسی در مورد انسان و در جزء به ادراکی کتاب‌مقدسی در مورد هستی مسیحیان دست یابد و اهداف عملی آن شامل شفا، رشد و تغذیه روحانی است. مسیحیانی که براثر از دست دادن یکی از نزدیکانشان سوگوار هستند، یا از اضطراب و افسردگی رنج می‌برند، یا دلیلی برای ملاقات ممتد مسیحیان دیگر نمی‌بینند، یا اعتقاد دارند که

آمرزش گناهان به ما اجازه می‌دهد تا آزادانه دست به گناه بزنیم، یا در پی مشارکتی عمیق‌تر از آنچه که در جلسات رسمی کلیسایی امکان آن وجود دارد هستند، یا می‌خواهند بدانند چگونه دعا کنند یا تصمیم بگیرند، در الهیات شبانی مورد توجه قرار می‌گیرند. الهیات شبانی به اصولی توجه دارد که از شناخت ما از خدا حاصل می‌شوند و می‌توانند بشکلی مؤثر و کارآمد در مورد اشخاصی که در سطور فوق به آنها اشاره شده، بکار گرفته شوند.

الهیات شبانی

به این موضوع می‌پردازد که مسیحیان چگونه باید به یکدیگر خدمت کنند تا در زندگی مسیحی بتوانند به بلوغ دست یابند.

نتایج آن: مراقبت و توجه به اشخاص در کلیسای محلی و رشد آن.

الهیات کتاب‌مقدسی

اگرچه ما به کتاب‌مقدس بعنوان کتاب مرجع خود برای الهیات می‌نگریم، اما این موضوع بروشنی آشکار است که کتاب‌مقدس، الهیاتی بشکل سیستماتیک به ما عرضه نمی‌کند. الهیات کتاب‌مقدسی تا حدی به الهیات تاریخی شباهت دارد که به بررسی تفکر الهیاتی در قوم خدا در دورانهای مختلف می‌پردازد. بررسی عمیق‌تر این موضوع نشان خواهد داد که این تشابه تا حدی صادق است.

درواقع می‌توان گفت که بین تاریخی که در کتاب‌مقدس مشاهده می‌کنیم و تاریخ تفکر مسیحی، تفاوتهای اساسی وجود دارد. کتاب‌مقدس ادعا می‌کند که حقیقتی است که از سوی خدا مکشوف شده است. بنابراین بیشتر از آنکه روایت تاریخ تفکر انسانها در مورد خدا باشد شامل تاریخ مکاشفه خدا به انسانها است. کتاب‌مقدس شامل مجموعه‌ای گسترده از شواهد و اسناد است که در بطن فرآیندی قرار دارند که توسط آن خدا خود را به انسان مکشوف نموده است و نیز برای نجات قومی که از آن او باشند، عمل نموده است. الهیات کتاب‌مقدسی به اعمال نجات‌بخش خدا و کلام او آنگونه که در تاریخ قوم او دیده می‌شوند، توجه دارد. الهیات کتاب‌مقدسی تحول و پیشرفت مکاشفه الهی را از نخستین کلام خدا به انسان تا آشکار شدن جلال کامل مسیح دنبال می‌کند. این الهیات مراحل مختلف تاریخ کتاب‌مقدس و رابطه این مراحل را با یکدیگر، بررسی می‌کند بنابراین بنیانی را بوجود می‌آورد که براساس آن می‌توان درک نمود که یک متن خاص در یک بخش از

کتاب‌مقدس چگونه با متون دیگر کتاب‌مقدس ارتباط می‌یابد. و در مجموع تعبیری صحیح از کتاب‌مقدس بربنیان یافته‌های الهیات کتاب‌مقدسی میسر می‌شود.

الهیات کتاب‌مقدسی

به این موضوع می‌پردازد که خدا توسط چه فرآیندی خود را به انسان مکشوف ساخته است.

نتایج آن: مرتبط ساختن کل کتاب‌مقدس با زندگی مسیحی ما در حال حاضر.

هیچکس نمی‌تواند بدون توجه به هریک از رویکردها و شاخه‌های مختلف الهیات، بشکل مجزا فقط به یک شاخه از الهیات بپردازد. الهیات سیستماتیک بشکل مستمر از الهیات کتاب‌مقدسی و تاریخی سود می‌جوید. الهیات شبانی نیز از الهیات کتاب‌مقدسی و سیستماتیک استفاده بسیاری می‌برد. درواقع هریک از شاخه‌های الهیات چشم‌اندازهایی متفاوت از حقیقت واحدی که توسط خدا مکشوف شده است، در اختیار ما می‌گذارند.

الهیات تأویلی

الهیات کتاب‌مقدس اغلب بعنوان شاخه‌ای از آنچه که «الهیات تأویلی» خوانده{ P - P {Exigetical Theology P

می‌شود، قلمداد می‌گردد. تأویل فرآیند رسیدن به معنای اصلی متن در شرایط{P - P Exegesis} تاریخی اجتماعی اصلی خود می‌باشد. برای تأویل هر متنی ما باید در مورد معنایی که کلمات در زمان نوشته شدن خود داشته‌اند، اطلاعات کافی داشته باشیم. ما همچنین باید در مورد زمینه تاریخی – فرهنگی‌ای که این کلمات در بطن آنها گفته یا نوشته شده‌اند یعنی از وقایع تاریخی و حقایق مکشوف شده‌ای که مربوط به متن مورد نظر ما هستند، اطلاعات کافی داشته باشیم.

به تأویل می‌توان بعنوان مجموعه‌ای از فعالیتهای مجزا نگریست که بعضی از این فعالیتها را عالمان الهی به متخصصین صاحب‌نظر در مورد این فعالیتها واگذار می‌کنند. اینک در سطور ذیل برخی از این فعالیتها را با طرح سؤال و سپس پاسخگویی به آن، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱– متن اصلی کدام است؟

مقایسه دو یا سه ترجمه انگلیسی از یک آیه واحد این موضوع را به ما یادآوری می‌کند که ما با متونی باستانی که به زبانهای بیگانه نگاشته شده‌اند، سروکار داریم. برای ترجمه یک متن از زبانی به زبانی دیگر یک طریق واحد وجود ندارد. ترجمه بیشتر از آنکه علم باشد، هنر است. اما به منظور اینکه قادر باشیم متنی را ترجمه کنیم باید متنی قابل اعتماد به زبان اصلی در اختیار داشته باشیم. بسیاری از اشخاص از این موضوع آگاه نیستند که برخی از ترجمه‌ها از روی متونی که کمتر از متون دیگر قابل اعتماد هستند، صورت می‌گیرند. نقادی متن عملکردی ضروری می‌باشد که توسط آن{P - P Textual Criticism}

قدیمی‌ترین نسخه‌های شناخته شده کتاب‌مقدس با ترجمه‌های باستانی مختلف از کتاب‌مقدس مقایسه می‌شود و تاریخ این نسخه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت تلاش می‌شود تا موثق‌ترین و قابل اطمینان‌ترین متون نسخه‌های عهدجدید و عهدعتیق شناسایی شوند.

نقادی متن

به این موضوع می‌پردازد که متن اصلی کدام است.

نتایج آن: دست یافتن به قابل اعتمادترین متن ممکن که براساس آن ترجمه به زبانهای دیگر صورت پذیرد.

۲– منبع و منشأ متن کدام است؟

بسیاری از محققین و دانشمندانی که در زمینه شناخت کتاب‌مقدس صاحب‌نظر هستند اما در مورد منشأ الهام الهی آن کم‌وبیش دچار تردید هستند، برای سؤال فوق اهمیت بسیاری قائلند. اما بدون توجه به ابعاد منفی و ناپذیرفتنی نگرش این گروه از صاحب‌نظران، بسیاری از سؤالاتی که آنان مطرح می‌سازند شایان توجه و معتبر می‌باشند. در این قلمرو از تحقیق و بررسی به سؤالاتی چون نویسنده متن کیست و چه زمانی و در کجا آن را به نگارش در آورده است، پرداخته می‌شود. در این قلمرو همچنین این موضوع نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد که آیا فرم کتاب‌مقدسی هر متن فرم اصلی آن است یا اینکه این فرم شامل استفاده از سنتهای شفاهی یا کتبی قدیمی‌تر می‌باشد. اگر از فرمهای قدیمی‌تر استفاده شده است، در این صورت نویسنده متن کتاب‌مقدسی در فرآیند بوجود آوردن فرم نهایی تا چه حد فرمهای قدیمی و سنتی را؛$ئ تغییر داده است؟ سؤالات فوق در شاخه‌ای از الهیات تأویلی که «مدخلی بر کتاب‌مقدس» نامیده می‌شود، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. شما مباحث فوق را{P - P Biblical Introduction}

می‌توانید تحت عناوین فنی فوق مورد بررسی قرار دهید:

الف– نقد ادبی و منبع: چه کسی، در چه زمانی، در چه مکانی، در چه شرایطی و{ P - P
{Literary and Source Criticism
با چه هدفی متن را به نگارش درآورده است؟

ب – تاریخ سنت: سنن کتبی و شفاهی متفاوت توسط چه فرآیندهایی در متون کتاب‌مقدس جای گرفته و جزو فرم آن شده‌اند؟

ج – نقادی فرم: چگونه فرمهای مجزای بیان ادبی، مطالبی را در مورد منشأ، تاریخ و معنای متن مکشوف می‌سازند؟

د – نقد تنظیم متن: نویسنده یک متن کتاب‌مقدسی برای بیان مقاصد الهیاتی{ P - P
{Redaction Criticism
خود چگونه بشکلی خلاقانه در سنن قدیمی‌تر تغییر و تحول بوجود آورده است؟

مقدمات کتاب‌مقدسی

به این موضوع می‌پردازد که یک متن کتاب‌مقدسی چه شکلی دارد، منشأ آن چیست و چه کسی، چگونه و با چه هدفی آن را به نگارش درآورده است؟

نتایج آن: اطلاعاتی زمینه‌ای در مورد معنای متن در اختیار ما می‌گذارد.

۳– معنای متن چیست؟

در اینجا توجه ما در وهله نخست معطوف به معنای متن است و سپس به این موضوع می‌پردازیم که متن برای نویسنده یا راوی اصلی متن چه معنایی دارد. کلمات باید در زمینه خودشان درک شوند. ما نباید برای کلمات معانی امروزی قائل شویم بلکه باید تلاش کنیم تا زبان و طرز تفکر نویسنده متن را در دوران باستان درک نماییم. زمینه‌ای که کلمات باید در بطن آنها مورد توجه قرار گیرند نه تنها شامل شرایط تاریخی بلکه همچنین شامل وقایع خاص، زبان، فرهنگ و مردم آن دوران نیز می‌باشد.

از آنجایی که ما به معانی کلمات (دستور زبان) در زمینه تاریخی آن توجه داریم برای انجام این کار از «تأویل دستوری – تاریخی» استفاده می‌کنیم.

{P - Historical Exegsis -P Grommatico}

تأویل کتاب‌مقدسی

به این موضوع می‌پردازد که متن به کسانی که در اصل برای آنان نوشته شده، قصد دارد چه مطلبی را منتقل سازد؟

نتایج آن: درک معنایی که مورد نظر متن می‌باشد.

۴- چگونه یک متن بعنوان متنی الهامی و مرجع شناخته می‌شود؟

علاقه ما به متون کتاب‌مقدس از علاقه ما به کتب مذهبی دوران باستان متفاوت است. البته اشخاصی وجود دارند که کتاب‌مقدس را در مجموع در سطح ادبیات مذهبی قرار می‌دهند. اما مسیحیان نمی‌توانند چنین کاری بکنند. ما کتاب‌مقدس را صرفاً بدین جهت که در کل از موضوعاتی واحد تشکیل شده است کتابی واحد نمی‌دانیم بلکه در وهله نخست تأکید ما بر این موضوع بدین جهت است چون آن را کلام خدا به انسان قلمداد می‌کنیم. هنگامی که ما کتب مقدس رسمی و پذیرفته شده را مورد بررسی قرار می‌دهیم با این سؤال روبرو می‌شویم که چگونه و چرا متون کتاب‌مقدس باید از متون دیگر متمایز شوند و بدینسان مسأله مرجعیت منحصربفرد آنها مطرح می‌شود. اگر این متون توسط خدا وحی شده‌اند بگونه‌ای که این متون شامل مکاشفه خود خدا به شکلی که دقیقاً منظور نظر وی بوده هستند، بنابراین واجد چنان مرجعیتی هستند که متون دیگر فاقد آن هستند. وجود کتب‌مقدس رسمی به معنای این است که مجموعه کتاب‌مقدس بعنوان کتاب‌مقدس رسمی به ما داده شده است و نه اینکه ما متونی را در نظر گرفته‌ایم و سپس آنها را بعنوان کتاب‌مقدس محسوب نموده‌ایم. مباحث مربوط به تعداد و ماهیت کتب مقدس رسمی در شاخه‌ای از الهیات تحت عنوان «کتب‌مقدس رسمی و کتاب‌مقدس» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مباحث مربوط به کتب‌مقدس رسمی

به مسائلی چون ماهیت مرجعیت کتاب‌مقدس و تعداد و میزان کتب رسمی پرداخته می‌شود.

نتایج آن: پذیرفتن کل کتاب‌مقدس بعنوان کلام مرجع خدا.

بنابراین الهیات تأویلی مجموعه‌ای از رویکردهای متفاوت نسبت به متون کتاب‌مقدس است که هریک از متون آن را بعنوان بخشی از فرآیندی زنده در تاریخ می‌بیند که در نهایت منجر به شکل‌گیری کتاب‌مقدس کامل گشته است. هدف آن تأویل صحیح کل کتاب‌مقدس است تا معنای واقعی هر یک از قسمتهای آن آنگونه که

هست درک شود. مرحله نهایی الهیات تأویلی، الهیات کتاب‌مقدسی است که به بررسی فرآیند مکاشفه خدا به انسان می‌باشد. بنابراین آیا الهیات کتاب‌مقدسی صرفاً جنبه‌ای توصیفی و تشریحی دارد؟ این واقعیت که در صد سال گذشته در زمینه الهیات کتاب‌مقدسی چه در مورد عهدعتیق و چه در زمینه عهدجدید نگرشهای متفاوت و گاه متضادی شکل گرفته‌اند ما را گیج و سردرگم می‌سازد. چه کسی یا چه عاملی اصول روش مطالعات الهیات کتاب‌مقدسی را تعیین می‌کند؟ مطالب فوق موضوعاتی هستند که در فصل آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

راهنمای مطالعه فصل دوم

۱- شاخه‌های مختلف الهیات و نتایج حاصل از آنها کدامند؟

۲- شما به فردی که می‌گوید: «من فقط یک مسیحی ساده هستم که فقط به کتاب‌مقدس ایمان دارم و کاری با الهیات ندارم» چه پاسخی می‌دهید؟

۳- هریک از موضوعات زیر در کدامیک از شاخه‌های الهیات که در این فصل معرفی شدند مورد بررسی قرار می‌گیرند؟ برای پاسخهای خود دلیل بیاورید.

۱- تعمید

۲- ترجمه لاتین عهدعتیق

۳- رشد ایمان در کودکان

۴- بستن عهد با ابراهیم

۵- وجود مشکلاتی در متن عبری ایوب

۶- قدرت مطلق خدا در امر نجات

۷- آموزه پولس در مورد بدن مسیح

۸- حیات پس از مرگ در عهدعتیق

۹- کمک به شخص مشرف به موت برای رویارویی با مرگ

۱۰- الهیات اشعیا در مورد نجات

فصل سوم

شناخت ما چگونه حاصل می‌شود؟

در مورد اینکه ما چگونه می‌توانیم بدانیم که امور واقعی و حقیقی کدامند سه نگرش اصلی وجود دارد. نگرش نخست این است که شناخت ما کاملاً از خدا مستقل است. این نگرش بر این باور{ P - P {Knowledge
است که بر فرآیند اکتساب دانش و شناخت تسلط کامل داریم. خدا وجود ندارد و یا اگر هم وجود داشته باشد وجود وی برروی شناخت ما از حقیقت تأثیری نمی‌گذارد. بنابراین نگرش، در مورد خدا نمی‌تواند شناختی وجود داشته باشد و فقط شناخت در مورد آنچه که اشخاص در مورد خدا ایمان دارند ممکن است. ما فقط توسط حواس و عقل خود می‌توانیم به شناخت دست یابیم و خودمان باید تصمیم بگیریم که کدامیک از اکتساباتمان حقیقی است.

نگرش دوم این دیدگاه را مطرح می‌سازد که شناخت ما تا حدی از خدا مستقل است و قلمرویی از حقیقت وجود دارد که تواناییهای انسانی ما قادر به شناخت آن نیست. بنابراین، این قلمرو را فقط توسط مکاشفه می‌توان شناخت. شناختی که توسط مکاشفه حاصل می‌شود به دانشی که ما خودمان کسب کرده‌ایم اضافه می‌گردد تا ما بتوانیم تصویری را که از حقیقت داریم کامل کنیم.

نگرش سوم که نگرشی کتاب‌مقدسی می‌باشد این دیدگاه را مطرح می‌سازد که خدا خالق همه چیز است و بنابراین از همه امور آگاه است. خدا همچنین انسان را بصورت خود آفریده است تا ما او را توسط آنچه که خلق کرده است بشناسیم. همه واقعیتها و امور که شامل واقعیتهایی که مربوط به ما هستند نیز می‌شود، واقعیتهایی در مورد خدا هستند زیرا وی خالق همه امور و واقعیتها بوده و به آنها معنی می‌بخشد. ابهام و سردرگمی بواسطه گناه پدید آمده است. ما چون اشخاصی گناهکار هستیم، از پذیرفتن این امر که جهان و کائنات از آن خدا است و ما مخلوقات او هستیم، خودداری می‌کنیم. ما همچنین از پذیرفتن تفسیر و تبیین خدا از واقعیت خودداری می‌کنیم و تفسیر و تبیین نادرست خود را جایگزین آن می‌سازیم. خدا عادلانه انسانها را دچار این حماقت و سردرگمی نموده است و در نتیجه ما دیگر قادر نیستیم حقیقت مربوط به خدا را که در همه جا در پیرامون ما و نیز در درون ما وجود دارد، درک کنیم. اما خدا در نیکویی خود و مطابق با نقشه خود

برای نجات انسان، توسط کلام خود مکاشفه‌ای مخصوص را عطا نمود. وی همچنین روح مقدس خود را فرستاد تا اراده عصیانگر قوم خود را مطیع گرداند تا آنان بتوانند حقیقت مکاشفه او را دریابند. ما فقط به این طرق می‌توانیم حقیقتاً به شناخت دست یابیم.

حصول شناخت از خدا مستقل است (انسان‌گرایی دنیوی)

{P - P Secular Humanism}

بسیاری از اشخاص براین باورند که ما به منظور درک و شناخت جهان باید آن را با حواس خود کنکاش و جستجو کنیم. پس از آن باید ما عقل خود را بکار بگیریم تا واحدهای مجزای اطلاعات را در مورد امور مختلف در کنار هم قرار دهیم تا به کلیتی معنادار دست یابیم. تجاربی که باعث بوجود آمدن تصویری از حقیقت می‌شوند ممکن است بشکلی آگاهانه بوجود آیند که در این مورد دانشمندی که آزمایشی را ترتیب می‌دهد و نتایج آن را مورد مشاهده قرار می‌دهد مثال بارزی در این زمینه است یا بسیاری از ما چنین تجاربی در زندگی روزمره خود داریم. ما تجارب اشخاص دیگر را به عاریت می‌گیریم و تجربه خود را نیز به آنها اضافه می‌کنیم. بنابراین ما تصویری از خود و جهان خلق می‌کنیم که نظم و ترتیبات خاصی بر آن حاکم است و بدینسان زندگی برای ما به تجربه‌ای که استمرار و معنا در آن مشاهده می‌شود، تبدیل می‌شود. امروز استمرار دیروز است و من انتظار دارم که فردا همان فردی باشم که امروز هستم. باور من این است که خورشید طلوع و غروب خواهد کرد و «قوانین» طبیعت که من به آنها عادت کرده‌ام، کماکان وجود خواهند داشت.

این نگرش در مورد شناخت را تا حدی می‌توان صحیح دانست. علیرغم وجود این مسأله اخلاقی که انسان چگونه از دانش خود سؤاستفاده می‌کند، بدون تردید انسان در مورد جهان و کائنات مطالب بسیاری را فراگرفته است. در نتیجه اکتساب دانش انسان از جهان، در زمینه حفظ سلامت بدن، تولید مواد غذایی و تکنولوژی‌ای که در زمینه‌هایی چون حمل و نقل و ارتباطات بکار گرفته می‌شود، جهشهای بزرگی انجام شده است. همانگونه که اشاره شد این نگرش را تا حدی می‌توان صحیح دانست زیرا چنین نگرشی نمی‌تواند در مورد مسائلی چون حیات پس از مرگ و وجود خدا که در ورای قلمرو حواس ما قرار دارند، پاسخگو باشد.

فرضی که اساس این نگرش می‌باشد این است که ما بعنوان موجودات انسانی کل فرآیند کسب دانش و شناخت را در کنترل خود داریم. البته ما هنوز به همه مطالبی که باید بدانیم، دست نیافته‌ایم. از آنجایی که ما براین باوریم که برواقعیت نظم و ترتیب حاکم است، تشخیص می‌دهیم که هر واقعیتی با واقعیتهای دیگر به شکلی ارتباط دارد. بنابراین همه واقعیتهای کشف شده جدید، بشکلی برروی درک ما از واقعیتهای قبلی تأثیر

می‌گذارند. با وجود این ما بر این باوریم که اگر ما وقت کافی داشته باشیم و اگر بتوانیم همه بخشهای جهان را مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه قادر خواهیم بود آنچه را که قابل شناختن است، بشناسیم.

ما می‌توانیم این طرز تفکر را در شکل کلی خود «انسان مداری خداناباورانه» {P – P Atheistic Humanism}

بنامیم. این طرز تفکر از این جهت «خداناباورانه» است چون فرض را بر این می‌گذارد که خدایی وجود ندارد که بتواند به هر شکل با جهان واقعی ما ارتباط ایجاد کند. در این نگرش خدا بعنوان امری که وجود آن ناممکن است یا فرض وجود آن بی‌مورد است در نظر گرفته می‌شود. اشخاصی وجود دارند که ادعا می‌کنند به خدا ایمان دارند اما او را از نقشه‌ها و زندگی خود کاملاً حذف کرده‌اند. این اشخاص در عمل همچون خداناباوران هستند زیرا بگونه‌ای می‌اندیشند و عمل می‌کنند که گویا خدا وجود ندارد. این نگرش از آن جهت «انسان مدارانه» است چون انسان را در مرکز و محور فرآیند حصول شناخت می‌بیند و او را حاکم و مسلط بر شرایط خود می‌داند. این امر به معنای آن نیست که هرگاه سعی به شناخت چیزی نماییم آن را می‌شناسیم و یا اینکه همواره قادریم که از بروز فجایع جلوگیری نماییم. معنای این امر درواقع این است که تنها خود انسان است که شناخت واقعی را کسب می‌کند و تنها اوست که می‌تواند تصمیم بگیرد که چه چیزی معقول است و چه چیزی معقول نیست. اما بررسی گذرای تاریخ تمدن به ما نشان می‌دهد که بارها و بارها آنچه که تصور می‌شد غیرمعقول و در نتیجه غیرممکن است حقیقت آن ثابت شده و به جزئی مهم از شناخت و دانش انسانی تبدیل گشته است. در تفکر انسان‌گرایانه معنای امر «معقول» این نیست که ما امری را کاملاً بشناسیم بلکه در این تفکر فرض بر این است که اکتساب شناخت مستقل از هرگونه کمکی خارج از انسان یا جهان ماورای طبیعی ممکن است. تنها جهانی که باید شناخته شود جهان طبیعی است که حواس ما می‌توانند آن را بشناسند.

همه اَشکال انسان‌گرایی براساس این فرض بنیادین شکل گرفته‌اند که فکر انسانی به تنهایی ملاک ارزیابی حقیقت و کذب است. هنگامی که اشخاص «دلایلی» علمی ارائه می‌کنند که امری صحیح است بندرت این فرض را مطرح می‌سازند که نظریه‌ای اثبات نشدنی را مطرح ساخته‌اند و کلاً فرض بر این است که حواس و عقل انسانی با آنچه که وجود خارجی دارد ارتباط بوجود آورده‌اند و این حواس و عقل توانایی ارزیابی هرآنچه را که وجود دارد، داراست. بعبارت دیگر تجارب انسانی ملاک نهایی قضاوت در مورد صحت امور می‌باشد. در این نگرش انسان موجودی آزاد است و بر فرآیند کسب دانش خود تسلط دارد و هر خدایی را که بتواند به تصور آورد خدایی است که تحت قوانین حاکم بر انسان و طبیعت قرار داد و بر امور حاکم و مسلط نیست.

فردی که به وجود خدا اعتقاد ندارد ایده وجود خدا را ایده‌ای بی‌ربط و غیرلازم می‌داند و انسان را حاکم و مسلط بر امور قرار می‌دهد.

انسان‌مداری خداناباورانه

+

طبیعت انسان

خدا وجود ندارد و مکاشفه الهی و سقوط انسان بوقوع نپیوسته است. انسان برامور مسلط است و دانش خود را از طبیعت بدست می‌آورد.

شناخت تا حدی از خدا مستقل است

(انسان‌مداری خداباورانه)

فرض کنید ساکنان کراتی دیگر که از نظر هوش و تواناییهای ذهنی بر انسان برتری دارند به کره زمین سفر کنند. ما تا آنجا که ممکن است مشتاق این خواهیم بود که از آنان بیاموزیم. ممکن است این موجودات قادر باشند مطالبی جدید و حیرت‌انگیز را به ما یاد بدهند که بتوانند ادراک ما را در مورد بسیاری از مسائل تغییر دهند اما آنان نمی‌توانند در مورد مطالبی که ما حقیقتاً آنها را دریافته‌ایم تغییری بوجود آورند. ما از این مکاشفات که از سوی موجودات کرات دیگر به ما داده می‌شود استقبال می‌کنیم و آنها را بعنوان اطلاعاتی که از سوی متخصصینی با دانشی وسیع‌تر از ما به ما داده شده، می‌پذیریم. باوجود این ما به این متخصصین بعنوان موجوداتی می‌نگریم که در جهان ما زندگی می‌کنند و همچون ما مطیع قوانین و قانونمندیهای آن هستند.

گروهی از اشخاص هستند که خدا را موجودی تصور می‌کنند که در مراتب وجودی عالیتر از انسان قرار دارد و او را موجودی فرازمینی می‌دانند که می‌تواند شناختی ویژه را به ما منتقل سازد. ما می‌توانیم این نگرش را تسامحاً «انسان‌مداری خداباورانه» بنامیم. این نگرش به این معنی خداباورانه است چون باور دارد خدا یا خدایانی در قلمرویی که در ورای توانایی شناختی ما قرار دارد، وجود دارند. پیروان این نگرش که خدا را با مفاهیم مسیحی توصیف می‌کنند براین باورند که خدا بر خلقت جهان تأثیر داشته است و مهر وجود او را بر جهان کائنات می‌توان مشاهده نمود.

از سوی دیگر این نگرش از آن رو «انسان‌مدارانه» است چون بر این باور است که انسان می‌تواند برفرآیند کسب شناخت خود تسلط داشته باشد. به آن میزانی که انسان در این زمینه تسلط دارد به همان میزان نیز مستقل از خدا است. انسان به تحقیق و تفحص در جهان می‌پردازد و اموری را کشف می‌کند که می‌توانند در یک نظام منسجم شناختی سازمان یابند. انسان بدون دریافت هیچ کمکی از جهان خارج می‌تواند این کار را انجام دهد و از عهده انجام این کار هم بخوبی برمی‌آید.

اما در نهایت این بحث هم مطرح می‌شود که قلمرو و ساحتی از حقیقت وجود دارد که ما مستقیماً قادر به مشاهده آن نیستیم. اگر ما باید چیزی در مورد این قلمرو روحانی یا ماورای طبیعی بدانیم باید مکاشفه‌ای خاص یا ماورای طبیعی دریافت کنیم. انسان‌مداری خداباورانه این مکاشفه یا شناخت خاص را بعنوان عاملی می‌داند که می‌تواند شکافهایی را که در فرآیند اکتساب شناخت بشکل عادی بوجود آمده، بپوشاند. این نگرش برروی طریق نگریستن ما به شناخت عادی و طبیعی‌امان نیز تأثیر می‌گذارد زیرا همه امور به یکدیگر وابسته‌اند. اما این نگرش برحقیقت بنیادینی که ما قبلاً آن را دریافته‌ایم تأثیر نمی‌گذارد بلکه برآنچه که ما قبلاً می‌دانستیم اضافه می‌شود. بنابراین در این نگرش خدا متخصصی است که می‌تواند عمیقاً دانش ما را افزون کند. از آنجایی که ما از پیش چیزهایی را در مورد ماهیت واقعیت دریافته‌ایم، انسان مداری خداباورانه خدا را وجودی می‌داند که همچون ما تحت قوانین جهان قرار دارد. بنابراین ما خود قادریم اصول و احکامی را وضع کنیم که توسط آنها مشخص کنیم چه چیز عقلانی است. در این نگرش این امر را بهیچوجه نمی‌توان پذیرفت که خدا بتواند مطلبی را به ما بگوید که با عقل و منطق تناقض داشته باشد. بنابراین عقل انسانی در مرتبه‌ای قرار می‌گیرد که می‌تواند در مورد کتاب‌مقدس به قضاوت بنشیند تا تشخیص دهد چه جنبه‌هایی از آن باید بعنوان مکاشفه خدا پذیرفته شوند.

انسان‌مداری خداباورانه

+

+ ‎– – – – –

خدا طبیعت انسان

خدا وجود دارد اما بخشی از واقعیت کلی قابل درک می‌باشد. سقوط واقعه‌ای بی‌اهمیت است. انسان کماکان موجودی است که بر اوضاع و شرایط مسلط است و از طبیعت دانش و شناخت کسب می‌کند که این شناخت شامل شناخت از خدا نیز می‌شود. مکاشفه‌ای که از خدا داده می‌شود همواره توسط شناخت و دانش طبیعی مورد نقد و بررسی و دگرگونی قرار می‌گیرد.

شناخت وابسته به خدا است (خداباوری مسیحی)

اینک بیایید فرضیاتی را مطرح سازیم که مخالف با انسان‌مداری هستند. فرض کنید مطالب کتاب‌مقدس صحیح است و نیز خدای کتاب‌مقدس، خدایی واقعی است. کتاب‌مقدس خدا را از هرآنچه که در خلقت وجود دارد متمایز می‌سازد. برطبق نگرش کتاب‌مقدس، خدا صرفاً بخشی از واقعیت کلی و عام نیست بلکه خالق، نگاهدارنده و اداره کننده همه آن چیزهایی است که در واقعیت وجود دارند. علاوه بر این خدا بعنوان خالق هستی، مهر وجود خود را بر کل جهان کائنات برجای نهاده است و مخصوصاً این امر را می‌توان در آفرینش انسان بصورت خدا بشکل ملموسی مشاهده نمود.

انسان آفریده شده است تا خدا را بشناسند. هر پدیده‌ای در جهان از خالق خود سخن می‌گوید و آشکارا در برابر چشم ما قرار دارد تا ما خالق را بشناسیم. علاوه براین صورت خدا در ما به معنای این است که ما فقط هنگامی خود را می‌شناسیم که خدا را بشناسیم و فقط هنگامی خدا را می‌شناسیم که خود را بشناسیم. قدرت ابدی خدا و شخصیت وی را می‌توان در طبیعت که شامل انسان نیز می‌شود، مشاهده نمود. انسان از آن جهت که صورت خدا را دارد توسط کلام ارتباط برقرار می‌کند و این امر بیانگر این حقیقت است که خدا وجودی است که توسط کلام ارتباط برقرار می‌کند. نخستین کلام خدا به انسان بیانگر رابطه‌ای است که خدا بین خود و انسان و بین انسان و کل خلقت بوجود آورد (پیدایش ۳۰–۲۸:۱). خدا با آدم سخن گفت و آنچه را که لازم بود آدم در مورد خود و رابطه‌اش با خدا بداند، به او گفت. بنابراین هرکلامی که از سوی خدا به انسان گفته شود معنای واقعیت را تبیین و تشریح می‌کند.

خداباوری مسیحی

+

طبیعت   خدا   انسان

انسان مکاشفه را توسط طبیعت و توسط کلام خدا مکاشفه ماورای طبیعی را دریافت می‌کند. هر مکاشفه طبیعی توسط مکاشفه خدا در کلامش تبیین و تشریح می‌شود.

شاید با خواندن این سطور این فکر در ذهنتان بوجود آید که ما تصویری بسیار شبیه به انسان‌مداری خداباورانه ارائه نمودیم. البته شباهتهایی بین خداباوری مسیحی و انسان‌مداری خداباورانه وجود دارد اما این دو نگرش دو تفاوت بنیادین با یکدیگر دارند. نخست اینکه خداباوری مسیحی تصدیق می‌کند که حتی قبل از ورود گناه به جهان انسان برای تبیین و شناخت صحیح جهان برکلام خدا وابسته و متکی بود. عمل خدا در آفرینش جهان عملی بود که وی نه از روی جبر بلکه با اختیار کامل آن را انجام داد معنای این سخن آن است که خدا در آفرینش جهان تحت اجبار یک نیرو یا ضرورت که قادر به کنترل آن نبود قرار نداشت و آفرینش عملی بود که خدا با قدرت مطلق خود برای تحقق هدفی که خود برای خلقت درنظر گرفته بود، آن را انجام داد. آنچه را که خدا می‌خواست اتفاق بیفتد، اتفاق افتاد و تاریخ خلقت که تاریخ انسانی ما نیز جزو آن می‌شود، توسط اراده مطلق خدا مشخص می‌شود.

دومین تفاوت بنیادین آن است که انسان‌مداری خداباورانه براین باور است که مسأله گناه هیچ تأثیری بر فرآیند اکتساب دانش و شناخت در انسان برجای نگذاشته است. بنابراین نگرش، اگر چه گناه باعث بوجود آمدن بعضی مشکلات و سردرگمیها شده است اما تأثیری بر توانایی انسان در مورد ادراک حقیقت برجای نگذاشته است و آزادی اراده انسان را بشکلی اساسی تحت‌تأثیر قرار نداده است. بنابراین، اراده آزاد توانایی اخذ تصمیم در مورد امری در نظر گرفته می‌شود که خدا تصمیمی در مورد آن نگرفته است. بنابراین دیدگاه برخلاف گفته پولس در افسسیان ۱۱:۱ خدا همه کارها را مطابق با اراده خود انجام نمی‌دهد بلکه باید منتظر تصمیمات انسانی بماند.

اما برخلاف این نگرش خداباوری مسیحی با مسأله گناه بشکل جدی برخورد می‌کند. بنا به گفته کتاب‌مقدس گناه باعث موت می‌شود (پیدایش ۱۷:۲، رومیان ۲۳:۶). در بند موت بودن که اینک ما اسیر آن هستیم فقط به معنای آن نیست که هر موجود زنده‌ای در نهایت این زندگی را از دست می‌دهد بلکه این معنا را نیز دارد که رابطه با خدا قطع می‌شود. در واقع کل روابط در همه خلقت از گناه متأثر شده است. کتاب‌مقدس همچنین خاطرنشان می‌سازد که انسان معرفت و شناختی را که توسط طبیعت می‌توان از خدا بدست آورد، نادیده می‌گیرد. انسان حقیقت را می‌داند اما در شرارت خود آن را نادیده می‌گیرد. همین شکل شناخت از خدا است که باعث می‌شود انسانها چه خبر انجیل را شنیده باشند چه نشنیده باشند در برابر خدا عذری نداشته باشند. اما انسان در خودآگاهی خود دیگر نمی‌تواند این امر را تصدیق کند که می‌داند خدا وجود دارد و

هرپدیده‌ای در جهان اشاره به او دارد. بنابراین انسان گناهکار تعمداً هر پدیده‌ای را مجدداً تبیین و تفسیر می‌کند و به آن معنایی می‌دهد که مطابق با نگرش او در مورد انکار خدا است. انسان در درون خود از وجود خدا آگاه است و این امر بخاطر وجود صورت خدا در انسان است. اما انسان در تفکر خود بجای پذیرش این حقیقت، ادراکی انسان محورانه از جهان را جایگزین نموده است در نتیجه ذهن انسان آشفته و تیره و تار گشته است (رومیان ۲۵–۱۸:۱).

خداباوری مسیحی

+

طبیعت خدا انسان

انسان‌مداری

انسان شناخت و معرفت از خدا را نادیده گرفته و انسان‌مداری خداناباورانه را جایگزین آن نموده است.

بنابراین خداباوری مسیحی، با مفاهیم کتاب‌مقدس، انسان‌مداری خداباورانه و خداناباورانه را درک و تفسیر می‌کند. همه اشکال انسان‌مداری، بیانگر امتناع انسان گناهکار از پذیرش حقیقت خدا هستند و جایگزینهایی باطل برای حقیقت هستند.

اگر گناهکار بودن انسان باعث شود که وی آگاهانه نتواند حقیقت را تصدیق کند، چه امیدی برای انسان باقی می‌ماند؟ کتاب‌مقدس به ما می‌گوید نیکویی خدا بر سختدلی انسان و تنفر وی از خدا غلبه می‌یابد. خدا مکاشفه‌ای جدید و ویژه از خود به ما می‌دهد و توسط روح خود اراده عصیانگر ما را مطیع خود می‌سازد تا بتوانیم مکاشفه او را بفهمیم و آن را دریافت کنیم. روح‌القدس ما را متقاعد می‌سازد که حقیقت همان کلام خدا است. بنابراین فرد گناهکاری که به خدا ایمان آورده و بسوی او بازگشت نموده است، ذهنش متبدل و احیا می‌شود تا بتواند حقیقت خدا را دریافت کند. احیا و تبدیل شدن ما در روز قضاوت نهایی یعنی زمانی که از مردگان قیام می‌کنیم و کاملاً دگرگون می‌شویم به کمال می‌رسد. در این زندگی بین حیات درونی تازه‌امان و حیات کهنه عصیانگرانه‌امان علیه خدا، تنش وجود دارد. ما هرگز موفق نمی‌شویم که در تفکر خود به انسجام

کامل دست یابیم و دقیقاً آنچه را که خدا در کلامش مکشوف نموده است انجام دهیم. اما قادر می‌شویم واقعیات را آنگونه که هستند بشناسیم یعنی آنگونه که توسط خدا تبیین و تفسیر شده‌اند.

چگونه می‌توانیم حقیقت را بشناسیم؟

این مبحث برای درک این موضوع که ما چگونه به الهیات می‌پردازیم، اهمیت دارد. هنگامی که ما به سراغ کتاب‌مقدس می‌رویم تا به الهیات کتاب‌مقدسی بپردازیم داشتن بعضی اصول و احکام ضرورت پیدا می‌کند. اینک من سه رویکرد متفاوت را بررسی خواهم نمود.

۱- انسان‌مداری خداناباورانه

این رویکرد این فرض را مطرح می‌سازد که خدایی وجود ندارد بنابراین کتاب‌مقدس مکاشفه‌ای از خدا نیست بلکه گزارشی از بعضی از اندیشه‌های مذهبی می‌باشد. بدینسان مطالعه و تفسیر کتاب‌مقدس براساس این فرضها انجام می‌گیرد.

۲- انسان‌مداری خداباورانه

این نگرش این فرض را مطرح می‌سازد که خدا وجود دارد اما هم نظر با انسان‌مداری خداناباورانه بر این باور است که انسان برفرآیند کسب دانش خود مسلط است. انسان توسط حواس خود از طبیعت، شناخت حقیقی بدست می‌آورد و براین اساس استدلال می‌کند که برای مطالعه کتاب‌مقدس کدام رویکرد صحیح است.

۳- خداباوری مسیحی

این نگرش اتکا و وابستگی انسان را به خدا برای کسب شناخت حقیقی تصدیق می‌کند. بنابراین نگرش، کلام خدا باید به ما در مورد جزئیات مختلف آنچه که خدا برای رهایی ما از نتایج عصیانمان گفته و انجام داده، تعلیم دهد. کلام خدا همچنین باید در مورد روشی که باید توسط آن کتاب‌مقدس را مطالعه و درک کنیم، به ما تعلیم دهد. برای درک امور، هیچ منطق خود بنیاد و مستقلی که خارج از کتاب‌مقدس باشد وجود ندارد و برای تشخیص اینکه چه چیزی ممکن است و چه چیزی ناممکن، احکامی طبیعی وجود ندارند. خدا بعنوان خالق جهان، خود باید هر واقعه و پدیده‌ای را در جهان مخلوقش تبیین و تفسیر کند.

هر یک از این نگرشها، نقطه آغازی برای خود انتخاب کرده است که فرض می‌کند صحیح است. اگر نقطه شروع نادرست باشد آنگاه هر آنچه که از آن منتج شود نادرست خواهد بود. این فرضهای بنیادین که به منزله نقطه شروع هستند «پیش‌فرضها» نامیده می‌شوند.

پیش‌فرضها

بنابراین پیش‌فرضها، فرضهایی هستند که ما آنها را وضع می‌کنیم تا اینکه قادر باشیم حقیقی بودن برخی پدیده‌ها را بپذیریم. ما نمی‌توانیم بدون هیچگونه حد و مرز و محدودیتی بگوییم: «من می‌دانم این موضوع حقیقت دارد چون ...». در نهایت ما باید به نقطه‌ای برسیم که آن را بعنوان مرجع نهایی پذیرفته‌ایم. یک مرجع نهایی بنا به تعریف نمی‌تواند برمبنای یک مرجعیت بالاتر از خود، بعنوان مرجع نهایی ثابت شود. بالاترین مرجع نهایی باید خودش خودش را تأیید کند. تنها خدا در چنین مرتبه‌ای از مرجعیت قرار دارد.

پیش‌فرضهایی که ما در پرداختن به الهیات کتاب‌مقدسی باید داشته باشیم پیش‌فرضهای خداباوری مسیحی هستند. گزینه دیگر در برابر این نگرش پیش‌فرضهای یکی از اَشکال انسان‌مداری هستند. ما چه بنیان و پیش‌فرض خدای قادرمطلق و خودبنیاد را پذیریم که با ما توسط کلامی سخن می‌گوید که ما آن را به سادگی می‌پذیریم چون کلام اوست و چه این بنیان و پیش‌فرض را پذیریم که انسان مالک نهایی قضاوت در مورد کل حقیقت است، بهرحال مجبوریم پیش‌فرضی را انتخاب کنیم. دیدگاه مسیحی، می‌پذیرد که کتاب‌مقدس کلام خداست و آنچه را که خدا؛۳ئئ می‌خواهد به ما بگوید توسط آن دقیقاً به طریقی که خودش می‌خواهد، به ما می‌گوید.

بنابراین هنگامی که یک متخصص الهیات کتاب‌مقدسی می‌خواهد الهیاتی را که در کتاب‌مقدس وجود دارد تشریح کند باید پیش‌فرضهایی را که بعنوان بنیان روش خود پذیرفته است، درک کند. بسیاری از کتب الهیات کتاب‌مقدسی که در طول صد سال گذشته نگاشته شده‌اند برمبنای پیش‌فرضهای انسان‌مداری به نگارش درآمده‌اند. در چنین کتبی به کتاب‌مقدس اجازه داده نمی‌شود تا خودش بجای خودش سخن بگوید بلکه پیوسته تحت ارزیابی عقل انسانی قرار دارد که کاملاً مستقل از خدا درنظر گرفته می‌شود.

پیش فرض یک عقل مستقل و خودبسنده انسانی باعث نگارش مجموعه‌ای از کتب الهیات کتاب‌مقدسی شده است که گرایش غالب بر آنها توصیف تکامل ایده‌های مذهبی در بین قومی است که کتاب‌مقدس در میان آنان به نگارش در آمده است. این توضیحات بخاطر امتناع از پذیرش شهادت کتاب‌مقدس در مورد تاریخ ایمان

مذهبی قوم اسرائیل، پیچیده و متناقض بنظر می‌رسند. هنگامی که فلسفه تکاملی در قرن{ P – P
{Evolutionary Philosophy

گذشته مقبولیت عام یافت برای سنجش صحت مطالب تاریخی، نوشته‌های کتاب‌مقدس نیز بکار گرفته شد. فرض حاکم بر کتبی که با این نگرش نوشته شدند این بود که ایده‌ها و اندیشه‌های مذهبی روندی تحولی را از اشکال ساده‌تر بسوی اشکال پیچیده‌تر پشت‌سر گذاشته‌اند. در این کتب این امکان که خدای کتاب‌مقدس واقعاً وجود دارد و بشکلی که کتاب‌مقدس توصیف می‌کند خود را مکشوف نموده است، کاملاً رد شده است. در این نگرش انسان بر کل فرآیند اکتساب شناخت مسلط فرض می‌شود و خدا صرفاً بعنوان ایده‌ای مذهبی در نظر گرفته می‌شود که انسانهای مختلف به اشکال مختلف او را به تصویر می‌کشند.

البته همه عالمین الهی که پیش‌فرضهای انسان‌مدارانه را بکار می‌گیرند، در ارزیابی کتاب‌مقدس چنین دیدگاههای شکاکانه افراطی ندارند. آنچه که ما انسان‌مداری می‌نامیم، از نظر کتاب‌مقدس، تجلی نفی گناه‌آلود خدا از سوی ما است. ما بعنوان مسیحی نیز هنوز اشخاصی گناهکار هستیم و تمایل به نگرش انسان‌مدارانه همواره با ما است. حتی اگر ما با پیش‌فرضهایی مسیحی نیز آغاز کنیم، وفادار ماندن به این پیش‌فرضها و رسیدن به یک نگرش منسجم مسیحی در مورد کتاب‌مقدس باز هم دشوار است. برای پرداختن به الهیات کتاب‌مقدسی تلاشی خودآگاهانه لازم است که با پیش‌فرضهای کتاب‌مقدسی انسجام و همخوانی داشته باشد.

پیش‌فرضهای الهیات کتاب‌مقدسی

۱- خدا خالق همه پدیده‌ها در جهان است و او به تنهایی می‌تواند همه امور و وقایع را تبیین و تفسیر کند.

۲- چون ما به صورت خدا آفریده شده‌ایم می‌دانیم که برای درک حقیقت به خدا متکی هستیم.

۳- ما بعنوان اشخاصی گناهکار شناخت خود از خدا را نادیده گرفته و با پذیرش این فرض که نه خدا بلکه ما به امور و مسائل معنا می‌دهیم، مجدداً جهان را تبیین و تفسیر می‌کنیم.

۴- مکاشفه خاص الهی که توسط کلام نجات‌دهنده خدا بیان شده و در عیسی مسیح به نقطه کمال خود رسیده است باید در ارتباط با انکار حقیقت از سوی ما و دشمنی ما با خدا، در نظر گرفته شود.

۵- عمل خاص روح‌القدس باعث توبه و ایمان آوردن می‌شود تا اینکه انسانهای گناهکار حقیقتی را که در کتاب‌مقدس وجود دارد تصدیق کنند.

راهنمای مطالعه فصل سوم

۱- نظریه‌های اصلی‌ای که انسان‌مداری خداناباورانه آنها را مطرح می‌سازد کدامند؟

۲- وجه تمایز انسان‌باوری خداباورانه و انسان‌باوری خداناباورانه چیست؟

۳- از دیدگاه خداباوری مسیحی نقصهای انسان‌مداری خداباورانه و خداناباورانه کدامند؟

۴- رومیان ۳۲-۱۸:۱ را بخوانید و آنچه را که پولس در مورد تأثیرات گناه برشناخت ما از خدا می‌گوید بیان کنید.

۵- پیش‌فرضهای خداباوری مسیحی کدامند؟

فصل چهارم

مسیح او را شناسانید

الهیات صرفاً شناخت حقایقی در مورد خدا نیست بلکه شناخت خود خدا می‌باشد. برای شناخت خدا ما باید رابطه‌ای مجدد با او برقرار کنیم. به عبارت دیگر ما بعنوان مسیحی و نه بعنوان ناظری بی‌طرف، به الهیات می‌پردازیم. ما توسط موعظه انجیل به عیسی مسیح ایمان می‌آوریم. مسیح قلوب و اذهان عصیانگر ما را تحت حاکمیت خود درمی‌آورد تا ما او را بعنوان خداوند بپرستیم. تنها شناخت ما از مسیح، از کتاب‌مقدس حاصل می‌شود و مجموعه نگارشات کتاب‌مقدس، شهادتی یکسان را در مورد مسیح می‌دهند. در کتاب‌مقدس مسیح بعنوان شخصی معرفی می‌شود که خدا را بر ما مکشوف می‌کند و درواقع او کلمه خدا است. کتاب‌مقدس کتابی در مورد مسیح است که توسط روح‌القدس الهام شده است. خدا ما را مطمئن می‌سازد که کتاب‌مقدس شهادتی خطاناپذیر در مورد مسیح به ما می‌دهد. بنابراین الهیات کتاب‌مقدسی برروی عیسی مسیح بعنوان مکشوف کننده خدا و نجات دهنده متمرکز می‌شود. برای درک کتاب‌مقدس ما از نقطه‌ای شروع می‌کنیم که برای شناخت خدا از آنجا شروع کردیم. ما از عیسی مسیح شروع می‌کنیم و هر قسمت از کتاب‌مقدس را در ارتباط با او و عمل نجات‌بخش وی بررسی می‌کنیم. این امر همانگونه که در مورد عهدجدید صادق است در مورد عهدعتیق نیز صدق می‌کند.

عالم الهی یک ایماندار است

مسیحی فردی است که به عیسی مسیح ایمان دارد. این واقعیت در مورد ما نیز صادق است. کلام انجیل توسط قدرت روح‌القدس ما را از ظلمت به نور که همانا عیسی مسیح است، رهنمون می‌سازد. انجیل پیام ملکوت خدا است که توسط شخصیت و عمل عیسی مسیح بیان می‌شود. انجیل برروی تولد، زندگی، مرگ، رستاخیز و صعود عیسی بعنوان طریق خدا برای نجات ما از موت و عضویت ما در ملکوت ابدی خود متمرکز می‌شود.

همانگونه که ما زندگی مسیحی خود را با توکل کامل به مسیحی که در اناجیل معرفی می‌شود آغاز می‌کنیم، به همین شکل نیز زندگی مسیحی خود را ادامه می‌دهیم. انجیل نه تنها به ما بعنوان یک مسیحی تولد تازه

می‌دهد و ایمان می‌بخشد، بلکه طریق کامل خدا برای نجات ما است. انجیل قدرت خدا برای نجات می‌باشد (رومیان ۱۶:۱) و این امر بمعنای نجات کامل تمامیت وجود انسان می‌باشد. بنابراین انجیل باعث می‌شود تا ما به مسیح ایمان بیاوریم و نجات بیابیم. انجیل ما را در زندگی مسیحیمان نگاه می‌دارد و ما را بسوی بلوغ روحانی هدایت می‌کند و توسط قیام ما از مردگان ما را بسوی کمال رهنمون می‌سازد.

بخشی مهم از نجات تغییر فکر و اراده عصیانگر ما می‌باشد تا ما مطیع کلام خدا باشیم. یک مسیحی دیگر نمی‌تواند همچون یک انسان‌مدار خداناباور بیندیشد. روح‌القدس به فکری که حقیقت را انکار می‌کند، غالب شده و شخص را بسوی پذیرش انجیل و ایمان داشتن به آن هدایت می‌کند (رومیان ۲:۱۲) و این امر بمعنای این است که یک مسیحی نظام فکری خداباوری مسیحی را در خود بوجود آورده و بسط و گسترش می‌دهد. از آنجایی که ما در این زندگی به مرتبه کمال نمی‌رسیم، در همه ما عناصری از تفکر انسان‌مدارانه برجای می‌ماند. ما باید پیوسته تلاش کنیم تا توسط قدرت انجیل بر این شرارت غلبه کنیم.

ما بعنوان کسانی که به الهیات کتاب‌مقدسی می‌پردازند نه تنها به کلام خدا ایمان داریم بلکه همچنین این موضوع را درک کرده و می‌پذیریم که کلام خدا خودش اثبات کننده خودش است. ما صرفاً به تشریح آنچه که در کتاب‌مقدس وجود دارد اکتفا نمی‌کنیم بلکه نخست مرجعیت کلام خدا را می‌پذیریم و سپس تلاش می‌کنیم تا آنچه را که آن را مضمون واحد و منسجم کلام خدا می‌دانیم بیان کنیم.

متأسفانه فردی که به الهیات کتاب‌مقدسی می‌پردازد ممکن است با این اصل که کلام خدا خود اثبات کننده خود است، با تسامح و سهل‌انگاری برخورد کند و ملاکی غیرکتاب‌مقدسی را برای ارزیابی ماهیت و پیام کتاب‌مقدس بکار بگیرد. چنین شخصی با چنین نگرشی قسمتهای مختلف کتاب‌مقدس را جابه‌جا می‌کند، ترتیب وقایع تاریخی آن را بهم می‌ریزد، قسمتهایی را که با فلسفه خاص او همخوانی ندارند به کنار می‌گذارد و با تکیه بر پیش‌فرضهای خود که ثمره فکری هستند که خدا را رد می‌کند، کل کتاب‌مقدس را مجدداً تفسیر کند. کتب بسیاری در زمینه الهیات کتاب‌مقدسی نگاشته شده‌اند که در آنها پیش‌فرضهای کتاب‌مقدسی بخاطر پیش‌فرضهای انسان‌مدارانه به کنار نهاده شده‌اند.

احیای حقیقت در مسیح

عیسی نه تنها ما را از اثرات جهالت گناه‌آلودمان نجات می‌دهد بلکه ما را با ماهیت حقیقت نیز آشنا می‌کند. ما نمی‌توانیم عمل نجات‌بخش مسیح و عمل مکاشفه کننده او را از همدیگر جدا کنیم. ما نجات یافته‌ایم تا خدا را حقیقتاً بشناسیم و در مشارکت با او زندگی کنیم. حقیقت برای ما در مسیح احیا شده است. آنچه که مسیح در

خدمت خود روی زمین گفت و انجام داد مکشوف کننده حقیقت در مورد خدا، انسان و کل نظام خلقت بود. بنابراین بخشی از نجات ما در فکر ما بوقوع می‌پیوندد. هنگامی که روح مقدس خدا انجیل را در مورد فرد گناهکار بکار می‌گیرد تا در وی ایمان بوجود آید، تولدی تازه بوقوع می‌پیوندد که شامل تجدید حیات فکر نیز می‌شود. از این زمان به بعد هر پدیده‌ای در جهان بعنوان تصدیق کننده واقعیت خدا نگریسته می‌شود و فکر مسیحی عملکرد صحیح خود را که تبیین و تفسیر همه امور توسط کلام خدا می‌باشد، بدست می‌آورد.

این عمل مسیح در احیای فکر توسط انجیل، از نقش ابدی او بعنوان عامل خلقت و هدف آن ناشی می‌شود. پولس می‌گوید که همه چیزها در مسیح، توسط مسیح و برای مسیح خلق شده‌اند (کولسیان ۱۶:۱). این امر بمعنای آن است که معنای جهان را می‌توان در انجیل یافت. خدا با چشم‌انداز نجات همه عناصر خلقت در مسیح، عمل خلقت را انجام داد. انجیل بمعنای واکنش خدا در برابر گناه نیست بلکه پیش‌نگری خدا و نقشه اصلی او برای خلقت است.

پس پرداختن به الهیات به شکلی صحیح بخشی از نجات ما می‌باشد. نظر من این نیست که این امر بردیگر جنبه‌های نجات اولویت دارد و نمی‌خواهم بگویم که جنبه عقلانی نجات بر جنبه‌های دیگر تقدم دارد. اما بنظر من این جنبه اهمیت دارد و می‌خواهم بگویم که روح‌القدس با تطبیق تفکر ما در مورد همه امور با حقیقتی که در عیسی است فکر ما را نجات داده و احیا می‌کند. این فرآیند بخشی از معنای عبارت «عیسی خداوند است» می‌باشد. اگر ما می‌خواهیم او را در اعمال اخلاقی زندگیمان اطاعت کنیم تا فعالانه با اعمال گناه‌آلود و خداستیزانه پیکار کنیم پس باید در تفکر خود نیز او را اطاعت کنیم. ما باید با تفکری که با حقیقت مکشوف شده در عیسی تطابق ندارد، پیکار کنیم.

خداباوری مسیحی

۳- انسان نجات یافته در مسیح

مسیح

+

طبیعت خدا انسان

انسان‌مداری

مسیح کل حقیقت در مورد خدا و خلقت را مکشوف کرده و تبیین و تفسیر می‌کند. مسیحی در برابر نظام فکری انسان‌مداری مقاومت می‌کند.

مسیح کل کتاب‌مقدس را تبیین و تفسیر می‌کند

تنها طریقی که توسط آن می‌توانیم بدانیم مسیح کیست و انجیل او چه معنایی دارد، بررسی کتاب‌مقدس است. عیسی دیگر بشکل جسمانی حضور ندارد اما بجای خود روح‌القدس را باقی گذاشت و وعده داد که روح‌القدس شاگردان را بسوی کل حقیقت رهنمون خواهد ساخت (یوحنا ۱۳:۱۶). اما عیسی خودش حقیقت بود (یوحنا ۶:۱۴) و وعده داد که روح‌القدس به او شهادت داده و وی را جلال خواهد داد. این خدمت روح‌القدس که هدف آن مسیح بود، نتیجه‌اش موعظه انجیل توسط رسولان و برجای ماندن گزارشی موثق از شهادت آنان در عهدجدید شد. این گفته به معنای آن است که آنچه کتاب‌مقدس می‌گوید همان چیزی است که خدا می‌خواست تا در کتاب‌مقدس گفته شود. کتابمقدس از این نظر که کلام خدای حقیقت است و ما را منحرف و سرگردان نمی‌سازد، خطاناپذیر است.

{P - P Infallible}

هر جمله عهدجدید از شهادت روح‌القدس در مورد عیسی بوجود آمده است. عهدجدید حقایق محوری انجیل را بیان نموده و استلزامات انجیل را برای قوم خدا نشان می‌دهد. عهدجدید به ما نشان می‌دهد که انجیل تنها طریق خدا برای کامل کردن گناهکاران است. همه مشکلات و نقصهایی که ما با آنها روبرو می‌شویم از ناتوانی ما در تطابق و همخوانی با انجیل ناشی می‌شود. تنها درمانی که عهدجدید برای حل مشکلات ما ارائه می‌کند تطبیق دادن و همخوان نمودن زندگی ما با انجیل است.

مشکل دیگری که همانند مشکل ما در تبیین و تفسیر کتاب‌مقدس است، ناتوانی ما در تفسیر متون کتاب‌مقدس توسط وقایع اناجیل می‌باشد. این امر در دو سمت و جهت تأثیرگذار است. نخست آنچه که قبل از مسیح در عهدعتیق اتفاق افتاد و سپس آنچه که پس از او بوقوع پیوست، معنای خود را در او می‌یابند. بنابراین عهدعتیق باید در ارتباط خود با وقایع انجیل درک شود. نحوه این ارتباط فقط توسط شهادت خود عهدجدید مشخص می‌گردد.

بنابراین، عیسی کلمه خدا برای ما است:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.

... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر.

... خدا را هرگز کسی ندیده است. پسر یگانه که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد. (یوحنا ۱۸۱۴۳-۱:۱)

مسیح کلمه خدا برای این «ایام آخر» است که کلام انبیای عهدعتیق را کامل نمود (عبرانیان ۲-۱:۱). وی نقطه پایان و کمال عمل نجات‌بخش خدا در تاریخ قوم اسرائیل است (رومیان ۴-۱:۱)، بنابراین او تحقق همه نبوتهاست (اعمال ۳۳-۳۲:۱۳). معنای واقعی نبوت همواره در شخصیت و عمل عیسی مسیح نهفته است (اول پطرس ۱۲-۱۰:۱).

این شهادت رسولان صرفاً بیان مجدد گفتار خود مسیح می‌باشد که ادعا نمود او خود موضوع و مضمون عهدعتیق می‌باشد (لوقا ۴۴۲۷:۲۴، یوحنا ۳۹:۵). مسیح براین اساس ذهنهای شاگردان را گشود تا آنان عهدعتیق را درک کنند (لوقا ۴۵:۲۴).

ارتباط عهدعتیق با مسیح

برخی از ارزیابیهای عهدجدید

عهد عتیق		مسیح
کلام نبوت	+	کامل شد (عبرانیان ۲-۱:۱)
کل نبوتها	+	تحقق یافت (اعمال ۳۳-۳۲:۱۳)
ذریت داود	+	پایان یافت (رومیان ۳:۱)
وعده به داود	+	تحقق یافت (اعمال ۳۱-۳۰:۲)
گفته‌های عهدعتیق در مورد نجات	+	در مسیح تحقق یافت (دوم تیمو ۱۵:۳)
کل عهدعتیق	+	در مسیح تحقق یافت (لوقا ۲۷:۲۴)

راهنمای مطالعه فصل چهارم

۱- چرا باید شخصی که به الهیات کتاب‌مقدسی می‌پردازد یک ایماندار باشد؟

۲- شما چگونه رویکردهای متفاوتی را که متخصصین الهیات کتاب‌مقدس اختیار می‌کنند، توجیه می‌کنید؟

۳- خداباوری مسیحی در مورد اینکه فرد گناهکار چگونه حقیقت را می‌شناسد چه تعلیم می‌دهد؟

۴- به آیاتی که در قسمت پایانی این فصل ذکر شده‌اند مراجعه کنید. این آیات چه ارتباطی را بین عهدجدید و عهدعتیق نشان می‌دهند.

فصل پنجم

ما او را بوسیله کتاب‌مقدس می‌شناسیم

از دیدگاه عیسی عهدعتیق کلام خداست که هرگز از درجه اعتبار ساقط نمی‌شود. عیسی همچنین ادعا نمود که وی موضوع اصلی عهدعتیق است. تعالیم او مستمراً به عهدعتیق بعنوان آنچه که وی آن را تحقق می‌بخشید اشاره می‌کرد. بنابراین عهدعتیق به خودی خود کامل نیست زیرا در شخصیت و عمل مسیح کامل شده و تحقق می‌یابد. هیچ بخشی از آن را نمی‌توان بدون درنظر گرفتن مسیح به درستی درک نمود. بنابراین با توجه به این چشم‌انداز، عهدعتیق در مورد مسیح است. مکاشفه خدا در کتاب‌مقدس پیشرونده است و مراحلی چون وعده‌های اولیه داده شده به قوم اسرائیل تا تحقق کامل معنای این وعده‌ها که در مسیح مکشوف شد، دارد. هنگامی که ما برای درک عهدجدید به نور روشنگر وقایعی که قبل از آن در عهد عتیق اتفاق افتاد توجه می‌کنیم، این مکاشفه کامل خدا و کلام نهایی وی در مسیح است که به همه امور معنا می‌دهد. بنابراین مسیح یا به عبارت دیگر عهدجدید، عهدعتیق را تفسیر می‌کند.

عهدعتیق کلام خدا است

عیسی و رسولان به مرجعیت بی‌چون و چرای عهدعتیق اعتقاد داشتند و به آن بعنوان طریقی که خدا توسط آن با قوم خودش سخن می‌گوید، احترام می‌گذاشتند. آنان به عهدعتیق بعنوان گزارشی معتبر از آنچه که خدا توسط خادمینش یعنی انبیا فرموده بود، می‌نگریستند. بنابراین عیسی هرگز در مورد واقعیت تاریخی و وقایع عهدعتیق شک و تردید ابراز ننمود. درواقع به وقایع تاریخ اسرائیل بعنوان بخشی از یک تاریخ واحد نگریسته می‌شد که عیسی در آن نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌نمود. اگر ادعاهای تاریخی عهدعتیق جوهره و واقعیت نداشته باشند، تفسیر عهدجدید از شخصیت و کار عیسای ناصری بی‌معنی خواهد بود.

علاوه براین عیسی عهدعتیق را بعنوان مرجعی برای سنجش حقیقت از سوی خدا می‌دانست. هنگامی که فریسیان در مورد مسأله طلاق او را آزمودند، وی آنان را به کتاب‌مقدس یعنی عهدعتیق ارجاع داد:

«او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را زن و مرد آفرید و گفت از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده به زن خویش بپیوندد و هردو یک تن خواهند شد.» (متی ۵–۴:۱۹)

در مباحثه‌ای دیگر با یهودیان عیسی به قسمتی از کتاب‌مقدس اشاره نمود و افزود: «و ممکن نیست که کتاب محو گردد» (یوحنا ۳۵:۱۰). برخورد او با صدوقیان نیز در مورد مسأله رستاخیز به همین شکل بود:

«آیا گمراه نیستید از آن رو که کتب و قوت خدا را نمی‌دانید؟»
(مرقس ۲۴:۱۲)

در زمان تجربه شدن وی در بیابان، عیسی به هر وسوسه‌ای با عبارت «مکتوب است» و نقل قولی از عهدعتیق پاسخ می‌داد (متی ۱۱–۱:۴، لوقا ۱۳–۱:۴). در نبرد سهمگین روحانی بین پسر خدا و پادشاه ظلمت، عیسی درک می‌کرد که کلام عهدعتیق نیرومندترین اسلحه اوست زیرا اقتدار و قدرت خدا در آن بود.

عیسی تعلیم داد:
هر آنچه را که عهدعتیق می‌گوید کلامی است که خدا می‌گوید.

عهدعتیق کلام خدا در مورد مسیح است

موضوع مهمی که ما در مورد عهدعتیق باید مدنظر داشته باشیم این امر است که عیسی، رسولان و همه نویسندگان عهدجدید آن را به نحوی کتابی در مورد عیسی مسیح می‌دانستند. بعضی از قسمتهای کلیدی کتاب‌مقدس به این مطلب اشاره دارند اما به هر حال دلایل ما در چند متن محدود خلاصه نمی‌شود. شهادت پرصلابت عهدجدید این است که عیسی عهدعتیق را متحقق نمود که این گفته طریق دیگری برای بیان این مطلب است که عهدعتیق در مورد عیسی است. به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

«او به ایشان گفت: ای بی‌فهمان و سست‌دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند. آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را بیند تا به جلال خود برسد. پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود» (لوقا ۲۷–۲۵:۲۴).

«و به ایشان گفت: همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروریست که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند» (لوقا ۴۵-۲۴:۴۴).

«کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد. و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید» (یوحنا ۳۹-۵:۳۸).

عیسی تعلیم داد:

عهدعتیق کلام خدا در مورد مسیح است.

عهدجدید، عهدعتیق را تفسیر می‌کند

چنین گفته‌هایی به ما نشان می‌دهند که عهدعتیق نوشته‌ای مستقل و مجزا برای خودش نیست. البته ما می‌توانیم در چارچوبی تاریخی در مورد مجموعه‌ای از وقایع پیوسته عهدعتیق به نتایجی برسیم. ما حتی می‌توانیم برداشتی الهیاتی در مورد وعده‌های تحقق نیافته خدا به قومش در عهدعتیق داشته باشیم. اما غیرممکن است که فقط با استناد به عهدعتیق معنای کامل اعمال خدا و وعده‌هایی را که در عهدعتیق مکتوب است دریابیم. باوجود این بنظر می‌رسد که برخی از عوامل باعث می‌شوند تا مسیحیان آنچنان که شاید و باید نتوانند رابطه مسیح و عهدعتیق را درک کند. مثلاً بین عهدعتیق و عهدجدید سه قرن فاصله وجود دارد که در تداوم تاریخی این دو عهد انفصال بوجود می‌آورد و یا اینکه زبان عبری عهدعتیق جای خود را به زبان یونانی در عهدجدید داد.

در طی سالیان متمادی عالمان الهی یا در زمینه عهدجدید و یا در زمینه عهدعتیق مطالعات تخصصی انجام داده‌اند. گرایش کلی در این گونه مطالعات، بررسی عهدعتیق بشکل مجزا و جداگانه بوده است. اما باید گفت که این کار رویکردی مسیحی نیست. بسیاری از نویسندگان مسیحی که تعدادشان رو به افزایش است کتبی در زمینه عهدعتیق به نگارش در آورده‌اند که در آنها بندرت حتی به وجود عهدجدید نیز اشاره می‌شود. در بسیاری از برنامه‌های درسی دانشکده‌های الهیات بررسی عهدعتیق بشکلی مجزا از عهدجدید صورت می‌گیرد. یکی از نتایج این امر این است که میزان موعظه و تعلیم از عهدعتیق چنان که باید زیاد نیست و بنظر می‌رسد که نقش عهدجدید در مشخص نمودن رابطه عهدعتیق با مسیح بخوبی درک نشده است.

ما بعنوان مسیحی باید به اصول تفسیر عهدعتیق که توسط عهدجدید وضع شده است بازگردیم. هنگامی که عیسی می‌گوید که وی به عهدعتیق معنای واقعیش را می‌بخشد، این گفته وی همچنین به معنای این است که ما نیاز به عهدعتیق داریم تا بفهمیم عیسی در مورد خودش چه می‌گوید. عیسی ما را بسوی عهدعتیق بازمی‌گرداند تا آن را با نگرشی مسیحی بازنگری کنیم و دریابیم که عهدعتیق ما را بسوی مسیح ارجاع می‌دهد.

پرداختن به الهیات کتاب‌مقدسی به معنای این نیست که بررسی خود را از باب یک پیدایش آغاز کنیم و آنقدر این بررسی را ادامه دهیم تا ببینیم به چه نتایجی می‌رسیم. درواقع نخست باید بسوی مسیح بیاییم و او در پرتو انجیل، ما را در بررسی عهدعتیق هدایت می‌کند. انجیل با نشان دادن هدف و معنای عهدعتیق، آن را برای ما تفسیر می‌کند. از سوی دیگر عهدعتیق نیز با نشان دادن آنچه که مسیح به آن تحقق بخشیده است درک ما را از انجیل عمیق‌تر می‌سازد.

عهدعتیق مکاشفه‌ای پیشرونده است

انجیل ضرورتاً ما را مجبور نمی‌سازد که همه وقایع عهدعتیق را با ترتیب زمانی وقوعشان بررسی کنیم. برای مثال ما ممکن است به بعضی از قسمتهای مربوط به تاریخ خاندان داود مراجعه کنیم. اما به مرور زمان متوجه خواهیم شد که ماهیت انجیل، بعنوان نقطه پایان مجموعه‌ای از وقایع مشخص، از ما طلب می‌کند که کل فرآیند تاریخی عهدعتیق را با جدیت بررسی کنیم.

هنگامی که ما مشغول مطالعه عهدعتیق شویم درمی‌یابیم که عهدعتیق دارای یک چارچوب تاریخی است که تشخیص این چارچوب مشکل نیست. علاوه بر این شواهد بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند نویسندگان عهدعتیق در این تاریخ وحدت مشاهده می‌کردند. عهدعتیق روایتی ساده و منسجم را بازگو می‌کند که برحول قومی خاص متمرکز است. بنابراین مراحل متوالی تاریخ قوم اسرائیل هریک بر بنیان آنچه که در مراحل قبلی اتفاق افتاده‌اند، بوجود آمده‌اند.

همزمان با تاریخ پیشرونده عهدعتیق، ما شاهد شکل‌گیری الهیات پیشرونده آن نیز هستیم. این الهیات دربردارنده مکاشفه پیشرونده خدا و نقشه خدا از نجات قوم خودش می‌باشد. وظیفه ما در بخش عمده‌ای از این کتاب بررسی ماهیت مکاشفه پیشرونده است. عهدعتیق نشانه‌های بسیاری در اختیار ما می‌گذارد تا این روند واحد مکاشفه پیشرونده را تشخیص دهیم. در این میان مهم‌تر از همه وقایع، دو واقعه کلیدی زمینه را برای ظهور عیسی آماده می‌سازند. این وقایع عبارتند از وعده‌های عهد به ابراهیم، اسحاق و یعقوب و دوران پادشاهی داود. ابراهیم، داود و عیسی نقشه‌ها و اعمال خدا را در چارچوب یک عمل عظیم برای نجات بشر

پیوند می‌دهند. کل تاریخ قوم اسرائیل در مکاشفه نجات‌بخش خدا خلاصه می‌شود که در عیسی مسیح به نقطه اوج خود می‌رسد.

اینکه به آیات زیر از عهدجدید توجه کنید که نشان‌دهنده نگرش عهدجدید به عهدعتیق می‌باشند. وعده فرشته به مریم در مورد عیسی چنین است:

«او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود» (لوقا ۳۲:۱–۳۳).

هم پطرس (اعمال ۳۱–۳۰:۲) و پولس (اعمال ۳۳–۱۶:۱۳، غلاطیان ۲۹–۱۵:۳) می‌گویند که آنچه که خدا وعده داده، چه این وعده به ابراهیم داده شده باشد چه به داود، در مسیح تحقق پیدا کرده است. کل رساله عبرانیان تفسیری در مورد رابطه مسیح با عهدعتیق است و این امر در جملات نخست آن منعکس است:

«خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریقهای مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید» (عبرانیان ۲–۱:۱).

چنین قسمتهایی ما را برای مطالعه الهیات عهدعتیق بعنوان مکاشفه‌ای پیشرونده و نجات‌بخش آماده می‌سازند. عهدعتیق «مکاشفه» است چون خدا توسط آن خود را مکشوف نموده است و «نجات‌بخش» است زیرا خدا در نجات بخشیدن و رهایی دادن ما، خود را مکشوف نموده است و «پیشرونده» است زیرا خدا خود و نقشه‌اش را توسط مراحل مختلف مکشوف نموده است تا اینکه نور کامل او در عیسی مسیح آشکار گشته است.

کتب عهدعتیق
بشکلی پیشرونده مکشوف کننده نقشه‌های نجات‌بخش خدا هستند که در عیسی مسیح تحقق یافته‌اند.

راهنمای مطالعه فصل پنجم

۱– دیدگاه عیسی در مورد مرجعیت عهدعتیق چه بود؟

۲- عهدعتیق به چه معنا کتابی در مورد عیسی مسیح می‌باشد؟

۳- وجه مشخصه رویکرد مسیحی به عهدعتیق چیست و وجه تمایز آن از رویکردهای غیرمسیحی چیست؟

۴- در مورد ماهیت مکاشفه پیشرونده عهدعتیق چه عهدجدید چه شواهدی وجود دارند؟ به این سؤال با توجه به آیات زیر پاسخ دهید:

الف- متی ۱۷:۱

ب- متی ۱۷:۳ - ۴:۴، این قسمت را با خروج ۲۳:۴، هوشع ۱:۱۱ مقایسه کنید.

ج- لوقا ۵۵-۴۶:۱

د- یوحنا ۱۵-۱۴:۳

ه'- اعمال ۳۹-۱۶:۲

و- اعمال ۵۶-۲:۷

ز- اعمال ۴۳-۱۶:۱۳

فصل ششم

کتاب‌مقدس کلامی

الهی – انسانی است

خدا توسط کلامی سخن می‌گوید که هم الهی است و هم انسانی. ما این امر را در کلمه خدا عیسی مسیح می‌بینیم که هم خدا بود و هم انسان. ما با ناچیز شمردن انسانیت مسیح الوهیت او را مکرم نمی‌داریم و با نادیده انگاشتن الوهیت او انسانیت او مکرم نمی‌داریم. این واقعیت که کتاب‌مقدس معنای خود را در کلمه الهی که انسان شده می‌یابد به ما کمک می‌کند تا ماهیت کتاب‌مقدس را بعنوان کلامی الهی – انسانی درک کنیم. کلمه خدا توسط انسانها و در بطن تاریخ انسانی به انسانها رسیده است. این واقعیتی است که برخی از روشهای تفسیر کتاب‌مقدس آن را نادیده می‌گیرند. این روشها شامل روشهای تفسیری لفظباورانه و تمثیلی می‌شود. روش لفظباور مکان مکاشفه را{P - P Literalistic}
{P - P Allegorical}
بعنوان تفسیرکننده تاریخ کم‌اهمیت می‌شمرد و روش تمثیلی تاریخ را بعنوان مرحله مکاشفه نادیده می‌گیرد. کتاب‌مقدس ساختاری از نمونه‌شناسی را در خود دارد که در آن تاریخ، برای مکاشفه پیشرونده خدا نقش‌محوری دارد.

خدا توسط کلام خود در بین ما عمل می‌کند

حال بیایید برخی از نکات کلیدی را که تاکنون بررسی کردیم، مرور نماییم. قبل از سقوط انسان حقیقتی را که باید در مورد خدا می‌دانست توسط طبیعت و وجدان خود درک می‌کرد اما همیشه نیاز به کلامی ماورای طبیعی داشت کلامی که مستقیماً از خدا و نه توسط طبیعت دریافت می‌شد. بدون کلام ماورای طبیعی حتی انسان فاقد گناه نیز نمی‌توانست جهان را به درستی تبیین و تفسیر کند. مکاشفه «طبیعی» همیشه احتیاج به مکاشفه «ماورای طبیعی» دارد. «گناه اولیه» متضمن نادیده گرفتن حقیقت خدا در طبیعت و وجدان و نیز عصیان

و نافرمانی برعلیه هرکلام ماورای طبیعی از سوی خدا است. از زمان گناه اولیه آدم، همه انسانها مرتکب این گناه شده و این خصوصیات در همه انسانها دیده می‌شود.

اعمال نجات‌بخش خدا شامل یک مکاشفه جدید ماورای طبیعی از سوی خدا است که در طی کل تاریخ نجات بشکل پیشرونده ظاهر می‌شود. این مکاشفه بشکل کلام در کتاب‌مقدس که از سوی خدا الهام شده‌اند برای ما ضبط شده است. عمق اهمیت کلام نجات‌بخش که در نخستین حکم خدا در برخوردش با گناه برای اولین بار ظاهر شد، تا زمان ظهور عیسی مسیح بشکل کامل آشکار نشده بود.

ارتباط عیسی مسیح با کلام خدا در کتاب‌مقدس این است که وی آن را خلاصه می‌کند، متحقق می‌سازد و تفسیرش می‌نماید. بنابراین عیسی مسیح «کلمه خدا» است. هر کلمه‌ای در کتاب‌مقدس به عیسی اشاره دارد و معنای خود را در او می‌یابد. علاوه بر این یوحنا ۳-۱:۱ و کولسیان ۱۶:۱ به ما می‌گویند که عیسی مسیح کلمه ازلی خدا است که توسط وی جهان خلق شده است. این دو قسمت از کلام خدا بیانگر این امر هستند که عمل نجات‌بخش او در جهان یک چاره‌اندیشی ثانویه برای حل مشکل گناه نبود بلکه این عمل نجات‌بخش قبل از خلقت و در نقشه ازلی خدا وجود داشت. خدا بر اساس این نقشه همه چیز را آفرید. اگر ما بتوانیم تصور کنیم که خدا قبل از آفرینش جهان نقشه‌هایی برای آن طرح می‌نماید و اگر بتوانیم این نقشه‌ها را بیازماییم، نه آدم و حوا را در باغ عدن بلکه عیسی مسیح را در انجیل مشاهده خواهیم نمود.

این امر آنقدر اهمیت دارد که ارزش آن را دارد که مرتب تکرار شود: عیسی مسیح، زندگی، مرگ و رستاخیز او نقطه محوری و بنیادین برای درک کل واقعیت است. ما باید این امر را در الهیات کتاب‌مقدسی بکار گیریم. انجیل نقطه محوری و بنیادین درک معنای کل مجموعه مکاشفه کتاب‌مقدس است. بنابراین ما برای اینکه به الهیات کتاب‌مقدسی بپردازیم باید از بنیانی «جزمی» آغاز کنیم، یعنی از «پیش‌فرضها» یا{ P - P
{Dogmatic

مجموعه‌ای از پیش‌فرضها که آن را از مکاشفه اخذ می‌کنیم.

ما پیوسته باید این امر را بخاطر داشته باشیم که پیش‌فرضهایی که از مکاشفه منتج می‌شوند نمی‌توانند توسط چیزی خارج از مکاشفه اثبات شوند. خدا توسط مکاشفه تبیین و تفسیر خود را از هرآنچه که در جهان وجود دارد ارائه کرده است. بنابراین مکاشفه بالاتر از هر عامل دیگری قرار می‌گیرد. این پیش‌فرض که عیسی مسیح کلمه خدا است فقط از کتاب‌مقدس منتج می‌شود. این گفته قابل اطمینان است چون کتاب‌مقدس شهادت الهام شده خدا در مورد کلمه زنده یعنی عیسی مسیح می‌باشد. این پیش‌فرض را نمی‌توان با شواهد تجربی اثبات نمود زیرا حقیقتی بزرگتر از آن وجود ندارد که بتواند آن را اثبات نماید.

اگر مسیح کلمه خدا است که خودش اثبات کننده خودش است، پس چرا بسیاری از اشخاص او را انکار می‌کنند؟ پاسخ این سؤال به گناه اولیه مربوط می‌شود یعنی امتناع کامل از پذیرش کلام خدا که کل نوع بشر در این گناه سهیم است. آدم از پذیرش کلام ماورای طبیعی خدا که حقیقت هستی انسانی و جهان را بدرستی بیان می‌کرد، امتناع کرد. فرزندان آدم نیز همانند او عصیانگرانی هستند که حقیقت خدا را در درون خود نادیده گرفته و مکاشفه ماورای طبیعی را رد می‌کنند. فقط فیض خدا که در عمل نجات‌بخش مسیح ظاهر شده می‌تواند رابطه درست بین خدا و انسان را مجدداً برقرار سازد و باعث گردد که ما حقیقت را بپذیریم. خدا توسط انجیل ما را به عنوان فرزند خود پذیرفته است و توسط عمل روح‌القدس که انجیل امکان عملکرد او را در ما بوجود می‌آورد ما قادر می‌گردیم تا مسیح را بعنوان نجات‌دهنده خود و خدا را بعنوان پدر خود بشناسیم. روح‌القدس اراده عصیانگر ما را مغلوب می‌سازد و نفرت درونی ما را از خدا از بین می‌برد.

خدا عیسی مسیح را انتخاب نمود
یعنی کلمه را که طریقی است که خدا توسط آن با ما سخن می‌گوید و در بین ما عمل می‌کند.

عیسی کلمه الهی – انسانی خدا است

شخصیت و کار عیسی از این حقیقت که او کلمه خدا است جدایی ناپذیرند. وی کلمه «مجسم‌شده» است یعنی کلمه‌ای که در جسم انسانی ظاهر شده است. اما این کلمه که طبیعت انسانی را کاملاً برخود گرفت (یوحنا ۱۴:۱)، از ازل خدا بود. خدا هنگامی که انسان شد، برای اینکه با طبیعت انسانی سازگار شود برخی از ابعاد طبیعت الهیش را کنار نگذاشت و برای اینکه در وجود انسانی قرار گیرد برخی از خصوصیات انسانی را حذف ننمود. عیسی کاملاً خدا و کاملاً انسان بود، با وجود این وی یک شخصیت داشت یعنی شخصیت «انسان – خدا». در عیسی مسیح خدا با ما توسط کلمه‌ای که هم خدا بود و هم انسان سخن گفت. این امر، همانگونه که خواهیم دید، برای پرداختن ما به الهیات، پیامدها و استلزامات مهمی دارد.

۱– عیسی خدا است

وی از نزد پدر که با وی یکی است به جهان آمد. دیدن او به معنای دیدن پدر است. خدا که خالق همه آن چیزهایی است که وجود دارند و تنها کسی است که می‌تواند همه امور را تبیین و تفسیر کند، انسان شد. در

عیسی ما با حقیقت مطلق خدا روبرو می‌شویم. هر آنچه را که در عیسی بر ما آشکار می‌شود حقیقت است و او منبع اصلی ما برای درک حقیقت است.

۲- عیسی انسان است

عیسی بواسطه انسان بودنش با ما ارتباط برقرار می‌سازد. وی چون یک یهودی فلسطینی که در قرن اول زندگی می‌کرد، در تاریخ بشر زندگی کرد. وی همچون یک یهودی قرن اول سخن گفت و عمل کرد و اندیشید. وی حقیقتاً و کاملاً انسان بود. وی همه عواطف، رنجها و وسوسه‌های انسانی را تجربه کرد. تنها استثنای بسیار مهم این است که گناه اولیه در وی وجود نداشت و وی مرتکب هیچ گناهی نشد. بنابراین وی در انسانیت خود حقیقتاً پسر محبوب خدا بود و در همه ابعاد زندگی‌اش ارتباط کامل با خدای پدر داشت.

برای ما انسانها، حتی زمانی که تولد تازه می‌یابیم و نجات می‌یابیم درک این نکته که عیسی چگونه هم کاملاً خدا بود و هم کاملاً انسان، امکان ندارد. ما باید این موضوع را بپذیریم و در پی راه‌حلهای منطقی نباشیم. این امر سرّی است که هنگامی که ما سعی می‌کنیم با عقل و منطق انسانی به عمق آن نفوذ کنیم، نابود می‌شود. عالم الهی می‌پذیرد که عیسی خدا – انسان است بدون اینکه چگونگی این امر را درک کند.

راه‌حلهای نادرست برای این مسأله چون سازگار کردن الوهیت و انسانیت مسیح، باعث می‌شوند تا یکی از این دو جنبه خدشه‌دار شود. فکر انسانی می‌اندیشد اگر او انسان است پس نمی‌تواند خدا باشد. وی بهترین انسان روی زمین می‌تواند باشد اما نمی‌تواند خدا باشد. این راه حلی بود که بسیاری از یهودیان معاصر عیسی به آن رسیده بودند. گروهی دیگر نیز می‌گویند اگر او خداست نمی‌تواند انسان باشد و انسانیت او وهم و خیال است. این راه‌حلی بود که بسیاری از یونانیان به آن رسیدند. بعضیها نیز این نظر را مطرح ساخته‌اند که عیسی هم خدا و هم انسان بود اما بدین معنی که روح الهی جایگزین روح انسانی او گشت. بعضیها نیز این نظر را مطرح ساخته‌اند که هم خدا بودن و هم انسان بودن عیسی به معنای این است که وی دو شخص بود.

این راه‌حلهای نادرست به ما هشدار می‌دهند که ما باید همواره طبیعت الهی و انسانی مسیحی را مدنظر داشته باشیم. ما با نادیده گرفتن طبیعت انسانی او طبیعت الهی او را مکرم نمی‌داریم و با نادیده گرفتن طبیعت الهی او به طبیعت انسانی او ارج نمی‌گذاریم. مهم‌ترین مسأله در اینجا این است که ما این موضوع را دریابیم که رابطه بین انسان و خدا در شخصیت عیسی مسیح طریقی برای ما بوجود می‌آورد تا ما در مورد رابطه‌ای که با خدا توسط عمل نجات‌بخش مسیح داریم حقایقی را ببینیم. بنابراین رابطه صحیح بین خدا و انسان به هیچ شکلی خصوصیات دو طرف را زیرپا نمی‌گذارد یا به نفع یکی دیگری را کوچک و بی‌مقدار نمی‌کند. خدا

همواره قادر مطلق، خالق و خداوند نجات‌دهنده باقی می‌ماند و انسان نیز همواره مخلوق مسؤول خدا که به صورت او خلق شده، می‌ماند.

عیسی مسیح
بعنوان اتحاد خدای حقیقی و انسان حقیقی در یک شخص، مکشوف شده است.

کتاب‌مقدس کلام الهی – انسانی خدا است

بخش خاصی از تاریخ بشری که کتاب‌مقدس در طی آن نوشته شده شامل تاریخ زندگی عیسای ناصری است. وی همانند هر شخصیت تاریخی کتاب‌مقدس، بخشی از تاریخ کتاب‌مقدسی نجات است. اما وی همچنین بخشی منحصربفرد از این تاریخ می‌باشد. همانگونه که قبلاً مشاهده نمودیم، کل تاریخ کتاب‌مقدس، هدف و معنای خود را در او می‌یابد. ما بدرستی می‌توانیم ادعا کنیم که کل کتاب‌مقدس که شامل عهدعتیق نیز می‌شود، شهادت خدا در مورد مسیح است.

اگر همانگونه که قبلاً مشاهده نمودیم، عیسی کلمه خدا، کلمه‌ای الهی – انسانی بود، پس این موضوع نباید ما را متعجب سازد که کتاب‌مقدس کلامی الهی – انسانی است. کلام نبوتی عهدعتیق تحقق و معنای خود را در کلام جسم شده الهی – انسانی می‌یابد. اما شهادت نبوتی، خود شهادتی در مورد این امر است که کلام الهی توسط انبیا که انسان بودند آورده شد لذا آنچه را که یک نبی خدا بعنوان پیام خدا بیان کرده است، باید به منزله همان چیزی تلقی شود که خود خدا گفته است.

این امر که کتاب‌مقدس شهادت الهام شده خدا در مورد کلمه خدا می‌باشد که توسط انبیا و عیسی بیان شده به معنای این است که خود کتاب‌مقدس کلام خداست. اما این موضوع را نیز باید درنظر داشت که این کلام توسط انسانها و در چارچوب شرایط تاریخی و فرهنگی خودشان بیان شده است. خدا همانگونه که انسانیت عیسی را خدشه‌دار نساخت و از بین نبرد، انسانیت نویسندگان کتاب‌مقدس را نیز خدشه‌دار نساخت و از بین نبرد. کتاب‌مقدس علائم و نشانه‌های نویسندگانش را برخود دارد. زبان آنان، اَشکال تفکرشان، فرم و سبک ادبی و فرهنگ‌اشان، در مجموع به پیامی که آنان دریافت نموده‌اند شکل داده است.

تجسم مسیح توسط عملکرد ویژه روح‌القدس انجام گرفت که باعث شد تا در رحم مریم لقاح صورت گیرد. خدا بدین وسیله رابطه طبیعی با انسانیت گناهکار را قطع نمود و انسانیت عیسی را دقیقاً بدانسان شکل داد که برای عمل نجات ضروری بود یعنی انسانیتی کامل و عاری از گناه. به همین طریق خدا توسط روح خود عمل

نمود تا به نویسندگان کتاب‌مقدس الهام ببخشد تا جنبه انسانی کتاب‌مقدس دقیقاً آن چیزی باشد که بتواند بدون هیچگونه خطایی حقیقت خدا را منتقل سازد. هنگامی که ما در مورد خطاناپذیر بودن کتاب‌مقدس سخن می‌گوییم منظور ما این است که کتاب‌مقدس دقیقاً همان چیزی است که خدا از ابتدا مدنظر داشته است. خدا اجازه نداده است تا طبیعت گناه‌آلود بشر روند ارتباط او با انسان را خدشه‌دار نماید.

در بررسی شباهت بین کلام مجسم (کلامی که انسان شد) و کلام مکتوب (کلامی که در کتب نوشته شد) ما باید برخی تفاوتهای مهم را در نظر داشته باشیم. عیسی بعنوان کلمه، خدا و انسان بود. بنابراین او همان اقتدار و قدرت خدا را داشت و ما او را بعنوان خدا می‌پرستیم. کتاب‌مقدس بعنوان کلام الهی خدا نیست و نمی‌توان آن را بعنوان خدا پرستید. خصوصیات الهی آن ذاتی نیستند بلکه از دو عامل ناشی می‌شوند. نخست کلام خدا توسط روح‌القدس الهام شده است و دوم اینکه روایت الهام‌شده‌ای از کلمه زنده خدا است که در مقطع خاصی از زمان انسان گشت.

کتاب‌مقدس
اتحاد کلام حقیقتاً الهی و حقیقتاً انسانی در یک کتاب می‌باشد.

عیسی مکاشفه نهایی و کامل خدا است

اهمیت و بزرگی عیسی برای اشخاصی که او را می‌شناختند، بخودی خود ثابت نمی‌شد. خون و جسم یعنی درک و فهم انسانی، نمی‌توانست برای پطرس آشکار سازد که عیسی مسیح، پسر خدای زنده است (متی ۱۷-۱۵:۱۶). تنها خدا می‌توانست این واقعیت را آشکار سازد.توجه به این امر برای ما بسیار اهمیت دارد. هیچکس بدون کلام خدا و روح‌القدس قادر نیست مسیح را بشناسد. حتی شاگردان برای درک غایی ظهور مسیح نیاز داشتند تا در روز پنطیکاست روح‌القدس برآنان ریخته شود. بعبارت دیگر وقایع تاریخی نمی‌توانند خودشان را تفسیر کنند. در تاریخ دنیا محققین می‌توانند مطالب بسیاری را از تاریخ استنتاج کنند و برای مثال به علل وقوع جنگ جهانی دوم پی ببرند. ولی ما معنای غایی این تجلیات فاجعه‌بار حماقت انسانی را تا اندازه‌ای می‌توانیم درک کنیم که در کلام خدا برای ما مکشوف شده است.

خود وقایع تاریخ کتاب‌مقدس، خود را تعبیر و تفسیر نمی‌کنند. این وقایع همراه با یکدیگر وسیله‌ای برای «مکاشفه پیشرونده» خدا در مورد خودش و ملکوت او{ P - P Progressive Revelation}

هستند. مکاشفه پیشرونده اگر بخواهیم بطور ساده آن را معنا کنیم معنایش این است که مکاشفه خدا بیکباره داده نشده است بلکه مرحله به مرحله آشکار گشته تا اینکه نور کامل حقیقت در عیسی مسیح آشکار شده است. این مکاشفه در اساس شامل وعده‌های خدا و تحقق آنها می‌شود.

بگذارید فرض کنیم که خدا همه حقایق را در مورد عیسی و نیز معنایشان (آنگونه که در چهار انجیل برای ما مکشوف شده) دو هزار سال قبل از وقوعشان برای ابراهیم مکشوف نموده باشد. در این حالت مکاشفه خدا معنای وقایع تاریخی مربوط به عیسی را قبل از وقوعشان تعبیر و تفسیر نموده است. این گفته این سخن عیسی را در انجیل یوحنا به یاد ما می‌آورد:

«پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید» (یوحنا ۸:۵۶).

اما شواهد کتاب‌مقدس به ما اجازه نمی‌دهند که در مورد نحوه وقوع مکاشفه چنین تعبیری داشته باشیم. به ابراهیم در مورد ذریت وی و سرزمین کنعان حقیقتاً وعده‌هایی داده شد. اما به ابراهیم بطور خاص در مورد عیسی مطلبی گفته نشد. چنین نگرشی، نگرشی نادرست در مورد مکاشفه است.

اینک بیایید فرض کنیم که خدا به ابراهیم وعده‌های اصلی و بنیادین را داد و در طول مراحل مختلف تاریخ عهدعتیق مکاشفات بیشتری در زمینه‌های دیگر داد. فرض کنیم که همه حقایق در مورد عیسی و معنای آنها در زمان ملاکی نبی داده شده بود. در این حالت نیز تاریخ وقایع مربوط به عیسی قبل از رخدادشان تفسیر شده است. در این حالت معنای واقعی وعده‌هایی که به ابراهیم داده شد قبل از اینکه رخدادهای مربوط به این وعده‌ها بوقوع بپیوندند، بشکل کامل تحقق می‌یابند. بنابراین وقایع چیزی بجز تحقق دقیق و کامل وعده‌های عهدعتیق نیستند. توجه داشته باشید که این شکل کامل از تحقق وعده‌ها مستلزم این است که همه حقایق از پیش داده شده باشند. این نگرش در مورد مکاشفه نیز با آنچه که در کتاب‌مقدس مشاهده می‌کنیم تطابق ندارد و ما با نگرشی نادرست در مورد کتاب‌مقدس روبرو هستیم.

برخلاف این دو نوع نگرش، ما درمی‌یابیم که خدا عالیترین و بزرگترین مکاشفه خود را تا زمان تحقق وعده‌هایش نگاه داشته است. عیسی صرفاً به وعده‌ها تحقق نمی‌بخشد بلکه مکاشفه غایی و کامل آن چیزی است که همه وعده‌ها در مورد آن بودند. این گفته به معنای آن است که شکل و محتوای تحقق وعده‌ها خیلی بیشتر از محتوای خود وعده‌ها می‌باشد. خود این واقعیت که وعده‌های عهدعتیق تحقق می‌یابند، بخودی خود مهم‌ترین مکاشفه می‌باشد. یک جنبه از این مکاشفه غایی روشن شدن این امر است که این مکاشفه به همه انتظارات تحقق می‌بخشد. این واقعیت، واقعیتی نیست که خودش خودش را ثابت کند و مکاشفه باید واقعیت

آن را به ما نمایان سازد. تحقق وعده‌های عهدعتیق توسط عیسی واقعیتی بدیهی نیست. یهودیانی که در انتظار تحقق وعده‌های عهدعتیق بشکل تحت‌الفظی آن بودند نتوانستند تشخیص دهند که عیسی متحقق کننده این وعده‌ها است. آنان باید کتاب‌مقدس را عمیق‌تر درک می‌کردند اما حتی این امر نیز کافی نبود. این امر مستلزم کلام خود عیسی در مورد خود و شهادت روح‌القدس توسط رسولان بود تا آشکار گردد که وعده‌های عهدعتیق در رستاخیز عیسی تحقق یافته‌اند.

در دو الگویی که از مکاشفه ارائه دادیم، عهدجدید برعهدعتیق مقدم بود و آن را تفسیر می‌کرد. مطابق این الگوها وقایع اناجیل صرفاً وقوع تاریخی اموری بود که قبلاً بشکل کامل آشکار شده بودند. اما مطابق عهدجدید عیسی کلمه‌ای است که همه کلمات دیگر را توضیح می‌دهد. وی آمد تا آنچه را که در عهدعتیق وعده داده شده بود انجام دهد و با انجام این کار نشان داد که وعده‌ها سایه‌ای از آنچه بودند که باید تحقق می‌یافت. تحقق یک وعده بخودی خود امری را ثابت نمی‌کند. در تجسم خدا حقیقت خود را بشکلی آشکار نمود که انسانها بتوانند آن را درک کنند. بطورکلی ماهیت مکاشفه بگونه‌ای است که با شرایط خاص موردنیاز برای درک و فهم انسانی تطبیق می‌یابد. این امر در وعده‌هایی که بشکل پیشرونده تحقق می‌یابند و با آشکار شدن مکاشفه‌ای دیگر کامل‌تر درک می‌شوند، می‌توان مشاهده نمود.

ما می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که آن روش تعبیر و تفسیر که اصل حاکم بر آن این است که وعده‌های عهدعتیق باید بشکل تحت‌اللفظی تحقق یابند و بین وعده و تحقق آن تناظر دقیق و جزء به جزء دارد، روشی است که با شواهد موجود در کتاب‌مقدس همخوانی ندارد. البته در عهدجدید بعضی از وعده‌ها با همه جزئیات مطروحه تحقق یافته‌اند. این تطابق و تناظر برخی جزئیات وعده با عمل تحقق یافته، نمی‌تواند اصلی را برای تفسیر تحت‌اللفظی بوجود آورد بلکه بیانگر اصل ویژه‌ای در زمینه سازگار کردن خدا با شرایط تاریخی انسانی در هنگام مکاشفه خود می‌باشد. اگر خدا برای مکاشفه اهداف خود از روش پیشرونده استفاده کند می‌توانیم مطمئن باشیم که دلیلی برای این کار او وجود دارد. او برای خیریت ما این روش را برگزیده است.

لفظباوری، تمثیل‌گرایی و نمونه‌شناسی

{P - P Literalism}

{P - P Allegory}

{P - P Typology}

لفظباوری دچار این اشتباه جدی می‌شود که به آنچه که عهدجدید در مورد تحقق یافتن پیشگوییهای عهدعتیق می‌گوید توجهی نمی‌کند. بنابراین نگرش تحقق یک وعده باید دقیقاً با شکل وعده داده شده تطابق و تناظر کامل داشته باشد. درواقع لفظباوری فرض را بر این می‌گذارد که معنای تاریخ در خودش مستتر است. چنین فرضی با آنچه که ما در مورد مکاشفه و ضرورت آن برای تبیین و تعبیر صحیح هرپدیده‌ای گفتیم، تضاد دارد.

اگر لفظباوری فرض را بر این می‌گذارد که تاریخ به تنهایی خودش را می‌تواند تبیین و تفسیر کند و معنای آن در خودش مستتر است، تمثیل‌گرایی فرض را براین می‌گذارد که تاریخ بعنوان تاریخ صرف ارزشی ندارد. تمثیل هنگامی بوجود می‌آید که یک واقعه در ظاهر واقعه‌ای تاریخی بنظر برسد اما درواقع بعنوان تاریخ ارزشی نداشته باشد و معنایی پنهان و عمیق از آن استنباط شود. مطابق این نگرش، تاریخ عهدعتیق برای مسیحیان بی‌ارزش است. بعضی از متفکرین بخاطر تأثیر فرهنگ یونانی بر آنان، انجیل را در چارچوب ایده‌ها و مفاهیم فاقد زمان تعبیر و تفسیر کردند و یا در رستگاری و نجات انسان بدن او را نادیده گرفته و رستگاری را نوعی منور شدن در نظر گرفتند. اما هنگامی که انجیل از واقعیتهای تاریخی مربوط به زندگی عیسای ناصری منفک شود دیگر انجیل حقیقی محسوب نمی‌شود و دیگر حقایق تاریخی عهدعتیق نیز در مورد آن نمی‌توانند بکار گرفته شوند. بنابراین عهدعتیق نیز اهمیت خود را از دست می‌دهد و یا فقط بشکل تمثیلی تفسیر می‌شود. فرد تمثیل‌گرا هیچ علاقه‌ای به واقعیتهای تاریخی ندارد بلکه فقط به معانی پنهان که در ورای واقعیتهای تاریخی قرار دارند، توجه می‌کند. بدینسان پذیرش تفسیر حقیقی یک پدیده از میان تفاسیر متعدد تمثیلی فقط به سلیقه و نظر شخصی افراد متکی می‌شود و در این حالت تفسیر تمثیلی را می‌توان تفسیری کاملاً ذهنی دانست و هیچ حکم عینی را نمی‌توان یافت که توسط آن یک تفسیر مورد آزمون قرار گیرد.

اگر ما لفظباوری و تمثیل‌گرایی را به کنار بگذاریم آیا نگرش دیگری در مورد نحوه ارتباط عهدجدید و عهدعتیق باقی می‌ماند؟ پاسخ مثبت است. مکاشفه پیشرونده اصل «نمونه‌شناسی» را به ما معرفی می‌کند. در حالی که رابطه بنیادین بین دو عهد همان باقی می‌ماند، نحوه مکاشفه تا به زمان کمال رسیدن خود اشکال مختلفی بخود می‌گیرد و دچار تحول می‌شود. بدینسان برای مثال ابراهیم بعنوان پدر قوم خدا برگزیده می‌شود. به او وعده‌هایی در مورد ذریت جسمانی او و نیز سرزمینی که آنان وارث خواهند شد داده می‌شود. در اینجا مفهوم بنیادین و اصلی «قوم خدا» دیده می‌شود. مکاشفه بعدی نشان می‌دهد که ذریت وعده داده شده به او در مورد ذریت جسمانیش توسط یعقوب (اسرائیل) و نه عیسو (ادوم) تحقق خواهد یافت. هنگامی که مراحل بیشتری از مکاشفه پیشرونده آشکار می‌شود، ما درمی‌یابیم که گروهی خاص از قوم اسرائیل یا بقیتی مشخص

که توسط روح خدا تجدید حیات یافته‌اند، قوم خدا محسوب می‌شوند. توسط این مراحل است که نمونه تدریجاً آشکار می‌شود. به{P - P Type}

تحقق نمونه امرواقع گفته می‌شود. عهدجدید به ما می‌گوید که ذریت و نسل ابراهیم{P - P Antitype}

که همه این وعده‌ها به او اشاره دارند عیسی مسیح است. از این نظر می‌توان گفت کلیسا نیز امرواقع محسوب می‌شود اما فقط از این جهت که «در مسیح» است.

بنابراین نمونه‌شناسی این حقیقت را درنظر می‌گیرد که خدا بخشی خاص از تاریخ بشری را مورد استفاده قرار می‌دهد تا خودش و مقاصدش را به انسانها مکشوف سازد. این مکاشفه یک فرآیند است و نمونه‌های تاریخی مکاشفه‌هایی ناکامل هستند که معنای واقعی‌اشان وابسته به امرواقع می‌باشد. نمونه‌شناسی لفظباوری را رد می‌کند زیرا معنای تاریخ در خود آن مستتر نیست و درک معنای آن وابسته به مکاشفه است. نمونه‌شناسی، تمثیل‌گرایی را نیز رد می‌کند. تاریخ بی‌معنا نیست، خدا بر آن تسلط دارد و توسط مکاشفه معنا و مفهوم آن آشکار می‌شود. نمونه‌شناسی این دیدگاه را مطرح می‌سازد که کل تاریخ، در دست خدا است و خدابخشی خاص از تاریخ را همراه با کلام خودش مورد استفاده قرار می‌دهد تا خودش را به انسان مکشوف سازد. عهدجدید نشان می‌دهد که مسیح وعده‌های عهدعتیق را نه بشکلی کاملاً تحت‌اللفظی و ظاهری تحقق بخشیده است و بدینسان نمونه‌شناسی را تصدیق می‌کند. وجود این حقیقت نیز که مکاشفه عهدعتیق تنها سایه‌ای از واقعیتی است که در مسیح مکاشفه شده است (کولسیان ۱۷:۲، عبرانیان ۱:۱۰) نمونه‌شناسی را تأیید و لفظباوری را رد می‌کند.

لفظباوری

وعده‌های تاریخی بشکل تحت‌اللفظی و ظاهری در تاریخ به تحقق می‌پیوندند.

تمثیل‌گرایی

وعده‌ها و وقایع تاریخی تنها بخاطر معنای پنهانشان که در ورای آنها نهان است، اهمیت دارند.

نمونه‌شناسی

وعده‌های تاریخی نخستین مراحل حقایق مکاشفه‌ای پیشرونده هستند. تحقق وعده‌ها در تاریخ مطابق با وعده‌ها صورت گرفته اما در حکم تحقق تحت‌اللفظی و ظاهری وعده‌ها نیست.

معنای لفظی یا لفظباورانه

{P - P Literal}

بحث ما در مورد تفسیر لفظ باورانه، شاید کسانی را که با تاریخچه تفسیر کتاب‌مقدس آشنایی دارند سردرگم سازد. پروتستانهای قرن شانزدهم که اصلاح دینی را انجام دادند تلاش می‌کردند تا از روش تفسیری تمثیل‌گرایانه قرون وسطی فاصله بگیرند و تفسیر حقیقی از کتاب‌مقدس را مجدداً رواج دهند. اما آنچه که آنان معنای حقیقی می‌دانستند از آنچه که امروز از این واژه درک می‌شود بسیار متفاوت بود. در این کتاب من واژه‌های لفظی و لفظباورانه را بعنوان روشهایی برای تفسیر کتاب‌مقدس بکار برده‌ام. اگر خدا به ابراهیم وعده داد که ذریت عظیمی از او پدید خواهد آمد و این ذریت سرزمین کنعان را تصرف خواهند نمود، این وعده به همان شکلی که وعده داده شده بود، باید تحقق یابد. اگر انبیا روز نجات و رستگاری قوم اسرائیل را بازگشت به موطنشان فلسطین و تجدید بنای هیکل و اورشلیم توصیف می‌کردند، تحقق این وعده به همان شکلی که گفته شد، باید صورت بگیرد. مطابق کلمات این وعده‌ها، این وعده‌ها کماکان در انتظار تحقق یافتن هستند. ما دچار این مشکل می‌شویم که مسیح در این وعده‌ها چه نقشی دارد زیرا بشکل تحت‌اللفظی در وعده‌ها به او اشاره‌ای نشده است.

در تفسیر نگرش انجیلی که در نهضت اصلاح دینی ریشه دارد واژه‌های «لفظی» و{ P - P Evangelical}

«طبیعی» به شکل دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرند. معنای لفظی و طبیعی یا سرراست یک متن معنایی است که آن متن قصد داشته است تا به خوانندگان اصلی و نخستینش منتقل سازد. بنابراین چنین تفسیری، تفسیر تمثیلی را رد می‌کند که چنین معنایی را در متن نامربوط و بی‌اهمیت می‌شمارد. اصلاح‌گران همچنین تا زمانی که وعده‌ای تحقق کامل خود را در مسیح نمی‌یافت، نمی‌پذیرفتند که معنای لفظی آن تحقق یافته است. بدینسان آنان براین باور بودند که معنای لفظی و واقعی وعده‌ها در عهدعتیق به واقعه‌ای در آینده اشاره دارد که معنای آن را بشکل کامل آشکار می‌سازد. رابطه بین وعده در عهدعتیق و تحقق آن عهد جدید موضوعی است که در خود کتاب‌مقدس باید مکاشفه شود و روش اختیاری و ذهنی تمثیل‌گرایی قادر به مشخص نمودن آن نیست. همچنین برخلاف تمثیل‌گرایی، مکاشفه عهدعتیق، وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط بین انسانهای زمان خود و واقعیت مسیح که باید در آینده مکشوف می‌گشت، بود. اصلاح‌گران در رویکرد خود به درک معنای لفظی و سرراست عهدعتیق نمونه‌شناسی را بعنوان بنیان تفسیر انجیلی بوجود آوردند.

راهنمای مطالعه فصل ششم

۱– اینک زمانی است که شما می‌توانید در مورد نحوه شکل گرفتن پیش‌فرضهایتان بیندیشید. آیا می‌توانید بگویید که ما برای اینکه بدانیم حقیقت غایی چیست چرا باید به مکاشفه خدا متکی باشیم؟

۲– عیسی چگونه بعنوان کلمه الهی – انسانی به ما کمک می‌کند تا کتاب‌مقدس را بعنوان کلامی الهی – انسانی درک کنیم؟

۳– براین فرض که کتاب‌مقدس را باید به شکلی لفظباورانه درک نمود چه ایرادی وارد است؟

۴– مکاشفه پیشرونده در تاریخ چگونه به نگرش ما در مورد کتاب‌مقدس شکل می‌دهد؟

فصل هفتم

مسیح بعنوان نقطه شروع و پایان

الهیات کتاب‌مقدسی ما را قادر می‌سازد تا دریابیم که چگونه هرمتن کتاب‌مقدس با ما ارتباط می‌یابد. از آنجایی که مسیح نقطه شروع ثابت و محوری برای الهیات می‌باشد، توجه ما معطوف این نکته است که چگونه هر متن کتاب‌مقدس با مسیح ارتباط می‌یابد و نیز اینکه ما چگونه با مسیح ارتباط می‌یابیم. این دو سؤال ما را بسوی طریقی که مسیح توسط آنها کلام را درک می‌نمود رهنمون می‌سازد. وی به کتاب‌مقدس بعنوان تحقق عهدعتیق و فرارسیدن ملکوت خدا که ما باید از آن اطاعت کنیم می‌نگریست. چنین نگرشی نسبت به انجیل توجه ما را بسوی ابعادی از کتاب‌مقدس معطوف می‌دارد که الهیات کتاب‌مقدسی پیوسته به آن توجه دارد. این ابعاد عبارتند از سبک ادبی یا واژگان متون کتاب‌مقدس، تاریخ یا روایتی که در متون کتاب‌مقدس وجود دارد و مکاشفه‌ای که توسط این ابعاد منتقل می‌شود. الهیات کتاب‌مقدسی با کلامی که در مورد مسیح است آغاز می‌شود و در پی این است که بفهمد چگونه شهادت عهدجدید با هر آنچه که خدا در عهدعتیق مکشوف نموده است مرتبط می‌شود. مسیح با آشکار ساختن نکته اصلی کتاب‌مقدس در رابطه خدا با خلقت و بطور خاص در رابطه با انسان، الگوی بنیادین الهیات کتاب‌مقدسی را به ما می‌دهد.

مسیح حقیقت است

مباحث مطرح شده در فصول ۲ و ۶ به روشی که ما در پرداختن به الهیات کتاب‌مقدسی باید آن را بکار بگیریم اشاره دارند. بیایید برای یک لحظه همه افکاری را که مربوط به مطالعه آکادمیک و دانشگاهی الهیات است و شامل واحدهای درسی، امتحان و اخذ مدرک تحصیلی می‌شوند فراموش کنیم. من تلاش می‌کنم پاسخهایی کتاب‌مقدسی به این سؤال که چرا ما باید الهیات کتاب‌مقدسی بخوانیم بدهم. این پاسخها پاسخهایی نیستند که ارزش آکادمیک داشته باشند بلکه بیشتر به این موضوع حیاتی مربوطند که ما چگونه کتاب‌مقدس را بخوانیم. ما بعنوان مسیحی باید به تفسیر صحیح کتاب‌مقدس علاقمند باشیم تا اینکه بدانیم و درک کنیم که خدا توسط کلامش به ما چه می‌گوید. بدون درک طرح یا ساختار کلی کتاب‌مقدس، مرتبط ساختن قسمتهای مختلف آن به خودمان به شکل صحیح دشوار است.

به منظور دانستن این امر که چگونه هرقسمت کتاب‌مقدس به ما مربوط می‌شود، ما باید به دو سؤال مقدماتی پاسخ دهیم: چگونه متن مورد نظر با مسیح ارتباط می‌یابد و ما چگونه با مسیح ارتباط می‌یابیم؟ از آنجایی که مسیح حقیقت است و کلام غایی و کامل خدا به انسان می‌باشد، هر کلام دیگری در کتاب‌مقدس معنای غایی خود را از او می‌گیرد. همین مسیح به وجود ما معنی می‌دهد و در رابطه ما با خودش، معنای وجود ما را تعریف می‌کند.

طریق دیگر برای بیان این حقیقت این است که عیسی مسیح واسطه بین خدا و انسان می‌باشد (اول تیموتائوس ۵:۲). کلام خدا در کتاب‌مقدس توسط عیسی مسیح به ما منتقل می‌شود. بجز او دیگر هیچ کلام بی‌واسطه‌ای از سوی پدر به من یا شما داده نمی‌شود. هرکلام پدر توسط شخصیت و عمل مسیح به ما می‌رسد. حتی کلام عهدعتیق نیز توسط مسیح به ما می‌رسد بدین معنی که ما هنگامی دریابیم که خدا توسط کلام عهدعتیق چه به ما می‌گوید که تحقق این کلام را در مسیح ببینیم. علاوه بر مطالب فوق این واقعیت را نیز باید در نظر گرفت که رابطه عیسی با پدر رابطه‌ای است که ما در آن سهیم هستیم و ما با مسیح هم‌ارث می‌باشیم (رومیان ۱۷:۸). همه واقعیتها در جهان که شامل واقعیتهای کتاب‌مقدس نیز می‌شوند، باید در پرتو مکاشفه خدا در عیسی مسیح تفسیر شوند. مجدداً به نموداری که در صفحه ؟ در مورد خداباوری مسیحی ترسیم شده، مراجعه کنید و آن را در ارتباط با متون مختلف کتاب‌مقدس در ارتباطش با ما مسیحیان بکار گیرید.

عیسی مسیح
رابط بین هر بخش کتاب‌مقدس و ما است.

ما با انجیل آغاز می‌کنیم

انجیل قدرت خدا برای نجات می‌باشد (رومیان ۱۶:۱). ما توسط آن از تاریکی به نور منتقل می‌شویم. خدا ما را از شرایطی که در آن ذهن ما تاریک بود و نمی‌توانستیم حقیقت را بشناسیم نجات داد و ما را بسوی شناخت آن، بشکلی که در مسیح وجود دارد، رهنمون نمود. ما فقط بدین طریق می‌توانیم حقیقتاً الهیات را فرابگیریم.

ما می‌توانیم کلام خدا را که شامل انجیل و ارتباط آن با کل کتاب‌مقدس می‌شود بررسی کنیم. ما این کار را در واکنش به خداوندی مسیح انجام می‌دهیم و با این کار خود تصدیق می‌کنیم که وی به ما امر فرمود که کتاب‌مقدس را درک کنیم. با توجه به مطالب فوق در قلب تعالیم عیسی چه چیزی قرار دارد؟ ما به سختی

بتوانیم بهتر از آنچه که در مرقس ۱۵:۱ ذکر شده و خلاصه انجیل اوست قلب تعالیم وی را بشکل موجز بیان کنیم: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و به انجیل ایمان آورید.» درک این نکته اهمیت دارد که عیسی بدین سبب که وقت تمام شد و زمان موعود فرارسید نیامد، بلکه او با آمدن خود باعث شد تا زمان موعود فرارسد. تمام شدن وقت و رسیدن زمان موعود بطور کلی به تاریخ اشاره ندارد بلکه به طریقی اشاره دارد که عیسی توسط آن به همه انتظارات عهدعتیق که توسط خدا مقرر شده بود تحقق بخشید.

با توجه به محتوای تعالیم عیسی، می‌توان گفت که عیسی به ما می‌گوید که قلب تعالیم او برقراری ملکوت خدا است. اینکه برقراری ملکوت چقدر نزدیک است و اینکه برقراری آن چه معنایی دارد، موضوع روایات اناجیل و کل عهدجدید می‌باشد. این امر که عیسی بدون آنکه در مورد معنای ملکوت توضیح بدهد برقراری آن را اعلام می‌نمود بیانگر این امر است که وی از مفهومی که از پیش در ذهن یهودیان وجود داشت سخن می‌گفت. پس این احتمال که عهدعتیق بتواند ما را در درک مفهوم ملکوت خدا یاری دهد، بسیار است. اما عیسی برای مشخص نمودن معنای ملکوت خدا می‌گفت که برقراری ملکوت مستلزم توبه کردن و ایمان آوردن است. توبه کردن به معنای این است که تمایل خود را در مورد مستقل بودن از خدا که در حکم پذیرش ملکوت شیطان است، کنار بگذاریم. این امر به معنای بازگشت به سوی خدا و اطاعت از حاکمیت الهی اوست. چنین اطاعتی مستلزم داشتن ایمان یا توکل به کلام پادشاه ملکوت می‌باشد. این کلام از محبت خدا برای گناهکاران عصیانگر سخن می‌گوید که در اعمال رهابخش خدا که برای انسانهای نالایق انجام می‌شود، دیده می‌شود. خدا در عمل برای احیای رابطه صمیمانه با اشخاصی که با او مخالفند و از او نفرت دارند، قدم برمی‌دارد.

این موضوع که خدا برای گناهکارانی که رستگار شده‌اند ملکوتی را درنظر گرفته است به موضوع دیگری که در الهیات کتاب‌مقدسی از اهمیت بسیاری برخوردار است اشاره دارد که همانا موضوع عهد می‌باشد. من در مورد این موضوع مطالب بسیاری دارم که بگویم. برای یک لحظه به این موضوع توجه داشته باشیم که مفهوم «عهد» مفهومی کتاب‌مقدسی است که در وهله نخست به تعهد خدا به قومش اشاره دارد. به این موضوع نیز باید توجه داشته باشیم که عیسی در کتاب‌مقدس بعنوان کسی معرفی می‌شود که توسط انجیل به عهدعتیق روح تازه‌ای می‌بخشد و عهدی نوین را احیا می‌کند. ما با مسیح آغاز می‌کنیم زیرا ما تحت عهدجدید نجات یافته‌ایم. همه ارجاعات دیگر به عهد که در کتاب‌مقدس وجود دارند باید در رابطه با عهدجدید که در مسیح بوجود آمده، درک شوند.

انجیل

کلامی است که در مورد عیسی مسیح و آنچه که او انجام داد تا رابطه صحیح بین ما و خدا ایجاد کند، می‌باشد.

جزء اول

الهیات کتاب‌مقدسی به آنچه که خدا در کتاب‌مقدس برای ما آشکار نموده است و طریق آشکار نمودن آنچه که در کتاب‌مقدس وجود دارد، می‌پردازد. الهیات کتاب‌مقدسی از سه جزء یا عامل مجزا ولی در عین حال همبسته به یکدیگر تشکیل شده که قبلاً اشاره‌ای به آنها کردیم. این اجزاء در واقع سه بعد اصلی کتاب‌مقدس هستند که عبارتند از: متن ادبی، روایت تاریخ و الهیات یا مکاشفه‌ای که در این قالبها گنجانیده شده است.

نخست ما به متن یا سبکهای ادبی کتاب‌مقدس می‌پردازیم. ما با کلام کتاب‌مقدس در مورد مسیح آغاز می‌کنیم که بعنوان انجیل به شخص ما خطاب می‌شود. اگر این کلام مفصل‌تر برای ما توضیح داده شود یا با عبارات دیگری بیان گردد یا توسط شخصی که آن را برای ما بیان می‌کند تعبیر و تفسیر گردد، ما تنها هنگامی معنای آن را درک می‌کنیم که طریقی را که کتاب‌مقدس توسط آن این کلام را بیان می‌کند، درک کنیم. در نخستین قدم مسأله درک کتاب‌مقدس، همانند درک هر متن ادبی دیگر می‌باشد. این موضوع که کلمات چگونه بکار گرفته می‌شوند موضوعیست که اهمیت بسیار دارد. عیسی کلمات را به طرق مختلفی بکار گرفت و روایت کتاب‌مقدس نیز در کلیت خود کلمات را به اشکال مختلف بکار می‌برد.

من به این موضوع اشاره کردم که تجسم به معنای این است که خدا خود را توسط کلمه خود عیسی، که هم انسان بود و هم خدا، مکشوف نمود. این امر ما را متوجه این موضوع می‌سازد که به انسانیت عیسی بعنوان شکل «مرئی» کلمه توجه کنیم. بخشی از وظیفه تأویل دستوری – تاریخی (به فصل دوم مراجعه شود) این است که دریابد چگونه روایت، مَثَل، سرود، احکام شرعی و رؤیاهای نبوتی و اشکال دیگر کلام، به اشکال مختلف کلمات را بکار می‌گیرند تا حقیقت الهی را به ما منتقل سازند.

مسأله تأویل متن ادبی را هرگز نمی‌توان از دو بعد دیگر کتاب‌مقدس منفک نمود. در الهیات کتاب‌مقدسی سه بعد دست در دست یکدیگر حرکت می‌کنند. کلمات پیوسته به وقایع تاریخی اشاره دارند که چارچوبی را برای مکاشفه کتاب‌مقدسی بوجود می‌آورند.

درک کتاب‌مقدس

به معنای درک کلماتی است که نویسندگان کتاب‌مقدس به طرق مختلف بکار برده‌اند تا منظور خودشان را به دیگران منتقل سازند.

جزء دوم

همه نگارشات کتاب‌مقدس مستقیماً تاریخ قوم اسرائیل و کلیسای اولیه را ذکر نمی‌کنند. باوجود این کتاب‌مقدس به توالی منظم رخدادهای تاریخی توجه دارد. اگرچه برخی از مورخین که پیش‌فرضهای انسان‌مدارانه را بکار می‌گیرند این موضوع را؛ث‌ئ مطرح می‌سازند که تاریخ روایت شده در کتاب‌مقدس همان چیزی نیست که فی‌الواقع به وقوع پیوسته است، اما کتاب مقدس مجموعه‌ای از رخدادهای بهم پیوسته تاریخی را روایت می‌کند که برای پیام کتاب‌مقدس اهمیت اساسی دارند. برای پرداختن به این موضوع ما باید یک طرح کلی از وقایع تاریخی کتاب‌مقدس در ذهن داشته باشیم که در آن وقایع اصلی در تاریخ کتاب‌مقدس مشخص شده‌اند.

تاریخ کتاب‌مقدسی با همه قانون‌مندیهایی که مورخین دنیوی به آنها معتقدند و می‌خواهند آنها را به کتاب‌مقدس تحمیل کنند، منطبق نیست. این امر گاهی باعث بوجود آمدن تضاد و تنش بین آنچه که از یک سو کتاب‌مقدس می‌گوید و از سوی دیگر مورخین معاصر می‌پذیرند، می‌شود. در اینجا پیش‌فرضهای ما در مورد مکاشفه اهمیت پیدا می‌کند. البته رخدادهایی چون آفرینش و سقوط انسان در ورای مرزهای تحقیقات تاریخی قرار دارند، اما ما با تکیه برمکاشفه این رخدادها را بعنوان رخدادهایی واقعی می‌پذیریم. برخی از مورخین مسیحی تصور می‌کنند که این امر قابل‌پذیرش نیست و بر این باورند که در مورد آن گروه از رخدادهای کتاب‌مقدس که با شواهدی خارج از کتاب‌مقدس نمی‌توان آنها را اثبات نمود، باید با شک و تردید برخورد نمود. آنچه را که من در فصل دوم بیان کردم در اینجا نیز صادق است. خدا نه تنها معنای رخدادهای تاریخی را توسط مکاشفه‌ای که خودش به ما می‌بخشد آشکار می‌کند بلکه همچنین حقیقت وقوع خود رخدادها، مخصوصاً اگر بررسی آنها درورای مرزهای تحقیق تاریخی قرار داشته باشد، می‌تواند توسط خدا برای ما مکشوف گردد.

درک کتاب‌مقدس

به معنای درک روایات تاریخی است که پیام کتاب‌مقدس در بطن آنها مستتر است.

همانطور که سخن گفتن از متن ادبی کتاب‌مقدس بدون توجه به تاریخ آن ناممکن است، به همین شکل نیز سخن گفتن در مورد متن ادبی یا تاریخ کتاب‌مقدس بدون توجه به مکاشفه کتاب‌مقدس ناممکن است. چون تاریخ کتاب‌مقدس از مکاشفه جدایی‌ناپذیر است، در مرزهایی ورای تاریخ معمولی قرار می‌گیرد. مکاشفه الهی، تاریخ را مجموعه‌ای از رخدادهای بامعنا و متصل به هم در طول زمان می‌بیند که از ازل آغاز شده زمان حال ما را دربرمی‌گیرد و روبه سوی ابدیت دارد. مکاشفه می‌تواند تاریخ آینده را نیز بنگارد زیرا مکاشفه کننده خداوند تاریخ است که تسلط کامل بروقایع دارد و همه مخلوقات را بسوی سرنوشت نهایی‌اشان هدایت می‌کند.

بنابراین کلمات، تاریخ و مکاشفه ابعاد بنیادین کتاب‌مقدس هستند که آنها را به روشنی می‌توان از یکدیگر متمایز نمود اما از هم قابل انفکاک نیستند. چون کتاب‌مقدس بعنوان کلام خدا به عیسی مسیح کلمه خدا بسیار شبیه است، رابطه‌ای دوگانه را می‌توان در کلام خدا تشخیص داد. سخنان عیسی و روایت الهامی از این سخنان، از شخصیت تاریخی و اعمال او جدایی ناپذیرند و مجموعه و آمیزه‌ای از همه این عوامل مکاشفه خدا را تشکیل می‌دهند.

درک کتاب‌مقدس

بمعنای درک طریقی است که توسط آن کلمات و تاریخ بکار گرفته می‌شوند تا حقیقت را در مورد خدا و عملکرد نجات‌بخش او مکشوف سازند.

مسیح بعنوان الگوی الهیات کتاب‌مقدسی

چون مسیح کل مکاشفه کتاب‌مقدسی را خود خلاصه می‌کند، آنچه را که از وی بر ما آشکار شده است، طریقی را که ما باید به الهیات کتاب‌مقدسی بپردازیم معین می‌کند. رخداد تاریخی عیسای ناصری کاملترین شکل آشکار شدن خدا به انسان است. عیسی آنچه را که از ابتدا در عهدعتیق بعنوان سایه مطرح بود بشکل کاملی روشن ساخت. اگرچه مسیح تحقق عهدعتیق و بنیان آن است، اما او را نمی‌توان جدا از وعده‌ها و سایه‌های عهدعتیق درک نمود. از چشم‌اندازی که ما در آن ایستاده‌ایم و از آن به مسیح می‌نگریم، خود را در این وضعیت می‌بینیم که پیوسته در حال بررسی عهدعتیق و عهدجدید هستیم و همواره در بین این دو عهد در حال

سِیر کردن هستیم. ادراک ما از انجیل توسط ادارک ما از ریشه‌های آن در عهدعتیق وسیع‌تر می‌شود و همزمان انجیل به ما معنای حقیقی عهدعتیق را نشان می‌دهد.

ترسیم چنین رابطه متقابلی بین دو عهد در یک اثر الهیات کتاب‌مقدسی، دشوار است. با وجود این ما باید تلاش کنیم تا با عمده کردن مسیح بعنوان نقطه شروع خودمان و نیز هدفی که باید بسوی آن حرکت کنیم، به این هدف تحقق ببخشیم. مسیح نقطه‌ای است که باید از آن شروع کنیم زیرا وی به ما نشان می‌دهد که پیام آشکار نشده عهدعتیق در ارتباط با چه موضوعی است.

بربنیان انجیل ما می‌توانیم بگوییم که یک الهیات کتاب‌مقدسی می‌تواند برروی برخی عناصر کلیدی در پیام کتاب‌مقدسی متمرکز شود. رابطه خدا با خلقت خود بطور کلی و با انسان بطور خاص، یکی از این عناصر کلیدی است. انجیل نشان می‌دهد که این رابطه چگونه باید باشد و نیز نشان می‌دهد که اگر چه انسان علیه چنین رابطه‌ای عصیان نموده و آن را خدشه‌دار ساخته است، خدا طریق خود را برای احیای آن مکشوف نموده است.

عیسی مسیح

به ما نشان می‌دهد که الهیات کتاب‌مقدسی در مورد این است که خدا ملکوت خود را برقرار می‌سازد که در آن همه روابط بشکل کاملی احیا می‌شوند.

انتخاب موضوعی محوری

کتاب‌مقدس کتابی است پر از موضوعات و سبکهای بیانی متنوع. نویسندگان بسیاری با پیش‌زمینه‌های گوناگون در نوشتن آن سهیم بوده‌اند. آنان برروی ابعاد مختلفی از کار خدا و نحوه انجام این کار تأکید کرده‌اند. باوجود این پیش‌فرض صریحی که در کل کتاب‌مقدس وجود دارد، بر انجام یک کار مشخص توسط یک خدا اشاره دارد. بر مبنای آنچه که عیسی و رسولان تعلیم دادند ما می‌پذیریم که تنوع بیانی‌ای که در کتاب‌مقدس وجود دارد در چارچوب یک وحدت فراگیر قرار گرفته است.

مسألهای که فراروی الهیات کتاب‌مقدسی قرار دارد، خصوصاً اگر مانند کتاب ما جنبه مقدماتی هم داشته باشد این است که برای اینکه بتوان روابط اساسی همه قسمتهای کتاب‌مقدس را نشان داد باید روی کدام اصل وحدت آفرین متمرکز شد. از آنجایی که کتاب‌مقدس از مجموعه‌ای از ایده‌های انتزاعی یا افکار فلسفی تشکیل نشده است بلکه برروی اعمال خدا در خلقت یا تاریخ تأکید دارد، برای الهیات کتاب‌مقدسی ضرورت دارد که

از پرداختن به موضوعات صرفاً انتزاعی اجتناب کند و برروی وقایع و تفسیر آنان آنگونه که در کتاب‌مقدس ارائه شده، متمرکز شود.

در فصل بعدی کتاب، ما به پیشرفت تاریخی مکاشفه خدا خواهیم پرداخت و تأکید خاصی بر رابطه مبتنی بر عهد او با انسان و خلقت خواهیم داشت و بررسی خواهیم نمود که این امر چگونه با حاکمیت او بر خلقت که از آن بعنوان ملکوت خدا نام می‌بریم، ارتباط می‌یابد. ما به ابعاد تخصصی این امر که یک عهد چیست نخواهیم پرداخت بلکه به این موضوع می‌پردازیم که مفهوم عهد بعنوان تعهد خدا نسبت به خلقت خودش بطور عام و نسبت به انسان بطور خاص چیست که این تعهد توسط آفرینش و نجات متجلی می‌شود. از آنجایی که از همان ابتدای خلقت، خدا با عهد بستن تعهد خود را نسبت به خلقتش نشان می‌دهد و از آنجایی که عهد نجات، تعهد خدا در مورد احیای همه چیز در خلقت نوین می‌باشد، من موضوعات پیوند دهنده عهد و خلقت جدید را بعنوان عنصری وحدت بخش در پیام کتاب‌مقدس برگزیده‌ام. البته موضوعات دیگری نیز وجود دارند که آنها را می‌توان بعنوان بنیانی برای وحدت کتاب‌مقدس دانست اما پرداختن به همه این موضوعات در حوصله این کتاب نمی‌گنجد. به بسیاری از این موضوعات در بررسی ما در مورد الهیات کتاب‌مقدسی اشاره خواهد شد، اما ما به منظور عمده کردن مسأله وحدت باید برروی یک موضوع متمرکز شویم.

الهیات کتاب‌مقدسی

باید برروی یک موضوع یا بعضی موضوعات خاص تأکید کند تا بنیانی برای درک پیام واحد کتاب بوجود آورد.

راهنمای مطالعه فصل هفتم

۱– چه دلایلی برای قرار دادن عیسی مسیح بعنوان نقطه شروع الهیات کتاب‌مقدسی وجود دارند؟

۲– شما چگونه رابطه بین ادبیات، تاریخ و الهیات کتاب‌مقدس را توصیف می‌کنید؟

۳– مسیح به چه معنا الگوی الهیات کتاب‌مقدسی است؟

۴– الهیات کتاب‌مقدسی هم مفهوم وحدت و هم مفهوم پیشرفت و تحول را در مورد پیام کتاب‌مقدس می‌پذیرد. آیا شما می‌توانید ساختاری برای الهیات کتاب‌مقدسی پیشنهاد کنید که در آن از مفهوم «قوم خدا» بعنوان موضوع محوری استفاده کرده باشید؟

رئوس تاریخ کتاب‌مقدس

خلقت

ابراهیم   سده هجدهم قبل از میلاد مسیح

مصر

موسی و خروج از مصر

داود   ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح

سلیمان

اشتیاق پادشاهی اسرائیل   ۹۹۲ قبل از میلاد مسیح

یهودا   اسرائیل

ایلیا

الیشع

اشعیا   عاموس   آشور

هوشع

میکا

تبعید به آشور

بابل

ارمیا

نخستین تبعید به بابل   حزقیال   ۵۹۷ قبل از

میلاد مسیح

۵۸۶ قبل از

میلاد مسیح

دومین تبعید به بابل

ایران

نخستین دوره بازگشت تبعیدیان   ۵۳۸ قبل از

میلاد مسیح

عزرا و نحمیا   دانیال

حجی، زکریا و ملاکی

یونان

دوران بین

دو عهد

روم

عیسی مسیح

رسولان و کلیسای اولیه

پایان دوران عهدجدید

خلقت جدید

فصل هشتم

من هستم اول و آخر

A W   من هستم اول و آخر و زنده. و مرده شدم و اینک تا ابدالآباد زنده   هستم(مکاشفه ۱۸-۱:۱۷).

انجیل عیسای مسیح

پیام اصلی کتاب‌مقدس در مورد عیسی مسیح به آسانی می‌تواند با مطالب متعددی که با آن مرتبط هستند در هم آمیخته شود. ما می‌توانیم این امر را در طرقی که اشخاص انجیل را توصیف یا موعظه می‌کنند، مشاهده کنیم. اما جدا نگاه داشتن انجیل از واکنشی که ما نسبت به آن نشان می‌دهیم و یا جدا نگاه داشتن آن از نتایجی که در زندگی ما یا در جهان از خود برجای می‌گذارد، اهمیت بسیاری دارد. اگر واکنش صحیح ما نسبت به پیام انجیل ایمان محسوب می‌شود، پس ما نمی‌توانیم ایمان خود را بخشی از خود پیام انجیل بدانیم. دعوت کردن از مردم

برای اینکه به ایمان، ایمان داشته باشند، امری بی‌معناست. درحالی که تولد تازه رابطه‌ای نزدیک با ایمان در مسیح دارد، سخن گفتن از تولد تازه بعنوان خود انجیل نادرست است. ایمان داشتن به تولد تازه به این معنا، نمی‌تواند ما را نجات دهد.

بنابراین این موضوع اهمیت دارد که درک کنیم انجیل چیست تا آنکه بدانیم به چه چیزی باید ایمان داشته باشیم. همچنین باید درک کنیم که انجیل شامل چه چیزهایی نیست تا اینکه از اشخاص نخواهیم به چیزهایی ایمان داشته باشند که برای نجات یافتن ضروری نیستند. در کل کتاب‌مقدس اظهاراتی در مورد انجیل وجود دارد که یکی از واضح‌ترین این اظهارات در رومیان ۴-۱:۱ وجود دارد که از این قسمت ما می‌توانیم چهار موضوع اساسی را در مورد انجیل دریابیم.

۱ .... انجیل خدا

۲ .... که سابقاً وعده آن را داده بود توسط انبیای خود ...

۳ .... درباره پسر خود که به حسب جسم از نسل داود متولد شد ...

۴ .... پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان ...

اولاً انجیل، از آن خداست. وی بوجود آورنده آن است و اوست که آن را متحقق می‌سازد. انجیل آنچه را که خدا می‌خواهد تا بجا آورد، بجا می‌آورد و آن هم به طریقی که خدا مقرر کرده است. انجیل به مطالبی می‌پردازد که خود آنها را طرح نموده و تعریف کرده است. انجیل در وهله نخست به نیازهای ما آنگونه که ما آنها را درک می‌کنیم یعنی به نیازهایی چون چگونه می‌توانیم زندگی بهتری داشته باشیم یا چگونه بر مشکلاتمان غلبه کنیم یا به هستیمان معنا ببخشیم نمی‌پردازد، هرچند پرداختن به این نیازها هم در آن دیده می‌شود. انجیل در وهله نخست طریق خدا برای حل این «مسأله» است که وی چگونه بعنوان خدای مقدس و عادل می‌تواند انسان گناهکار را عادل کند و بپذیرد. تنها حکمت نامتناهی خدا می‌تواند نقشه‌ای را طرح کند که بتواند این هدف را تحقق بخشد.

ثانیاً انجیل، در عهدعتیق وجود دارد. بخشی مهم از تلاش الهیات کتاب‌مقدس صرف این امر می‌شود که دریابد چگونه وعده‌هایی که در عهدعتیق داده شده‌اند، در عهدجدید بوقوع پیوسته‌اند. به عبارت دیگر، نحوه استفاده مسیحیان از عهدعتیق با توجه به اینکه چگونه پیام عهدعتیق با مسیح و توسط او با ما ارتباط می‌یابد،

مشخص می‌شود. چون مسیح ملاک نهایی اقتدار غایی ماست این موضوع که چگونه او و رسولان در موعظه انجیل، عهدعتیق را بعنوان کتاب‌مقدس خود مورد استفاده قرار می‌دادند، برای ما بسیار اهمیت دارد.

ثالثاً، انجیل موضوع محوری مشخصی دارد. موضوع اصلی و محوری انجیل در وهله نخست پدر یا روح‌القدس نیست، و بطرز مشخصی پسر خدا در آن مطرح است. در انجیل، مسیح فقط خدای پسر یعنی اقنوم دوم از تثلیث نیست بلکه او عیسای ناصری از نسل داود پادشاه اسرائیل نیز می‌باشد. این امور پیام انجیل را بر عیسای تاریخی، به تولد او در خانواده‌ای از نسل داود، به حیات، مرگ، رستاخیز و صعود او متمرکز می‌سازد.

رابعاً، در انجیل با واقعیت اساسی رستاخیز عیسی از مردگان مواجه می‌شویم. پولس می‌گوید که رستاخیز، عیسی را بعنوان پسر خدا اعلان نمود. رستاخیز به دلایلی که بعداً توضیح خواهیم داد در عهدعتیق ذکر نشده است. اما به اصطلاح پسر خدا، بعنوان عنوانی برای قوم خدا اشاره شده است. ما به این موضوع اشاره خواهیم داشت که چگونه رستاخیز نشان می‌دهد که عیسی پسر خدا است.

حقایقی که حیاتی هستند اما خود انجیل نیستند

ابعاد دیگری از کار خدا نیز وجود دارند که اگر چه مهم‌اند اما جزو پیام انجیل محسوب نمی‌شوند. اگر ما به انجیل ایمان داشته باشیم به این امور نیز ایمان خواهیم داشت اما ما نباید همچون عمل نجات‌بخش عیسی، ایمان و توکل خود را بر آنها متمرکز سازیم. ما این امور را بعنوان نقطه محوری انجیل، به بی‌ایمانان موعظه نمی‌کنیم.

نخست، عمل مشخص خدای پدر را پیش روی خود داریم. کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که خدا وجودی واحد است و منقسم نیست. پدر، پسر و روح‌القدس در همه ابعاد عمل خدا دخیلند. اما تثلیث خدای واحد به معنای این است که حتی اگر در هر عمل دو شخصیت دیگر تثلیث نیز نقشی داشته باشند اما یک شخصیت دارای نقشی متمایز است. چنین بنظر می‌رسد که پدر، شخصیتی است که پسر را برگزید، او را بوجود آورد و به جهانش فرستاد. موعظه عمل پدر، حتی اگر بشکل تکرار یوحنا ۱۶:۳ باشد که می‌گوید: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود»، به معنای موعظه انجیل نیست مگر اینکه ما اموری را در مورد شخصیت پسر و کار او ذکر کنیم.

ثانیاً، ما با عمل متمایز روح‌القدس روبرو هستیم. او به ما ایمان و تولد تازه می‌دهد، در قلبهای ما در مورد مسیح شهادت می‌دهد، در میان قوم خدا ساکن می‌شود و آنان را تقدیس می‌کند. همه این اعمال، اعمال نیکو و ضروری خدا هستند و بدون وجود انجیل نمی‌توانند وجود داشته باشند. با وجود این ما باید تشخیص دهیم که آنها جزو انجیل نیستند و درواقع نتایج یا ثمرات عمل انجیل عیسی هستند.

ثالثاً، ما باید به این موضوع توجه داشته باشیم که آنچه شما و من در واکنش به انجیل نشان می‌دهیم بخودی خود انجیل محسوب نمی‌شوند. شما نمی‌توانید بگویید که توبه و ایمان خود انجیل هستند بلکه اعمالی هستند که روح‌القدس ما را قادر می‌سازد تا آنها را در واکنش انجیل بجا آوریم. اگر شما به ایمانداران بگویید که آنان باید به مسیح ایمان داشته باشند، به خبرخوش اعتقاد داشته باشند یا به گناهانشان اعتراف کنند، بدون شک این گفته‌هایتان صحیح است اما انجیل محسوب نمی‌شوند. ما باید به آنان بگوییم چه حقایقی در مورد مسیح وجود دارند که آنان باید به آنها ایمان داشته باشند، خبرخوش چیست که آنان باید به آن اعتقاد داشته باشند و اینکه چرا آنان باید به گناهان خود اعتراف کنند.

عهدجدید در مورد شخصیت تاریخی عیسی مسیح و آنچه که وی انجام داد تا ما را توسط ایمان دوستان خدا بگرداند، تأکید می‌کند. عهدجدید همچنین برروی او بعنوان کسی که همه وعده‌ها و انتظارات عهدعتیق را در خود تحقق و کمال بخشید، تأکید می‌کند. اگر ما بخواهیم کتاب‌مقدس را بدرستی درک کنیم باید اولویتهایی را در مورد کل مطالب آن درنظر بگیریم. این انجیل است که در قوم خدا ایمان بوجود می‌آورد و به زندگی مسیحی انگیزه و نیرو می‌بخشد، آن را هدایت می‌کند و الگو و سرمشق آن است. بنابراین ما بررسی خود را باید از انجیل آغاز کنیم و بسوی درک زندگی مسیحی و هدف غایی آن گام برداریم.

ما همچنین بررسی خود را از انجیل آغاز می‌کنیم و عهدعتیق را مرور می‌کنیم تا ببینیم در ورای شخصیت و عمل مسیح چه چیزی قرار دارد. رابطه عهدجدید و عهدعتیق بدین گونه نیست که عهدعتیق جای خود را کاملاً به عهدجدید بدهد زیرا در چنین حالتی دیگر عهدعتیق اهمیتی برای ما نخواهد داشت. درواقع عهدعتیق منشأ و معنای ایده‌های متفات و کلمات خاصی را که در عهدجدید برای توصیف مسیح بکار گرفته شده‌اند، روشن می‌سازد. در عین حال ما بر این باوریم که مسیح آخرین و کامل‌ترین کلام خدا به انسان است. مسیح همچنین معنای کامل و غایی عهدعتیق را بر ما مکشوف می‌سازد. و اینک در مورد سطور فوق بیشتر توضیح خواهیم داد.

چهار روایت اناجیل شهادتی در مورد پیام انجیل

چهار انجیل، سبک ادبی خاصی را تشکیل می‌دهند که بخاطر اینکه حاوی پیام انجیل هستند، نام انجیل را بخود گرفته‌اند. نویسندگان این اناجیل چگونه پیام انجیل را ارائه می‌دهند؟ در اینجا من به دو اثر لوقا که شامل روایت او از انجیل و اعمال رسولان می‌شود، توجه بیشتری نشان خواهم داد اما ابتدا اجازه دهید به مقدمه سه انجیل دیگر نگاهی بیندازیم. هر یک از نویسندگان اناجیل رویکردی خاص خود نسبت به وقایع دارند، اما همه آنان در یک امر وجه اشتراک دارند و آن امر این است که آنان بین پیام خود و عهدعتیق رابطه‌ای مستقیم بوجود

می‌آورند. متی با بررسی تاریخی نسب نامه عیسی و رساندن این نسب‌نامه به ابراهیم تاریخ قوم اسرائیل و انجیل را با هم پیوند می‌دهد. مرقس بنیان انجیل عیسی مسیح را در پیام نبوتی عهدعتیق می‌بیند. یوحنا کلمات آغازین کتاب پیدایش را بکار می‌گیرد و بدینسان از عیسی مسیح بعنوان خالقی که اینک در جسم ظاهر شده است، سخن می‌گوید.

هنگامی که متی انجیل خود را با نسب‌نامه خانوادگی عیسی آغاز می‌کند و سه گروه و هرگروه متشکل از چهارده نسل را در سه دوره تاریخی بررسی می‌کند، صرفاً گزارشی از نسب‌نامه انسانی بدست نمی‌دهد. سه گروه از ابراهیم تا داود، از داود تا تبعید قوم و از تبعید قوم تا مسیح را شامل می‌شوند. اهمیت الهیاتی این سه دوران تاریخی در تاریخ قوم اسرائیل، در خود انجیل متی ذکر نشده است. ابراهیم و داود در دریافت وعده‌های خدا اشخاصی کلیدی محسوب می‌شوند در حالی که تبعید قوم اسرائیل بیانگر این است که قوم اسرائیل نتوانست برکات مربوط به این وعده‌ها را دریافت نماید.

متی ۱:۱

کتاب نسب‌نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم.

مرقس ۲-۱:۱

ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا. چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است.

یوحنا ۱۴۳۱:۱

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود ... همه چیز بواسطه او آفریده شد ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.

در این انجیل عیسی مسیح بعنوان کسی که توسط وی وعده‌ها تحقق پیدا کردند، معرفی می‌شود.

انجیل مرقس با دو نبوت از دوران متأخرتر تاریخ اسرائیل آغاز می‌شود. این نبوتها در مورد اعمال غایی خدا در مورد نجات قومش است. مرقس این نبوتها را با یحیی ربط می‌دهد که راه را برای عیسی مهیا می‌سازد و

بدینسان انجیل خود را بعنوان گزارشی از آنچه که عیسی انجام داد تا انتظارات عهدعتیق را برآورده سازد، معرفی می‌کند.

اشاره یوحنا به آفرینش، قبل از اینکه به بوجود آمدن جهان اشاره داشته باشد به این موضوع اشاره دارد که خدا جهان را توسط کلام خود بوجود آورد. کلامی که وی توسط آن جهان را آفرید کلامی است که وی توسط آن خود را مکشوف می‌کند و توسط آن قوم خود را نجات می‌دهد. یکی از موضوعات اساسی انجیل یوحنا، مسأله حیات است. انسان در ابتدای آفرینش حیات را از خدا دریافت نمود اما بخاطر نااطاعتی خود در سقوط، آن را از دست داد. یوحنا بسیاری از موضوعات عهدعتیق را بسط و گسترش می‌دهد تا نشان دهد کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند حیات را مجدداً می‌یابند (یوحنا ۳۱:۲۰).

شهادت انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان

لوقا انجیل خود را خطاب به فردی بنام تئوفیلوس آغاز می‌کند. مقدمه کتاب اعمال رسولان نیز با مخاطب قرار دادن تئوفیلوس آغاز می‌شود و بدینسان آشکار می‌شود که این کتاب نیز در ادامه انجیلی نوشته شده که لوقا از آن بعنوان ثبت آنچه که عیسی به انجام دادن و عمل نمودن آغاز کرد، یاد می‌کند. از آنجایی که انجیل وقایع را تا زمان صعود مسیح به آسمان ثبت نموده است، اعمال رسولان را می‌توان کتابی دانست که در مورد تداوم اعمال عیسی توسط روح‌القدس است.

توجه اصلی ما در این دو اثر لوقا، به تأکید آنها برروی عهدعتیق و رابطه‌اش با شخصیت و کار مسیح معطوف است. در چهار باب نخست انجیل لوقا ما می‌بینیم که برخی از موضوعات عهدعتیق ذکر شده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

موضوع عهدعتیق:

ایلیای نبی بازخواهد گشت تا راه را برای نجات دهنده مهیا سازد (ملاکی ۶-۵:۴).

خدا به داود وعده می‌دهد که پادشاهی همواره از آن ذریت وی خواهد بود (دوم سموئیل ۱۴-۱۲:۷).

خدا به ابراهیم وعده می‌دهد که ذریت وی قوم خدا خواهند بود (پیدایش ۸-۱:۱۷).

خدا به ابراهیم و داوود وعده‌های عهد را داد (پیدایش باب ۱۷، دوم سموئیل باب ۷).

نجات قوم اسرائیل بر همه ملتها تأثیر خواهد داشت (اشعیا ۴۲:۶ – ۵۲:۱۰).

به قوم خدا تحت عنوان پسر خدا اشاره می‌شود (خروج ۲۲:۴).

آدم و قوم‌اسرائیل، نتوانستند در برابر وسوسه مقاومت کنند (پیدایش باب ۳، تثنیه باب ۸).

نبی خدا به ظهور مسیح وعده می‌دهد (اشعیا باب ۶۱).

لوقا

یحیای تعمیددهنده کسی است که این نقش را برعهده می‌گیرد و تحقق می‌بخشد (لوقا ۱:۱۷).

عیسی ذریت داود بوده و وعده‌ای که به ذریت داود داده شده در او تحقق می‌یابد (لوقا ۳۲–۱:۲۷).

بسیاری دریافتند که تولد عیسی تحقق وعده‌ای بود که به ابراهیم داده شده بود (لوقا ۵۵–۱:۵۴).

زکریا تولد یحیای تعمیددهنده را در پرتو وعده‌های عهد درک نمود (لوقا ۷۵–۱:۷۰).

شمعون عیسی را بعنوان کسی که عامل این نجات است، می‌بیند (لوقا ۳۲–۲:۲۹).

عیسی در هنگام تعمید خود، پسر خدا خوانده می‌شود (لوقا ۳۷–۳:۲۲).

عیسی دربرابر وسوسه‌های شیطان مقاومت کرد و بر آنها پیروز شد (لوقا ۱۲–۴:۱).

عیسی این وعده را تحقق می‌بخشد (لوقا ۲۱–۴:۱۶).

مسأله تحقق یافتن وعده‌های عهدعتیق در سخنان عیسی پس از رستاخیزش بیش از هر زمان دیگر ملموستر و بارزتر بچشم می‌خورد. دو شاگردی که در راه عمواس بودند فکر می‌کردند که مرگ عیسی به معنای پایان

یافتن همه امیدهای آنان است. عیسی آنان را توبیخ نمود زیرا آنان باید با توجه به عهدعتیق، انجیل را بهتر درک می‌کردند. مرگ مسیح بخشی بارز از پیام انبیا بود:

«ای بی‌فهمان و سست‌دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند، آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟» (لوقا ۲۶–۲۴:۲۵).

عیسی پس از این سخنان، در دو موقعیت دیگر تعالیم بسیار مهم دیگری را به شاگردان می‌دهد:

«پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتاب برای ایشان شرح فرمود» (لوقا ۲۷:۲۴).

«و به ایشان گفت: همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم. ضروریست که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند» (لوقا ۴۵–۲۴:۴۴).

احتمالاً لوقا روش تفسیر عهدعتیق توسط عیسی را در این موارد بدین علت به تفصیل شرح نداده است چون در موعظات رسولان که در کتاب اعمال رسولان ثبت شده است، این روش به تفصیل شرح داده شده.

در کتاب اعمال رسولان نیز همین تأکید تکرار شونده را در مورد رابطه عهدعتیق و پیام انجیل مشاهده می‌کنیم. در این کتاب لوقا در چندین مورد، اعلان پیام انجیل از سوی رسولان و یا موعظاتی را ثبت می‌کند و یا این پیامها و موعظات را خلاصه می‌کند. نمونه‌هایی از این امر را می‌توان در اعمال ۳۹–۱۴:۲، ۲۶–۱۳:۳، ۱۲–۱۰:۴، ۳۲–۳۰:۵، ۴۳–۳۶:۱۰ و ۴۱–۱۷:۱۳ مشاهده کرد. همه این موارد برخی عناصر مشترک را نشان می‌دهند که بیانگر محتوای انجیلی است که توسط رسولان موعظه می‌شد. تحقق عهدعتیق یکی از این عناصر است که پیوسته به آن اشاره می‌شود. اگر آنگونه که معمولاً فرض می‌شود، نگارشات لوقا آثاری منفک از فرهنگ و تفکر یهود و عهدعتیق و صرفاً برای غیریهودیان باشد لوقا به ریشه‌های انجیل در عهدعتیق که صرفاً موضوعی مورد توجه یهودیان است، توجهی نشان نمی‌داد. اما او به انجیلی که رسولان موعظه می‌کردند بعنوان پیامی که با تکیه بر عهدعتیق موعظه می‌شود و بدون عهدعتیق توضیح‌ناپذیر است، اشاره می‌کند. نخستین موعظه‌های ثبت شده پطرس و پولس تقریباً به تفصیل ثبت شده‌اند و در این موعظه‌ها مضمون عهدعتیق را در کلیت آن می‌توان مشاهده نمود:

ٚ انجیل

۱- عهدعتیق تحقق یافته

است

۲- عهدعتیق در شخصیت و اعمال عیسای ناصری تحقق یافته است.

۳- که مرد

۴- و از مردگان برخاست

۵- و اینک جلال یافته است

۶- توسط او آمرزش گناهان هست.

۷- بنابراین ...

پطرس (اعمال باب۲)

آیات ۲۱-۱۶، ۳۱-۲۵، ۳۶-۳۴

آیه ۲۲

آیه ۲۳

آیات ۳۲۲۴

آیات ۳۶۳۳

آیه ۳۸،

آیات ۴۰-۳۸

پولس (اعمال باب ۱۳)

آیات ۲۳-۱۶، ۳۹-۳۲

آیات ۲۶–۲۳

آیات ۲۹–۲۷

آیات ۳۱–۳۰، ۳۷–۳۴

آیه ۳۴

آیات ۳۹–۳۸

آیات ۴۱–۴۰

در این متون به اندازه کافی در مورد دیدگاه عهدجدید در مورد مسیح مطلب وجود دارد. اعلان نمودن اینکه عیسی مسیح نجات‌دهنده است، بدون اشاره ممتد به بنیانهایی که در تاریخ عمل نجات‌بخش خدا در عهدعتیق نهاده شده است، غیرممکن است. آلفا (A) و امگا () اولین و آخرین حروف الفبای یونانی هستند. هنگامی که از عیسی بعنوان آلفا و امگا، ابتدا و انتها و اول و آخر سخن گفته می‌شود (مکاشفه ۱۳:۲۲) این امر البته به این معناست که وی خداست (به مکاشفه ۸:۱، ۱۸–۱۷ مراجعه کنید). اما این امر ما را متوجه واقعیت دیگری می‌سازد که در این فصل آن را مورد بررسی قرار دادیم یعنی این واقعیت که عیسی مسیح نقطه شروع ما برای رسیدن به هر دانش و آگاهی حقیقی و بنابراین نقطه شروع ما برای پرداختن به الهیات است. وی هدفی است که ما بسوی آن در حرکت هستیم. ما این امر را در وجود مسیحی خود مشاهده می‌کنیم زیرا ما هنگامی زندگی خود را بعنوان فرزندان خدا آغاز می‌کنیم که با ایمان به عمل نجات‌بخش مسیح با وی متحد می‌گردیم و سرنوشت ما این است که در نهایت به شباهت او در بیاییم.

اینک که ما برخی از موضوعات عهدعتیق را که در عهدجدید مطرح شده‌اند مشاهده کردیم، اینک باید عهدعتیق را بعنوان بنیان کلی عهدجدید بررسی کنیم. درواقع به یک معنا انجیل بدون عهدعتیق نمی‌تواند انجیل باشد. هنگامی که ما به عقب و به آغاز روایت کتاب‌مقدس برمی‌گردیم و روند وقایع کتاب‌مقدس را تا انجیل بررسی می‌کنیم، این کار را بانگرشی مسیحی انجام می‌دهیم تا روند پیشرونده وقایع، معنای واقعی خود را فقط در مسیح بیابند. این موضوع را نمی‌توان اغلب تکرار کرد. عهدعتیق داستانی بدون پایان بنظر می‌رسد. مذاهب دیگر پایان و انجامی خاص خود برای عهدعتیق درنظر می‌گیرند که ما بعنوان مسیحی نمی‌توانیم آنها را بپذیریم.

عیسی مسیح هدف عهدجدید است و معنای حقیقی آن را به آن می‌بخشد. هرنوع ادراک و تفسیر دیگری از عهدعتیق که این حقیقت را در نظر نگیرد، در بهترین حالت ناقص و در بدترین حالت غیرمسیحی است.

برخی از مفاهیم عهدعتیق که عهدجدید آنها را به مسیح نسبت می‌دهد

خالق

کلمه

حکمت

پسر خدا

آدم

اسرائیل

پسر ابراهیم

پسر داود

نبی

کاهن

پادشاه

نور امتها

عهد جدید

نجات

خادم خدا

مسح شده

کفاره

شبان

راهنمای مطالعه فصل هشتم

۱- چه عناصری از انجیل در اول قرنتیان ۱۱-۱:۱۵ و دوم تیموتائوس ۸:۲ وجود دارد؟

۲- با استفاده از رئوس موعظه‌های اعمال ۲۶-۱۳:۳، ۱۲-۱۰:۴، ۳۲-۳۰:۵ و ۴۳-۳۶:۱۰، جدولی از محتوای آنها مشابه با جدول صفحه ۱۲۳ ترسیم کنید.

۳- یک موعظه بشارتی علاوه بر پیام انجیل دیگر باید شامل چه چیزی باشد و چرا؟

۴- در عهدجدید بیشتر برروی درک مسیح توسط عهدعتیق تأکید می‌شود یا برروی درک عهدعتیق توسط مسیح؟ برای پاسخ خود دلایلی ذکر کنید.

فصل نهم

خلقت توسط کلمه

A W «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» (یوحنا ۳-۱:۱).

«زیرا که در او همه چیز آفریده شد ... همه بوسیله او برای او آفریده شد» (کولسیان ۱۶:۱).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، پیدایش ۱و۲. در ابتدا خدا هرآنچه را که وجود دارد آفرید. وی آدم و حوا را آفرید و آنان را در باغ عدن قرار داد. خدا با آنان سخن گفت و به آنان وظایف خاصی را سپرد تا در دنیا آنها را بجا آوردند. برای خوراک وی به آنان اجازه داد تا به استثنای میوه یک درخت، از میوه همه درختان دیگر بخورند. وی به آنان هشدار داد که اگر از میوه این درخت بخورند، خواهند مرد.

خدا توسط کلامش می‌آفریند

انجیل عیسی مسیح، خدا را به ما مکشوف می‌سازد. این انجیل تنها در صورتی می‌تواند معنا داشته باشد که خدایی که آن را بوجود آورده است خداوند حاکم بر کائنات و آفریننده آن باشد. توسط انجیل ما به هدف آفرینش و معنای جهان پی می‌بریم. روایت خلقت در بابهای ۱و۲ کتاب پیدایش، با ما درمورد آغاز همه امور و نیز ارتباط بین پدیده‌ها و امور، سخن می‌گوید. اینکه معنای ارتباط پدیده‌ها و امور چیست، موضوعی است که عمیقاً به هدف وجودی آنان مربوط می‌شود. این ارتباطات که بعداً توسط گناه خدشه‌دار شدند در قلب انجیل که خدا توسط آن ارتباط صحیح بین همه امور و پدیده‌ها را مجدداً برقرار می‌سازد، قرار دارد.

روایت کتاب‌مقدس از آفرینش، اشخاصی را که تحت‌تأثیر تفکر مدرن قرار دارند، دچار سرخوردگی می‌سازد زیرا به سؤالاتی که ما می‌خواهیم پاسخ آنها را بدانیم، نمی‌پردازد. یعنی سؤالاتی از قبیل: از کجا می‌توانم بدانم که خدایی وجود دارد؟ خدا چگونه بوجود آمده است؟ قبل از آغاز جهان وضعیت چگونه بود و آیا ما قادریم آغازی را متصور شویم؟ خدا چگونه از نیستی دست به آفرینش زد؟ ازلیت چه معنایی دارد؟ و سؤالاتی از این

قبیل. ما باید با تلاش در جهت اینکه بفهمیم کتاب‌مقدس به ما چه می‌گوید قانع باشیم. اگر چه قسمتهای دیگری در کتاب‌مقدس وجود دارند که در مورد خلقت جهان سخن می‌گویند، اما منبع اصلی ما در این زمینه بابهای ۱و۲ پیدایش هستند.

هنگامی که کتاب‌مقدس می‌گوید که خدا توسط کلام خودش عمل آفرینش را انجام داد، این گفته چه معنایی دارد؟ عهدجدید به این نکته در جاهای مختلف اشاره می‌کند: یوحنا ۳:۱، کولسیان ۱۶:۱، عبرانیان ۳:۱۱، دوم پطرس ۷-۵:۳. این قسمتها برای درک ما از تعلیم عهدعتیق در این مورد اهمیت دارند اما به هرحال ما کماکان باید اهمیت این موضوع را درک کنیم که باید متون عهدعتیق را در زمینه اصلی و در بطن فرهنگ یهودی آنها نیز بررسی کنیم. ما نمی‌دانیم چه کسی ابتدا مکاشفه خدا را در مورد آفرینش دریافت نمود. مطالب بسیاری در مورد اینکه بابهای ۱و۲ پیدایش چه زمانی به شکلی که اینک در اختیار ما است، نوشته شدندبه نگارش درآمده. حتی اگر هم این دو باب، آنگونه که نظر محافظه‌کاران است توسط موسی به رشته تحریر درآمده باشد، مسیری طولانی جدا از تاریخ کتاب‌مقدس را پیموده‌اند تا وارد تفکر قوم اسرائیل بشوند. من این موضوع را ذکر نمی‌کنم تا در مورد موثق بودن این بابها شک و تردید بوجود آورم، بلکه برعکس به نگرشی که در قوم اسرائیل در مورد حاکمیت خدا و کلامش وجود داشت، اشاره می‌کنم. واژه «حاکمیت» به معنای بکارگیری قدرت پادشاهی است. ما این کلمه را در ارتباط با خدا به این معنا بکار می‌بریم که مطلقاً هیچ چیزی وجود ندارد که خدا بر آن تسلط نداشته باشد. آفرینش تجلی این حاکمیت است.

هستی خدا نقطه آغازی ندارد اما جهان واجد نقطه آغاز است. بنابراین جهان از نیستی بوجود آمده است، واقعیتی که معمولاً با کلمات لاتین exnihilo (از نیستی) بیان می‌شود. عظمت خدا با این امر نشان داده می‌شود که وی برای به هستی آوردن موجودات فقط کافی است بگوید: «... بشود» تا موجودات هستی بیابند. هیچ چیز خدا را مجبور به آفرینش ننموده است زیرا هیچکس و هیچ چیز وجود نداشت تا او را مجبور به آفرینش جهان نماید. همچنین هیچ چیز نیز در درون او همچون تنهایی، او را مجبور به آفرینش جهان ننمود. حاکمیت او در آفرینش به معنای آزادی مطلق اوست. حاکمیت مطلق و آزادی مطلق خصوصیاتی هستند که ورای ادارک ما قرار دارند زیرا ما هرگز نمی‌توانیم آنها را تجربه کنیم. باوجود این ما باید آنها را بعنوان واقعیتهایی در مورد خدا بپذیریم و بیاموزیم که آنها را در اعمال و سخنان او تشخیص دهیم.

آفرینش توسط کلمه خدا همچنین به ما نشان می‌دهد که خدا خودش بر آن شده است که با همه پدیده‌ها و موجودات توسط کلامش ارتباط ایجاد کند. در مورد این حقیقت نمی‌توان بیش از حد تأکید نمود. تفوق کلام خدا در جهان به آفرینش باز می‌گردد. همه مخلوقات باید در برابر کلام او به زانو دربیایند. حکمروایی خدا بر

آفرینش توسط کلام او به تمایز واقعی بین خدا و جهان مخلوق اشاره دارد. برخی بدینگونه می‌اندیشند که خدا همه چیز است و همه چیز خداست. اما کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد که خدا از هر آنچه خود آفریده و بعنوان جهان وجود دارد متمایز است و درورای آن قرار دارد. این ویژگی با واژه «فراباشندگی» یا «تعالی» توصیف می‌شود. {P - P Transcendence}

موجی که بر بنیان مذهب هندوییسم در غرب رواج یافته و تحت عنوان مراقبه متعالی شناخته می‌شود درواقع وجود فراباشنده خدا را انکار می‌کند.

{P - P Transcendental Meditation}

خدا

خود خواسته است که با کلامش با خلقت خود ارتباط داشته باشد.

کلام و نظم کائنات

چرا باب اول پیدایش آفرینش جهان را در شش روز توصیف می‌کند؟ پاسخهای متفاوتی به این سؤال داده شده است. پاسخهایی مانند «چون آفرینش جهان دقیقاً به همین شکل بوقوع پیوسته است» و «وقایع صرفاً با این ترتیب توصیف شده‌اند تا کمکی باشند که جزئیات امور در ذهنمان باقی بماند.» این موضوع صحیح است که واژه عبری برای روز "yom" در عهدعتیق به روز به معنای روزمره آن اطلاق می‌شده است اما این موضوع صحیح است که این واژه به دوره‌های زمانی نامشخص‌تر و طولانی‌تر نیز اطلاق شده است. فرصت وارد شدن به این بحث در اینجا وجود ندارد خصوصاً اینکه در این بحث تقابل آرا بین نظریات متضاد آفرینش – تکامل نیز مطرح می‌شود. پس به همین مقدار توضیح بسنده می‌کنیم.

با وجود این دو نکته را باید ذکر کنیم. نخست اینکه این قسمت کتاب‌مقدس قسمتی یگانه و منحصربفرد است و همین امر مشکلاتی را در امر تبیین و تفسیر آن بوجود می‌آورد. احتمالات گوناگون در مورد این موضوع صرفاً از دو گزینه بیشتر هستند که عبارتند از دیدگاه تاریخی لفظباورانه (که بر این باور است که آفرینش در شش مرحله بیست و چهار ساعتی بوقوع پیوسته است) و دیدگاه اسطوره‌ای غیرتاریخی (که بر این باور است که روایت آفرینش هیچ ارتباطی با واقعیتهای تاریخی ندارد). متون عهدجدید بوضوح دیدگاه نخست را منعکس می‌سازند (یوحنا ۳:۱، عبرانیان ۳:۱۱، دوم پطرس ۷–۵:۳) و وقایع آفرینش را وقایعی تاریخی می‌دانند.

ثانیاً هنگامی که ما با چنین نکات مبهمی روبرو می‌شویم، یعنی هنگامی که برای درک موضوعی در کتاب‌مقدس بیش از یک طریق بنظر می‌رسد، در این موارد باید به انجیل مراجعه کنیم زیرا انجیل کلام غایی و کامل خدا به انسان می‌باشد. انجیل به روشنی به ما چنین می‌گوید که خدا همه مخلوقات را برای هدفی آفرید و نیز اینکه او قدرت خود را برخلقت خود، توسط کلامش اعمال می‌کند. ما با مطالعه انجیل بروشنی نمی‌توانیم بفهمیم که آفرینش در شش مرحله بیست و چهارساعته بوقوع پیوسته است. همچنین با مطالعه انجیل نمی‌توانیم دریابیم که این امر در شش مرحله بیست و چهارساعته بوقوع نپیوسته است. درواقع مسأله این نیست که آیا کتاب‌مقدس حقیقت را بیان می‌کند یا خیر، بلکه مسأله این است که حقیقت را چگونه بیان می‌کند.

از دو روایت کتاب پیدایش در مورد آفرینش (پیدایش باب ۱، پیدایش باب ۲) ما می‌توانیم حقایقی را استنباط کنیم که بخشی مهم از پیام کتاب‌مقدس را تشکیل می‌دهند. آفرینش صرفاً به مسأله آغاز آفرینش مربوط نمی‌شود بلکه هدف آفرینش و نیز روابط حاکم بر آن را نیز بیان می‌کند. دو روایت از آفرینش چشم‌اندازهای متفاوتی از یک واقعیت واحد ارائه می‌دهند و نمایانگر آفرینشی هستند که هماهنگی کامل در آن وجود دارد. منظور از هماهنگی این است که تضاد و تخاصم بین بخشهای متفاوت نظام آفرینش وجود ندارد. روایات کتاب‌مقدس پیوسته این تمایل ما را که مفاهیمی چون هماهنگی و همسازی، نیکویی و مفاهیمی مشابه را اموری بدیهی تلقی کنیم زیر سؤال می‌برد. روایات کتاب پیدایش به ما می‌گوید که ساختاری برای آفرینش وجود دارد که نخست در چارچوب عناصر اساسی جهان و رابطه آنها با یکدیگر (پیدایش باب ۱) و سپس در چارچوب وجود انسانها و روابط آنها با یکدیگر، بیان شده است. در نخستین روایت کتاب پیدایش، خدا پیوسته در هر قدم از آفرینش نیکویی آن را تصدیق می‌کند (پیدایش ۱:۲۵۲۱۱۸۱۲۱۰). و در نهایت نیز اعلام می‌دارد که کل خلقت «بسیار نیکو» است (پیدایش ۳۱:۱). خارج از وجود خدا نمی‌توان ملاکهایی بدیهی و مستقل را در مورد هماهنگی و نیکویی درنظر گرفت که خدا آفرینش خود را برمبنای آنها انجام داده باشد. خدا که منشأ هماهنگی و نیکویی است، باید با بوجود آوردن یک نظام که بیانگر هماهنگی و نیکویی وجود خودش است، این مفاهیم را تعریف کند.

بنابراین نظام نیکوی جهان از این جهت نیکو است چون خدا خودش چنین فرموده است. نظم به معنای وجود عملکرد صحیح برای همه مخلوقات و رابطه صحیح بین آنها است که نتیجه عملکرد صحیح هریک از آنها می‌باشد. نظم به معنای وجود ترتیب و مرتبه نیز هست. آفریننده جهان صاحب و خداوند همه مخلوقات است و خداوندی خود را توسط کلامش بر آنها اعمال می‌کند. پس از خدا انسان در مرتبه بعد قرار دارد که به او سروری و حکمرانی بر جهان آفرینش از سوی خدا تفویض می‌شود. بنابراین نیکویی و هماهنگی مفاهیمی

هستند که پس از اینکه خدا روابطی بین خود آنچه که آفریده است برقرار نمود، تنها توسط خدا می‌توانند تعریف شوند.

بعدها، پس از اینکه قوم اسرائیل در پرتو مکاشفه خدا در مورد فیض نجات‌بخش خودش معنای نیکویی را درک کردند، روایات مربوط به آفرینش به او یادآوری کردند که خدا تنها سرمنشأ نیکویی است و تنها کسی است که نیکویی توسط وی تعریف می‌شود. این مکاشفه همچنین شهادتی در این مورد است که اختلال در روابط که در تاریخ کتاب‌مقدس بروشنی دیده می‌شود، فی‌نفسه در نظم طبیعی امور وجود نداشت و بیانگر خصوصیت خدایی نیست که همه چیز را نیکو آفرید.

خدا نه تنها جهان را آفریده است بلکه بر آن حکمروایی نیز می‌کند. این «عنایت الهی» یا اداره مستمر جهان توسط آفریننده آن، یکی از ویژگیهای بارز درک {P - P Providence}

کتاب‌مقدس از هدف غایی خدا است که هیچ عاملی، حتی گناه نیز نمی‌تواند مانع تحقق آن بشود. خدا با برقراری ارتباط بین همه امور و با مشخص نمودن عملکرد آنها، نظم امور را حفظ می‌کند. آفتاب، ماه و ستارگان شب و روز و فصول سال را تنظیم می‌کنند (پیدایش ۱۹-۱۴:۱). انواع مختلف گیاهان و جانوران زادوولد نموده و تکثیر می‌شوند (پیدایش ۱۳-۱۱:۱، ۲۵-۲۴). وجود انسان بگونه‌ای انعکاس صورت خداست و بر جهان آفرینش فرمانروایی می‌کند (پیدایش ۳۰-۲۶:۱). حیات انسانی توسط آزادی و نیز محدودیتها و مرزهایی که خدا برای آن مقرر داشته، تعریف می‌شود. تنها خدایی که پیوسته در حال حکمرانی بر جهان آفرینش است می‌تواند در مقابل انکار حاکمیت خود هشدار بدهد و بگوید: «روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد» (پیدایش ۱۷-۱۵:۲).

خدا توسط کلامش

روابطی منظم بین همه امور و پدیده‌ها برقرار نمود.

خدا توسط کلامش

برقراری نظم را در جهان پیوسته حفظ می‌کند.

خدا آفرینش خود را محبت می‌کند

روایات خلقت در مورد وجود خدا یا اینکه وی چگونه از ازل وجود داشته است بحث نمی‌کنند و توضیح نمی‌دهند. وجود خدا بعنوان تنها وجود ازلی بمعنای این است که تنها اوست که می‌تواند بگوید که وجود دارد.

به همین دلیل است که کلام خدا را نمی‌توان ثابت کرد یا آزمود و کلام او بشکلی بدیهی و خودآشکار کلام خود او است. به همین شکل جهان آفرینش نیز بشکلی بدیهی جهان او است. کلام خدا و جهان آفرینش بیانگر این هستند که خدا وجود دارد. شاید شما از این سخنان چنین نتیجه بگیرید که هنگامی که یک غیرمسیحی از شما پرسید: «چگونه می‌توانم بدانم که خدایی وجود دارد؟» شما فقط کافی است به او جواب دهید که «کلام او و جهان آفریده او وجود او را ثابت می‌کنند.» البته این پاسخ، پاسخی دقیق است اما یک غیرمسیحی را به دلایلی که بعداً به آنها خواهیم پرداخت، راضی نمی‌کند.

بنابراین آفریننده خودآشکارگر همه چیز را آفرید و آنها را در چارچوب روابطی ثابت و منظم قرار داد و اعلان نمود که آنچه وی انجام داده نیکو است. ما چگونه می‌توانیم معنای این کلمات را بفهمیم؟ «و همانا بسیار نیکو بود.» این کلمات توسط قوم اسرائیل و خطاب به او نوشته شده‌اند یعنی به قومی که متعلق به جهانی بود که پس از ورود گناه به جهان هستی خود ادامه می‌داد و پیام محبت خدا به گوش او می‌رسید. با توجه به این چشم‌انداز وسیع‌تر، عمل‌آفرینش خدا که بدون هیچگونه زور و اجباری صورت گرفت و سپس تصدیق آفرینش از سوی وی با گفتن کلمات «بسیار نیکو»، نشانگر تعهد عمیق و آکنده از محبت خدا نسبت به جهان آفریده خودش است. در متنی که بلافاصله بدنبال باب اول پیدایش می‌آید، خود متن بروشنی بیانگر تعهد پرمحبت خدا و توجه مداوم او نسبت به آفرینش نیست و این موضوع بعدها در متون دیگر کتاب‌مقدس آشکار می‌شود. در واقع این امر را نه بعد از باب ۱ پیدایش بلکه در ابتدای آن می‌توان دید که می‌گوید: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.»

درک این موضوع چندان مشکل بنظر نمی‌رسد که خدایی که می‌آفریند خدایی است که حکمروایی نیز می‌کند. اصطلاح «ملکوت خدا» اصطلاحی است که از ابتدا در کتاب‌مقدس بکار نرفته و بعدها در آن بکار گرفته شده است، اما ایده آن بلافاصله پس از اینکه ما در مورد آفرینش می‌اندیشیم، در ذهن ما بوجود می‌آید. عمل خدا در آفرینش که تحت هیچ زور و اجباری صورت نگرفت و نیز حکمروایی و حاکمیت مستمر او بر کل آفرینش، بیانگر اصلی حیاتی در الهیات کتاب‌مقدسی است که من چند صفحه پیش به آن اشاره کردم یعنی این اصل که خدا از خلقت خود متمایز است. ما هرگز نباید تصور کنیم که ما یا طبیعت بخشی از خدا هستیم. خدا نیز بخشی از طبیعت و فرآیندهای آن نیست. بنابراین او در بند و محدوده قوانین و ترتیباتی نیست که به آنها قوانین طبیعت می‌گوییم. با توجه به تمایز بین خدا و جهان آفریده او که وی بر آن تسلط کامل دارد، مسأله معجزات را می‌توان درک نمود.

اینکه ما با توجه به قسمتهایی از کتاب‌مقدس که تاکنون بررسی کردیم، چگونه می‌توانیم ملکوت خدا را توصیف کنیم؟ حکمرانی خدا دربرگیرنده روابطی است که وی بین خود و همه موجودات مخلوق بوجود آورده است. به عبارت دیگر خدا، قوانین را برای کل هستی مقرر داشته است. هر دو روایت آفرینش، انسان را بعنوان محور توجه خدا و نیز بعنوان موجودی که رابطه‌ای یگانه با او دارد نشان می‌هند. بنابراین محور ملکوت خدا بر حول رابطه خدا با قومش می‌چرخد. انسان مطیع خدا است و به همین سان بقیه مخلوقات نیز مطیع او هستند و بخاطر بهره‌مندی انسان از آنها بوجود آمده‌اند. ملکوت الهی بدین معناست که خدا در جهان مادی برقوم خود حکمرانی می‌کند. این درک اساسی از ملکوت خدا هیچگاه در کتاب‌مقدس تغییر نمی‌کند.

نیکویی خلقت:

در جهانی که خدا برای قوم خودش بوجود آورده است، وی با توجه و تعهد محبت‌آمیز و مستمر بر کل خلقت، برقوم خودش حکمرانی می‌کند. و این معنای ملکوت خدا است.

انسان در صورت خدا

در عهدعتیق تنها سه بار به این نکته اشاره شده است که انسان به صورت خدا آفریده شده است: پیدایش ۱۲۷:ù26 و ۶:۹. هیچکدام از این قسمتها دقیقاً به ما نمی‌گویند که منظور از این امر چیست. در پیدایش ۲۶:۱ واژه صورت (عبری selem) به واژه شباهت (عبری Demut) با صورت خدا ربط داده می‌شود و آنگاه مسأله فرمانروایی انسان بر خلقت مطرح می‌شود. در آیه ۲۷ آفریده شدن انسان به صورت خدا و آنگاه زن و مرد آفریده شدن انسان مطرح می‌شود. در هر دو آیه نمی‌توان تعریفی از این امر که به صورت خدا آفریده شدن چه معنایی دارد، مشاهده کرد. در پیدایش ۶:۹ شبیه صورت خدا بودن انسان بعنوان دلیلی برای این امر ذکر می‌شود که چرا قتل انسان جنایتی عظیم محسوب می‌شود.

هنگامی که ما مشاهده می‌کنیم که به مسأله آفرینش انسان به صورت خدا بسیار کم اشاره شده شاید این فکر در ذهنمان بوجود آید که این موضوع، موضوعی است که در کتاب‌مقدس اهمیت زیادی ندارد. اما مسأله آفرینش انسان به صورت خدا در اشکال مختلف در کتاب‌مقدس مطرح شده است. کتاب‌مقدس از انسان بعنوان موجودی که در نظر خدا از شأن و مرتبه والایی برخوردار است سخن می‌گوید. سخن گفتن از این موضوع که انسان به صورت خدا آفریده شده است یکی از طرق نشان دادن شأن و مرتبه‌ای است که انسان در نظر خدا دارد. ما یقیناً می‌توانیم بگوییم که این صورت به منحصربفرد بودن تک‌تک انسانها اشاره دارد که لااقل در ارتباط

ویژه‌ای که هر انسان با خدا دارد، دیده می‌شود. گفتن این امر که انسان شبیه خدا است (پیدایش ۲۶:۱) طریق دیگری برای گفتن این امر است که انسان بصورت خدا آفریده شده است. فرمانروایی بر خلقت، تعریف به صورت خدا بودن نیست، بلکه احتمالاً یکی از نتایج آن است. اگر جنسیت انسان (پیدایش ۲۷:۱) نیز به مسأله در صورت خدا بودن ارتباط داشته باشد، این امر باید در مرتبه‌ای بسیار والا و منحصربفرد مطرح باشد زیرا در مخلوقات دیگر نیز مسأله جنسیت و دو جنسی بودن مطرح است.

بنابراین، مسأله صورت خدا در انسان بیانگر شأن و مرتبه والای انسان است و نیز بیانگر این امر است که از نظر شأن وجودی، انسان پس از خدا قرار گرفته است (مزمور ۵:۸). اگرچه خدا به حفظ و صیانت خلقت خود توجه دارد اما انسان مرکز توجه او است. جهان خلقت بدین جهت بوجود آمده تا ما از آن بهره‌مند گردیم. انسان نماینده کل خلقت است و خدا به همان شکلی که با انسان رفتار می‌کند، با کل خلقت نیز رفتار می‌کند. در کتاب‌مقدس تنها انسان بعنوان موجودی که خدا را می‌شناسد مخاطب واقع می‌شود و او تنها موجودی است که آفریده شده تا آگاهانه از برای خدا زندگی کند. هنگامی که انسان بخاطر ارتکاب گناه سقوط کرد، کل خلقت نیز همراه با او سقوط کرد. خدا برای اینکه کل خلقت را احیا نماید، توسط پسر خود عمل نمود که انسان شد تا انسان را احیا نماید و به او تجدید حیات بخشد. کل خلقت مشتاقانه در انتظار این است که قوم رستگار شده خدا در نهایت بعنوان فرزندان کامل شده خدا ظاهر شوند، زیرا در این زمان خلقت نیز از بندهای خود رها خواهد شد (رومیان ۲۳–۱۹:۸). این نگرش کلی در مورد انسان بعنوان موجودی که خدا عهد محبت و نجات را با او می‌بندد، اهمیت محوری‌ای را که در بابهای ۱و۲ پیدایش به انسان داده شده، تصدیق می‌کند.

صورت خدا در انسان

انسان در ارتباطی یگانه با خدا آفریده شده است. خدا همچنین انسان را شخصاً بعنوان عالی‌ترین مخلوق که اهداف خدا بر او متمرکز است، مخاطب قرار می‌دهد.

انسان مخلوقی که حکمرانی می‌کند

انسان معاصر خود را موجودی می‌بیند که برمصدر امور جهان قرار دارد. وی به تنهایی به جلو می‌تازد، خودش قوانین خودش را بوجود می‌آورد و خودش را مسؤول پیشرفت و برخوردار شدن از مواهب زندگی می‌داند. اما آموزه کتاب‌مقدس در مورد خلقت همه این مسائل را زیر سؤال می‌برد. آنچه که ما هستیم و داریم

بخشش خدا است. منحصربفرد بودن نوع انسان نه بخاطر پیشرفت بیشتر او و نه بخاطر توانایی بیشتر او در بقای نسل بلکه بخاطر این است که به صورت خدا آفریده شده است. انسان، آفریده خدا است و این واقعیت را نمی‌توان تغییر داد، انکار کرد و یا نادیده گرفت. ما بعنوان مخلوقات خدا در مورد همه چیز به او متکی هستیم. ما نه تنها برای تهیه غذا و تهیه محصولات دیگر از طبیعت، بلکه برای هر لحظه زندگی‌امان به فرمانروایی و عنایت مستمر الهی متکی هستیم. ما در پی یک نفس، نفسی دیگر می‌کشیم و قلب ما بعد از یک طپش بار دیگر می‌طپد و ما از لحظه آتی هستی خودمان بدین علت آگاهیم چون خدا جوهره اصلی خلقت را حفظ می‌کند. در طبیعت هیچ قانونی وجود ندارد که وجود آن متکی بر خودش باشد. اگر خدا حتی اگر برای یک لحظه کوتاه قدرت نگاهدارنده کلامش را در مورد جهان اعمال نمی‌کرد، جهان در همان لحظه از بین می‌رفت. به همین دلیل است که انسان نه فقط بوسیله نان بلکه توسط هر کلامی که از دهان خدا خارج می‌شود زیست می‌کند (تثنیه ۳:۸، همچنین به مزمور ۳۰-۲۴:۱۰۴ مراجعه کنید). به همین شکل نیز مسیح بعنوان کلام آفریننده خدا «به کلمه قوت خود حامل همه موجودات» بوده (عبرانیان ۳:۱) و «در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان ۱۷:۱).

اما انسان چیست؟ ما نیز همچون سراینده مزمور که در مزمور ۸ این سؤال را مطرح کرده، این سؤال را مطرح می‌کنیم. اشخاص به این سؤال به طرق مختلف پاسخ می‌دهند. فردی که پیرو نظریه تکامل الحادگرایانه است انسان را پیچیده‌ترین ثمره پیشرفت اَشکال زندگی می‌داند که در نتیجه گذشت زمان و تصادف بوجود آمده است. فردی که پیرو نظریه تکامل خداباورانه یا نظریه تکامل مسیحی است انسان را ثمره گذشت زمان و دخالت خدا در فرآیند تکامل می‌داند. بعضی از افراد نیز به توصیف برخی از ابعاد انسان چون ساختار جسمانی، فرآیندهای روانی یا روابط اجتماعی او می‌پردازند و این ابعاد را عمده می‌سازند.

روایات آفرینش به ما تعلیم می‌دهد که هر تلاشی برای تعریف انسان، تا زمانی که مسأله آفرینش انسان را به صورت خدا تصدیق نکند، تلاشی نابسنده و ناموفق خواهد بود. اگرچه ما تعریفی دقیق از این مفهوم ارائه ندادیم، واقعیت شبیه خدا بودن به ما می‌گوید که انسان تا زمانی که رابطه‌ای ویژه با خدا نداشته باشد، حقیقتاً وجود ندارد. همه تلاشهایی که برای تعریف انسان بودن انجام می‌شوند تا زمانی که این واقعیت را درنظر نگیرند، نابسنده‌اند. علاوه بر این در رابطه خدا – انسان است که به انسان گفته می‌شود وظایف و عملکردهای او چیست (پیدایش ۲۸-۲۶:۱). جنسیت ما و نیز حاکمیت ما بر خلقت باید در پرتو این واقعیت درک شود. جستجوی انسان برای کسب دانش و تکنولوژی و نیز کل پیشرفت فرهنگی ما وظایفی هستند که خدا آنها را به ما محول کرده است.

انسان بشکل منحصربفردی نسبت به خدا مسؤول است. مسؤولیت به معنای پاسخگو بودن به فردی دیگر برای کارهایی است که ما انجام می‌دهیم. البته چون مسؤولیت خصوصیتی است که اشخاص به درجات مختلف آن را دارند، ممکن است به همین دلیل هنگامی که به آن اشاره می‌کنیم معنای آن در ذهنمان مخدوش باشد. اما شخصی که او را فردی بی‌مسؤولیت می‌دانیم و شخصی که او را فردی مسؤول می‌دانیم هردو به یک میزان در برابر خدا مسؤولند. ما چه بخواهیم، چه نخواهیم، نسبت به خدا مسؤولیم و در این مورد انتخابی نداریم.

آزادی، قلب و جوهره مسؤولیت است. معنای آزادی در روایات آفرینش تعریف شده است. در پیدایش ۲۸:۱ این موضوع نیز مطرح می‌شود. حتی اگر به ما این حکم داده بشود که بارور و کثیر شویم و بر جهان حکمرانی کنیم، آفریده شده‌ایم تا بین گزینه‌های واقعی، دست به انتخابهایی واقعی بزنیم. بدون داشتن آزادی برای داشتن انتخابهای واقعی، حکمرانی کردن غیرممکن است. با توجه به این امر، بسیاری از ترجمه‌های کتاب‌مقدس پیدایش ۱۶:۲ را به این صورت ترجمه کرده‌اند: «از همه درختان باغ آزادانه بخور». در متن عبری واژه «آزادانه» وجود ندارد و همان ترکیب آیه ۱۷ در آن بکار رفته که می‌گوید: «هرآینه خواهی مرد.» در این متن ما مشاهده می‌کنیم که آدم و حوا این آزادی را داشتند تا انتخاب کنند که از میوه همه درختان چه میوه‌ای را بخورند. اما اگر آنان از میوه درخت منع شده می‌خوردند، بعنوان نتیجه این کارشان دیگر هیچ آزادی‌ای نمی‌توانستند داشته باشند.

بنابراین در کنار آزادی و مسؤولیت، بوسیله حکمی که در مورد خوردن از درخت معرفت نیک و بد صادر شده بود، اطاعت آدم و حوا نیز مورد آزمون قرار می‌گرفت. هیچ چیز در این متن وجود ندارد که نشان بدهد میوه این درخت (که هرگز درخت سیب نامیده نمی‌شود!) واجد خصوصیتی جادویی بوده که هر کسی که از آن می‌خورد، معرفت نسبت به نیکی و بدی را بوجود می‌آورده است. احتمالاً خدا این درخت را بعنوان مرز و حدی برای نشان دادن تفاوت بین نیکی و بدی قرار داده بود. آدم و حوا بین معرفت نیکی و بدی و عدم معرفت آن دست به انتخاب نزدند، بلکه انتخاب آنان این بود که خودشان نیک یا بد باشند. ماهیت این آزمون بگونه‌ای بود که هر انتخابی که آنان می‌کردند، نسبت به نیکی و بدی معرفت حاصل می‌کردند. آنان موجوداتی اخلاقی بودند که معنای درست و نادرست را توسط پاسخ شخصی خود به خدا درمی‌یافتند. خدا نیرو یا قدرتی فاقد شخصیت نیست. اگرچه برای ما مشکل است خدا را وجودی واجد شخصیت و در عین حال بسیار متعالی بدانیم، اما کتاب‌مقدس پیوسته از خدا بعنوان وجودی که واجد شخصیت است سخن می‌گوید. در واقع منشأ شخصیت انسانی خدا می‌باشد.

حکمرانی خدا

و صورت خدا در انسان به معنای این است که ما برای هر آنچه که انجام می‌دهیم به خدا پاسخگو هستیم.

الگوی ملکوت

در آفرینش و پدیدآیی آسمانها و زمین و کل کائنات و هرآنچه که در آنهاست، قوم خدا درصورتی که تحت هدایت پرمحبت خدا و حکمرانی او قرار داشته باشند، اهمیت و نقش محوری دارند اما باید این موضوع را مدنظر داشت که قوم خدا باید زندگی خود را کاملاً تحت هدایت پرمحبت خدا و فرمانروایی او سپری کنند. آدم و حوا که در حضور خدا در باغ عدن می‌زیستند نمونه‌ای از ملکوت خدا را در برابر چشمان ما به نمایش می‌گذارند. در این روایات پیدایش، روابط اساسی که ساختار جهان و کائنات را تشکیل می‌دهند، برابر چشمان ما ترسیم می‌شوند. در قرن بیستم که وجه مشخصه آن پیشرفتهای عظیم علمی و تکنولوژیک می‌باشد ما نمی‌توانیم با این فرض که چون اصول مطرح شده در کتاب‌مقدس در این مورد دیگر قدیمی شده‌اند، اصول جدیدی را جستجو کنیم. علم فقط می‌تواند ما را قادر سازد تا در مورد بعضی از این روابط که در جهان کائنات وجود دارند، از جزئیات بیشتری آگاه شویم.

هنگامی که آدم برروی حیوانات نام گذاشت فرآیند مشاهده، طبقه‌بندی و توصیف را که بنیان شناخت علمی است، آغاز نمود. اما وی چگونگی رابطه خود را با خدا و یا حتی با جهان را صرفاً توسط مشاهده نمی‌توانست کشف کند و دریابد و این کلام خدا بود که برآدم نازل شد تا به او بگوید که رابطه او با خدا و جهان چگونه باید باشد. این کلام خدا است که انسان را آگاه می‌سازد که وی باید دانش‌پژوه و مراقب و محافظ پرمهر جهان باشد و نه یک جادوگر یا موجودی که در پی کسب قدرت بشکلی بی‌رویه از جهان سؤاستفاده می‌کند. آفرینش به ما نشان می‌دهد که دانش و آگاهی حقیقی به مکاشفه خدا در کلام او نیازمند است تا به آن جهت بدهد و آن را از وارد شدن به ساحت و قلمرو خرافات و جادو باز دارد. آفرینش به ما یادآوری می‌کند که نظریات معاصر که زندگی، شخصیت، محبت و ارزشهای اخلاقی را محصول تصادف می‌دانند، مدت زمان زیادی است که قلمرو دانش حقیقی دور شده‌اند.

الگوی ملکوت خدا چنین است: خدا جهان کاملی را آفریده است که آن را دوست دارد و بر آن حکمروایی می‌کند. والاترین شأن و مقام به انسان داده شده است که تنها بخشی از آفرینش است که به صورت خدا آفریده

شده است. ملکوت به معنای این است که همه موجودات در جهان آفرینش همانگونه که خدا مقرر داشته است بشکل کاملی با یکدیگر و با خدا ارتباط می‌یابند.

ملکوت خدا در جهان آفرینش

شامل هر چیزی که وجود دارد می‌شود. خدا، انسان و بقیه مخلوقات آنگونه که خدا مقرر نموده است با یکدیگر ارتباط می‌یابند.

آفرینش (پدیدآیی) ملکوت خدا

خلاصه

آفرینش به ملکوت الهی منتهی می‌شود که در آن خدا انسان و بقیه موجودات بشکل کاملی با یکدیگر ارتباط می‌یابند.

ملکوت خدا انسان جهان

خلقت خدا آدم و حوا باغ عدن

موضوعات اصلی

حاکمیت خدا

آفرینش از نیستی (ex nihilo) توسط کلام خدا

انتظام و نیکویی آفرینش

صورت خدا در انسان

مسؤولیت انسان در برابر خدا

برخی کلمات کلیدی

آفرینش یا پدیدآیی

حاکمیت

صورت

ملکوت

راهی که باید پیموده شود

آدم – آدم آخر، اول قرنتیان ۴۵:۱۵

آفرینش – آفرینش جدید، دوم قرنتیان ۱۷:۵

آسمانها و زمین – آسمانها و زمین جدید، اشعیا ۱۷:۶۵، دوم پطرس ۱۳:۳، مکاشفه ۱:۲۱

توجه داشته باشید که نمودار فوق ملکوت الهی را بصورت شکلی از رابطه بین خدا، قوم خدا و مخلوقات دیگر که خدا آن را مقرر داشته است، ترسیم می‌کند. در فصول بعدی، این نمودار مطابق با مکاشفه ملکوت الهی در هر مرحله تاریخ نجات تغییرات و اضافاتی خواهد داشت. بنابراین ما تحول پیشرونده از آفرینش بسوی آفرینش جدید در مسیح را مشاهده خواهیم نمود. این نمودار بیانگر آن ایده‌آلی است که برما مکاشفه شده است، اگرچه بخاطر وجود گناه، تجربه تاریخی هرگز با این ایده‌آل منطبق نمی‌شود مگر اینکه ما شخصیت مسیح را داشته باشیم.

راهنمای مطالعه فصل ۹

۱– بابهای ۱و۲ پیدایش را مطالعه کنید. مطالبی را که از نظر شما مهم‌ترین تعالیم این بابها هستند ذکر کنید.

۲– خدا توسط کلام خود جهان را آفرید. قبل از اینکه انسان با خدا سخن بگوید یا وجود خودش را درک کند، خدا با انسان سخن گفت. این امر چگونه به ما کمک می‌کند تا اقتدار کلام خدا را امروزه در مورد خودمان درک کنیم؟

۳– کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد که خدا آفریننده همه مخلوقات است. دلایلی را ذکر کنید که چرا مسیحیان نباید این موضوع را نادیده بگیرند.

فصل دهم

سقوط

A W و ابلیس بدو گفت اگر پسر خدا هستی این سنگ را بگو تا نان گردد.

عیسی در جواب وی گفت مکتوب است که انسان فقط به نان زیست نمی‌کند. (لوقا ۴-۳:۴)

زیرا رئیس کهنه نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود بلکه آزموده شده در هرچیز به مثال ما بدون گناه. (عبرانیان ۱۵:۴)

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، پیدایش باب ۳: مار حوا را تشویق نمود تا از خدا اطاعت نکند و از میوه ممنوعه بخورد. وی از این میوه به آدم نیز داد و او نیز از این میوه خورد. پس از آن خدا با آنان تکلم نمود و برآنان داوری کرد و سپس آنان را از باغ عدن اخراج نمود و به جهانی که به همین شکل تحت داوری قرار داشت، فرستاد.

وسوسه

باب ۳ پیدایش، ما را دربرابر سؤالات بی‌پاسخ بسیاری قرار می‌دهد. چرا یک مار انسان را وسوسه نمود؟ شرارت از کجا آغاز شد؟ در کتاب مکاشفه مار با شیطان یکسان انگاشته می‌شود (مکاشفه ۹:۱۲، ۲:۲۰) اما این امر منشأ شرارت را به ما نشان نمی‌دهد و مشکل بتوان گفت که کتاب‌مقدس سرنخی برای حل این مسأله در اختیار ما می‌گذارد. بعضیها بر این باورند که موضوع اشعیا ۱۵-۱۲:۱۴ در مورد عصیان شیطان در برابر خدا در آسمان، پیش از واقعه باغ عدن می‌باشد. اما این قسمت در واقع در مورد پادشاه بابل سخن می‌گوید (آیه ۴). در هیچ کجای کتاب‌مقدس به ما گفته نمی‌شود که چرا شیطان به موجودی شریر تبدیل شد یا چرا در باغ عدن او در هیئت مار نمایان شد. باوجود این کتاب‌مقدس به ما اجازه نمی‌دهد که به «دوگانه‌انگاری»{ P - P {Dualism

نیکویی و بدی و تخاصم و تعارض ابدی بین نیروهای خوبی و بدی معتقد باشیم.

گفتگوی بین مار و حوا فرآیندی را که توسط آن نژاد انسانی برعلیه اقتدار خالق عصیان می‌کند، بشکل گویایی بیان می‌کند. در مورد ماهیت دقیق این روایت دیدگاههای گوناگونی وجود دارد. بعضیها این روایت را بشکل لفظی پذیرفته و آن را یک روایت تاریخی می‌دانند، برخیها آن را روایتی نمادین از واقعه‌ای می‌دانند که در تاریخ بوقوع پیوسته است، برخی دیگر نیز آن را نوعی اسطوره یا تمثیلی از مسأله شرارت که همواره در شرایط بشری ما حضور دارد، می‌دانند. روایت وسوسه انسان، همانند روایات خلقت، بخشی عجیب و منحصربفرد در کتاب‌مقدس است. هنگامی که ما با این بخش بشکل منفرد برخورد می‌کنیم. بهیچوجه نمی‌توانیم درک و استنباط روشنی از آن داشته باشیم. بهمین دلیل هنگامی که این بخش را بررسی می‌کنیم باید انجیل و کل پیام کتاب‌مقدس را بعنوان راهنما مدنظر داشته باشیم. در تعلیم عهدجدید عناصری وجود دارند که شخصیت و عمل عیسی مسیح را پاسخی به وسوسه و سقوط انسان که در باب ۳ پیدایش ثبت شده، می‌دانند. با توجه به این، انجیل تنها در صورتی معنا می‌یابد که واقعاً وسوسه و سقوطی بوقوع پیوسته باشد که پس از آن طبیعت انسان و تاریخ بشری، بشکل بنیادین دچار تغییر و تحول شده باشد. ما برطبق گفته پولس در رومیان ۱۲:۵ باید تصدیق کنیم که حقیقتاً یک انسان، یعنی آدم وجود داشته است که توسط وی گناه و مرگ وارد جهان گشته است.

اینک مجدداً به روایت مار و حوا بازگردیم. مخلوق هوشمند نقشه خود را با سؤالی مذهبی آغاز کرد: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که ...؟» تا این زمان حوا با امکان بررسی خدا و کلام او روبرو نشده بود. انسانها در جهانی که خدا آفریده وجود دارند و برای تعبیر صحیح واقعیت به کلام خدا متکی هستند. در فصل سوم، من این سؤال را در این چارچوب که ما چگونه می‌توانیم حقیقت را بدانیم، مطرح کردم بنابراین آن بحث را در اینجا مطرح نمی‌کنم. باوجود این، درک این موضوع اهمیت دارد که اگر خدا آفریننده همه چیز باشد، پس او سرچشمه تمام حقیقت نیز می‌باشد. جدا از حقیقت او حقیقت دیگری وجود ندارد که وی توسط کلامش به ما منتقل سازد. خدا دارای قدرت غایی و مطلق است و از آنجایی که وی تصمیم گرفته است که توسط کلامش با ما ارتباط برقرار سازد، کلام او دارای اقتدار مطلق و غایی است. شریر از سؤال مذهبی می‌تواند استفاده زیادی بکند زیرا چنین سؤالی می‌تواند در مورد اقتدار کلام خدا شک و تردید بوجود آورد.

بنابراین شیطان نخستین سؤال را طرح نمود: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» مار و نیز حوا می‌دانستند که خدا چنین چیزی نگفته است و تنها خوردن از میوه یک درخت ممنوع بود. حوا این جمله را تصحیح نمود اما با انجام این کار به خود اجازه داد که کلام خدا را زیر سؤال ببرد. در مورد اعتبار کلام خدا شک و تردید ایجاد شده بود. این تصور در فکر حوا بوجود آمد که نه تنها باید کلام خدا را تحلیل کرد و

ارزشیابی نمود، بلکه اساساً ضرورت دارد که این کار را انجام داد. اما حوا برچه اساسی می‌توانست کلام خدا را ارزشیابی کند؟ هر ملاکی برای آزمودن کلام خدا باید بر مرجعیت و اقتداری بالاتر از خدا استوار باشد و چنین چیزی غیرممکن است.

جمله دوم مار عملاً با کلام خدا تناقض دارد: «هرآینه نخواهید مرد.» اینک معارضه‌جویی با کلام خدا شکل صریحی بخود می‌گیرد یعنی هنگامی که خدا گفته بود: «روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد» (پیدایش ۵:۳). بنابراین خدا متهم می‌شود که در گفتن این سخنان انگیزه‌ای خودخواهانه داشته است. این امر به معنای این است که وی نه دوست‌داشتنی است و نه قابل اعتماد.

وسوسه

به معنای این است که شیطان این تصور را بوجود می‌آورد که به کلام خدا نمی‌توان بعنوان مرجعیت مطلق و منشأ حقیقت برای انسان، اعتماد نمود.

سقوط

نیرنگ مار را می‌توان مجدداً در این امر دید که وی دروغهای خود را در چارچوب و بنیان حقیقت می‌گوید. خوردن از میوه ممنوعه حقیقتاً باعث می‌شد که انسانها نیکی و بدی را بشناسند (پیدایش ۲۲:۳) اما فرآیندی که توسط آن آنان به این هدف رسیدند متضمن عصیان علیه حقیقت و منشأ آن بود. آدم و حوا بجای اینکه بدی را رد کنند و نیک باقی بمانند، تصمیم گرفتند که نیکی را رد کنند و خودشان بد شوند. مهم‌ترین نتیجه این عمل آنان این بود که دیگر به خدا بعنوان آفریننده و سرور خودآشکارگر خودشان نمی‌نگریستند و کلام او دیگر نه بعنوان حقیقتی خودآشکار و خود بنیاد بلکه در حد و مرتبه کلام مخلوق تنزل یافت. مرجعیت خدا و کلام در مرتبه‌ای نازل قرار داده شد که باید پیوسته توسط مراجعی بالاتر آزموده می‌شد. به نیرنگ دیگر مار بنگرید: وی پیشنهاد نکرد که انسانها بجای تسلیم و اطاعت از خدا، تسلیم و مطیع او باشند بلکه فقط خودشان دعوی خدا در مورد حقیقت را بررسی و ارزیابی کنند. نتیجه نهایی این امر دقیقاً به این می‌مانست که آنان از ابتدا شیطان را بعنوان خداوند بپذیرند، اما این امر به طریقی بوقوع پیوست که انسان آن را درنیافت. آنان با عصیان علیه خدا نه تنها به شکلی ناآگاهانه شیطان را عالی‌ترین مرجع قرار دادند، بلکه خودشان نیز خود را عالی‌ترین مرجع خود ساختند. پس از آن، براساس این دیدگاه، حقیقت هر امری باید براساس آنچه که در انسانها قرار داشت سنجیده می‌شد. بدین معنی آنان تبدیل به خدا شدند.

و بدینسان حوا اقدامی باورنکردنی انجام داد. وی تصمیم گرفت که دیگر به خدا اعتماد نکند. وی از میوه درخت ممنوعه گرفت و خورد و سپس از این میوه به آدم نیز داد تا بخورد. بخاطر انجام این عمل نامطیعانه و بواسطه عملکرد فرآیندی که ما نمی‌توانیم چیزی در مورد آن بدانیم، چشمان آنان باز شد و آنان برهنگی خود را دیدند.

نخستین واکنش آنان این بود که برهنگی خود را بپوشانند (پیدایش ۷:۳). اما چرا آنان چنین کاری کردند؟ امروزه انسان عصیانگر، برای بیان عصیان خود برعلیه خدا، بدن برهنه خود را به نمایش می‌گذارد. در مورد آدم و حوا، زنا معنایی نمی‌توانست داشته باشد زیرا آنان زوجی قانونی بودند که فقط متعلق به یکدیگر بودند. باوجود این، احساس شرم بعنوان نخستین تأثیر گناه برعلیه خدا، معرفی شده است. هنگامی که آدم ترس خود را به علت عریان بودن در حضور خدا می‌داند مجدداً ما می‌توانیم احساس شرم را مشاهده کنیم. آیا این احساس، نخستین بینش وجدان و نخستین علامت تعارض بین دارا بودن صورت خدا و ناهنجاری گناه بود؟ آیا عصیان انسان برعلیه آفریننده به معنای انکار مخلوق بودن نبود؟ و آیا به معنای انکار جنسیت بعنوان عاملی که به انسان یادآوری می‌کرد او نمی‌تواند بیافریند بلکه فقط می‌تواند تولید مثل کند، نبود؟ همان گونه که حضور خدا در باغ عدن بیانگر همان چیزی بود که آنان انکارش می‌کردند، وجود و هستی محدود آنان و جنسیت ایشان، وابستگی آنان را به خدا خاطرنشان می‌ساخت و تصورات آنان را در مورد استقلال خداوارگی، زیر سؤال می‌برد. آنان بشکل ناشیانه‌ای سعی کردند تا خود را بپوشانند اما دریافتند که نمی‌توان به آسانی ندای وجدان را خاموش نمود و چشمان نافذ خدا را نیز نمی‌توان فریفت.

سقوط پرشی بزرگ بسوی بالا بود اما درواقع اقدام نادرست هولناکی بود زیرا بدیهی بود که این اقدام نمی‌توانست موفقیت‌آمیز باشد. آدم و حوا، ناراضی از انسان بودن خود سعی کردند به الوهیت دست یابند. میل آنان برای تصاحب مقام و تخت الهی که از آن ایشان نبود باعث شد تا آنان امتیازات خود را از دست بدهند. آنان در تلاش برای تبدیل شدن به آنچه که هرگز نمی‌توانستند باشند دچار ذلت و خواری شدند. نتیجه این اقدام آنان «انسان گشتن» نبود، یعنی همان ویژگی‌ای که انسانها همواره برای توجیه گناهان کوچک خود به آن متمسک می‌شوند بلکه آنان در وضعیتی نازل‌تر از انسان بودن قرار گرفتند، زیرا این وضعیت دیگر متضمن رابطه با خدا بر مبنای محبت و توکل نبود.

سقوط

به معنای عصیان کل نژاد انسانی برعلیه خدا توسط عمل تاریخی نخستین نیای انسانی است. نااطاعتی آنان تلاشی ناموفق برای تبدیل شدن به خدا بود.

داوری

آدم هنگامی که با خدا روبرو شد، زن خود را سرزنش نمود و او نیز مار را سرزنش نمود (پیدایش ۳۱۳ : 12ù). بدینسان هردو خدا را سرزنش نمودند و گناه را به گردن او انداختند. آدم، زن را متهم نمود که درواقع کسی بود که خدا او را بعنوان شریک و همدم به او داده بود و خدا مسؤول وجود او بود. حوا گناه را به گردن مار انداخت که یکی از مخلوقات خدا بود و در مورد او نیز خدا مسؤول بود. اما انسانها برای آنچه که خودشان انجام داده بودند، خودشان مسؤول بودند. نخستین و زیان‌آورترین جنایتی که آنان مرتکب شدند این بود که مرجعیت و اقتدار کلام خدا را رد نمودند.

پیدایش ۲۴-۱۴:۳ در مورد داوری خدا بر نااطاعتی انسان می‌باشد. هنگامی که به برخی جزئیات این روایت توجه می‌کنیم، درک ماهیت این روایت مشکل بنظر می‌رسد. برای مثال، معنای لعنت کردن مار چیست؟ بنا به نظر یکی از مفسرین، خدا مار را احتمالاً بدین سبب که حیوان بود و نمی‌توانست در مورد گناه مسؤولیتی داشته باشد، محاکمه ننمود، در حالی که شیطان هیچ عذری در این مورد نمی‌توانست داشته باشد. مار لعنت شد، اما این امر بیانگر این نیست که وسوسه در باغ عدن گناه نخستین شیطان بود که وی را تحت داوری خدا قرار داد. امکان دارد که پا نداشتن مار و خاک خوردن او بشکلی نمادین بیانگر لعنتی که برخلقت آمد، باشد. این متن کتاب‌مقدس می‌گوید که مار از همه مخلوقات دیگر «ملعون‌تر» است. همه مخلوقات بشکلی زیر لعنت قرار گرفتند، اما در وجود مار بعنوان مخلوقی که شیطان توسط وی عمل نمود، این امر بشکل بارزتری دیده می‌شود.

به پیدایش ۱۵:۳ معمولاً بعنوان نخستین نمونه پیام انجیل اشاره می‌شود زیرا عداوت و تخاصم بین ذریت مار و ذریت زن بیانگر تخاصم بین مسیح و شیطان است. عهدجدید با اشاره به اینکه خدا شیطان را زیرپای مسیحیان خواهد سایید (رومیان ۲۰:۱۶)، بشکلی اجمالی این امر را تصدیق می‌کند. احتمال دارد که تولد پسر خدا از یک زن نیز تحقق بخشنده این پیشگویی باشد (غلاطیان ۴:۴). لعنت شدن مار به معنای برخوردار شدن نژاد انسانی از فیض و رها شدن از بند عواقب سقوط می‌باشد.

داوری بر زن (پیدایش ۱۶:۳) درد را بعنوان واقعیت جهان سقوط کرده معرفی می‌کند. مسأله این نیست که درد و رنج جسمانی سهم ما گشت بلکه در عمیق‌ترین و صمیمانه‌ترین رابطه بشری، یعنی در رابطه زناشویی زن

و مرد، اختلال و ناهنجاری بوجود آمد. شهوت و قدرت ویژگیهای انسان سقوط کرده گشت و لذت رابطه جنسی با درد و اندوه همراه شد.

داوری خدا بر انسان جهان‌شمول و فراگیر بود (پیدایش ۲۴–۱۷:۳). در جهان خلقت به آدم و حوا تسلط و حاکمیت بر زمین و همه مخلوقات داده شده بود اما این تسلط به اشکال مختلف توسط خود زمین زیر سؤال می‌رفت. عصیانگری که برعلیه قانون عصیان کرده بود برخی از عواقب عمل خود را دید و شاهد عصیان مخلوقات برعلیه حقوق قانونی خود شد. لعنتی که برزمین آمد در حقیقت لعنتی بر خود آدم بود. پادشاه زمین اینک در خاک، دیگر هیچ خادم مطیعی نداشت. آزادی خوردن از همه درختان باغ، جای خود را به کشمکش و تلاشی مشقت‌بار برای بدست آوردن نان کفاف روزانه از زمین داد. پس از آن هرجایی که گیاهان تأمین کننده نیازهای غذایی انسان با دشواری می‌روییدند، خاروخس نیز همراه آنان باید می‌رویید. سرنوشت انسان این بود که با بازگشت به خاک که از آن سرشته شده بود، زمین را بارور سازد. و بالاخره انسان باغ عدن را از دست داد. تصویر سقوط و داوری با خارج شدن انسان از مکانی که در آن زندگی حقیقتاً زندگی بود، کامل می‌شود. پس از آن آنچه را که انسانها زندگی می‌نامیدند، زیستن در بطن مرگ محسوب می‌شد. در روایت کتاب‌مقدس بین مرگ جسمانی و روحانی تمایز دیده نمی‌شود. هنگامی که خدا گفت: «اگر از آن میوه خوردی هرآینه خواهی مرد» آنچه که این روایت از آن سخن می‌گوید حقیقتاً واقعیت مرگ است. زندگی کردن به معنای زندگی کردن در ارتباط با خدا می‌باشد. هنگامی که این رابطه توسط عصیان قطع شد، محکومیت مرگ به اجرا درآمد اما این محکومیت به معنای نابودی سریع نبود. نژاد انسانی، اگر چه مرده بود، اما بشکلی وجود او تداوم داشت و تکثیر می‌شد و صورت خدا تا حدی در او باقی ماند. فیض خدا اجازه داد تا نژاد مرده به بقای خود ادامه دهد تا اینکه هدفی بزرگتر در او تحقق یابد. در عین حال، هریک از اعضای نژاد انسانی در انتظار تجربه اجتناب‌ناپذیر و نهایی مرگ بود. تداوم وجود نژاد انسانی و معدوم نشدن آن بیانگر این واقعیت شگفت‌آور بود که بخاطر نیکویی خدا، انسان در وضعیتی که داشت، نابود نشد.

داوری :

گناه اولیه انسان باعث گشت تا محکومیت مرگ در مورد انسان اجرا شود. رابطه با خدا قطع شده، تسلط و حاکمیت انسان بر جهان زیر سؤال رفته و انسان با مرگی اجتناب‌ناپذیر روبرو گشت. اما با وجود داوری الهی، فیض خدا برای نجات انسان عمل می‌کند.

روایت کتاب پیدایش به ما نمی‌گوید که آدم و حوا چه درکی از وضعیت سقوط کرده خود داشتند. خارج از باغ عدن ما دو گفته از حوا را می‌خوانیم که هر دو بیانگر ایمان هستند (پیدایش ۲۵۱:۴). باب ۴ پیدایش، گناهکار بودن انسان و نتیجه منطقی آن را در روابط انسانی نشان می‌دهد. قائن از پذیرفتن حکم خدا که هدیه او را نپذیرفت ولی هدیه برادرش را پذیرفت، امتناع نمود. واکنش وی این بود که نسبت به هابیل خشمگین شد و او را کشت. بدینسان تعارض و تخاصم در روابط انسانی نتیجه قطع شدن رابطه با خدا معرفی می‌شود. در این روایت در برابر فیض خدا نسبت به دیگری، خشم و غضب ظاهر می‌شود. برای پذیرفته شدن هدیه هابیل نمی‌توان توضیح دقیقی داد و همه تلاشهای ما برای توضیح و تبیین «قدرت مطلق فیض» مفهوم آن را مهم‌تر می‌سازد و فقط می‌توان گفت که خدا بر هرکسی که می‌خواهد رحمت کند، رحمت می‌کند. این واقعیت که هابیل هدیه خود را «با ایمان» گذرانید (عبرانیان ۴:۱۱) وجود واقعیت فیض را باطل نمی‌سازد.

فیضی که به هابیل نشان داده شد نمونه نیکویی خداست که در طی قرون به زنان و مردان نشان داده شده است. این امر قائن را خشمگین نمود و نتیجه این خشم بوجود آمدن تمایزی واقعی بین کسانی که این فیض را دریافت می‌کنند با کسانی که این فیض را دریافت نمی‌کنند، گشت. این تمایز بخشی اساسی از مکاشفه الهی در کتاب‌مقدس است. باوجود این «قدرت مطلق فیض» نباید با سرنوشت‌گرایی جابرانه اشتباه گرفته شود. نخستین قاتل تاریخ، مورد داوری قرار گرفت و داوری وی مشابه داوری‌ای بود که بر آدم شد (پیدایش ۱۲–۱۱:۴). زمین در برابر او سربه مخالفت برداشت و وی از سرزمینی که موطن او بود، به بیرون رانده شد. در زندگی قائن رحمت خدا را نیز می‌توان مشاهده کرد زیرا خدا نشانه‌ای بر او گذاشت تا او از انتقام‌جویی انسانهای دیگر در امان باشد (پیدایش ۱۵:۴) اما او به هرحال سزاوار این محافظت نبود و هیچ ادعایی نمی‌توانست در این باره داشته باشد. در مورد اشخاصی نیز که توبه نمی‌کنند فیض الهی عمل می‌کند تا نژاد انسانی نابود نشود.

وجه مشخصه نسلی که از قائن بوجود آمد دوری آنان از خدا بود. بنظر می‌رسد که قائن به منظور حفاظت از خود در برابر کسانی که قصد کشتن او را داشتند، شهری را بنإ؛صئئ نمود. در کتاب‌مقدس شهرها عمدتاً بیانگر ضعف انسان هستند. سدوم و عموره، شهرهای مصر و کنعان و بالاخره بابل و روم همگی نشانگر شدت و حدّت یافتن بی‌خدایی و الحاد انسان هستند. وجود جامعه انسانی بخودی خود پدیده نادرستی نیست اما استفاده از این جوامع بعنوان راه فراری از ادعای خدا در مورد حاکمیت و فرمانروایی بر جهان، امری نادرست

است. شهر اورشلیم یا صهیون شهر خدا قلمداد می‌شد، اما این شهر تبدیل به شهری شد که پسر خدا در آن محکوم به مرگ شد. تنها اورشلیم آسمانی که معمار و سازنده آن خداست، جامعه انسانی را در ارتباطی کامل با حاکمیت خدا قرار می‌دهد.

در نسلی که از قائن بوجود آمد، اهلی کردن حیوانات، هنر و موسیقی و خشنونت به چشم می‌خورد (پیدایش ۲۴-۱۷:۴) این امر دلیلی دال بر نیکویی خدا یا فیض عمومی وی است که جهان اشخاص ملحد را که پیوسته دست به شرارت می‌زنند، نیز شامل می‌شود. جامعه، اهلی ساختن حیوانات و هنر بخودی خود پدیده‌هایی شرارت‌آمیز محسوب نمی‌شوند، اما همانگونه که مسائل اجتماعی و محیطی ما نشان می‌دهند، این امور بالقوه می‌توانند برای مقاصد شرارت‌آمیز بکار گرفته شوند. توسط فیض خدا، جامعه انسانی به بقای خود ادامه می‌دهد اما در بطن این جامعه نهالهای خود ویرانگری که روابط انسانی را نابود می‌سازند، وجود دارند. این فیض، فیضی برای محافظت نژاد انسانی برای مدت زمانی خاص است، اما این فیض فیضی نیست که قومی را نجات دهد و آنان را قادر سازد تا با خدا رابطه‌ای نزدیک داشته باشند.

روابط انسانی

بعنوان نتیجه مستقیم رابطه مضمحل و مخدوش ما با خدا، مضمحل و مخدودش گشت. تعارضات موجود در روابط انسانی منعکس کننده تعارض ما با خدا هستند.

شرارت انسان

باب ۶ پیدایش نقطه اوج شرارت انسانی را نشان می‌دهد. پسران شروع به ازدواج با دختران انسان کردند و این امر باعث داوری خدا شد (پیدایش ۴-۱:۶) ترجمه و تفسیر این قسمت کوتاه کتاب‌پیدایش دشوار است (پسران خدا و دختران انسان چه کسانی بودند؟) ۱۲۰ سال ایام زندگی می‌تواند به معنای کوتاه شدن طول مدت حیات انسانها باشد (متوشالح ۹۶۹ و لمک ۷۷۷ سال عمر کردند). این امر همچنین می‌تواند به مدت زمانی که به نابودی جامعه انسانی توسط طوفان باقی مانده بود، اشاره داشته باشد.

هنگامی که خدا در دل خود محزون شد که چرا انسان را برزمین آفریده است، وضعیت انسانها واقعاً بسیار بد بوده است (پیدایش ۷-۵:۶) این امر نشان می‌دهد که معنای ازدواج پسران خدا و دختران انسان هر چه که باشد، شرارت در جهان رو به افزایش بود. درک واقعه داوری الهی بشکل طوفان نیز بسیار مشکل است. من در اینجا مشکلات تاریخی که غالباً در مورد آنها بحث می‌شود اشاره نمی‌کنم یعنی مسائلی از قبیل اینکه طوفان از

نظر جغرافیایی چه وسعتی داشت و از نظر زمین شناختی چه شواهدی برای ما برجای مانده‌اند. منظور من در اینجا درک معنای الهیاتی طوفان است. مرگ پیش از آن نیز بعنوان یک واقعیت و بعنوان داوری خدا برگناه وجود داشت. خدا طوفان را نفرستاد تا نشان دهد که فیض خود را از انسان بازداشته است، زیرا نوح برای حفظ نژاد انسانی و نجات قومی برای خدا، در حضور خدا فیض یافته بود. همچنین همانگونه که تاریخ بشر پس از طوفان نشان می‌دهد، طوفان مسأله شرارت انسانی را حل نکرد.

بسیاری از اشخاص هنگامی که در کتاب‌مقدس چنین روایاتی را مطالعه می‌کنند که خدا مرگ و نابودی را بر جهانیان نازل می‌کند، دچار خشم و عصبانیت می‌شوند. در چنین مواردی باید دقیقاً درک نمود که چنین مجازاتهایی به چه دلایلی نازل شده‌اند زیرا کتاب‌مقدس همواره از این مجازاتها بعنوان تجلی عدالت خدا سخن می‌گوید، اشخاصی که متحمل این مجازاتها شده‌اند، همیشه سزاوار آن بوده‌اند. داوری خدا توسط طوفان بدین معنا تجلی عدالت او بود چون در این رخداد عمل فیض خدا در رهایی گروهی برگزیده اما ناشایست از اشخاص دیده می‌شود. طوفان باعث نشد تا بدی و شرارت از جهان رخت بربندد و ما نمی‌توانیم فرض را بر این بگذاریم که هدف طوفان نیز این امر بود. این طوفان یکی از مجازاتهای تاریخ بشری بود که سرنوشت نهایی انسانیت عصیانگر را نشان می‌دهد و در پرتو آن ماهیت نجات را می‌توان درک نمود. در کتاب‌مقدس نجات و داوری از یکدیگر جدایی‌ناپذیر بوده و جنبه‌های مکمل عمل خدا در برقراری ملکوت او هستند.

داوری خدا

پس از صادر شدن نخستین مجازات مرگ در مورد آدم و حوا و اخراج آنان از عدن، ادامه می‌یابد: وقایع مربوط به داوری و مجازات در تاریخ کتاب‌مقدس، بیانگر داوری نهایی بوده و نشان‌دهنده وضعیتی است که خدا ما را از آن نجات می‌دهد.

ملکوت و سقوط

هدف غایی خدا در مورد ملکوتش بدین معناست که وی محبت خود را از جهان سقوط کرده باز نداشته است. باوجود این، گناه انسان باعث مختل شدن همه روابط در جهان آفرینش و نیز رابطه بین خدا و جهان شده است. خدا کماکان حاکمیت مطلق دارد و حتی عصیان نیز هرگز نمی‌تواند او را از تحقق هدفش باز دارد. اما باید بین حاکمیت خدا بر جهان سقوط کرده و ملکوت خدا تمایز قائل شد. ملکوت خدا حاکمیت خدا در قلمرویی خاص است که در آن همه روابط کامل هستند. در جهان سقوط کرده، شرایط درست نقطه مقابل ملکوت الهی است. تنها توسط نجات ملکوت الهی برقرار می‌شود چون خدا توسط نجات رابطه صحیح را بین

موجودات برقرار می‌سازد. این وظیفه الهیات کتاب‌مقدسی است تا طریقی را که کتاب‌مقدس توسط آن این رخداد را مکشوف می‌سازد، توصیف نماید.

عصیان انسان

باعث شد تا همه روابط در ملکوت خدا درهم بریزند. خدا، انسان و بقیه موجودات دیگر به آن شکلی که خدا درنظر گرفته داشت با یکدیگر ارتباط نداشتند.

سقوط (انحطاط)

خلاصه

عصیان انسان برعلیه خدا باعث شد تا جهان آفرینش و نظم حاکم بر آن، دیگر با ملکوت الهی منطبق نباشد.

ملکوت	خدا	انسان	جهان
آفرینش	خدا	آدم و حوا	باغ عدن
سقوط			

موضوعات اصلی

وسوسه

نااطاعتی

انسان به موجودی خودمحور و نه خدا محور تبدیل می‌شود

داوری و مرگ

مختل شدن هم روابط در جهان

فیض خدا

برخی کلمات کلیدی

سقوط

داوری

مرگ

فیض

طریقی که باید پیموده شود

وسوسه آدم – وسوسه قوم اسرائیل – وسوسه مسیح، لوقا ۱۲–۱:۴

مار – شیطان ، مکاشفه ۹:۱۲

بهشت گمشده – بهشت بازیافت شده، تثنیه ۹–۷:۸، حزقیال ۱۲–۱:۴۷، مکاشفه ۶–۱:۲۲

داوری – داوری نهایی، متی ۲۳–۱۵:۷، مکاشفه ۱۵–۱۱:۲۰

راهنمای مطالعه فصل ۱۰

۱– پیدایش باب ۳ را مطالعه کنید و به مراحلی که شیطان توسط آنها انسان را فریب داد تا بر علیه خدا عصیان کند، توجه کنید.

۲– ما به چه معنا انسانیت خود را در سقوط از دست دادیم؟

۳– سقوط چگونه برهماهنگی روابط که از بدو پیدایش وجود داشت، تأثیر گذاشت؟

۴– چگونه فیض خدا در کنار داوری الهی خود را نشان داد؟

فصل یازدهم

نخستین مکاشفه کفاره

A W لیکن چنانکه ایام نوح بود ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود (متی ۳۷:۲۴).

به ایمان نوح ... دنیا را ملزم ساخته وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید (عبرانیان ۷:۱۱).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، پیدایش بابهای ۴ تا ۱۱. قائن و هابیل خارج از باغ عدن از آدم و حوا بدنیا آمدند. قائن هابیل را به قتل رساند و حوا فرزند دیگری آورد و وی را شیث نام نهاد. در نهایت نژاد انسانی آنقدر شریر شد که خدا تصمیم گرفت توسط طوفان هر موجود زنده را نابود کند. نوح و خانواده او، همانگونه که خدا به آنان حکم نموده بود کشتی عظیمی ساختند و نجات یافتند. نژاد انسانی که هنوز دچار تفرقه و تشتّت نشده بود، برای نشان دادن قدرت خود دست به اقدامی ملحدانه زد و سعی نمود برجی بنا کند. خدا با متفرق ساختن آنان و مغشوش و متکثر کردن زبانشان، این تلاش آنان را عقیم نمود.

تعهد خدا

خدا بخاطر تعهدی که نسبت به خلقت خود دارد، گناهکاران را نجات می‌دهد. در کتاب‌مقدس نشانه‌ای دال براین نمی‌توان یافت که خدا جهان را بشکلی آزمایشی آفرید یا اینکه آن را آفرید تا پس از گذشت مدت زمانی آن را از بین ببرد. هنگامی که خدا دید که همه چیز نیکوست (پیدایش ۳۱:۱) آنچه را که آفریده بود، تصدیق کرده و جهان آفرینش را مورد محبت قرار داد. هنگامی که روایت خلقت کمی جلوتر می‌رود، تعهد خدا نسبت به خلقت خود روشنتر می‌شود. عصیان انسان باعث شد تا انسان و جهان تحت مجازات الهی قرار گیرند اما خدا جهان را بیکباره نابود نساخت. خدا نظم را در جهان و جامعه انسانی حفظ نمود و شروع به مکشوف نمودن نقشه خود برای نابود ساختن گناه انسانی نمود.

در باغ عدن دو درخت وجود داشت که در وسط این باغ قرار گرفته بودند. این دو درخت، درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد بودند. انسان فقط از خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد منع شده بود. ما چنین می‌فهمیم که خوردن از درخت حیات برای آنان میسر و این درخت نماد حیات جاودانی است. اگر آنان در

برابر وسوسه کننده مقاومت می‌کردند اطاعت آنان از خدا به شکل نمادین برخوردار شدن از میوه درخت حیات بیان می‌شد. هنگامی که آنان توسط نااطاعتی معنای نیکی و بدی را دریافتند، دیگر اجازه استفاده از میوه درخت حیات به آنان داده نشد و آنان از باغ عدن اخراج شدند. باوجود این درخت حیات باقی ماند و اگرچه این درخت مضمونی برجسته در کتاب‌مقدس نیست اما در حکم نماد حیات جاودانی برای کسانی است که نجات یافته‌اند (مکاشفه ۷:۲). خدا با محروم ساختن گناهکاران از حیات جاودانی، آنان را مجازات می‌کند. اما این امر در عین حال بیانگر رحمت خدا نیز هست بدین معنا که ملکوت خدا مستلزم از بین رفتن هرگونه عصیان است. خود عمل مجازات نشانگر تعهد خدا نسبت به انسان است زیرا اگرچه به ما گفته نمی‌شود که چگونه، اما بخشی از نژاد انسانی برای همیشه، بعنوان یار و مصاحب خدا با او زندگی خواهند کرد.

پس از مرگ هابیل توسط قائن، آدم و حوا صاحب فرزند دیگری شدند که او را شیث نامیدند (پیدایش ۲۴:۴). حوا دریافت که خدا بجای هابیل فرزند دیگری به آنان بخشیده است. درواقع شیث بعنوان شهادتی در مورد نیکویی خدا که در نژاد انسانی عمل می‌کرد، جای هابیل عادل را گرفت. وی نیای نسل جدیدی از انسانها بود که توسط آنان برکت خدا نصیب جهان می‌شد. در این زمان انسانها شروع به خواندن نام خداوند کردند (پیدایش ۲۶:۴). هم قائن و هم هابیل که نخستین نسل انسانهایی بودند که خارج از باغ عدن می‌زیستند، برای خدا قربانی گذرانیدند. این امر بیانگر این است که مجازات الهی حس واقعیت حضور خدا و نیاز به ارتباط با او را در انسان از بین نبرده بود. نسل شیث با خواندن نام خدا شروع به پرستش او نمودند. خواندن نام خدا به معنای بیان توکل و اطمینان به خدایی است که شخصیت خود را مکشوف نموده است. در ایام انبیا این امر به معنای ایمان به خدا به جهت رستگار شدن بود (یوئیل ۳۲:۲).

این نسل خداپرست که در عین حال گناهکار نیز بود، یعنی نسل شیث، در باب ۵ پیدایش بعنوان نسل شرعی آدم توصیف می‌شود. بنظر می‌رسد که نویسنده این روایت مطالب خود را بگونه‌ای انتخاب نمود و تنظیم کرده است که اهمیت الهیاتی این نسل را برای ما روشن سازد. از آدم تا نوح، توسط شیث رابطه‌ای مستقیم وجود دارد و کل این نسل با نسل بی‌خدای قائن در باب ۴ پیدایش در تقابل است.

تعهد خدا نسبت به خلقت

در حفاظت و صیانت از نژاد انسانی و بوجود آوردن نسلی از انسانها است که تحت محبت خاص و نجات‌بخش خدا هستند.

نوح و عهد

در روایت نوح، دو واژه مهم برای نخستین بار مطرح می‌شوند (پیدایش ۹-۶) که این واژه‌ها، واژه‌های «فیض» و «عهد» هستند. هنگامی که انسان بخاطر شرارت خود، خشم و غضب خدا را برانگیخت، نوح در نظر خدا التفات یا فیض یافت. نوح فردی عادل و پاک بود که با خدا راه می‌رفت. به عبارت دیگر نوح به هر شکلی که کلام خدا به او می‌رسید، با ایمان به آن زندگی می‌کرد. هنگامی که به او حکمی ویژه در مورد ساختن کشتی داده شد اگر چه دلیل آشکاری برای او وجود نداشت که چرا باید چنین کشتی بزرگی را بسازد، اما از این امر اطاعت نمود. هنگامی که دلیل این امر بر وی آشکار شد او و خانواده‌اش از طوفان نجات یافتند. در اینجا فیض بروشنی توضیح داده نشده است. عبارت عبری «نوح در نظر خدا التفات یافت» معنایی بیشتر از اینکه «خدا نوح را دوست می‌داشت» ندارد. در اینجا اهمیت این عبارت در این است که نشان می‌دهد خدا برای شخصی که دوست می‌دارد چه کاری انجام می‌دهد و چگونه او را نجات می‌دهد. عادل بودن نوح صرفاً در کنار فیض خدا ذکر می‌شود و هیچ توضیحی در مورد اینکه آیا عادل بودن وی نتیجه فیض خدا بود یا اینکه چون وی فردی عادل بود در نظر خدا فیض یافت، ذکر نشده است. در متون بعدی کتاب‌مقدس این موضوع آشکارتر می‌شود که فیض خدا علت عادل شدن اشخاص گناهکار است. بدینسان فیض خدا نحوه برخورد خیرخواهانه خدا با کسانی است که شایسته آن نیستند.

خدا هنگامی که به نوح می‌گوید چگونه از طوفان بگریزد به وی می‌گوید: «لیکن عهد خود را با تو استوار می‌سازم و به کشتی درخواهی آمد ...» (پیدایش ۱۸:۶). این نخستین اشاره به واژه عهد است. این واژه در کتاب‌مقدس به واژه‌ای کلیدی تبدیل می‌شود که برای بیان رابطه بین خدا و قوم او بکار می‌رود. در زندگی روزمره واژه عهد واژه‌ای است که در مورد توافقی که بین دو شخص در مورد تعهدشان نسبت به برخی مسائل وجود دارد بکار می‌رود. اما ما فقط با دیدن اینکه عهد خدا چگونه عمل می‌کند و اثرات آن چیست می‌توانیم معنای آن را درک کنیم.

نخستین اشاره به عهد در کتاب‌مقدس، بیانگر تعهد خدا در مورد نجات دادن نوح و خانواده‌اش از مرگ و نابودی است. این نجات دروهله نخست حیات ابدی را همراه خود ندارد، اما می‌توان گفت که بطور ضمنی این مفهوم نیز در آن مستتر است. حیات ابدی، به آن شکلی که در عهدجدید از آن سخن گفته می‌شود، در عهدعتیق مطرح نشده است. ما در این بررسی کلی خود از الهیات کتاب‌مقدسی تحول مفهوم نجات را بشکلی که در عهدعتیق بیان شده است و به وقایع تاریخی این زندگی مربوط می‌شود، بسوی درک عهدجدید از حیات ابدی،

دنبال خواهیم نمود. اگرچه در این آیه مفهوم کامل‌تر نجات هنوز آشکار نشده است اما ما می‌توانیم آن را بعنوان نخستین بیان عهد نجات بدانیم.

نوح و خانواده او با اطاعت از خدا، توکل و اطمینان خود را به کلام خدا نشان دادند. آنان همراه با حیواناتی که در جهان کوچک شناورشان بودند، در رابطه‌ای منحصربفرد با خدا به هستی خود ادامه می‌دادند. هنگامی که آنان به جهان جدید گام گذاشتند، خدا وعده داد که اگرچه در انسان و از جمله در نوح کماکان بدی و شرارت وجود دارد اما وی دیگر هرگز توسط طوفان دنیا را نابود نخواهد نمود (پیدایش ۲۱:۸). خدا همانند آدم نوح را مخاطب می‌سازد که زمین را پر بسازد و بر آن تسلط داشته باشد (پیدایش ۳–۱:۹). سپس دومین اشاره به عهد مطرح می‌شود (پیدایش ۱۷–۸:۹) که توسط آن خدا متعهد می‌شود که هرگز مجدداً توسط طوفان جهان را نابود نکند.

در هردو مورد سطور فوق که بین خدا و انسان عهد منعقد می‌شود، خدا قدم نخست را برمی‌دارد و رابطه‌ای را بوجود می‌آورد که به خیر و صلاح جهان آفرینش است. او هربار این عهدها را «عهد خود» می‌نامد و اگر چه این عهدها در جزئیات خود با یکدیگر فرق دارند، باید بگوییم که آنها بیانگر یک عهد به اشکال متفاوت هستند. علاوه بر این، با چشم‌اندازی که ما از کل کتاب‌مقدس داریم درمی‌یابیم که بخاطر اینکه همه چیزها توسط خدا آفریده شده‌اند عهد بیان رابطه‌ای است که همواره وجود داشته است. خدا اجازه نمی‌دهد تا عصیان انسان باعث شود تا هدف وی در بوجود آوردن قومی خاص خودش در جهانی کامل، از تحقق باز بماند.

تعهد خدا به جهان آفرینش

در عهد او با نوح نشان داده می‌شود. نجات نوح و خانواده‌اش پیش‌نمونه و نمادی از تجدید حیات و نجات نژاد انسانی است. این نجات این وعده را بدنبال خود دارد که زمین نیز محفوظ خواهد ماند.

تقسیم و تمایز در نژاد انسانی

نوح و خانواده‌اش محیط امن کشتی را ترک کرده و به نیاکان نوین نژاد انسانی تبدیل شدند (پیدایش ۱۹:۹). کتاب‌مقدس سپس مستی و رفتار شرم‌آور نوح و واکنش پسران او را روایت می‌کند. نتیجه این امر انشقاق و جدایی نوین بین انسانها بود که بواسطه برکت و لعنتی که نوح برای پسران خود طلبید، بوجود آمد. حام، پدر کنعان لعنت شد و سام برکت یافت و یافث نیز در برکت سام شریک گشت (پیدایش ۲۷–۲۰:۹). درک این متن کتاب‌مقدس خالی از اشکال نیست. معنای صریح این قسمت این است که تنها نوح و خانواده‌اش از طوفان جان

سالم بدر بردند و همه ملل دنیا از آنان بوجود آمدند. شجره‌نامه باب ۱۰ پیدایش بربنیان کلام نبوتی نوح در مورد سه فرزند خود است. اما چرا جوانترین پسر نوح باید بخاطر گناه پدرش لعنت شود؟ کلام نوح با تاریخ آینده که در باب ده از آنها اسم برده می‌شود، چه ارتباطی دارد؟ لااقل می‌توانیم بگوییم که برکت سام به جایگاه مخصوصی که ذریت وی در هدف و نقشه الهی دارند، اشاره دارد. این هدف در عهدی که خدا با نوح می‌بندد مرتبط است.

دنبال کردن ردپای همه مللی که در شجره‌نامه‌های کتاب‌مقدس ذکر شده‌اند مشکل است. ذکر نحوه تداوم ذریت سام بیانگر اهمیت خاصی است که این ذریت در هدف و نقشه الهی دارد. در شجره‌نامه مفصلتری که از سام تا ابراهیم را دربرمی‌گیرد (پیدایش ۳۲-۱۰:۱۱)، این امر بیشتر به چشم می‌خورد. در این شجره‌نامه‌ها می‌توان اختلاط ذریت نسلهای دیگر را با ذریت نسل برگزیده مشاهده کرد و این امر بیانگر این است که فیض مطلق و توانمند خدا در طول تاریخ نجات می‌تواند به همه محدودیتها و موانع طبیعی تعالی ببخشد و آنها را در جهت مقصود و هدف خود مورد استفاده قرار دهد. بتدریج که سیر وقایع تاریخی آشکار می‌شود معنای این انشقاق و جدایی در بین نژادها بیشتر مفهوم می‌گردد. بدون توجه به این امر که عملکرد این هویتهای ملی چیست (باب ده پیدایش به این موضوع هیچ توجهی نشان نمی‌دهد) ترکیب فیض مطلق و توانمند الهی با برگزیدگی ملتی خاص سه گروه از انسانها را در برمی‌گیرد که عبارتند از: قوم برگزیده که عهد با آنان بسته شده، ملتهایی که جزو قوم برگزیده نیستند اما بشکل شگفت‌انگیزی در برکات عهد شریک هستند و مللی که خارج از محدوده عهد باقی می‌مانند. توضیح و تبیین انجیل در مورد این جداییها و تفاوتها موضوعی است که کمی جلوتر به آن خواهیم پرداخت.

در بین فهرست اسامی ملل در باب ده و شجره‌نامه مفصل از سام تا ابراهیم، روایت دیگری وجود دارد که درک آن نیز خالی از اشکال نیست، یعنی روایت برج بابل. این روایت نگاهی گذرا به دوره‌ای است که در آن جدایی و افتراق ملل و زبانهایشان بوقوع پیوسته بود. اما اینکه این روایت از نظر تاریخی در چه فاصله زمانی از وقایع مندرج در پیدایش ۲۸-۱۸:۹ قرار دارد، روشن نیست. این روایت (پیدایش ۹-۱:۱۱) حاکی از این است که نژاد انسانی براساس منافع و مقاصد خودپرستانه، نقشه‌هایی برای دست‌یابی به اتحاد و قدرت طرح نموده بود. اتحاد فی‌نفسه چیز بدی نیست و درواقع هنگامی که قوم خدا از نقشه الهی پیروی می‌کنند وجه مشخصه آنان محسوب می‌شود. اما اتحاد در اطاعت از خدا یک چیز است و اتحاد بعنوان استقلالی تکبرآمیز از خدا چیز دیگری محسوب می‌شود. در بابل ما شاهد تجلی همان تلاشی اولیه از سوی آدم و حوا هستیم که سعی نمودند خدا را از مقام برحق خود بعنوان خداوند و صاحب جهان و کائنات به زیر آورند که البته شکل جمعی و

گروهی بخود گرفته بود. انسانها در رابطه‌ای صحیح با خدا تنها نیاز به تصدیق و تأیید او دارند. گناهکاران از این که تنها اسم خدا بر آنان باشد و با اسم او شناخته شوند راضی نیستند و در پی یافتن شهرت و آوازه و نامی مختص بخود هستند.

بنابراین برای اینکه عصیان انسانها با قدرتی واحد برعلیه خدا صورت نگیرد خدا؛ظئ اتحادی را که انسانها می‌خواستند داشته باشند تا به اهداف شریرانه خود برسند، از بین برد. به ما گفته نمی‌شود که خدا چگونه این کار را انجام داد اما از نظر الهیاتی باید این رخداد را بعنوان داوری دیگری از سوی خدا برکل نژاد انسانی دانست. علیرغم اشتیاق برای اتحاد جهانی انسانها، اجتماع انسانی بشکل اجتناب‌ناپذیری به بخشها و اجزای کوچکی تقسیم شده است که هریک منافع خود را می‌طلبند. گناه اثری متلاشی کننده برزندگی انسانی برجای می‌گذارد. اغتشاش و تعدد زبانها و جدایی و انشقاق ملتها وجه مشخصه انسان گناهکار است تا روزی که قدرت نجات‌بخش خدا در مسیح قومی متحد را از همه ملتها، قبایل و زبانها گرد هم بیاورد (مکاشفه ۹:۷).

عهد خدا

بین کسانی که بعنوان دریافت‌کنندگان برکت خدا انتخاب شده‌اند و بین کسانی که تا حدی در این برکت سهیم می‌شوند و کسانی که تحت داوری هستند، تمایز بوجود می‌آورد.

دو گروه در نژاد انسانی

هنگامی که ما بابهای ۴ تا ۱۱ کتاب پیدایش را مطالعه می‌کنیم با برخی عناصر کلیدی در آن روبرو می‌شویم. یکی از این عناصر تقسیم نژاد انسانی به حداقل دو گروه است که بواسطه عهدخدا هریک رابطه کاملاً متفاوتی با او دارند. عهد خدا بیانگر این است که خدا نقش گناه را در نابودی نقشه او برای بوجود آوردن قومی که با او رابطه کامل دارند، نمی‌پذیرد. تعهد خدا پیش از عصیان آدم و حوا وجود داشت و تجلی آن بعنوان عهد نجات بیانگر این است که خدا همواره به نقشه‌های خود حتی زمانی که قومی محبت او را نمی‌پذیرند، وفادار می‌ماند. فیض خدا تعهد پرمحبت و پایان‌ناپذیر او نسبت به گروهی است که رفتارشان بگونه‌ای است که نه تنها شایسته این محبت نیستند، بلکه باید تحت داوری قرار گیرند.

نسلی که از قائن بوجود می‌آید، نماینده انسانیت بدون خداست. من اصطلاح نماینده را بکار می‌برم، زیرا می‌توانیم چنین فرض کنیم که به استثنای نوح حتی ذریت شیث نیز در زمان طوفان جزو اشخاص فاسد بودند. این شجره‌نامه‌ها اگر چه ظاهری طبیعی دارند اما ماهیت اصلی آنها نشان دادن تمایز بین دو گروه از انسانها

است یعنی تمایز بین گروهی که تحت فیض هستند و گروهی که تحت لعنت قرار دارند. با این چشم‌انداز ذریت بی‌خدای قائن توسط طوفان نابود می‌شود. اما گناه به آسانی نابود نمی‌شود. نسل خداپرست شیث که به نوح ختم می‌شود، توسط خانواده نوح به بقای خود ادامه می‌دهد اما خانواده نوح مجدداً منقسم می‌شود و بار دیگر در خاندان کنعان نسلی بی‌خدا بوجود می‌آید. در خاندان سام ذریت شیث تداوم می‌یابد تا اینکه این نسل به تارح پدر ابراهیم می‌رسد. معنای واژه «سام» در زبان عبری «نام» یا «اسم» می‌باشد و به این موضوع توجه داشته باشیم که تلاشهای نسل بی‌خدا برای اینکه برای خود «سام» (نام) بیابند، با داوری خدا ناکام می‌ماند. این تلاش آنان با رفتار نسل خداپرست سام در تضاد می‌باشد و این رفتار نشانگر این است که ما تنها در صورتی که دریافت کننده فیض نجات‌بخش خدا باشیم می‌توانیم نامی برای خود بیابیم و اینکه تنها لقب و عنوانی که ارزش دارد انسانی با آن شناخته شود، شناخته شدن بعنوان قوم خدا است که با نام او نامیده می‌شوند.

فصول آغازین کتاب‌مقدس بیانگر این حقیقت هستند که نقشه‌های خدا برای نجات انسانها متضمن تمایزی دائمی بین کسانی که توسط فیض نجات یافته‌اند و کسانی که بخاطر داوری گناهانشان هلاک می‌شوند، می‌باشد. سرنوشت نهایی اشخاص در عهدعتیق چندان واضح نیست، با وجود این در عهدعتیق تمایز دائمی وجود دارد که ما را بسوی آموزه انتخاب حیات‌ابدی در عهدجدید رهنمون می‌کند و بدینسان هابیل و نه قائن در حضور خدا فیض می‌یابد. نوح و خانواده او نجات می‌یابند و کل نژاد انسانی نابود می‌شوند. یافث در برکت سام شریک می‌شود و کنعان لعنت می‌شود. و بالاخره، در میان انبوه انسانهای تحت داوری، یک انسان یعنی ابرام انتخاب می‌شود که نیا و جد برگزیده خاندانی است که توسط آن نقشه نجات‌بخش خدا عملی می‌شود. بنیان این تمایز بین انسانهایی که انتخاب می‌شوند و انسانهایی که انتخاب نمی‌شوند، در وجود و منش خود این انسانها نیست. این امر در مراحل نخستین مکاشفه کتاب‌مقدس چندان واضح نیست و بعضی بر این باورند که هابیل، شیث، نوح، سام و ابرام واجد فضیلتهایی چون ایمان و اعمال نیکو بودند و این فضایل دلیل انتخاب آنان بود. چنین رویکردی ارزش و معنای واقعی فیض را که در قسمتهای دیگر کتاب‌مقدس آشکار شده، بی‌رنگ می‌سازد و چنین باوری در قسمتهای مختلف کتاب‌مقدس صریحاً رد می‌شود. در کتاب‌مقدس عمل انتخاب و گزینش الهی کاملاً حالت غیرشرطی دارد. دلیل اینکه خدا یک فرد را برمی‌گزیند و فردی دیگر را برنمی‌گزیند، فقط در خود خدا ریشه دارد زیرا هیچ موجودی که علیه خدا عصیان کرده است سزاوار این نیست که از سوی او برگزیده شود یا اینکه عملی انجام دهد که باعث شود خدا برآن شود که او را برگزیند.

عهد خدا

در یک نقشه نجات عملی می‌شود. این امر شامل گزینش اشخاصی است که توسط آنان نقشه خدا باید تحقق یابد. گزینش و انتخاب برمبنای هیچ ویژگی با خصوصیتی که در افراد انتخاب شده باشد، صورت نمی‌گیرد.

نخستین وعده‌های حیات تازه

خلاصه

خدا بلافاصله پس از سقوط، عمل خود را در باب احیا و بازسازی کل نظام آفرینش در جهت قرار دادن آن در رابطه‌ای صحیح با خودش، آغاز نمود. خدا بر بنیان تعهد مبتنی بر عهد نسبت به خلقت خود، عمل می‌کند و ملکوت خود را توسط انتخاب اشخاصی خاص که توسط آنان مقاصد خود را به انجام می‌رساند، آشکار می‌سازد.

ملکوت خدا انسان جهان

خلقت خدا آدم و حوا باغ عدن

سقوط

طوفان خدا نوح کشتی

موضوعات اصلی

تعهد خدا نسبت به خودش بر مبنای عهد علیرغم عصیان آنان بر علیه او

انتخاب براساس فیض

تقسیم انسانها به دو گروه انتخاب شده و انتخاب نشده

برخی کلمات کلیدی

عهد

انتخاب

حیات

راهی که باید پیموده شود

نوح – تعمید مسیحی، اول پطرس ۲۱–۳:۲۰

انتخاب ابراهیم – انتخاب اسرائیل – انتخاب مسیح – انتخاب کسانی که در مسیح هستند، افسسیان ۱۰–۳:۱

راهنمای مطالعه فصل یازدهم

۱– یک رئوس کلی یا نمودار از موضوعات پیدایش بابهای ۱۱–۴ ترسیم کنید که بیانگر تاریخ الهیاتی (تاریخ عهد) انسانیت از آدم تا ابرام باشد.

۲– موضوعات اساسی در عهدی که در بابهای ۱۱–۱ پیدایش مطرح می‌شوند کدامند؟ آیا صحیح است که از همان ابتدا از بوجود آمدن عهد خدا همراه با آفرینش سخن بگوییم؟

۳– روایت نوح و طوفان چگونه این موضوع را بیان می‌کند که فیض و انتخاب الهی، مشروط به هیچ ویژگی‌ای که در افراد انتخاب شده باشد، نیست؟

۴– مهم‌ترین درسهایی که از روایت برج بابل می‌توان گرفت کدامهایند؟

فصل دوازدهم

پدر ما ابراهیم

A W پدر شما ابراهیم شادی کرد براینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید (یوحنا ۵۶:۸).

پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم (یوحنا ۵۸:۸).

اما اگر شما از آن مسیح می‌باشید هرآینه نسل ابراهیم و برحسب وعده وارث هستید (غلاطیان ۲۹:۳).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، پیدایش بابهای ۵۰–۲. در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد خدا ابراهیم را خواند تا از منطقه بین‌النهرین به کنعان برود. خدا وعده داد که این سرزمین را به ذریت ابراهیم ببخشد و آنان را بعنوان قوم خودش برکت دهد. ابراهیم به کنعان رفت و پس از چند سال صاحب پسری بنام اسحاق شد. اسحاق نیز صاحب دو پسر بنامهای یعقوب و عیسو شد. عهد خدا با یعقوب و ذریت وی تحکیم شد. یعقوب صاحب دوازده پسر شد و او و خانواده‌اش بخاطر قحطی‌ای که در سرزمین کنعان بود، به مصر رفتند.

ابراهیم

یازده باب آغازین کتاب پیدایش تاریخ انسانیت را از خلقت تا اوایل هزاره دوم قبل از میلاد، بشکل فشرده بیان می‌کند و نگاهی گذرا بر وقایع دارد که با چشم‌اندازی الهیاتی به نگارش درآمده است. بقیه فصول کتاب پیدایش که مشتمل بر ۳۳ فصل می‌شود در مورد چهار نسل یک خاندان یعنی در مورد ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف می‌باشد. تاریخچه این خاندان با نگرشی الهیاتی به نگرش درآمده است، اما ذکر جزئیات مطالب بخاطر اهمیت منحصربفرد این خانواده در نقشه نجات خدا برای انسان می‌باشد. کل تاریخ بشری به وعده‌هایی که خدا به ابراهیم داد ارتباط می‌یابد. معنای غایی تاریخ در شخصیت عیسای ناصری که از ذریت ابراهیم بود، درک می‌شود. ابرام (نامی که ابراهیم در ابتدا به آن نامیده می‌شود) در سن ۳۷ سالگی حران را که در شمال بین‌النهرین قرار داشت همراه با برادرزاده‌اش لوط و خانواده به مقصد کنعان ترک نمود. موضوع اصلی که در کل روایت دنبال می‌شود، وعده عهد به ابراهیم و نحوه داده شدن این عهد است. این وعده در زمینه مجموعه‌ای از وقایع که بنظر می‌رسد عواملی تهدید کننده در مقابل وعده هستند و تحقق آن را ناممکن می‌سازند، مکرراً داده

می‌شود. ابراهیم بواسطه وقوع مجموعه‌ای از حوادث و وقایع، درمی‌یافت که حتی اگر هم چنین بنظر آید که شرایط امکان تحقق وعده‌ها را از بین برده‌اند، وی باید با ایمان به وعده‌های خدا زندگی کند. خدا در موقعیتی حساس نام پاتریارخ را از ابرام (پدر بزرگوار) به ابراهیم (پدر بسیاری) تغییر داد و بدینسان جنبه‌ای اساسی از عهد را آشکار نمود که ابراهیم باید پدر ملتهای بسیاری باشد. همزمان خدا خاطرنشان ساخت که عهد باید با علامت ختنه مهر شود. این علامت در جسم کودک پسر عبرانی بیانگر رابطه خاصی است که عهد بین خدا و قومش بوجود می‌آورد.

تضاد و تقابل بین ابراهیم و انسانهای بابل بوضوح قابل مشاهده است. بابل اشتیاق داشت تا جدا از خدا نامی بزرگ برای خود بیابد و بی‌ثمر بودن هدف وی نیز آشکار شد. پس از این واقعه شجره‌نامه سام (نام) ذکر می‌شود که به ابراهیم منتهی می‌شود. خدا وعده می‌دهد که نام او را بزرگ سازد (پیدایش ۲:۱۲) و ما مشاهده می‌کنیم که تنها نامی که اهمیت دارد نامی است که بعنوان برکت خدا داده می‌شود. عهدی که با ابراهیم بسته می‌شود، چهار وعده را در خود دارد که در قلب الهیات کتاب‌مقدسی باقی می‌ماند:

۱– خدا به ابراهیم اولاد بسیاری می‌بخشد.

۲– آنان سرزمین موعود را به مالکیت خود درخواهند آورد.

۳– خدا، خدای آنان خواهد بود.

۴– توسط آنان همه ملل جهان برکت خواهند یافت.

اهمیت تهدیداتی که تحقق وعده‌ها را ناممکن می‌ساختند این بود که وعده‌ها به تحققی نهایی اشاره داشتند که تنها توسط عمل ماورای طبیعی خدا ممکن می‌گشت. تحقق این وعده‌ها در ورای تواناییهای انسانی و روند طبیعی وقایع قرار داشت.

بدینسان، ابراهیم هنگامی که خوانده شد تا از حران خارج شود، به وی وعده داده شد که توسط ملتی که از نسل او بوجود خواهد آمد، وی صاحب سرزمین کنعان خواهد شد و نسلی که از وی بوجود خواهد آمد برکت خدا را خواهند یافت و وسیله‌ای برای برکت کل جهان خواهند بود. در تقابل با این وعده‌ها این واقعیتهای صریح وجود داشتند که سرزمین موعود در تصاحب کنعانیها بود، ابراهیم و ساره سالخورده بودند، و ساره بخاطر حماقت ابراهیم، باید به همسری پادشاه مصر درمی‌آمد. هنگامی که ابراهیم و لوط در کنعان مستقر شدند بزودی دریافتند که بخاطر ازدحام گله‌ها و مواشی خود نباید در کنار یکدیگر بمانند و لازم است از هم جدا شوند. لوط وادی حاصل‌خیز اردن را برای سکونت خود برگزید و ابراهیم این امکان را یافت که بجای دیگری برود. خدا مجدداً ابراهیم را مطمئن ساخت که او و ذریت او سرزمین کنعان را به تصاحب در خواهند آورد

(پیدایش ۱۸–۱۴:۱۳). هنگامی که خدا برای نخستین بار این وعده را به ابراهیم داد تا زمانی که ابراهیم صاحب فرزند شد، ۲۵ سال طول کشید. در طول این مدت، درمواقع بحرانی خدا وعده‌های خود را به ابراهیم یادآوری می‌نمود تا وی را در مقابل حوادث و اتفاقاتی که تحقق وعده‌ها را غیرممکن می‌ساختند، دلگرم و استوار سازد (پیدایش ۶–۴:۱۵، ۲۱–۱۳، ۲۱–۱:۱۷، ۱۹–۱۶:۱۸).

در تاریخچه زندگی ابراهیم و عهد، برخی موضوعات مهم کتاب‌مقدسی را می‌توان مشاهده نمود. نخستین موضوع از این موضوعات مفهوم «فیض» است. همانند نوح در ابراهیم نیز ویژگی خاصی نبود که او را سزاوار نیکویی خدا و دریافت وعده کسب برکات بگرداند. همه آنچه را که ما در مورد او می‌دانیم این است که او در میان انسانهای بی‌خدا می‌زیست و با ایمان و اطاعت به دعوت خدا پاسخ گفت. پیش از دادن وعده الهی به ابراهیم ما در مورد ایمان او و میزان شناختش از خدا چیزی نمی‌دانیم. هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان بدهد خدا بخاطر نیکویی ابراهیم با وی چنین رفتار کرد. بلکه برعکس روایت کتاب‌مقدس در توصیف خود از زندگی ابراهیم، صادقانه ضعفها و نقایص او را نیز به تصویر می‌کشد. وی برای اینکه زندگی خود را نجات دهد، در دو موقعیت متفاوت در مورد همسر خود دروغ گفت (پیدایش ۲۰–۱۱:۱۲، ۱۸–۱:۲۰). وی با در خطر انداختن وصلت خود با ساره، در مورد وعده‌های خدا، بی‌ایمانی خود را نشان داد و عملاً این وعده را که ساره باید مادر ذریت وعده داده شده باشد، نادیده گرفت. از روایت کتاب‌مقدس بروشنی قابل مشاهده است که ابراهیم سزاوار نیکویی‌ای نبود که خدا نسبت به او نشان می‌داد و در این روایت مفهوم فیض مطلق خدا و آزاد بودن آن از همه شرایط و اجبارها، بیشتر آشکار می‌شود.

موضوع مهم دیگری که در کنار فیض مطرح می‌شود، موضوع «انتخاب» است. هرگاه خدا برای نیکویی و خیریت انسانها عمل می‌کند، برخلاف آنچه که انسانها بعنوان موجوداتی عصیانگر و گناهکار سزاوار آن هستند، عمل می‌کند و عمل او فیض محسوب می‌شود. انتخاب به معنای این است که خدا گروهی از انسانها را بعنوان کسانی که فیض او شامل آنها می‌شود، انتخاب می‌کند و گروهی دیگر نیز در این انتخاب جای نمی‌گیرند. فایده‌ای ندارد که ما بپرسیم چرا ما در فصول آغازین کتاب پیدایش با دو نسل خداپرست و بی‌خدا روبرو می‌شویم و یا اینکه چرا نوح در نظر خدا التفات یافت و نه فردی دیگر و یا اینکه چرا ابراهیم و نه فردی دیگر بعنوان پدر نسل متبارک برگزیده شد. کتاب‌مقدس در قسمت دیگری به ما می‌گوید که عملکرد انتخاب، به جهت جلال یافتن خدا است (رومیان ۲۴–۱۹:۹) زیرا بیانگر قدرت مطلق خدا است. انتخاب اصلی است که در طی تاریخ کتاب‌مقدس بسط و توسعه می‌یابد و ما باید مراقب باشیم بشکل نادرستی آن را درک نکنیم و یا توسط منطق انسانی آن را بصورت آموزه‌ای قابل قبول‌تر در نیاوریم. ما نمی‌توانیم این سرّ را با یافتن پاسخهایی

ساده درک کنیم مانند این پاسخ که خدا ایمان کسانی را که بعدها ایمان می‌آورند از قبل دید و براین اساس آنان را برگزید. ما همچنین نمی‌توانیم اعتراضاتی نادرست و ظاهراً منطقی را برعلیه این آموزه مطرح سازیم و برای مثال بگوییم انتخاب براساس فیض مطلق و آزادانه خدا ما را به مقام یک آدم ماشینی یا عروسکی که توسط نخهایی حرکت می‌کند تنزل می‌دهد که هیچ اراده و قدرتی برای انتخاب کردن ندارند.

سومین موضوع اصلی «ایمان» است که وسیله‌ای برای احیا و تجدید حیات انسان در دستان خدا است. یقیناً ایمان ابراهیم ایمان کاملی نبود، همیشه قوی نبود و گاهی به مرز بی‌ایمانی می‌رسید (پیدایش ù2:15۳) اما در مواقع حساس و سرنوشت‌ساز وی کلام خدا را می‌پذیرفت و به وعده‌های او باور داشت. کلید اصلی در اینجا نه قدرت یا کمال ایمان ابراهیم بلکه قدرت و کمال خدایی است که وی به او توکل داشت. ابراهیم این موضوع را دریافت که خدا در مورد کلام خود کاملاً امین و قابل اعتماد است. و از آنجایی که ابراهیم سزاوار هیچیک از چیزهایی نبود که به وی وعده داده شد، پس می‌توان این ایمان را عطایی دانست که وی شایسته آن نبود به همین دلیل نیز وی صرفاً با ایمان به خدا (پیدایش ۶:۱۵) شخصی عادل محسوب شد.

بتدریج که تاریخ کتاب‌مقدس معنای فیض را آشکار می‌سازد، معنای انتخاب و ایمان نیز آشکار می‌گردد. در مکاشفه پیشرونده ما همیشه باید به خدا اجازه بدهیم که کلام متأخرتر و کامل‌تر او معنای کلام متقدم‌تر و مبهم‌تر او را برای ما تفسیر کند. همه موضوعات کلیدی در تاریخ الهیاتی کتاب پیدایش، در طول عهدعتیق بیشتر بسط و گسترش می‌یابند و در انجیل تحقق می‌یابند. مجدداً من باید تأکید کنم که اگرچه کلام متقدم‌تر کتاب‌مقدس به ما کمک می‌کند که معنای کلام متأخرتر را درک کنیم، این تحقق نهایی کلام خدا است که باید معنای واقعی کلام متقدم‌تر را تفسیر کند. این امر البته به معنای این است که کلام متقدم‌تر به حقایقی ورای خودش اشاره دارد که از معنایی که گیرندگان این کلام متقدم‌تر درک می‌کردند، عمیق‌تر و گسترده‌تر است.

عهد با ابراهیم

شامل این وعده‌های الهی است که ذریت ابراهیم امت بزرگی خواهند شد، سرزمین موعود را متصرف خواهند شد و قوم خدا خواهند بود. توسط آنان همه ملتها برکت خواهند یافت. عهد بیانگر فیض خدا در انتخاب است و برکات آن توسط ایمان دریافت می‌شوند.

اسحاق

داستان زندگی اسحاق از زمانی آغاز می‌شود که ابراهیم صد سال داشت (پیدایش ۵:۲۱). سن ابراهیم این موضوع را تأکید می‌کند که تولد فرزند بخاطر وعده خدا بود و این وعده صرفاً با ابزار و وسایل انسانی نمی‌توانست تحقق یابد. اسحاق بخشش فیض خدا بود و تولد وی از والدین بسیار سالخورده بیانگر وجود، عنصر ماورای طبیعی در تولد قوم وعده داده شده توسط عهد است. علیرغم وجود همه موانع طبیعی که به وعده‌های خود کاملاً وفادار است. ابراهیم تلاش نمود تا بوسیله بدنیا آمدن کودک از کنیز ساره، هاجر و زنان دیگر، بر مشکل سالخوردگی غلبه کند. اما اسحاق برگزیده خدا بود و ابراهیم نمی‌توانست تغییری در این امر بوجود آورد. بزرگترین توان‌آزمایی توکل ابراهیم به خدای عهد این بود که از وی خواسته شد تا پسر خود را بعنوان قربانی به خدا تقدیم کند. اگر اسحاق می‌مرد، وعده‌ها چگونه توسط او تحقق می‌یافتند؟ درواقع اسحاق نمرد و خدا قربانی جانشینی آماده نمود و آن قوچی بود که شاخهایش در بوته گیر کرده بود. تقدیم قربانی به زمان هابیل و قائن باز می‌گردد و هنگامی که ابراهیم به کنعان می‌رسد نخستین اشاره به مذبح ذکر می‌شود (پیدایش ۷:۱۲). در مورد معنای قربانی بعنوان طریقی برای ایجاد رابطه قطع شده با خدا مطلب زیادی گفته نمی‌شود. اصل قربانی جانشین را می‌توان از متن روایت تقدیم اسحاق استنباط نمود و این اصل در مکاشفه پیشرونده بتدریج آشکارتر می‌شود.

روایت پرطول و تفصیل سفر خادم ابراهیم به بین‌النهرین برای یافتن همسر برای اسحاق از میان خویشاوندان ابراهیم با توجه به مفهوم عهد ضروری بنظر می‌رسد (پیدایش ۴-۱:۲۴). اسحاق باید می‌آموخت که وعده‌هایی که به پدر او داده شده بود، اینک متعلق به او هستند. پس از مرگ ابراهیم قحطی دیگری در سرزمین کنعان بوقوع پیوست. به اسحاق هشدار داده می‌شود که سرزمین موعود را ترک نکند و مجدداً به او اطمینان داده می‌شود که ذریت وی صاحب سرزمین موعود خواهند شد (پیدایش ۶-۱:۲۶). در قسمتی از سرزمین کنعان فلسطینیان زندگی می‌کردند، اسحاق از روی بی‌ایمانی متوسل به همان حیله‌ای شد که ابراهیم نیز به آن متوسل شده بود و انکار کرد که رفقه همسر او می‌باشد (پیدایش ۱۶-۷:۲۶). کتاب‌مقدس در مورد جزئیات زندگی اسحاق مطالب زیادی به ما نمی‌گوید و ما با توجه به تکرار وعده‌ها به او می‌توانیم چنین استنباط کنیم که او نیز در عهد الهی نقش مهمی داشت و وجود او دلیل زنده‌ای است درمورد امانت خدا در مورد وعده‌هایی که به ابراهیم داده بود.

اسحاق

بعنوان فرزند ابراهیم معرفی می‌شود که توسط وی وعده‌های خدا تحقق می‌یابند. تولد وی نشاندهنده امانت خدا نسبت به کسانی است که به آنان وعده داده است.

یعقوب

همسر اسحاق رفقه تا زمانی که اسحاق به سن شصت سالگی رسید، نازا بود (پیدایش ۲۱:۲۵). بنابراین تولد فرزندان دوقلوی آنان را باید همچون تولد اسحاق، تولدی ماورای طبیعی دانست. قبل از بدنیا آمدن دوقلوها آنان در رحم رفقه با یکدیگر منازعه می‌کردند و خدا به رفقه گفت که این دو فرزند، پدران دو ملت خواهند بود و فرزند بزرگتر، فرزند کوچکتر را خدمت خواهد نمود. از میان دوقلوها، عیسو نخست بدنیا آمد اما بزودی مشخص شد که خدا فرزند دیگر یعقوب را برگزیده است. بار دیگر عهد فیض بر خلاف قواعد طبیعت عمل نمود. این امر صحیح است که عیسو حق نخست‌زادگی خود را خوار شمرد اما این موضوع را نیز نباید فراموش کرد که یعقوب نیز بهیچوجه شخص صالح و نیکویی نبود. در باب ۲۷ کتاب پیدایش با ذکر جزئیات، حیله یعقوب در فریب دادن پدر ضعیف و تقریباً نابینایش شرح داده می‌شود. وی اسحاق را فریب داد تا برکتی را که از آن فرزند نخست بود، به او ببخشد.

اگر با خواندن این روایت در ما این تصور بوجود آید که خدا این اتفاقات را تأیید نمود، با خواندن روایات بعدی این تصور از بین می‌رود. اسحاق برکت عهد ابراهیم را برای یعقوب طلبید (پیدایش ۳:۲۸) و او را فرستاد تا از میان خویشاوندانش در بین‌النهرین همسری برای خود بگیرد. هنگامی که یعقوب از سرزمین وعده خارج شده بود، خدا در رویایی با او سخن گفت و وی را مطمئن ساخت که همه وعده‌های داده به ابراهیم، از آن او هستند (پیدایش ۱۵–۱۳:۲۸). یعقوب این مکان را «منزل خدا» نامید. او سپس به فدان ارام در بین‌النهرین رفت و با دختردایی خود راحیل ملاقات نمود. آرزوی وی این بود که با راحیل ازدواج کند و هفت سال برای پدرش کار کرد. لابان بجای راحیل، خواهر بزرگتر او، لیه را به یعقوب به زنی داد و یعقوب برای وصلت با راحیل مجبور شد هفت سال دیگر کار کند. این زحمات بعنوان آزمونی دیگر برای تحقق وعده‌های عهدبنظر می‌رسند و در عین حال می‌توان آنها را مجازاتی عادلانه در مورد فردی دانست که توسط حیله و نیرنگ، حق نخست‌زادگی برادرش را از او گرفته بود. اما خدا با یعقوب بود و در نهایت وی با زنان و فرزندان خود از

خدمت لابان درآمد و به کنعان بازگشت. با خواندن روایت مربوط به یعقوب بروشنی آشکار می‌شود که انتخاب یعقوب مبتنی بر فیض بود و وی بهیچوجه سزاوار این انتخاب نبود.

هنگام بازگشت به کنعان، یعقوب چون از خشم برادرش عیسو واهمه داشت، خود را برای رویارویی با بدترین پیشامدها آماده ساخت. وی فقط با وعده‌های خدا، خود را مسلح نموده بود (پیدایش ۱۲–۹:۳۲). اما وی نه با عیسو، بلکه با مردی که نام او را نمی‌دانست ملاقات نمود که بدلایلی شروع به کشتی کردن با یعقوب نمود (پیدایش ۳۲–۲۲:۳۲). یعقوب دریافت که این مرد انسانی معمولی نیست و فرستاده خداست. این واقعه در هاله‌ای از رمز و راز پوشیده شده است. این مرد ظاهر گشت تا مانع از بازگشت یعقوب به سرزمین موعود شود اما هنگامی که وی از یعقوب خواست که به مبارزه پایان دهند، یعقوب اجازه رفتن به او نداد. وی دریافت که این فرد از سوی خدا باید فرستاده شده باشد و احتمالاً دریافت که او ماهیتی الهی دارد. وی با درک این نکته که فقط وعده‌های الهی می‌توانند او را حفظ کنند، از این فرد خواست قبل از اینکه او را ترک کند، برکتش دهد. این فرد او را برکت داد و همراه با این برکت نام او از یعقوب به اسرائیل تغییر یافت و این واقعه بیانگر این بود که وی با خدا منازعه می‌کرد. ما فقط می‌توانیم چنین فرض کنیم که این واقعه نوعی تجربه تغییر و تحول عمیق روحانی برای وی بوده است.

از این لحظه به بعد یعقوب به فرد دیگری تبدیل می‌شود. وی دیگر نه فردی حیله‌گر و فریبکار، بلکه پاتریارخی خداپرست بود. گویی پذیرش خوب وی از سوی عیسو نیز، تصدیق کننده این امر بود. سپس وی به بیت‌ایل (یعنی مکانی که خدا نخستین بار در رویایی به او ظاهر شد) حرکت نمود و بدینسان نام اسرائیل با وعده‌های عهد مرتبط شد و بدینسان خدا بعنوان خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب شناخته می‌شود.

تا اینجا، عملکرد اصل گزینش بوجود آوردن تمایز در یک خانواده خاص در زمینه یک خانواده بزرگتر می‌باشد. ابراهیم بعنوان پدر قوم عهد و وعده برگزیده شد و نه لوط. ذریت لوط که ثمره همبستر شدن او با دخترانش بودند، قومهای موآب و بنی‌عمون هستند که با قوم اسرائیل خویشاوند محسوب می‌شوند. هنگامی که قوم اسرائیل می‌خواستند سرزمین موعود را متصرف شوند، به آنان گفته شد که با قومهای موآب و بنی‌عمون به جنگ نپردازند و سرزمین آنان را به تصرف درنیاورند (تثنیه ۱۹:۲-۹). از فرزندان ابراهیم، وعده‌های عهد نه از آن فرزند هاجر، اسمائیل بلکه از آن اسحاق فرزند ساره بود. از فرزندان اسحاق، نه عیسو بلکه یعقوب برکات عهد را دریافت نمود. عیسو نیای قوم ادوم بود و قوم اسرائیل به فرزندان او نیز گزندی نرساندند (تثنیه ۵–۴:۲). این برادران برگزیده نشده و خصوصاً ادومیان گاهی با قوم اسرائیل به جنگ و منازعه می‌پرداختند.

هنگامی که ما به یعقوب و خانواده او می‌رسیم، فرآیند انتخاب در ذریت او محدود می‌ماند. قوم اسرائیل قوم برگزیده است اما مکاشفات بعدی نشان می‌دهند که در کنار این انتخاب ظاهری انتخاب دیگری که انتخاب اشخاص برای حیات جاودانی است، وجود داشت. پولس رسول بعدها می‌گوید که همه اسرائیلیها واقعاً اسرائیلی نیستند (رومیان ۹:۶). رفتار خدا را با یک ملت از رفتار او با انسانهای منفرد که به جهت بخشیدن نجات جاودانی صورت می‌گیرد، باید متمایز نمود. این دو جنبه گزینش را همچنین باید از گزینش برخی اشخاص خاص، که خدا بطور خاص مقاصد خود را برآنان متمرکز می‌سازد، متمایز نمود.

اصول عهد

در زندگی و شخصیت یعقوب تداوم می‌یابند. یعقوب توسط گزینش فیض و بواسطه اسحاق، ذریت ابراهیم می‌گردد یعنی ذریت کسی که وعده‌های خدا به او داده شد.

یوسف و پسران یعقوب

حقایق عظیمی که به ابراهیم گفته شدند، در هر نسل مجدداً تصدیق شده و بیشتر آشکار شدند. این فرآیند با یوسف نیز ادامه یافت (پیدایش ۵۰–۳۷). وی یازدهمین فرزند یعقوب و نخستین فرزند راحیل بود. هنگامی که وی ۱۷ سال داشت برادرانش بخاطر اینکه به او حسادت می‌ورزیدند، او را به بازرگانان اسماعیلی فروختند. بازرگانان اسماعیلی نیز او را به یک صاحب منصب مصری فروختند. وی بخاطر اتهامات واهی به زندان افکنده شد اما پس از مدتی، بعد از تعبیر رویاهای فرعون از زندان آزاد شد. وی در سن سی‌سالگی در مصر صاحب مقام حکومتی مهمی شد. هنگامی که برادران وی بخاطر قحطی شدید در سرزمین کنعان، برای خریدن گندم به مصر آمدند، یوسف خود را به آنان شناسانید و آنان با یکدیگر صلح و آشتی کردند. بالاخره، برادران یوسف ترغیب شدند تا یعقوب و خاندان او را به مصر بیاورند و در آنجا ساکن شوند.

در پایان روایت یوسف، ما از زبان یوسف معنای وقایعی را که برای او بوقوع می‌پیوندند می‌خوانیم: «شما درباره من بد اندیشیدید لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید چنانکه امروز شده است» (پدایش ۲۰:۵۰). ما شاید متعجب شویم که خدا چرا با بارانیدن باران و تدارک محصول خوب در کنعان، زندگی آنان را نجات نداد. مطابق آنچه که ما در مورد عهد دانستیم، مصر مکانی نبود که قوم خدا باید در آن ساکن می‌شدند. قصد و منظور آنان از سکونت در مصر این نبود که غلامان پادشاهی بیگانه در سرزمینی غریبه باشند. ما دلیل این امر را با دنبال کردن روایات کتاب‌مقدس درخواهیم یافت.

به یک نکته دیگر از کتاب پیدایش نیز اشاره کنیم. پس از پیوستن یوسف به خانواده خود، زندگی یعقوب نیز به پایان می‌رسد. قبل از اینکه او بمیرد، دو عمل مهم انجام داد. وی دو پسر یوسف یعنی افرایم و منسی را بعنوان پسران خود پذیرفت (پیدایش ۵:۴۸). این عمل وی، این دو پسر را جزو نیاکان دو قبیله اسرائیل گردانید و این دو قبیله پس از آن جزو قبایل اسرائیل محسوب گشتند. یعقوب بروشنی بیان نمود که پذیرش آنان بخشی از تحقق عهد می‌باشد (پیدایش ۶–۳:۴۸). یعقوب همچنین دو پسر یوسف را برکت داد اما دستان خود را بگونه‌ای بر سر او قرار داد که دست راست او بر سر پسر جوانتر یعنی افرایم قرار بگیرد (پیدایش ۱۴–۸:۴۸). سپس او دوازده پسر خود را گرد هم آورد و برای هریک برکاتی نبوتی را طلبید. در میان پسران او، برای یهودا جایگاه خاصی درنظر گرفته شد زیرا یعقوب در مورد او چنین گفت: «عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی ...» (پیدایش ۱۰:۴۹). از ذریت یهودا، داود بدنیا آمد و ذریت سلطنتی او در نهایت به عیسای ناصری ختم شد.

در مکاشفات بعدی بر روی حکمروایی قبیله یهودا تأکید بیشتر می‌شود. همانگونه که در فصل هفدهم این کتاب خواهیم دید، ذریت سلطنتی داود، وعده‌های خدا را دریافت می‌کند. خدا همه وعده‌های خود را برای قومش بر پادشاه قوم متمرکز می‌سازد که نماینده قوم محسوب می‌شود. به همین دلیل ما باید قبیله یهودا را از قوم اسرائیل متمایز سازیم. با توجه به این تمایز است که ما می‌توانیم معنای سخنان عیسی را به زن سامری درک کنیم که گفت: «نجات از یهود است» (یوحنا ۲۲:۴). نبوت یعقوب در مورد یهودا تاریخ پادشاهی منقسم شده قوم خدا (پس از مرگ سلیمان) را نیز تبیین و تشریح می‌کند. بر پادشاهی حکومت جنوبی یهودا از سال ۹۲۵ تا ۵۸۶ قبل از میلاد، پیوسته خاندان سلطنتی داود حکومت می‌کرد درحالی که بر پادشاهی اسرائیل در شمال، در طی دو قرن (۹۲۵ تا ۷۲۲ پیش از میلاد) سیزده خاندان سلطنتی حکومت کردند.

سکونت موقت یوسف و خانواده یعقوب در مصر

بنظر می‌رسد که با وعده‌های عهد خدا تناقض دارد. باوجود این خدا قوم خود را در مصر برکت داد و وعده‌های عهد به فرزندان یعقوب منتقل شد.

وعده‌های بعدی در مورد حیات تازه

خلاصه

تعهد خدا در عهد خود، دومین تجلی خود را در وعده‌هایی می‌یابد که به ابراهیم داده می‌شود. گزینش و فیض بدین شکل آشکار می‌شوند که وعده‌ها در شرایطی داده می‌شوند که موانع بزرگی در برابر آنها قرار داشت و تحقق آنها غیرممکن بنظر می‌رسید. وعده‌ها این بودند که ذریت ابراهیم، توسط اسحاق و یعقوب، سرزمین موعود را به تصرف درخواهند آورد، قوم خاص خدا خواهند بود و وسیله‌ای برای برکت یافتن همه ملتها خواهند بود.

ملکوت   خدا   انسان   جهان

خلقت   خدا   آدم و حوا   عدن

سقوط

طوفان   خدا   نوح   کشتی

ابراهیم   خدا   ذریت ابراهیم   کنعان

موضوعات اصلی

عهد با ابراهیم، اسحاق و یعقوب

سرزمین عهد

ذریت ابراهیم بعنوان قوم خدا

برکت به ملتها

برخی کلمات کلیدی

وعده

ایمان

راهی که باید پیموده شود

وعده به ابراهیم – در مسیح تحقق می‌یابد، غلاطیان باب ۳.

ایمان ابراهیم – عادل شدن توسط ایمان، رومیان باب ۴.

راهنمای مطالعه فصل ۱۲

۱– با شروع از پیدایش ۳–۱:۱۲ وعده‌های عهد را که در شرایط مختلف به ابراهیم داده می‌شود، یادداشت کنید.

۲– برخی از درسهای مهمی را که پولس در رفتار خدا با ابراهیم می‌بیند، کدامند (به غلاطیان باب ۳ و رومیان باب ۴ مراجعه کنید)؟

۳– در وقایع مربوط به یعقوب و عیسو، فیض چگونه دیده می‌شود؟

۴– تجربه یوسف در مصر چگونه عهد الهی را تصدیق می‌کند و به چه معنا بنظر می‌رسد که با عهد الهی تناقض دارد؟

فصل سیزدهم

خروج: الگوی نجات

W A پس شبانگاه برخاسته طفل و مادر او را برداشته بسوی مصر روانه شد و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «از مصر پسر خود را خواندم» (متی ۱۵-۱۴:۲).

فصح ما مسیح در راه ما ذبح شده است (اول قرنتیان ۷:۵).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، خروج ۱۵-۱. هنگامی که ذریت یعقوب در مصر مستقر شدند، بتدریج و در طی سالیان متمادی زادوولد کرده و تعدادشان زیاد شد تا اینکه به قومی پرجمعیت تبدیل شدند. پس از آن مصریان دیگر رفتاری دوستانه با ایشان نداشتند و آنان را برده ساختند. خدا موسی را مقرر نمود تا قوم اسرائیل را از سرزمین مصر بسوی سرزمین موعود کنعان رهبری کند. هنگامی که زمانی رسید که موسی از فرعون خواست تا قوم اسرائیل را رهایی دهد، فرعون از پذیرش این خواسته سر باز زد. خدا توسط موسی ده بلای آسمانی را ظاهر نمود که مرگ و نابودی و خرابی را بر مصریان نازل کرد. فرعون در نهایت اجازه داد تا قوم اسرائیل مصر را ترک کنند اما پس از خروج آنان از مصر به تعقیب آنان پرداخت و در کنار دریای سرخ آنان را بدام انداخت. در این هنگام خدا راهی را در دریا برای قوم اسرائیل بوجود آورد تا توسط آن به آن سوی دریا عبور کند، اما هنگامی که سربازان مصری خواستند از این راه عبور کنند، آب دریا آنان را پوشاند و هلاک شدند.

اسارت

تا اینجا، بعضی موضوعات بسیار روشن الهیاتی مطرح شدند و برخی سؤالات جالب مطرح گشتند که باید به آنها پاسخ گفت. چرا سرزمین وعده ظاهراً از آن کسانی نشده بود که مالکیت آن به ایشان وعده داده شده بود و در آن نیز زندگی می‌کردند؟ و چرا نقشه خدا این بود که قوم خدا کاملاً از سرزمین موعود خارج شدند و در مصر ساکن گردند؟ بخشی از پاسخ نخستین سؤال این است که‌ایمان به وعده‌های خدا چشم‌اندازی مهم است

که در نخستین مراحل مکاشفه ملکوت خدا آشکار می‌شود. هردو سؤال با واقعیت تاریخی سکونت قوم اسرائیل در مصر و تفسیر کتاب‌مقدس از این واقعه پاسخ می‌یابند.

زندگی ابراهیم و ذریت وی در سرزمین کنعان که با سرگردانی و چادرنشینی همراه بود، اهداف خدا را در مورد مکاشفه بشکل کامل متحقق نمی‌ساخت. در عهدعتیق تصاحب سرزمین موعود، بعنوان سایه‌ای از واقعیت زیستن بعنوان قوم خدا در ملکوت او که در آینده باید متحقق می‌گشت، مطرح می‌شود. اما این امر هیچ الگوی مشخصی را در اختیار ما نمی‌گذارد که لزوماً فرزند خدا باید توسط آن وارد ملکوت خدا شود. برای ورود قوم خدا به سرزمین وعده، تجربه‌ای چشمگیر و ملموس از نجات از اسارت قومی بیگانه، ضروری بود. بیاد داشته باشید که بعد از عصیان آدم و حوا همه انسانها خارج از باغ عدن زندگی می‌کردند. هر مکاشفه‌ای از ملکوت خدا در چارچوب حیات تاریخی قوم برگزیده، باید این واقعیت را نیز مد نظر می‌داشت که حتی برگزیدگان نیز گناهکارانی هستند که نیاز به نجات دارند. پیش از این، حقیقت در رهایی نوح از داوری کل جهان توسط طوفان، بیان شد. خروج از مصر این نمونه را با ذکر جزئیات و با وضوح بیشتر مجدداً تکرار نمود تا شرایط گناهکاران و ماهیت عمل خدا در مورد گناهکاران تا زمان بازگشت مسیح الگوی نجات باقی بماند.

در آغاز کتاب پیدایش می‌خوانیم که قوم اسرائیل در مصر بارور و کثیر شدند و به قومی بزرگ تبدیل گشتند. در این زمان مصر توسط پادشاهی اداره می‌شد که به خدمتی که یوسف به مصر کرده بود، توجهی نداشت و به قوم اسرائیل بعنوان تهدیدی درونی برای امنیت خود می‌نگریست. وی قوم را به غلامان و بردگان حکومت خود تبدیل ساخت (باب ۱ پیدایش). بار دیگر واقعیت وعده‌های خدا دور از دسترس بنظر رسید. مطمئناً در این زمان تعداد ذریت ابراهیم بسیار زیاد بود اما آنان در جایی نبودند که باید می‌بودند و تحت فرمانروایی حکومتی مستبد قرار داشتند. تمام ظواهر امر حاکی از این بود که خدای اسرائیل قادر نبود ایمان برگزیدگان خود را حفظ کند و نمی‌توانست از حکمرانی خدایان بیگانه برقوم خود جلوگیری کند.

معنای الهیاتی اسارت در مصر، دو تضاد و تقابل آن با عهد خدا نهفته است. فرعون موجودی نیمه الهی قلمداد می‌شد و مصریان حکمروایی او را سایه و انعکاسی از قدرت خدایان مصری می‌دانستند. اما فقط دشمنی مصریان باعث بوجود آمدن این وضع نشده بود. در کتاب‌مقدس هیچ اشاره‌ای وجود ندارد که نشان دهد که وضعیت قوم اسرائیل در این برهه زمانی بخاطر گناه آنان بوده است. هنگامی که به ابراهیم گفته شد که قوم وی تحت ظلم و ستم خواهد بود، هیچ اشاره‌ای نمی‌شود که این امر بخاطر گناه آنان است (پیدایش ۱۶–۱۳:۱۵) و در وقایع بعدی در تاریخ قوم اسرائیل مسأله پرستش خدایان بیگانه از سوی قوم مطرح می‌شود (یوشع ۱۴:۲۴،

حزقیال ۲۱-۱۹:۲۳) اما در این مرحله شرایط قوم اسرائیل در وهله نخست اسارت سیاسی و اجتماعی باید قلمداد شود.

اسارت در مصر

بیانگر جدی‌ترین شکل توان‌آزمایی وعده‌های عهد بود. قوم وعده، تحت انقیاد نیروهایی بیگانه و در سرزمینی که از آن ایشان نبود، بودند.

وعده در حال عملی شدن

هنگامی که فرعون فرمان داد که پسران تازه بدنیا آمده قوم باید به رود نیل افکنده شوند، وضعیت ناگوار قوم اسرائیل بدتر شد. هنگامی که مادر موسی او را در سبدی قیراندود قرار داد و به رود نیل انداخت، دختر فرعون موسی را دید و او را نجات داد. سپس موسی را به مادر خود او دادند تا از او مراقبت کند و آنگاه دختر فرعون او را به فرزندی پذیرفت. بدینسان موسی از مرگ رهایی یافت و در روند آماده شدن برای خدمت خود، از تعلیم و تربیت عبرانی و مصری برخوردار گشت. معنای الهیاتی نجات موسی فقط در عنایت و مراقبت الهی برای محافظت از کودک نوزاده خلاصه نمی‌شود بلکه بیانگر شکست نیروهایی است که مخالف ملکوت خدا هستند زیرا این نیروها نمی‌توانند به کسانی که خدا برگزیده است تا توسط وی نقشه نجات را عملی سازد، آسیبی برسانند.

مرحله بعدی آماده شدن موسی در مدیان است؛ یعنی مکانی که وی در سنین بزرگسالی پس از کشتن یک مصری بدانجا پناهنده شد. در این زمان اسرائیلیها در مصر ناله‌اشان به آسمان رسیده بود. خدا ناله ایشان را شنید و وعده خود را با پدران ایشان بیاد آورد (خروج ۲۵-۲۳:۲). این امر به معنای این نیست که خدا وعده‌های خود را فراموش کرده بود. الهیات کتاب خروج عمدتاً الهیات عملی شدن وعده است.

خدمت موسی ابزاری انسانی بود که خدا توسط آن عمل می‌کرد تا قوم خود را نجات دهد. توجه به نقش و جایگاه اشخاصی کلیدی چون موسی در مکاشفه عهدعتیق اهمیت بسیاری دارد. اهمیت آنان در وهله نخست در این نیست که آنان نمونه‌هایی از ایمان و دینداری برای ما هستند بلکه بیشتر بخاطر نقشی که در مکشوف نمودن ماهیت عمل مسیح دارند، و پیش‌نمونه‌ای در این مورد هستند برای ما اهمیت دارند. موسی فردی بود که خدا او را مقرر کرده بود تا توسط وی اراده و نقشه خود را برای قومش آشکار سازد.

خدا در بوته‌ای مشتعل در کوه سینا (حوریب) خود را به موسی آشکار نمود (خروج ۱:۳ تا ۱۷:۴). او خود را بعنوان خدای پاتریارخها معرفی کرد (خروج ۶:۳) یعنی او خود را بعنوان کسی معرفی نمود که وعده داده بود قوم اسرائیل در سرزمین خودشان قوم آزاد او خواهند بود. وی اعلام نمود که قصد دارد با رهایی قوم اسرائیل از مصر این وعده را تحقق بخشد (خروج ۹-۷:۳). سپس وی به موسی مأموریت داد که با فرعون روبرو شود و قوم اسرائیل را به خارج از مصر رهبری کند. با این وجود این قدرت خدا بود که توسط آیات و معجزات آنان را رهایی بخشید. موسی به این امر می‌اندیشید که هنگامی که به مصر بازگردد و ادعا کند که برگزیده خداست سخن او را باور نخواهند کرد (خروج ۱۳:۳، ۱:۴). به موسی به دو دلیل اطمینان داد٥ه شد. نخست اینکه وی خدایی را که با او سخن گفته بود با عنوان «من هستم» و بعنوان خدای پدران آنان معرفی می‌کرد (خروج ۱۶-۱۴:۳). ثانیاً به موسی برخی نشانه‌های معجزه‌آمیز عطا شد که وی برای متقاعد کردن قوم اسرائیل در مورد مأموریت خود می‌توانست آنها را تکرار کند (خروج ۹-۱:۴). این دو موضوع یعنی نام خدا و آیات و معجزات عمیقاً با تاروپود واقعه آزاد شدن قوم اسرائیل تنیده شده‌اند. برای نخستین بار قوم خدا پسر خدا نامیده می‌شود نامی که اگرچه در عهدعتیق زیاد بکار نمی‌رود، با وجود این، اهمیت بسیاری دارد (خروج ۲۳ ù22 : 4). قوم خدا بودن همچنین به معنای این است، قوم او با نام او شناخته می‌شوند (تثنیه ۱۰:۲۸). قرنها بعد، هنگامی که قوم خدا به اسارت دیگری دچار شدند، خدا به هرکس «که به اسم او نامیده شود» وعده رهایی را داد (اشعیإ؛گ ئئ ۷:۴۳).

موسی به مصر بازگشت و برادر خود هارون و همه مردم را در مورد وظیفه‌ای که خدا به او داده بود، متقاعد نمود (خروج ۳۱-۲۷:۴). اما هنگامی که نخستین درخواستهای او از فرعون به دشوارتر شدن شرایط قوم انجامید، قوم مضطرب و پریشان خاطر شدند (پیدایش ۲۱:۵). سپس خدا وعده‌های خود را مجدداً برای موسی تکرار می‌کند اما شکل دادن این وعده‌ها در این قسمت از کتاب‌مقدس بسیار جلب نظر می‌کند و بسیار شایان توجه است (خروج ۸-۱:۶). قوم خدا در رهایی اجتناب‌ناپذیر از اسارت، باید خدا را بشکل جدیدی می‌شناختند؛ یعنی خدایی که عهد خود را نگاه می‌دارد. این امر در نام خداوند یا YHVH دیده می‌شود. این نام که{P – این امر که در روایات مربوط به پاتریارخها در کتاب پیدایش اغلب با عنوان خداوند به خدا اشاره می‌شود می‌تواند به معنای این باشد که نویسنده این کتاب خدای ابراهیم را خدایی معرفی می‌کند که نام YHWH را به موسی آشکار می‌سازد، یا اینکه این نام قبل از واقعه باب شش کتاب خروج شناخته شده بود اما تا قبل از این واقعه معنای نجات‌بخش و رهایشگرانه آن شناخته نشده بود. P}

اغلب Jehovah یا Yahweh تلفظ می‌شود، احتمالاً با فعل «بودن» در زبان عبری ارتباط دارد که در خروج ۱۴:۳ شکل «من هستم» بخود می‌گیرد. قوم اسرائیل در مرحله‌ای از تاریخ خود، نام YHVH را بر زبان نمی‌آورند و واژه Adonai (خداوند من) را بجای آن می‌گفتند. به همین دلیل نیز در بسیاری از ترجمه‌های انگلیسی کلمه خداوند (Lord) بجای YHVH بکار رفته است. مسأله مهم این است که این اسم، اسم شخص خدا است و با شخصیت او بعنوان خدایی که تعهد فیض‌آمیز عمیق نسبت به قوم خود دارد، وابسته است.

عهد در حال عملی شدن

به معنای این است که خدا عمل می‌کند تا وعده‌های خود را تحقق بخشد که اسارت مصر، انکار این وعده‌ها محسوب می‌شود. قوم اسرائیل پسر خداست و خدا را باید با اسم YHVH بشناسد که او را بعنوان خدایی معرفی می‌کند که به عهد خود وفادار است.

آیات و معجزات

در کتاب‌مقدس آیات می‌توانند هم معجزه‌آمیز باشند و هم می‌توانند معجزه‌آمیز نباشند. اما هنگامی که واژه آیات با واژه معجزات بکار می‌رود ما با وقایع معجزه‌آمیزی سروکار داریم که در دو مورد بوقوع می‌پیوندند. نخستین مورد روایت رهایی قوم اسرائیل از مصر است (تثنیه ۳۴:۴، نحمیا ۱۰:۹، ارمیا ۲۱–۳۲:۲۰). دومین مورد خدمت عیسی و شاگردانش می‌باشد. این امر بیانگر این است که آیات و معجزات عبارتی فنی است و برای معجزاتی بکار می‌رود که رخداد رهایی‌بخش را همراهی می‌کنند و حتی آن را تشکیل می‌دهند.

ده بلای آسمانی که خدا توسط موسی نازل کرد، آیات و معجزاتی بودند که معنایی نجات‌بخش و رهایشگرانه برای قوم اسرائیل داشتند، در حالی که برای مصر داوری و مجازات محسوب می‌شدند. خدا توسط این بلایا خود را به اسرائیلیها و مصریها بعنوان YHVH مکشوف نمود (خروج ۷–۶:۶ و ۵:۷). ویژگی نجات‌بخش و مجازات کننده بلایا نشانگر این امر نیز بود که خدایان مصر فاقد قدرت هستند. اگرچه هریک از بلایا سبب رنج و مشقت فراوان مصریان می‌شد، فرعون مصرانه اجازه نمی‌دهد که قوم اسرائیل مصر را ترک کنند. مسأله‌ای که در این روایات وجود دارد این است که خدا می‌گوید قلب فرعون را سخت خواهد ساخت (خروج ۲۱:۴، ۳:۷، ۱۲:۹، ۱:۱۰) و فرعون نیز همزمان قلب خود را سخت می‌سازد (خروج ۱۵:۸، ۳۴:۹). توجه داشته باشید که چگونه نویسنده کتاب خروج در سه شکل سخت شدن قلب فرعون را توصیف می‌کند: فرعون

قلب خود را سخت می‌کند، قلب فرعون سخت می‌شود، و خداوند می‌گوید: «قلب او را سخت می‌سازم» (خروج ۳۴:۹ تا ۱:۱۰). با خواندن این سطور بخوبی متوجه نمی‌شویم چه کسی قلب فرعون را سخت می‌سازد. شکی نیست که فرعون عامدانه و با آگاهی قلب خود را سخت می‌سازد و او برای این عمل داوری می‌شود. از سوی دیگر همانگونه که پولس در مورد گزینش خدا تصدیق می‌کند (رومیان ۱۸–۱۴:۹)، خدا در این مورد با قدرت مطلق عمل می‌کند و او عامل اصلی وقایع است. این دیدگاه کتاب‌مقدس که قدرت مطلق خدا و مسؤولیت و آزادی انسانی بدون اینکه یکی دیگری را نفی کند و نابود سازد در هم تنیده شده‌اند، موضوعی است که ما به آن خواهیم پرداخت؛ اگر چه این موضوع درورای ادراک ما قرار دارد.

آیات و معجزات

رخدادهای معجزه‌آمیزی هستند که اعمال نجات‌بخش خدا را همراهی می‌کنند. این رخدادها برای فرعون داوری محسوب می‌شوند زیرا قلب او در برابر کلام خدا سخت شده است. همزمان این رخدادها برای نجات قوم اسرائیل عمل می‌کنند.

فصح

پس از نه بلای پی‌درپی، فرعون کماکان در برابر خواسته‌های موسی مقاومت می‌کند. هنگامی که خدا اسرائیل را نخست‌زاده خود می‌خواند، فرعون را تهدید می‌کند که اگر اسرائیل را رها نکند، نخست‌زاده او را خواهد کشت (خروج ۲۳–۲۲:۴). هیچیک از بلایای قبلی، به قوم اسرائیل که جدا از مصریان می‌زیستند، صدمه‌ای نزده بود. اینک قوم اسرائیل و تمام مردم مصر، در معرض آخرین بلا قرار داشتند زیرا قرار بود همه نخست‌زادگان مصر بمیرند (خروج ۴–۵:۱۱).

قرار گرفتن قوم اسرائیل در معرض یازدهمین بلا بخشی مهم از مکاشفه خدا از ملکوت است (خروج ۱۳–۱:۱۲). فقط در صورتی که آنان به خدا ایمان می‌داشتند و احکام او را انجام می‌دادند، نخست‌زادگانشان از مرگ نجات می‌یافتند. در این نکته برخی از عناصر کلیدی نجات مکشوف می‌شود. در یک روز خاص یک بره نوزاد بی‌عیب نر، باید برای هر خانواده اسرائیلی اختصاص می‌یافت. چهار روز پس از آن، این بره باید کشته می‌شد و بخشی از خون او باید برسر در هر خانه پاشیده می‌شد. گوشت این بره باید بریان می‌شد و با نان فطیر و گیاه خورده می‌شد. همه باید لباس خود را می‌پوشیدند و برای سفر آماده می‌شدند. در آن شب خدا گفت: «بر خدایان مصر داوری خواهم کرد.» بر هر خانه‌ای که بر سردرش خون دیده می‌شد، خدا از آنجا می‌گذشت و کسانی که در درون آن خانه بودند از بلا مصون می‌ماندند.

خدا همچنین به موسی گفت که قوم عید فصح را بعنوان یادگاری همواره حفظ کنند (خروج ۲۰-۱۲:۱۴). این امر نشان می‌دهد که فصح بعنوان الگویی برای عمل نجات‌بخش خدا اهمیت دارد اما از نظر الهیاتی عملاً نمی‌توان دلیلی یافت که چرا این عید این شکل خاص را دارد. ما می‌توانیم با اطمینان چنین استنباط کنیم که خون بره به طریقی قوم ایماندار و مطیع اسرائیل را پوشانید تا اینکه آنان تحت داوری قرار نگیرند. اصل عهد توسط خانواده‌ها اجرا گشت تا اینکه ایمان سرخانواده تأثیری نجات‌دهنده برای کل خانواده داشته باشد. بتدریج که عمل نجات‌بخش الهی در تاریخ قوم اسرائیل بسوی کامل شدن پیش می‌رود ابعاد دیگر نمادگرایی فصح واضح‌تر می‌شود.

فصح

نشانگر این است که نجات نه تنها به معنای رهایی از اسارت بلکه همچنین به معنای ریخته شدن خون بعنوان وسیله‌ای برای گریز از داوری است.

رهایی

ده بلا، به اندازه کافی باعث رنج و مشقت مصریان شده بود، اما کار خدا با مصریان با این بلایا پایان نیافت. قوم اسرائیل به سلامتی از میان دریا عبور کردند اما هنگامی که سپاهیان فرعون تلاش کردند این کار را انجام دهند نتیجه‌ای جز نابودی و هلاکت در انتظارشان نبود. بار دیگر قلب فرعون سخت شد تا قدرت خدا ظاهر شود (خروج ۱۴:4ù۸). دریا نیز به وسیله‌ای تبدیل شد تا قوم اسرائیل دریابد که خروج از مصر جابجایی عادی از محلی به محلی دیگر نبود. بنابراین خدا بجای اینکه قوم را از راههای مناسب مصر رهبری کند، آنان را در مقابل بن‌بست دریای سرخ قرار داد. درحالی که سپاهیان مصر نیز آنان را محاصره کرده بودند (خروج ۱۸-۱۷:۱۳، ۴-۱:۱۴).

در این شرایط مأیوس کننده، کلام خدا توسط موسی خبرخوش نجات را بیان نمود: «مترسید، بایستید و نجات خداوند را ببینید که امروز آن را برای شما خواهد کرد ... خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید» (خروج ۱۴-۱۰:۱۴). و چنین نیز شد. آبها کنار رفتند و قوم اسرائیل از میان آنها عبور کردند درحالی که آبها تعقیب‌کنندگان آنان را فرو گرفت.

هنگامی که ما عناصر نجات را که در رخداد خروج مکشوف شده‌اند بررسی می‌کنیم، می‌توانیم دریابیم که چرا خدا یوسف و برادرانش را بسوی مصر هدایت کرد. تصرف سرزمین موعود و آزاد شدن قوم اسرائیل برای

اینکه قوم خدا باشند، به معنای وارد شدن در ملکوت خدا نیست و خیلی کمتر از آنچه که اکنون ما مسیحیان هستیم، محسوب می‌شود. قوم اسرائیل، حتی بعنوان قوم برگزیده، ماهیتاً نسبت به ملکوت خدا بیگانه محسوب می‌شدند، زیرا فرزندان آدم در خارج از عدن بودند. خدا تصمیم گرفت که نقش نجات‌بخش خود را در زمینه و بطن تاریخ قوم اسرائیل مکشوف سازد. بدینسان اسارت در مصر و خروج بیانگر اسارت نژاد انسانی در چنگال نیروهای شیطان و نیز عمل قدرتمندانه و ضروری خدا برای رهایی قوم خود از اسارت هولناک است. وقتی خدای جنگاور برای قوم خود برعلیه دشمن می‌جنگد پیروزی قطعی است (خروج ۱۴:۱۴، ۳–۱:۱۵).

ما اکنون می‌توانیم ابعاد نجات را که در تاریخ خروج مکشوف شده است بشکل اجمالی بیان نماییم. اسارت قوم اسرائیل با وعده‌هایی که به پدران قوم اسرائیل یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب داده شده بود، در تناقض بود. خدا براساس این وعده‌ها اعلان نمود که با رهایی قوم اسرائیل از اسارت، امانت خود را نشان خواهد داد (خروج ۲۵–۲۳:۲، ۶–۱:۶). وی با انجام این کار شخصیت خود را بعنوان خدایی که به وعده‌های عهد خود کاملاً متعهد است، نشان داد. عنوان «خداوند» همواره بیانگر این امانت در عهد است (خروج ۱۵–۱۳:۳، ۵–۲:۶). نجات، داوری خدا بر دشمنان خود است که توسط آن وی قوم گمشده خود را باز می‌یابد و آنان را در جایگاهی که برایشان آماده ساخته است، از آن خودش می‌گرداند (خروج ۸–۶:۶). بدینسان خدا نجاتی ماورای طبیعی را برای قومی که قادر نیستند به خودشان کمک کنند، انجام می‌دهد (خروج ۲۰–۱۹:۳، ۵–۳:۷، ۲–۱:۱۰، ۱۴–۱۳:۱۴). در تاروپود این رخدادها، تقدیم قربانی یا ذبح شدن بره فصح قرار دارد، که قوم اسرائیل را از داوری رهایی می‌بخشد تا آنان آزاد شوند.

خروج با آزادی، ایمان و جشن پایان می‌گیرد. البته ایمان در طول همه وقایع خروج از باب ۱ تا ۱۴ آن فعالانه حضور دارد. اما قوم خدا هنگامی که آزاد هستند، بطریقی خاص، آنچه را که خدا برای آنان انجام داده است می‌بینند. و از او می‌ترسند و به او ایمان می‌آورند (خروج ۳۱:۱۴). ترس احترام‌آمیز نسبت به خدا و توکل به او توسط رخداد نجات برانگیخته می‌شود. آنگاه قوم جشن می‌گیرند! در سرود موسی و قوم، ما پرستش خودانگیخته را می‌بینیم که پس از آن به الگویی برای پرستش تبدیل می‌شود (خروج ۱۸–۱:۱۵). خدا خود را توسط اعمال خود، و سخنانش در مورد این اعمال مکشوف می‌سازد. بنابراین پرستش باید بر محور بازگویی آنچه که خدا انجام داده است، انجام شود. سرود موسی سرود انتقام در مورد مصریان نیست بلکه روایتی در مورد آنچه که خدا برای نشان دادن امانت خود در بجا آوردن عهد انجام داده، می‌باشد (در زبان عبری Hesed، خروج ۱۳:۱۵). نحوه پرستش دیگر آنان در جشن شام فصح {P – واژه Hesed در ترجمه‌های مختلف به کلمات مختلفی چون رحمت و رحمانیت ترجمه شده است. این واژه معنای فنی ویژه‌ای دارد و به

تعهد محبت‌آمیز و پایان‌ناپذیر خدا نسبت به عهدش اشاره می‌کند. در مزمور ۱۳۶ این واژه کلیدی در هر آیه تکرار می‌شود. {P

و خوردن نان فطیر مشخص شده است. در این شام مقدس، هر سال نجات خروج برای آنان تکرار نمی‌شد، بلکه آنان عمل کامل خدا را برای خودشان جشن می‌گرفتند.

نجات بعنوان آزادی از اسارت یا وضعیتی ناگوار به یکی از موضوعات مهم کتاب‌مقدس تبدیل می‌شود. در این مورد کتاب روت تصویری از عمل ملاطفت‌آمیز بوعز ترسیم می‌کند که وظیفه خویشاوندی خود را در آزاد شدن زمین روت بجا می‌آورد. بخش آخر کتاب اشعیا مکرراً به توجه به رهایی قریب‌الوقوع قوم خدا از اسارتشان در بابل، به خدا بعنوان نجات‌دهنده قوم اسرائیل اشاره می‌کند. ما تکرار ایده خروج را بعنوان الگوی نجات مشاهده خواهیم نمود. نخستین خروج از مصر بوقوع پیوست، دومین خروج بازگشت اسیران قوم اسرائیل از بابل در قرن شش قبل از میلاد را شامل می‌شود و سپس خروج واقعی که در آن عیسی قوم خود را از اسارت گناه و مرگ آزاد می‌سازد.

خروج پایان اسارت بود اما در واقع فقط شروع آزادی محسوب می‌گشت. خدا هنوز باید کارهای بساری انجام می‌داد تا به قوم خود نشان دهد که آزاد زیستن بعنوان قوم او چه معنایی دارد.

نجات

عمل خدا در آزادسازی قوم خود از بند قدرتی بیگانه و بخشیدن آزادی به آنان است تا اینکه آنان بعنوان قوم او بتوانند مطابق وعده‌های عهد زندگی کنند.

تجدید حیات یک ملت

خلاصه

هنگامی که قوم برگزیده در بندگی قدرتی بیگانه اسیر می‌شوند، بنظر می‌رسد که وعده‌های عهدخدا بی‌معنا هستند. اما امین بودن خدا در عمل نجات‌بخش او دیده می‌شود که توسط آن وی قوم اسرائیل را از اسارتشان نجات می‌دهد. آیات و معجزات نشان می‌دهند که ورود به ملکوت خدا فقط توسط عمل ماورای طبیعی خدا ممکن است.

ملکوت خدا انسان جهان

خلقت خدا آدم و حوا عدن

سقوط

طوفان   خدا   نوح   کشتی

ابراهیم   خدا   ذریت ابراهیم   کنعان

موسی   خداوند   قوم اسرائیل   کنعان

موضوعات اصلی

اسارت

امانت خدا به عهد خود

نام خدا

آیات و معجزات

نجات ماورای طبیعی

بعضی کلمات کلیدی

عهد

فصح

نجات

رهایی

راهی باید پیموده شود

خروج از مصر – خروج دوم از اسارت بابل – خروج مسیح

فصح – مسیح فصح ما، اول قرنتیان ۷:۵

اسرائیل پسر خدا است، خروج ۲۳–۲۲:۴، هوشع ۱:۱۱ – عیسی (اسرائیل) پسر خدا است، لوقا ۳۸–۲۲:۳، ۳:۴.

راهنمای مطالعه فصل سیزدهم

۱– ویژگیهای منحصربفرد زندگی و خدمت موسی در خروج بابهای ۱ تا ۱۵ کدامند؟

۲– با توجه به عهد معنای اسارت در مصر چیست؟

۳– عناصر اصلی مکشوف شده در رهایی قوم اسرائیل از مصر که معنای نجات را نشان می‌دهند کدامند؟

۴- معنای نام خدا یعنی «خداوند» چیست و قوم او چگونه می‌توانند او را بپرستند؟

فصل چهاردهم

حیات جدید: عطا و وظیفه

A W گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و صحف‌انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم (متی ۱۷:۵).

پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم. لیکن چون ایمان آمد دیگر زیردست لالا نیستیم (غلاطیان ۳۲۵ ù24 : 3).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، خروج بابهای ۴۰-۱۶، لاویان. پس از رهایی قوم اسرائیل از مصر، موسی آنان را به کوه سینا هدایت نمود. در آنجا خدا شریعت خود را به آنان داد و به آنان فرمان داد که آن را نگاه دارند. موسی مراسم تجدید عهد را بجا آورد و بدین وسیله مفاد عهد با خون مهر شد. باوجود این هنگامی که موسی بر کوه بود، قوم از هارون خواستند که گوساله‌ای را بسازد و بدینسان آنان تمایل خود را در به فراموشی سپردن عهد و پرداختن به بت‌پرستی، نشان دادند. خدا همچنین فرمان ساختن خیمه را داد و همه احکام مربوط به پرستش همراه با گذرانیدن قربانی را صادر نمود که قوم اسرائیل باید توسط آن به خدا نزدیک می‌شدند.

حیات جدید

خروج از مصر به معنای آغاز حیاتی جدید و تولد مجدد قوم اسرائیل بود. قوم برای سفر از دریای سرخ به کوه سینا باید از سرزمینی با شرایط اقلیمی نامناسب عبور می‌کردند. و آنان در این شرایط امانت و وفاداری خدا را در رفع نیازهایشان درک می‌کردند، اما علیرغم شناخت امانت خدا، شروع به شکایت کردن کردند و عدم رضایت خود را نشان دادند (بابهای ۱۶ù17 پیدایش). آنان همچنین از دست سپاهیان متخاصم عمالیق رهایی یافتند. در این برهه زمانی کوتاه، ویژگیهای زندگی نجات یافته که در حال حاضر در زندگی مسیحیان نیز مشاهده می‌شود و تا زمان بازگشت مسیح ادامه خواهد یافت، دیده می‌شود. نجات، اگرچه تجربه‌ای واقعی است، به یک معنا تجربه‌ای ناکامل است. پولس ویژگی حیات جدید را چنین توصیف می‌کند: «به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار» (دوم قرنتیان ۷:۵). تجربه مصر به قوم بنی‌اسرائیل نشان داد که نجات برای ورود به ملکوت

خدا که او وعده فرموده است، ضروری است. اما همانگونه که ابراهیم نیز قبل از قوم اسرائیل درک کرده بود، قوم درک کردند آنچه که آنان دریافت کرده بودند از آنچه که به آنان وعده داده شده بود، چیزی کم داشت. بنابراین آنان باید با ایمان به آینده می‌نگریستند و با ایمان به وعده‌های خدا زندگی می‌کردند.

قوم اسرائیل در کوه سینا در برابر خدا ایستاد. در این کوه خدا نخست کلام خود را برای موسی بیان می‌کرد که در عهد الهی، نقش واسط را داشت. کل الهیات نجات و حیات جدید در خروج ۶–۴:۱۹ خلاصه شده است: خدا بر دشمنان خود و دشمنان ملکوتش داوری کرده بود (قسمت اول آیه ۴). او قوم خود را نجات داده است و آنان را با خود مصالحه داده است (قسمت دوم آیه ۴). اگر قوم او نشان می‌دادند که نجات آنان نه امری ظاهری، بلکه امری است که به قلب و درون آنان مربوط است، اگر از کلام خدا اطاعت می‌نمودند از میان همه ملتهایی که در جهان زیر حاکمیت خدا قرار داشتند، به قوم خاص او تبدیل می‌شدند (آیه ۵). آنان بعنوان یک قوم در رابطه‌ای منحصربفرد با خدا می‌زیستند و بعنوان کاهنان وی او را به همه جهان معرفی می‌کردند (آیه ۶). این وظیفه کاهنانه در جهانی که متعلق به خدا بود معنای وعده‌های نخستین عهد را که حاکی از این بود که همه ملل جهان توسط ذریت ابراهیم برکت خواهند یافت، بیشتر روشن می‌ساخت (پیدایش ۳:۱۲). این وظیفه کاهن بود که بجای مردم به خدا نزدیک شود و بجای خدا به مردم نزدیک گردد. قوم اسرائیل توسط نمایندگان برگزیده خود یعنی کاهنان لاوی، درمی‌یافت که چگونه توسط خدمت کاهنانه می‌تواند به خدا نزدیک شود. سپس آنان در می‌یافتند که برکات عهد روزی توسط آنان بر کل جهان جاری خواهد شد.

اسرائیل پسر خدا خوانده شد. این اصطلاح در عهدعتیق کم بکار رفته است، اما رابطه قوم با خدا بعنوان رابطه پدر و پسر، در کل این وقایع دیده می‌شود. تنها هنگامی که پسر کامل خدا ظاهر شد تا در زندگی خود همه نقشه‌های خدا را برای قوم اسرائیل متحقق سازد، اهمیت کامل این اصطلاح آشکار شد. اما اگر چه قوم اسرائیل بشکل ناقصی اهمیت نجات از مصر را درک کرده بودند اما درک می‌کردند که این نجات مستلزم نشان دادن واکنشی از سوی آنانست. آنان با آگاهی از اینکه وفاداری خدا به عهد خود چه عمل عظیمی برای آنان انجام داده است و حتی قبل از اینکه آنان جزئیات کلام خدا را که باید از آن اطاعت می‌کردند، بشنوند، واکنش آنان این بود که اعلان نمودند از کلام خدا اطاعت خواهند نمود (خروج ۸:۱۹). شاید واکنش آنان کمی عجولانه و خام بنظر برسد باوجود این، این واکنش تنها واکنشی بود که آنان در این شرایط می‌توانستند از خود نشان بدهند. پذیرش فیض خدا با تعیین شرایط نمی‌تواند معنایی داشته باشد.

حیات جدید

پس از نجات شامل رابطه‌ای با خدا است که بواسطه شریعت شکل می‌گیرد. قوم اسرائیل بعنوان قوم خدا خوانده شده بود تا ملت کاهنان باشد که باید بشکلی باعث جاری شدن برکت خدا بسوی امتها می‌گشت.

آزادی به جهت زیستن برای خدا

بسیاری از مسیحیان هنگامی که می‌خواهند معنای عهدعتیق را درک کنند، در جزئیات شریعت سردرگم و گرفتار می‌شوند. در اینجا مجال این نیست که تحلیل مفصلی از ماهیت و معنای شریعت ارائه دهیم. در این مرحله ما عملکرد شریعت را در تاریخ باستانی قوم اسرائیل مورد بررسی قرار می‌دهیم. هنگامی که ما به بررسی عهدجدید پرداختیم رابطه شریعت با انجیل را بررسی خواهیم نمود. باوجود این ما نباید رابطه شریعت را با فیض در عهدعتیق نادیده بگیریم.

نخستین کلام در کوه سینا، کلامی در مورد فیض (نجات) و عهد بود که واکنشی مطیعانه را طلب می‌کرد (خروج ۶-۴:۱۹). همین اولویت در مورد تقدم فیض در هنگام دادن ده فرمان نیز بروشنی دیده می‌شود: «من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر ... بیرون آوردم» (خروج ۲:۲۰). او خدای آنان بود و او آنان را نجات داده بود. بر این بنیان شریعت عطا می‌گشت. بروشنی آشکار است که علیرغم وجود همه احکام شرطی، شریعت به کسانی داده می‌شود که قبلاً فیض خدا را در نجات تجربه کرده‌اند و بجا آوردن احکام، پیش شرط و بنیانی نیست که براساس آن، آنان باید نجات بیابند.

اطاعت نمودن بدین دلیل از قوم درخواست می‌شود چون رابطه پدری و پسری از پیش بعنوان عطا و بخششی که قوم سزاوارش نبودند، بوجود آمده بود. این واقعیت در شکل داده شدن ده فرمان بیشتر آشکار می‌شود. اکنون برای ما آشکار است که ده فرمان به شکل پیمانهایی است که در خاورمیانه عهد باستان وجود داشتند. مواد یا احکام این گونه پیمانها توسط پادشاهی فاتح برقوم تحت حاکمیت خودش تحمیل می‌گشت زیرا آنان قبلاً به افرادی مطیع او تبدیل گشته بودند. اشخاصی که این پیمان با آنان منعقد شده بود در صورتی می‌توانستند از امتیازات این پیمان برخوردار باشند که از مواد و احکام این پیمان اطاعت کنند. با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت خدا عمداً شریعت را بدین شکل داد چون با ماهیت رابطه وی با قومش متناسب بود. عطای خدا بگونه‌ای است که آن را باید بخاطر آنچه که هست پذیرفت. نجات یا رستگاری به معنای یافتن مقام پسری یا داشتن رابطه با خدا است. ادعای این امر که عطای مشارکت و رابطه با خدا به فرد بخشیده شده اما زندگی وی با بیگانگی و دشمنی با خدا سپری می‌شود، ادعایی بی‌معنا است.

نخستین حکم از ده فرمان حقیقتاً همه احکام دیگر را شامل می‌شود: «ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد». اما انسانهای گناهکار و جاهل نمی‌توانند بفهمند که این حکم در همه قلمروهای زندگی چه معنایی دارد. قوم اسرائیل برای اینکه واکنشهایی صحیح به احکام نشان بدهند محتاج مکاشفه خدا بودند. شریعت با شروع از ده فرمان، استلزامات دعوی انحصارطلبانه خدا را برقوم خودش با جزئیات بیشتری آشکار می‌ساخت. البته خدا ادعایی انحصارطلبانه بر کل آفرینش دارد، اما رابطه مبتنی برعهد، عطای او به قوم برگزیده است. احکام شریعت بوالهوسانه و مستبدانه نبودند. این احکام از شخصیت خدا سرچشمه می‌گیرند و بیانگر شخصیت و نقشه او برای انسان در جهان آفرینش و نجات هستند. این احکام به ماهیت بازسازی رابطه کامل با خدا که خدا آن را بوجود آورده اما گناه انسان آن را خدشه‌دار نموده بود، اشاره دارد. برخی از احکام شریعت که اغلب احکام اخلاقی آن خوانده می‌شوند، این روابط را آشکارتر منعکس می‌کنند. احکام دیگر قوم اسرائیل را در تجربه تاریخی‌اش مخاطب قرار می‌دهند. برخی دیگر از احکام نیز هنگامی که ابعاد خاصی از تجربه را به آیینها و مراسم مذهبی قوم مرتبط می‌سازند، کمی جنبه قراردادی دارند.

همانگونه که حکم اول ده فرمان حکمی است که نُه حکم دیگر را شامل می‌شود، نُه حکم دیگر نیز شامل اصولی می‌شوند که همه احکام دیگر شریعت خدا را شامل می‌شوند. هنگامی که عیسی دو حکم را بعنوان احکامی که کل شریعت و کلام انبیا برآن استوار است بیان نمود، درواقع این اصول را بشکل خلاصه بیان کرد (متی ۴۰-۳۴:۲۳). محبت خدا (تثنیه ۵:۶) و محبت به همسایه (لاویان ۱۸:۱۹) استلزامات احکام نخستین هستند. اما محبت به خدا و محبت به همسایه چه معنایی دارد؟ در این مرحله از مکاشفه پیشرونده ملکوت خدا که وقایع کوه سینا به آن مربوط می‌شوند، ضرورت داشت که نحوه واکنش نجات‌یافتگان به فیض خدا، با جزئیات مطرح شود. همه استلزامات حکم محبت به خدا و ایمان نداشتن به خدایان دیگر، مانند قطره‌ای که در حوضی می‌افتد و بتدریج موجهایی بوجود می‌آورد که همه حوض را فرامی‌گیرند، همه ابعاد زندگی قوم اسرائیل را دربرمی‌گرفت.

اگر عهد به معنای این بود که قوم اسرائیل باید پاسخ صحیح و شایسته‌ای به عمل خدا نسبت به خود نشان می‌دادند، پس واکنش شایسته باید حداقل تا حدی به میزان روشن بودن مکاشفه عمل نجات‌بخش خدا وابسته می‌بود. نجات از اسارت در مصر پیش‌نمونه و پیش‌بینی عمل نجات‌بخش مسیح بود. این امر ساختار انجیل را در خود داشت اما آن را بشکل کامل نشان نمی‌داد. از آنجایی که مکاشفه در خروج ناقص بود پس باید جزئیات بیشتری در مورد اینکه قوم نجات یافته خدا چگونه باید زندگی کنند، در آن ذکر می‌شد. قوم اسرائیل در طفولیت روحانی خود باید در مورد زندگی مقدس خود تحت قیمومیت لالایی قرار می‌گرفتند که بشکل

صریح‌تر و واضح‌تری آنان را تربیت می‌کرد (به غلاطیان ۲۵–۲۳:۳ مراجعه کنید). آنان تنها بدین طریق درمی‌یافتند که با آزاد شدن از اسارت مصر از چه نوع آزادی‌ای باید برخوردار باشند.

شریعت

به قوم از پیش نجات‌یافته و برگزیده خدا داده شد تا آنان دریابند رابطه جدید آنان با خدا چه تأثیری بر طریق زندگی آنان باید داشته باشد. شریعت کوه سینا بیانگر شخصیت خدا در رابطه با مکاشفه ملکوت او در آن برهه زمانی است.

آزادی برای نزدیک شدن به خدا

ویژگی عهد الهی این است که خدا می‌خواهد تا خدای قومی باشد که شایسته این نیستند که او خدایشان باشد. برخی از ابعاد این رابطه در رابطه آدم و حوا با خدا در باغ عدن دیده می‌شود. اما انسانیت گناهکار از وضعیت ناگوار خود که در آن خدا را انکار می‌نمود، نجات یافته است. چگونه اشخاصی که کماکان گناهکارند می‌توانند به خدا نزدیک شوند؟ پاسخ کتاب‌مقدس این است که این امر توسط یک واسطه و میانجی ممکن است. موسی، واسطه اعمال نجات‌بخش خدا در خروج بود. وی همچنین واسطه کلام خدا نیز بود که حیات رهایی یافته قوم را که توسط اعمال نجات‌بخش خدا در خروج ممکن گشته بود، تبیین و تفسیر می‌کرد. حال کهانتی میانجی‌گر و ابزاری خاص مورد نیاز بود تا برای قوم بیان کند که در فرآیند احیاء و تجدید حیات قوم اکنون در کجا ایستاده‌اند.

ابزاری که خدا برای این هدف بخشید خیمه بود. واژه خیمه به معنای چادر است اما ما در مورد این واژه تأمل بیشتری خواهیم نمود چون چادر خاصی موردنظر است. در بابهای ۳۰–۲۵ کتاب خروج، موسی جزئیات ساختار خیمه و وظایف کهانتی همراه با آن را بیان نمود. در بابهای ۳۵ تا ۴۰ ما توصیفاتی را در مورد ساخته شدن خیمه می‌خوانیم. سپس در کتاب لاویان قربانی‌های گوناگونی که باید در خیمه انجام شوند ذکر می‌شود. در مورد حتی جزئی‌ترین قسمتهای ساخت خیمه و محتویات آن نیز جایی برای تصور و خیالپردازی قوم باقی نمی‌ماند زیرا قوم برای شناخت رابطه‌اشان با خدا کاملاً متکی به مکاشفه خدا بودند.

طرح کلی و شکل خیمه نیز اهمیت بسیاری دارد زیرا بشکل ملموسی وضعیت روحانی قوم اسرائیل را بعنوان قوم عهد و قوم نجات یافته و در عین حال قوم گناهکار بخوبی نشان می‌دهد. صحن برونی و وجود حصاری بلند در گرداگرد خیمه بیانگر جدایی‌ای است که گناه بین انسان گناهکار و خدای مقدس بوجود می‌آورد. در قسمتی از حصار، صحن مدخلی قرار داشت که مقابل مدخل خیمه بود. در صحن برونی، مذبح

قربانی‌ها قرار داشت. پرستش کننده توبه‌کار، پس از اینکه برای او قربانی گذرانیده می‌شد می‌توانست وارد صحن شود. کاهن اسرائیلی نماینده مردم بود و می‌توانست بجای مردم وارد خیمه بشود اما هنگامی می‌توانست وارد شود که قربانی‌ای بگذراند و آیین شستشو را در محلی که در جلوی خیمه برای این کار درنظر گرفته شده بود، بجا آورد. در درون خیمه یک چراغدان، یک میز و یک مذبح برای بخور وجود داشت. قسمت انتهایی خیمه با پرده‌ای از بخش دیگر خیمه جدا شده بود و پشت این پرده در اطاقی مربع شکل صندوق عهد قرار داشت. ساختار و وسایل این خیمه سه حقیقت بزرگ را بیان می‌کرد: خدا می‌خواهد تا در قوم خود ساکن شود و آنان را ملاقات کند، گناه انسان را از خدا جدا می‌سازد و بالاخره اینکه خدا به وسیله قربانی و خدمت میانجی‌گرانه کاهن طریقی برای مصالحه بوجود می‌آورد.

در قربانی‌هایی که گذرانیدن آنها در کوه سینا مقرر شد، اصول الهیاتی صریحی بیان نمی‌شود. با وجود این در برخی ابعاد وجود، معانی ضمنی الهیاتی را می‌توان تشخیص داد. نخست اینکه به قوم اسرائیل گفته می‌شود که انجام وفادارانه احکام مربوط به نظام قربانی کردن، رضایت خاطر خدا را فراهم می‌سازد و بشکلی باعث آمرزش گناهان می‌شود. گذرانیدن پنج قربانی عمده که در بابهای ۱ تا ۶ کتاب لاویان به آنها شاره شده است در مجموع بیانگر مصالحه و احیای مشارکت با خدا است. ابعاد مختلف این قربانی‌ها بیانگر قربانی شدن قربانی‌ای قابل قبول است که جای فرد خاطی و گناهکار را می‌گیرد و نیز بیانگر پوشیده شدن یا کفاره گناهان، آمرزش و پذیرفته شدن اشخاص گناهکار، اطاعت و وقف به خدا و مشارکت با خدا (در شام) است. مراسم روز کفاره (Yom Kippur) نیز که در باب ۱۶ کتاب لاویان بیان شده است، بشکل گویایی، قربانی نیابتی را بعنوان وسیله‌ای برای پذیرفته شدن در حضور خدا، نشان می‌دهد.

خیمه و قربانی‌ها

رابطه گناهکاری نجات یافته را با خدایی مقدس نشان می‌دهد. خدا در میان قوم خود ساکن است اما فقط توسط واسطه و میانجی‌ای که قربانی‌ای قابل پذیرش را برای گناه می‌گذراند می‌توان به او نزدیک شد.

مقدس برای خداوند

در میان واژه‌هایی که برای توصیف شخصیت خدا در کتاب‌مقدس بکار رفته‌اند، واژه «مقدس» یکی از واژه‌های چشمگیر است. ریشه و منشأ این واژه (در عبری Qadosh) روشن نیست، اما معنای اصلی آن مشخصاً در رابطه آن با شریعت، از کتب خروج و لاویان مشخص می‌شود. اگر ما بگوییم «خدا مقدس است»

برای بسیاری این گفته این معنا را دارد که ما براساس مفهومی از پیش شناخته شده، حقیقتی را در مورد خدا بیان می‌کنیم. مقدس به معنای نیکو یا پاک است بنابراین خدا نیکو و پاک است. اما روشی که در شریعت بکار گرفته می‌شود تا تقدس را در قوم خدا نشان بدهد، رویکردی کاملاً متفاوت را نشان می‌دهد. پیچیدگی ارتباط دادن احکام شریعت با تقدس بدین علت است تا قوم اسرائیل دریابند که خدا تقدس خود را در اعمال نجات‌بخش خود آشکار می‌کند و از قوم خود می‌خواهد تا آنان نیز به شباهت همین معیار تغییر کنند.

الهیات تقدس در کتاب لاویان، شأن و مقام قوم را که مبتنی بر عهد بود و در نجات از مصر بوجود آمده بود، نشان می‌دهد. آنچه که به نظر ما احکام بی‌ربط و مستبدانه در مورد خوراک پاک و ناپاک است (لاویان باب ۱۱) بر بنیان عهد صادر شده‌اند که مکاشفه بارز شخصیت خدا می‌باشد:

«زیرا من یهوه خدای شما هستم پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می‌خزند نجس مسازید. زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم» (لاویان ù44:11۴۵، همچنین به لاویان ۳۶–۳۴:۱۹، ۳۳–۳۱:۲۲، ۴۳:۲۳، ۵۵۴۲۳۸:۲۵، ù12:26۴۵۱۳ مراجعه کنید).

عهد بعنوان آنچه که متعلق به قوم برگزیده است و به معنای مکاشفه خدا در کلام و اعمالش است، باید وجه مشخصه قوم او نیز باشد (لاویان ۲:۱۹، ۳۴ تا ۳۷). شریعت که به سرعت مورد سؤاستفاده قرار می‌گیرد و بوسیله‌ای برای عادل شمردن خود و برتر دانستن خود از دیگران تبدیل می‌شود، در واقع وسیله‌ای برای برجسته ساختن ماهیت خلقت تازه است که در زندگی ایمانداران شکل می‌گیرد. اما این امر در زندگی ایمانداران هنگامی صورت می‌گیرد که آنان در جهانی قدیمی، سقوط کرده و گناهکار و مغشوش زندگی می‌کنند.

الهیات کتاب لاویان و شریعت یهود، در باب ۲۶ لاویان خلاصه شده است. خدا قوم اسرائیل را نجات داد زیرا او به وعده‌های عهد خود که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده بود که خدای آنان باشد و آنان قوم او باشند امین و فادار بود. خدا با خارج نمودن قوم اسرائیل از مصر بروشنی اعلان نمود که آنان متعلق به او هستند و در شریعت خود آشکار نمود که آنان بعنوان قوم او و چگونه باید زندگی کنند. بنابراین اشتیاق واقعی آنان که مطابق کلام خدا زندگی کنند حاکی از این امر بود که نجات یافته‌اند. اگر آنان چنین زندگی می‌کردند از برکات عدن جدید برخوردار می‌شدند (لاویان ۱۳–۱:۲۶). ارتداد باعث محروم شدن از برکات شده و آنان واقعاً زیر لعنت قرار می‌گرفتند (لاویان ۳۱–۱۴:۲۶). عهد علاوه بر اطاعت قابل پذیرش و نااطاعتی آگاهانه، گزینه سومی را نیز در برابر قوم می‌گذاشت. اگر قوم اسرائیل، طرق خدا را انکار می‌کردند و زیر لعنتهای عهد قرار می‌گرفتند، در

صورتی که توبه می‌کردند و بسوی خدا بازگشت می‌نمودند، مجدداً از برکات عهد برخوردار می‌شدند (لاویان ۲۶:۴۰–۴۵). با وجود این، نتایج نااطاعتی آنان با ایشان باقی می‌ماند و ایشان از نتایج عمل خود رنج می‌بردند. در اینجا تناقض آشکار بین برکات عهد و اثرات مستمر گناه بشکل کامل از بین نمی‌رفت. این امر در واقع بعدها به تجربه تاریخی قوم اسرائیل تبدیل شد و انبیا به برطرف شدن این تناقض در انجیل اشاره می‌کردند.

ما در اینجا برخی از ویژگیهای شریعت را در رابطه با عهد نجات مورد بررسی قرار خواهیم داد. وعده‌های خدا به قوم اسرائیل که ابتدا بعنوان عهد به ابراهیم داده شده بودند، غیرقابل فسخ بودند. خدا نمی‌تواند از کلام خود بازگردد. نجات از مصر عنصری کلیدی در تحقق وعده‌های عهد بود. این کلام خدا که «و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود» (لاویان ۲۶:۱۲) که پیوسته تکرار می‌شد، بشکلی موجز عهد الهی را بیان می‌کرد. کار کرد شریعت این بود که به قوم اسرائیل نشان دهد که چگونه این رابطه نوین با خدا باید در زندگی آنان متجلی می‌شد. اگر آنان این امر را فراموش می‌کردند و همچون اقوام بت‌پرست زندگی می‌کردند، بجای برخورداری از برکات زیر لعنت قرار می‌گرفتند. اما تجربه نشان داد که آنان حتی در بهترین حالت و با بهترین انگیزه‌ها از کمال مطلوبی که خدا از آنان انتظار داشت فاصله بسیار داشتند. شریعت پیوسته بیاد آنان می‌آورد که ایشان قادر نیستند به ملاک خدا در مورد تقدس دست یابند و با تمام قلب و جان و قوت خود او را محبت کنند (تثنیه ۶:۵). به همین دلیل نیز شریعت به آنان تعلیم می‌داد که هرگاه گناه می‌کنند احکام مربوط به قربانی را بجا آورند و تحت رحمت خدا قرار گیرند. بدینسان آنان آموختند که با اعمال خود نمی‌توانند شریعت را حفظ کنند. تناقض در اینجاست که آنان در صورتی می‌توانستند شریعت را نگاه دارند که ناتوانی خود را در نگاهداری آن درک می‌کردند، آمرزش گناهان را می‌یافتند و پذیرش در حضور خدا را بعنوان یک عطا دریافت می‌نمودند.

احکام مربوط به تقدس

بر روی تفاوت بین خدا و قوم گناهکار تأکید داشت. نجات‌یافتگان خوانده شده بودند که با جدا شدن و متفاوت بودن از بقیه انسانها در تقدس خدا شریک شوند.

معنای حیات جدید

خلاصه

حیات جدید معنایی بس عمیق‌تر از جابجایی از سرزمینی به سرزمینی دیگر داشت. این حیات همچنین شامل قرار گرفتن تحت حاکمیت خدا و تبدیل شدن به شباهت شخصیت او بود. قوم اسرائیل با زندگی در سرزمین موعود بعنوان قوم خدا، بعنوان قومی که خدا در میان آنان ساکن است و توسط خیمه و قربانی‌های آن آنان را قادر می‌سازد تا به وی نزدیک شوند، مشخص می‌شدند.

ملکوت خدا انسان جهان

خلقت خدا آدم و حوا باغ عدن

سقوط

طوفان خدا نوح کشتی

ابراهیم خدا ذریت ابراهیم کنعان

موسی خداوند قوم اسرائیل کنعان

موضوعات اصلی

شریعت کوه سینا

آزادی توسط نجات

کهانت و واسطه بودن

مقدس بودن برای خداوند

بعضی کلمات کلیدی

پسر بودن

شریعت و فیض

قربانی نیابتی

مقدس

راهی که باید پیموده شود

شریعت مکتوب بر سنگ – شریعت مکتوب بر قلوب، ارمیا ۳۴-۳۱:۳۱

مسیح شریعت را متحقق می‌گرداند متی ۱۷:۵ – نه تحت شریعت بلکه تحت فیض، رومیان ۱۴:۶

خیمه – هیکل – مسیح هیکل جدید

راهنمای مطالعه فصل چهاردهم

۱- خروج ۶-۴:۱۹ را مطالعه کنید. ویژگیهای اصلی که در این آیات توصیف قوم اسرائیل ذکر می‌شوند کدامند؟ بین این ویژگیها و شرایط ما که تحت احکام انجیل هستیم چه تشابهاتی وجود دارد؟

۲- گفتن این امر که قوم اسرائیل با اطاعت از شریعت نجات یافته بود، از چه نظر اشتباه است؟ چگونه شریعت فقط در چارچوب فیض در نقشه نجات جای می‌گیرد؟

۳- طرحی ساده از خیمه با توجه به توضیحاتی که در بابهای ۲۵ تا ۳۰ خروج ذکر شده، ترسیم نمایید. ابعاد کلیدی طرح آن را که ماهیت نجات را توصیف می‌کنند، مشخص کنید.

۴- مضمون باب ۲۶ کتاب لاویان را خلاصه کنید. چگونه این قسمت به ما کمک می‌کند تا نقش شریعت را در نقشه خدا و معنای قدوسیت درک کنیم؟

فصل پانزدهم

آزمایش در بیابان

A W پس تجربه کننده نزد او آمده گفت: اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نان شود. در جواب گفت: مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه به هرکلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد (متی ۴-۳:۴).

و همچنان که موسی ما را در بیابان بلند نمود همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد (یوحنا ۳۱۵ : ù14).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، اعداد، تثنیه: خدا پس از دادن شریعت به قوم اسرائیل، ایشان را بسوی سرزمین موعود هدایت نمود تا آن را به تصرف خود درآورند. قوم با ترسیدن از ساکنین کنعان، از ورود به سرزمین موعود امتناع نمودند و بدینسان بی‌اعتمادی خود را به وعده‌های خدا نشان دادند. تمامی نسل بزرگسالانی که از مصر خارج شده بودند، به استثنای یوشع و کالیب محکوم به سرگردانی و مردن در بیابان گشتند. به قوم اسرائیل اجازه داده نشد تا سرزمینهای متعلق به خویشاوندان خود یعنی سرزمین اقوام ادوم، موآب و بنی‌عمون را تصرف نمایند، اما قوم بر ملل دیگری که در برابر آنان ایستادند پیروز شدند. بالاخره، قوم چهل سال پس از خارج شدن از مصر، در ساحل شرقی رود اردن، به قلمرو موآبیان رسیدند. در اینجا موسی قوم را برای تصرف سرزمین کنعان آماده نمود و یوشع را بعنوان رهبر جدید آنان مقرر کرد.

اسرائیل تحت لوای نام خدا

ملت جدیدی بعنوان قوم خدا بوجود آمده بود و وعده‌هایی که به پاتریارخها داده شده بود، بنظر می‌رسید که اینک جامه تحقق بخود می‌پوشید. تجارب قوم اسرائیل در نجات از مصر، و حضور خداوند فرمانروا و کلام او در سینا تنها به یک جهت اشاره داشتند یعنی تصاحب عدنی جدید که همانا سرزمین موعود کنعان بود. در برکت مشهوری که خدا به هارون گفت به قوم بدهد، موقعیت قوم اسرائیل و طبیعت خدا بشکل گویایی خلاصه شده است:

«یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. یهوه روی خود را برتو تابان سازد و بر تو رحمت کند. یهوه روی خود را برتو برافرازد و تو را سلامتی بخشد» (اعداد ۶:۲۴–۲۶)

این کلمات معنای خاصی دارند. این کلمات در مورد احیای رابطه‌ای صحیح با خدا، تدارک مستمر خدا برای رفع هر نیاز و شفا و احیای خلقت سقوط کرده سخن می‌گویند. بنابراین نام خدا بر قوم اسرائیل قرار می‌گرفت (اعداد ۶:۲۷). در میان ملل مختلف دنیا، نام خدا باید بر آنان می‌بود و همان گونه که حکم سوم از ده فرمان خاطرنشان می‌ساخت آنان نباید با بی‌آبرو کردن این نام، قرار گرفتن این نام را بر خودشان بی‌ارزش می‌ساختند.

کتاب اعداد در مورد اهمیت خیمه عبادت در سازمان دهی و اداره قوم، تأکید خاصی دارد. موسی به خدمت منحصربفرد خود که آمیزه‌ای از وظایف نبی و کاهن بود، ادامه می‌داد. خدا از تخت رحمت که در خیمه قرار داشت، کماکان با او سخن می‌گفت و جزئیات بیشتری را در مورد اینکه چگونه حیات قوم باید انتظام یابد، آشکار می‌نمود. از زمانی که خیمه بوجود آمد، در هنگام روز ابر و در هنگام شب آتش بر آن قرار داشت که بیانگر حضور خداوند بود. هدایت شدن قوم توسط ابر، این واقعیت را که خدا عملاً در میان آنان زندگی می‌کرد، برایشان بیشتر آشکار می‌کرد. هرگاه که ابر از خیمه جدا می‌شد، قوم نیز بدنبال آن حرکت می‌کردند تا زمانی که در جایی که آنان باید استراحت می‌کردند، متوقف می‌شد. این قوم، قومی زائر بودند که خدایشان همراه ایشان حرکت می‌کرد. خدا جنگاوری بود که برای هدفی که مدنظر داشت، یعنی برکت دادن قوم اسرائیل می‌جنگید. بدینسان هنگامی که حرکت ابر زمان نقل مکان کردن را نشان می‌داد موسی می‌گفت:

ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبغضانت از حضور تو منهزم گردند. و هنگامی که تابوت عهد در جایی ساکن می‌شد او می‌گفت: ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما
(اعداد ۳۶ 10 : ù35).

نام خدا
که بر قوم اسرائیل قرار داشت، بیانگر روابط جدیدی بود که در ملکوت خدا بوجود آمده بود.

قوم اسرائیل عهد را می‌شکنند

هنگامی که کتاب‌مقدس را می‌خوانیم، هیچ امری به اندازه فیض خدا جلب‌نظر نمی‌کند و هیچ امری همچون نیکویی و حفاظت او از قومی که همواره متمرد و عصیانگر بودند، فیض او را آشکار نمی‌سازد. حتی هنگامی که موسی برفراز کوه سینا رفته بود، قوم لب به شکایت گشودند و آشکارا دست به عصیان زدند (خروج باب ۳۲). ساخته شدن گوساله طلایی توسط قوم، تلاشی آگاهانه برای جانشین ساختن الوهیتی دیگر بجای یهوه نبود، بلکه این عمل آنان به منزله امتناع از پذیرش مکاشفه خدا بود. حتی اگر هم این اقدام آنان نه به منزله ساختن تصویری برای خدا بلکه ساختن نمونه‌ای از وجود او باشد، این عمل بیانگر ارائه تصویری از خداست که ثمره تصور گناه‌آلود انسانی بود. بنابراین این عمل آنان بت‌پرستی محسوب می‌شد. تنها شفاعت موسی برای قوم مانع از نابودی آنان گشت. لاویان بخاطر وفاداری‌اشان بعنوان نگهبانان خیمه مقرر شدند.

پس از آن، عصیان قوم بارها و بارها تکرار گشت. حتی هارون و مریم نقش نبوتی منحصربفرد موسی را زیر سؤال بردند (اعداد ۲–۱:۱۲). خدا آنان را توبیخ کرد و تصریح نمود که با موسی «روبرو» سخن می‌گوید. بار دیگر شفاعت موسی باعث شد تا بجای داوری و مجازات، فیض الهی ظاهر شود (اعداد ۵–۳:۱۲).

در میان همه عصیانهای قوم، امتناع آنان از ورود به سرزمین موعود، بیش از هر زمان دیگری، کاسه صبر و تحمل خداوند را لبریز نمود. گروهی متشکل از دوازده نفر برای اکتشاف و جاسوسی سرزمین کنعان رهسپار شدند و سپس بازگشتند تا آنچه را که دیده بودند گزارش کنند. ده نفر از این گروه بخاطر قدرت اقوام بیگانه‌ای که در سرزمین کنعان ساکن بودند، دچار ترس و واهمه شدند و گزارش آنان باعث ترس و وحشت قوم گشت. دو نفر دیگر از اعضای این گروه یعنی یوشع و کالیب قوم را ترغیب نمودند که داخل سرزمین موعود شوند و به وعده‌های خدا ایمان داشته باشند (اعداد ۳۰:۱۳، ۹–۶:۱۴) اما ترغیب آنان در همهمه قوم در مورد اینکه به مصر بازگردند گم شد. و آنگاه خدا چنین گفت: «تابه کی این قوم مرا اهانت نمایند و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم به من ایمان نیاورند (اعداد ۱۱:۱۴). بار دیگر دعای موسی باعث گشت تا خدا قوم را نابود نسازد (اعداد ۲۰–۱۳:۱۴). باوجود این مجازات الهی در انتظار قوم بود. نسلی که شاهد آیات و معجزات در مصر بود نمی‌توانست وارد سرزمین موعود بشود بلکه باید چهل سال در بیابان سرگردان می‌ماند و می‌مرد. تنها یوشع و کالیب نسل جدید را در ورود به سرزمین موعود همراهی می‌کردند (اعداد ۳۵–۲۱:۱۴).

در کتاب‌مقدس عصیانهای دیگر قوم ثبت شده است و با خواندن روایت این عصیانها برای ما روشن می‌شود که قوم اسرائیل قادر به حفظ عهد نبود. جنبه مثبت این واقعیت ناگوار این است که بی‌وفایی و قصورات انسان هرگز نمی‌تواند بر وفاداری خدا غالب شود. هرگاه که فیض و وفاداری خدا به عهدش بشکل مؤکد آشکار می‌شود، توجه ما معطوف آینده می‌شود، یعنی به زمانی که مسأله گناه انسان توسط عمل نجات‌بخش پرجلالی

حل می‌شود. هنگامی که در بیابان بخاطر شکایت قوم داوری خدا بصورت بلای حمله‌ور شدن مارهای سمی به قوم دیده می‌شود، سایه و پیش‌نمونه این عمل نجات‌بخش را می‌توان مشاهده کرد. موسی نزد خدا استغاثه می‌کند تا قوم را ببخشد و خدا به او فرمان می‌دهد که در وسط اردوی قوم، ماری برنجین را بر نیزه‌ای قرار دهد. هر کسی که توسط مارها گزیده شده بود، فقط کافی بود به مار برنجین بنگرد و از مرگ نجات یابد (اعداد ۴:۲۱-۹، یوحنا ۳۱۵ : ù14). در مورد منطق تعیین نمودن این وسیله که برای نجات مقرر گشت مطالب زیادی نمی‌توان گفت و ظاهراً در اینجا فقط واکنش ایمان به کلام وعده مطرح است.

در این وقایع مربوط به سرگردانی در بیابان ما در قوم اسرائیل الگویی را در مورد رد نمودن بهشت مشاهده می‌کنیم. جوهره اصلی وعده‌ها، زندگی کردن قوم خدا در رابطه مبتنی بر عهد با خداوندشان در سرزمینی است که وی وعده آن را به ایشان داده است. اما قوم سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاریست رد می‌کنند زیرا می‌ترسند و ایمان ندارند که خدا حقیقتاً این سرزمین را به آنان داده است. اینک آنان باید تا زمان مرگ در بیابان بمانند و دیگر این فرزندان آنان هستند که باید تصمیم بگیرند آیا عطای الهی را دریافت کنند یا خیر.

عصیان قوم اسرائیل

نشان می‌دهد که رابطه مبتنی بر عهد هنوز ناکامل است. اما در مقابل بی‌ایمانی و بی‌وفایی قوم اسرائیل خدا وفاداری خود را حفظ می‌کند.

آماده ساختن نسل جدید

چهل سال پس از خروج، نسل جدید بزرگسال قوم اسرائیل، به دشتهای موآبیان در کناره شرقی رود اردن رسیدند. در کتاب تثنیه کلام موسی به قوم هنگامی که آنان آماده می‌شوند تا وارد سرزمین موعود بشوند، ثبت شده است. بطور کلی می‌توان گفت که کتاب تثنیه به شکل منعقد شدن یک عهد به نگارش در آمده است و بیانگر تجدید عهد با نسلی جدید است که تحت رهبری فردی دیگر، یعنی یوشع، می‌خواهند وارد سرزمین موعود شوند. قسمت اول این کتاب تاریخ قوم اسرائیل را در دورانی که شرح آن در کتاب اعداد آمده است، بشکل خلاصه بیان می‌کند. در این قسمت برروی محبت مبتنی برعهد خدا که در اعمال قدرتمندانه خدا برای تحقق وعده‌هایش به قوم اسرائیل دیده می‌شود، تأکید می‌شود. این کتاب همچنین بی‌وفایی و عصیان قوم اسرائیل را در بیابان بازگو می‌کند (تثنیه بابهای ۱ تا ۳).

در اینجا فرصتی برای یک شروع مجدد فراهم می‌گردد. خدا یوشع را مطمئن می‌سازد که او خدایی است که برای قوم خودش می‌جنگد اما همچون همیشه، در عهد عنصری که حاکی از وجود شرایطی در آن است، دیده می‌شود. در کتاب تثنیه احکام عهد که باید از آنها اطاعت شود، تکرار می‌شوند (تثنیه بابهای ۲۶-۴). این امر بیانگر عنصر وفاداری در عهد می‌باشد که در کلمات ذیل خلاصه شده است: «ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما» (تثنیه 6۵ : ù4).

علاوه بر این احکامی برای داشتن زندگی مقدس همچنین عواقب و نتایج اطاعت یا عدم اطاعت از این احکام نیز ذکر می‌شود. این برکات و لعنتها در قسمتهای مختلف کتاب تثنیه به شکل پراکنده به چشم می‌خورند اما مجموعه کاملی از آنها در باب ۲۸ کتاب تثنیه دیده می‌شود. بدینسان کتاب تثنیه برروی نیکویی خدا که در انتخاب قوم اسرائیل و بخشیدن برکات عهد به قوم خود دیده می‌شود، تأکید می‌کند. این کتاب مکرراً به مسؤولیت قوم اسرائیل در زندگی منسجم و همخوان با وجودش بعنوان قوم مقدس خدا، تأکید می‌کند. اگر قوم از پذیرفتن این مسؤولیتها سر باز می‌زد، در مقابل، برکات را نیز انکار نموده بود. چنین عصیانی نه تنها باعث می‌شد که قوم از برکات محروم شوند، بلکه همچنین باعث می‌شد تا زیر لعنت نیز قرار گیرند.

در کتاب تثنیه بشکل بسیار گویایی ملکوت خدا و هدف خلقت جدید توصیف شده است. در این کتاب خدا از قدرت مطلق خود در گزینش قوم اسرائیل سخن می‌گوید یعنی انتخابی که تنها با سرّ محبت خدا می‌توان آن را توضیح داد. خدا انتخاب می‌کند چون محبت می‌ورزد، و او محبت می‌ورزد چون محبت می‌ورزد! (تثنیه ۱۱-۶:۷) هدف این گزینش این بود که قوم اسرائیل در سرزمین نیکو، یعنی عدن جدید، قوم خدا باشد (تثنیه ۱۰-۷:۸). قوم اسرائیل دچار این وسوسه می‌شدند که بیندیشند که خدا بدین دلیل که آنان عادل بودند و سزاوار تصاحب سرزمین موعود بودند، دشمنانشان را از این سرزمین به بیرون می‌راند اما آنان باید بیاد می‌آوردند که سزاوار نیکویی‌ای که دریافت نمودند، نبودند بلکه هر ملت سزاوار بلا و مجازاتی است که بر آن نازل می‌شود (تثنیه ۲۴-۱:۹).

این پندار که کتاب تثنیه از وعده ملکوت و تهدید نابودی و هلاکت بعنوان تنها انگیزه برای وفاداری به عهد سود می‌جوید، پنداری نادرست است. اگر چنین باشد نجات فقط به پاداشی برای اعمال نیکو تبدیل می‌شود. آگاهی تاریخی و حس تاریخیت در این کتاب، با آنچه که قبلاً در عهد کوه سینا بوقوع پیوست همخوان است. در مجموع بخاطر محبت نجات‌بخش خدا در وقایع خروج، قوم اسرائیل خوانده می‌شود تا مطیع باشد (تثنیه ۴۰-۳۷۲۰:۴، ۱۵:۵، ۲۲-۲۰:۱۰). همچنین اطاعت صرفاً نمی‌باید امری ظاهری مانند علامت ختنه باشد، زیرا واکنش به خدا باید واکنشی قلبی باشد (تثنیه ۱۶-۱۲:۱۰).

کتاب تثنیه همچنین دیدگاههای ارزشمندی را در مورد خانواده بعنوان واحد اساسی جامعه مبتنی بر عهد، مطرح می‌سازد. آگاهی و معرفت در مورد گزینش، عهد و احکام آن و نجات باید از نسلی به نسلی دیگر در خانواده منتقل می‌گشت (تثنیه ۹-۶:۶). تنها توصیفی که در مورد احکام شریعت و آیینهای آن باید به کودکی کنجکاو داد می‌شد ذکر عمل تاریخی نجات بود که توسط آن، قوم از اسارت مصر آزاد شده بودند (تثنیه ۲۵-۲۰:۶). آنان خوانده شده بودند تا مانند کسانی که توسط فیض نجات یافته بودند زندگی کنند.

موسی به آخرین گفتار مهم خود بعنوان نبی خدا، با اعلان برکت در مورد هر یک از قبایل اسرائیل، پایان داد. پس از آن وی در سرزمین موآب جان سپرد (تثنیه بابهای ù33۳۴). یوشع آماده بود تا قوم خود را به ملکوتی که خدا برای آنان مهیا نموده بود، هدایت کند.

با نسل جدید

تجدید عهد صورت گرفت و به آنان کاملاً اطمینان داده شد که خدا سرزمین موعود را به قوم برگزیده خود خواهد بخشید.

وعده جهانی تجدید حیات یافته

خلاصه

قومی تجدید حیات یافته بدون سرزمینی تجدید حیات یافته به آدم و حوا بدون باغ عدن می‌مانست. وعده تصاحب سرزمین موعود وعده تصاحب سرزمینی بود که بگونه‌ای تجدید حیات یافته بود که همه اثرات منفی سقوط در آن از بین رفته بود. چنین سرزمینی بخشی از ملکوت است که تنها توسط ایمان می‌توان آن را دریافت نمود.

ملکوت خداانسان‌جهان

خلقت خداآدم و حواباغ عدن

سقوط

طوفان خدانوح‌کشتی

ابراهیم خداذریت ابراهیم‌کنعان

موسی خداوندقوم اسرائیل‌کنعان

موضوعات اصلی

نام خدا

سکونت خدا با قوم خود

سرزمین موعود

نااطاعتی اسرائیل

برخی کلمات کلیدی

برکت و لعنت

ایمان

بت‌پرستی

راهی که باید پیموده شود

قصور اسرائیل در ورود به سرزمین موعود – هشداری به مسیحیان، اول قرنتیان ۳-۱:۱۰

آرامی سبت برای قوم خدا، عبرانیان ۱۳-۱:۴

راهنمای مطالعه فصل پانزدهم

۱- به چه معنا سرزمین کنعان عدن جدید محسوب می‌شد؟ به خروج ù16:31۷ و ù17:15۱۸، تثنیه ۱۰-۷:۸ مراجعه کنید.

۲– به چه معنا قوم اسرائیل با رهایی از مصر «نجات» یافتند؟ چگونه برخی از وقایع نشان می‌دادند که قوم نجات نیافته‌اند؟

۳– چگونه وقایع بیابان نشان می‌دهند که در حالی که خدا بی‌وفایی قوم اسرائیل را مجازات می‌کرد همزمان به وعده‌های خود وفادار بود؟

۴– پولس رسول چگونه شرایط قوم اسرائیل را در مورد شرایط مسیحیان در اول قرنتیان ۱۳–۱:۱۰ بکار می‌گیرد؟

فصل شانزدهم

ورود به سرزمین نیکو

A W پس برای قوم خدا آرامی باقی می‌ماند (عبرانیان ۹:۴).
هرآینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود (لوقا ۴۳:۲۳).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، یوشع، داوران، روت. قوم اسرائیل تحت رهبری یوشع از رود اردن عبور کردند و وظیفه اخراج نمودن ساکنان کنعان را آغاز نمودند. پس از پیروزی بر ساکنان کنعان، سرزمین موعود بین قبایل تقسیم شد و به هر قبیله قلمرو مشخصی تخصیص یافت. تنها قبیله لاوی از سرزمین موعود سهم و میراثی نیافت زیرا رابطه کهانتی ویژه‌ای با خدا داشت. تنها گروههای کوچکی از کنعانیان در سرزمین باقی مانده بودند که گاهی تهدیدی برای سرزمینهای تحت تصرف قوم بنی‌اسرائیل محسوب می‌شدند. توسط رهبری موسی و یوشع قوم به دورانی از ثبات نسبی دست یافتند که در طی آن داوران تا حدی در مورد مسائل مردم اشراف و تسلط داشتند.

توضیح

شما متوجه این نکته شده‌اید که من بتدریج در هر فصل حجم بیشتری از مطالب کتاب‌مقدس را مورد بررسی قرار داده‌ام. دلیل این امر ساده است. بسیاری از مطالبی که مورد توجه ما متخصصین الهیات کتاب‌مقدسی است، در مراحل ابتدایی کتاب‌مقدس مطرح شده‌اند. بنابراین پیدایش و خروج در مقایسه با کتب بعدی با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار گرفته‌اند. شما شاید این سؤال برایتان پیش بیاید که چرا؛ء ً نویسندگان کتاب‌مقدس همین رویه را در پیش نگرفته‌اند. برای پاسخ به‌این سؤال همین جواب کفایت می‌کند که آنان برای پاسخگویی به نیازهای زمان خود و نه صرفاً رفع نیازهای ما می‌نوشتند. ما مطالب کتب دیگر را نادیده نمی‌گیریم اما اکنون که بنیاد نهاده شده است به جزئیات مطالب این کتب کمتر خواهیم پرداخت.

وعده‌ها

سپری کردن چهل سال در بیابان، مدت زمان درازی است! احتمالاً نسل جدید دیگر فرصت کافی داشتند تا قصورات والدین خود را در یافتن وعده‌های خدا به فراموشی بسپارند. و اکنون آنان با قوت قلب یافتن از پیروزی بر پادشاهان این سوی رود اردن، آماده رویارویی با دشمن شده بودند. رهبر آنان یوشع مجدداً وعده‌های خدا را شنید: خدا سرزمین وعده را به آنان به میراث می‌بخشید (یوشع ۹-۱:۱). شرطی که آنان برای تحقق این وعده باید بجا می‌آوردند اطاعت از کلام خدا بود. شکی نیست که همه قوم باید از کلام خدا اطاعت می‌کردند اما در این میان از یوشع بعنوان رهبر آنان انتظار خاصی وجود داشت. وی باید در مورد کلام خدا تفکر می‌نمود و با دقت باید آن را بجا می‌آورد. ایمان و دلیری اطاعت را همراهی می‌کرد زیرا خدا با قوم خود بود (آیه ۹).

به چنین اطاعتی از عهد که از رهبر قوم انتظار آن می‌رفت در تثنیه ۲۰-۱۴:۱۷ اشاره شده است. هنگامی که قوم در سرزمین مستقر می‌شدند و تصمیم می‌گرفتند پادشاهی داشته باشند، کسی را که آنان انتخاب می‌کردند باید رهبری می‌بود که مطابق شریعت زندگی می‌کرد. این امر، همانند انتظاراتی که از یوشع وجود داشت، بیانگر اصلی مشخص برای حکومت بر قوم نجات یافته بود. پادشاه یا رهبر، نماینده قوم بود و تقدس شخصی او بر روی حیات قوم تأثیر زیادی داشت. اگر به این امر از زاویه‌ای الهیاتی بنگریم درمی‌یابیم که حاکمیت خدا بر قوم خود در مکانی که وی به آنان می‌بخشید، بواسطه حکمرانی انسانی انجام می‌شد که باید شخصیت خدا را برای قوم منعکس می‌نمود. این موضوع که در عهدعتیق برروی اهمیت آن تأکید زیادی شده است، برای درک ملکوت خدا در عهدجدید اهمیت دارد. وعده‌های خدا توسط یک انسان که مقام حکمرانی و پادشاهی داشت و شایسته رهبری قوم او به سرزمین موعود بود، تحقق می‌یافت.

تحقق

وعده‌های خدا توسط عملکرد خدا در وجود انسانهای برگزیده، ممکن می‌شود.

تحقق وعده‌ها

گرایش الهیاتی حاکم بر کتاب یوشع را می‌توان با خواندن دو فصل ابتدایی و پایانی کتاب درک نمود. همانگونه وعده داده شده بود، قوم اسرائیل وارد سرزمینی شدند که خداوند به آنان بخشیده بود تا بدون هیچگونه تهدیدی از سوی دشمنان به آرامی در آن زندگی کنند (یوشع ۱۳-۱:۲۳). تنها دلیلی که آنان سرزمین

موعود را به تصرف خود درآوردند این بود که خداوند برای آنان جنگیده بود. اگر چه هنوز نواحی‌ای باقی مانده بود که باید تصرف می‌شدند (یوشع ù4:230)، اما وعده‌های باقی مانده نیز در شرف تحقق یافتن بودند. «و به تمامی دل و به تمامی جان خود می‌دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده بلکه همه‌اش واقع شده است و یک حرف از آن به زمین نیفتاده» (یوشع ۱۴:۲۳، همچنین به ۴۵-۴۳:۲۱ مراجعه کنید).

روش تحقق این وعده‌ها در کل کتاب یوشع تشریح شده است. همانگونه که نشانه بارز خروج از مصر معجزه شکافته شدن دریا و بوجود آمدن راهی برای خروج بود، به همین شکل نیز نشان بارز ورود به سرزمین کنعان نشانه‌ای مشابه آن بود. در این مورد نیز جریان رود اردن باز ایستاد تا قوم بتوانند با پای پیاده از آن عبور کنند (یوشع ۱۷-۱:۳). این امر نشانه‌ای دال بر این بود که خدا با آنان بود و ساکنان سرزمین را اخراج می‌نمود (آیه ۱۰). در حین عبور از رودخانه خدا به یوشع فرمان داد که دوازده سنگ را از رودخانه خارج سازد و در مکانی که آنان برای نخستین بار در سرزمین موعود اردو زدند، یادگاری برپا سازد. باردیگر با توضیح اعمال نجات‌بخش خدا هنگامی که او راهی را در دریای سرخ و رود اردن بوجود آورد فرصت پاسخ‌گویی به «چرا»ی کنجکاوانه کودکان بوجود می‌آمد (یوشع ۲۴-۲۱:۴، مقایسه کنید با تثنیه ۲۵-۲۰ . (6 :به این موضوع توجه داشته باشید که چگونه انجیل در شکل عهدعتیقی خود بصورت اعمال نجات‌بخش خدا بعنوان تنها طریق معنا دادن به هستی قوم اسرائیل ارائه می‌شود.

روایت تسخیر شهر اریحا، به انجام رسیدن الهیات حاکم بر کتاب یوشع را به تصویر می‌کشد. پیش از نبرد اریحا فرشته فرمانده لشکریان خداوند به یوشع ظاهر شد. وی به یوشع فرمان داد تا نقشه خاصی را برای تصرف شهر اجرا کند. در این نقشه مردان مسلح باید همراه با تابوت عهد به دور شهر می‌گشتند. معنای ضمنی این عمل این بود که جنگ از آن خداوند است و اینکه قدرت او شهر اریحا را تسلیم خواهد نمود. با وجود این معجزه نابودی شهر بدون دخالت عوامل انسانی نبود (یوشع ۱۳:۵ تا ۷:۶). نقش واسطه‌ای برخی اشخاص منتخب در انجام اعمال خدا موضوعی تکرار شونده در کل کتاب‌مقدس است.

در فرآیند پیروزی، برخی قسمتهای سرزمین تحت لعنت و ممنوعیت الهی قرار می‌گرفتند تا اینکه قوم اسرائیل بداند که زمین از آن خداوند است. اریحا یکی از این مکانها بود که به خداوند وقف شده بود و این امر بدان معنا بود که این شهر بطور کامل باید نابود می‌شد. اگر یک اسرائیلی آنچه را که به خداوند وقف شده بود برمی‌داشت زیر لعنت قرار می‌گرفت (یوشع ۲۱-۱۷:۶). با توجه به این چشم‌انداز گناه عخان برای ما قابل درک می‌شود که برخی از اشیاء وقف شده در اریحا را برای خودش غارت نمود. نتیجه آنی این عمل وی شکست

مصیبت‌بار اسرائیلیها از مردان عای بود (یوشع ۵–۱:۷). هنگامی که عخان بعنوان شخص خاطی و گناهکار شناخته شد، او و تمام خانواده‌اش هلاک شدند (یوشع ۲۶–۶:۷). در اینجا ما اصل اتحاد و یگانگی را مشاهده می‌کنیم که در کتاب‌مقدس اهمیت زیادی دارد. بخاطر وحدت و اتحاد و یگانگی گروه، یک شخص نـمـا یِنده افراد بسیار است. بدین شکل کل نژاد انسانی در آدم گناه کردند. چون نوح در نظر خدا فیض یافت، تمام خانواده او نجات یافتند. در ابراهیم کل قوم اسرائیل برگزیده شدند. توسط خدمت یک کاهن همه قوم با خدا مصالحه می‌کنند. و این مفهوم در عهدعتیق به همین شکل بسط و گسترش می‌یابد تا اینکه مفاهیم نماینده بودن و جانشینی یا جایگزینی، جزو مفاهیم اساسی نجات می‌شوند. در کتاب یوشع، یوشع بعنوان رهبر، (که معنای نام او «یهوه نجات است» می‌باشد) به واسطه‌ای در اعمال نجات دهنده و داوری کننده خدا تبدیل می‌شود.

قدرت خدا

برای تحقق وعده‌های خود مخالفت و تخاصم را از میان می‌برد.

همه ملل برکت خواهند یافت

اینک بیایید به آخرین موضوعی که در وعده به ابراهیم در پیدایش ۳:۱۲ وجود دارد، توجه کنیم که همه ملتها توسط ذریت وی برکت خواهند یافت. یک ملت، ملتی کاهن، برکات خدا را بسوی همه ملتهای دنیا جاری خواهد ساخت. بنیان مأموریت اصلی مسیحی در این وعده نهفته است. آیا این گفته به معنای این است که قوم اسرائیل مأمورتی مشابه مأموریت کلیسا داشت؟ طرح این سؤال بدین شکل این احتمال را بوجود می‌آورد که درکی را که از مأموریت در عهدجدید وجود دارد بر عهدعتیق تحمیل کنیم. بهتر است سؤال خود را بدین شکل مطرح کنیم که چگونه قوم اسرائیل باید باعث برکت همه ملتها می‌شد. بخشی از پاسخ این سؤال در این حقیقت نهفته است که برخی از امتها و غیریهودیان، به طرق مختلف در دریافت وعده‌های الهی با قوم اسرائیل شریک بودند.

البته این امر را نباید به عدم درک صحیح ما از مفهوم تقدس و مجزا بودن قوم اسرائیل از ملل دیگر که در ممنوعیت ازدواج آنان با اقوام دیگر بیان شده، منجر شود و نباید تناقضی در این میان ببینیم. در این صورت در مورد ازدواج موسی با زنی از مدیان (خروج ۲۱:۲) و زنی حبشی (اعداد ۱:۱۲) چه می‌توان گفت؟ ما باید این موضوع را درک کنیم که ازدواج با اقوام دیگر در صورتی که آنان به احکام خدا ایمان می‌آوردند و تغییر مذهب می‌دادند، پذیرفته شده بود. مورد راحاب موضوع کمی متفاوت است (یوشع ۱۴–۸:۲، ۲۵–۱۷:۶). وی نه توسط

ازدواج، بلکه بخاطر اعتراف عملی به خدای اسرائیل، وارد قوم اسرائیل شد. وی بر این باور بود که خدا سرزمین کنعان را به قوم اسرائیل خواهد داد، بنابراین او و کل خانواده‌اش از لعنتی که بر اریحا بود، نجات یافتند.

با این پیش زمینه الهیاتی، به سراغ کتاب روت برویم که بخاطر زمینه تاریخی خود پس از کتاب داوران قرار گرفته است (در ترتیب کتب عهدعتیق آنگونه که مورد اعتقاد یهودیان است، این کتاب در بخش سوم از سه بخش کلی عهدعتیق قرار گرفته است). این کتاب در مورد وقف و سرسپردگی زنی موآبی به خدا سخن می‌گوید که در قوم اسرائیل پذیرفته می‌شود. وی توسط یکی از خویشاوندان شوهرش نجات می‌یابد و به یکی از اجداد داود پادشاه تبدیل می‌شود. اما به هر شکلی که این غیریهودیان وارد قوم اسرائیل شده باشند، موضوع مهم این است که آنان بداخل قوم اسرائیل وارد می‌شوند. در این زمان طریق دیگری برای نجات یافتن، بجز اینکه فرد اسرائیلی گردد، وجود نداشت، باوجود این، اسرائیلیها خود را ملزم نمی‌دیدند که میان ملل دیگر بروند و آنان را به گرویدن به مذهب خود تشویق کنند.

غیریهودیان

از ابتدای آغاز شدن اعمال نجات‌بخش خدا، شروع به سهیم شدن در برکات عهد نمودند.

الگوی نجات

اگر در کتاب یوشع تصرف موفقیت‌آمیز سرزمین موعود جلب نظر می‌کند، کتاب داوران بیشتر به ضایع کردن این دستاورد می‌پردازد. قوم اسرائیل در بسیاری از مکانها از دشمنان شکست خورده خود بعنوان کارگران مزدور استفاده می‌کرد (داوران ۳۶-۲۷:۱). خداوند آنان را بخاطر عهد بستن با کنعانیها توبیخ می‌کند و به آنان یادآوری می‌کند که این بیگانگان برای آنان خار خواهند بود (داوران ۳-۲:۲).

موضوع کتاب داوران در باب ۲ آیات ۲۳-۱۱ بشکل خلاصه بیان شده است. از زمانی که قوم سرزمین را به تصرف خود درآوردند، ما شاهد چرخه‌ای تکرار شونده از حوادث هستیم. قوم برعلیه خداوند عصیان کردند و از نظر مذهبی دچار التقاطگرایی {P - P Syncretism}

(یعنی دیدگاههای مذاهب بت‌پرستی را با مذهب خود ترکیب کردند) و حتی ارتداد شدند.

مذهب کنعانیان برای قوم بسیار جذاب بود (داوران ۱۳-۱۱:۲) در نتیجه خدا به اقوام بیگانه اجازه داد تا به سرزمین آنان هجوم آورند و آنان را تحت انقیاد خود درآورند و بدینسان آنان را مجازات نمود. سپس هنگامی

که آنان در رنج و مصیبت خود نزد خدا فریاد برمی‌آورند، خدا داورانی می‌فرستاد تا آنان را از دست دشمنانشان نجات دهند (داوران ۲۳–۱۴:۲). خدا از داوران، که اعمالشان در این کتاب ثبت شده است، استفاده می‌کرد تا قوم را از عواقب نابخردی و حماقتشان نجات دهند. در مورد برخی از داوران مکتوب است که روح خداوند بر آنان آمد (داوران ۱۰:۳، ۳۴:۶، ۲۹:۱۱، ۲۵:۱۳، ۱۹:۱۴، ۱۹۱۴:۱۵) و آنان را قادر ساخت تا اعمال عظیم انجام دهند یا در شکست دشمنان اسرائیل قوت عظیم از خود نشان دهند. هنگامی که شرایط مدت زمانی آرام می‌شد، آنان بر اسرائیل داوری می‌کردند که این امر احتمالاً بدین معناست که آنان به نوعی به رهبری و اداره قوم می‌پرداختند.

بدینسان این دوران مهم در تاریخ قوم اسرائیل، الگوی نجات را که در خروج بود، تکرار می‌کرد. اگر چه قوم جسماً در سرزمین وعده ساکن بودند، نااطاعتی آنان مانع از برخورداری آنان از برکات وعده می‌گشت. آنان پی‌درپی در اسارت گرفتار می‌شدند اما برخلاف اسارت مصر، دلیل این اسارتهای آنان عدم اطاعت از خدا و رد کردن او بود. اما امانت مبتنی بر عهد خدا و محبت وی توسط فردی برگزیده عمل می‌کرد و باعث نجات آنان می‌گشت. بخشیده شدن روح خدا به داوران بیانگر این است که آنچه را که اسرائیلیها نتوانستند برای خود انجام دهند، خدا توسط انسانی برگزیده که روح به او نیرو می‌بخشید، انجام می‌داد.

الگوی نجات

بارها در تاریخ قوم اسرائیل تکرار گشت و مکاشفه خدا را در خروج آشکارتر نمود.

تعیین پادشاه در ملکوت الهی

خدا در ملکوت خود چگونه فرمانروایی می‌کند؟ در باغ عدن وی با تکلم با آدم و حوا و با دادن حق حکمروایی به آنان بر کل خلقت، بر خلقت فرمانروایی می‌کرد. خدإ؛ئئ هنگامی که ابراهیم را خواند فرمانروایی می‌کرد. خدا هنگامی که با موسی از میان بوته مشتعل سخن گفت و نیز هنگامی که در سینا شریعت را به وی داد، فرمانروایی می‌کرد. قبلاً مشاهده نمودیم که خدا حتی قبل از واقعه سقوط بر آن شده بود که توسط انسانها بر ملکوت خود فرمانروایی داشته باشد. موسی بعنوان کاهن و نبی توسط شریعت و رهبری خود، واسطه‌ای برای تحقق پادشاهی خدا بود. رهبری یوشع شریعت موسی را حفظ نمود و اقوامی را که مخالف ظهور ملکوت خدا بودند شکست داد. نابودی کنعانیان را باید بعنوان یورش و نفوذ ملکوت خدا به جهانی

عصیانگر و بیگانه با خدا دانست. بدینسان اعمال نجات‌بخش خدا برای قوم برگزیده‌اش در حکم داوری خدا بر اقوام بت‌پرست بود (تثنیه باب ۹).

همانگونه که قوم برگزیده در مجموع قومی بودند که پیوسته دچار عصیان و گناه می‌شدند و بیشتر از آنکه نگاه دارنده عهد باشند آن را می‌شکستند، پادشاهان قوم نیز چنین بودند. حتی موسی نیز بخاطر اینکه یکبار شدیداً دچار خشم و غضب شد، از ورود به سرزمین موعود منع گشت (اعداد ۱۶–۱۳:۲۰). داوران نیز اشخاص چندان جذاب و قابل ستایشی نبودند. ایهود فردی موذی و نیرنگ‌باز بود. جدعون با خدا جروبحث می‌کرد که آیا واقعاً باید آنچه را که از او خواسته شده بجا بیاورد یا خیر (داوران ۴۰–۳۶:۶) و شمشمون ظاهراً فردی نابخرد و زن‌باره بود. در دوران پس از داوران، پادشاهی متحد اسرائیل توسط شاؤل، داود و سلیمان اداره می‌شد که در زندگی همه آنان نقاط تاریکی وجود داشت.

ما باید تمایز بین الگوی وقایع و کمال آنها را تشخیص دهیم. وقایع تاریخ نجات در عهدعتیق درواقع بشکلی کلی و مقدماتی، الگوی واقعه نجات حقیقی و یگانه‌ای را که هنوز ظاهر نشده بود، نشان می‌دادند. آنان این عمل را بخوبی انجام می‌دادند تا به انسانهای زمان خودشان طریق نجات را توسط فیض و ایمان نشان دهند. خدا بخاطر ما که بعدها باید بدنیا می‌آمدیم، قوم اسرائیل را به بازی نگرفته بود. وعده‌های وی به آنان وعده‌هایی حقیقی بودند و طریق نجات آشکار شده بود. باوجود این، قصور و ناکامی اشخاص نجات یافته، انبیا، کاهنان و پادشاهان و در مجموع قصور و ناکامی قوم اسرائیل، همه اشاره به این امر داشتند که واقعه نجات‌بخش حقیقی در آینده بوقوع خواهد پیوست.

این وقایع که باعث نجات اشخاص ناقص و ناکامل می‌شد و اتفاقات عهدعتیق، مفهوم نمونه‌شناسی را بیان می‌کنند که من در فصل ششم از آن سخن گفتم. نمونه‌شناسی، وقایع تاریخی عهدعتیق را بعنوان وقایعی درنظر می‌گیرد که ایمان را بر وعده‌های خدا متمرکز می‌سازند و این وعده‌ها نیز ما را به واقعیتی فراسوی این وقایع تاریخی رهنمون می‌سازند که باید در مسیح آشکار شود. بنابراین ما نه تنها باید بین الگو و کمال (که این کمال در عهدعتیق دیده نمی‌شود) تمایز قائل شویم بلکه همچنین باید تمایز بین نابسندگی نمونه عهدعتیق در مورد نجات و عملکرد آن در اشاره به تنها اساس حقیقی در عیسی مسیح را نیز تشخیص دهیم. رساله به عبرانیان نشان می‌دهد که الگوی نجات، اصلی است که بین عهدعتیق و جدید واحد است و آن دو را به هم پیوند می‌دهد. اما تمایز واقعی بین این دو عهد در این است که تنها عمل نجات‌دهنده عیسی برای نجات هر شخص کافی است.

پادشاهی انسانها

بعنوان وسیله‌ای که خدا توسط آن بر قوم خودش فرمانروایی می‌کرد، بوجود آمد.

پیش نمونه جهان تجدید حیات یافته

خلاصه

سرزمین کنعان سرزمینی مناسب بود که قوم خدا می‌توانستند آن را به تصرف خود درآورند و از آن برخوردار شوند. ورود قوم خدا به این سرزمین با نشانه‌های قدرت احیا کننده خدا همراه بود. اما حتی هنگامی که آنان این سرزمین را به تصرف خود درآوردند، نااطاعتی و قصورات آنان موقعیت و جایگاه آنان را بعنوان قوم نجات‌یافته خدا که باید از برکات عهد برخوردار می‌شدند، به مخاطره افکند.

ملکوت خدا انسان جهان

خلقت خداآدم و حواباغ عدن

سقوط

طوفان خدانوح‌کشتی

ابراهیم خداذریت ابراهیم‌کنعان

موسی خداونداسرائیل‌کنعان

موضوعات اصلی

وعده تصرف سرزمین موعود

جنگ مقدس خداوند

پیروزی

برخی کلمات کلیدی

وساطت

پادشاهی

به مذهب قوم اسرائیل گرویدن

راهی که باید پیموده شود

اسرائیل وارد سرزمین موعود می‌شود - بازگشت تبعیدیان، حزقیال ۱۲-۸:۳۶ - آرامی سبت برای قوم خدا، عبرانیان ۱۳-۱:۴.

راهنمای مطالعه فصل شانزدهم

۱- فهرست نام اشخاصی را که تا این قسمت کتاب‌مقدس که بررسی نمودیم نقشی واسطه‌ای در کلام و اعمال خدا داشته‌اند، ذکر کنید. به چه شکلی هر یک آنان بجای اشخاص بسیار ایستادند؟

۲- چگونه وقایع خروج و ورود به سرزمین کنعان الگوی نجات را نشان می‌دهند؟ چگونه این وقایع نمی‌توانند معنای کامل نجات را نشان بدهند؟

۳- شما در یک الهیات کتاب‌مقدسی در مورد مأموریت مسیحی، چه جایگاهی به خلقت و عهد می‌دهید؟

۴- اهمیت کتاب داوران را برای الهیات کتاب‌مقدسی بشکل خلاصه بیان کنید.

فصل هفدهم

حاکمیت خدا در سرزمین خدا

A W و اینک حامله شده پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود (لوقا ۳۲-۱:۳۱).
این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود (یوحنا ۱۹:۲).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، اول و دوم سموئیل، اول پادشاهان ۱۰-۱، اول تواریخ، دوم تواریخ ۹-۱. در زمانی که فلسطینیان آزادی قوم اسرائیل را تهدید می‌کردند، سموئیل به مقام داور و نبی در کل اسرائیل منصوب شد. جنبشی که از پیش برای انتخاب پادشاه در بین قوم وجود داشت، مجدداً قوت گرفت و این مسأله با سموئیل، که در این مورد نظر مساعدی نداشت در میان گذاشته شد. نخستین پادشاه یعنی شاؤل، آغازی نویدبخش داشت اما در نهایت نشان داد که برای حکمروایی بر قوم عهد، فرد مناسبی نیست. هنگامی که شاؤل کماکان پادشاه بود، داود برای جانشینی او مسح شد. بخاطر حسادت شاؤل، داود خانه و کاشانه‌اش را ترک نمود اما پس از مرگ شاؤل در جنگ، داود به خانه و کاشانه‌اش بازگشت و به مقام پادشاهی رسید (در حدود سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد). قوم اسرائیل بخاطر موفقیتهای وی به ملتی نیرومند و باثبات تبدیل شد. وی مذبحی اصلی در اورشلیم برپا نمود، نظامی حکومتی و دیوانی متشکل از اشخاص کارکشته بوجود آورد و ارتشی دائمی را نیز ایجاد نمود. فرزند داود، سلیمان جانشین او شد (در حدود سال ۹۶۱ میلادی) و موفقیت و کامیابی قوم اسرائیل تداوم یافت. بنای هیکل در اورشلیم را می‌توان مهم‌ترین دستاورد و موفقیت سلیمان دانست.

شاؤل

هنگامی که مالکیت سرزمین موعود که در دست قوم اسرائیل بود، مورد تهدید قرار گرفت، قوم طبیعتاً در پی کسب کمک و حمایت برآمدند اما آنان بشکل صحیح در پی کسب این کمک برنیامدند. هنگامی که جدعون بر مدیانیهای غارتگر غالب شد، قوم به او پیشنهاد کردند که او سلسله پادشاهی بوجود آورد. جدعون با این

استدلال که تنها خداوند پادشاه است، از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز زد (داوران 8۲۳ : ù22). پس از مرگ جدعون، یکی از پسران او یعنی ابیملک موفق شد مدت زمانی به مقام فرمانروایی برسد و بر قلمرو نسبتاً کوچکی فرمانروایی کرد (باب ۹ داوران). پس از آن داوران به حکمرانی خود ادامه دادند. کتاب داوران با اشاره به عدم ثبات و هرج و مرجی که بخاطر نبود یک پادشاه بر قوم اسرائیل حاکم بود، پایان می‌یابد (داوران ۲۵:۲۱).

در زمان سموئیل، که هم نبی و هم داور بود، برخی برخوردهای مصیبت‌بار با فلسطینیان باعث شد تا جنبش طرفداری از انتصاب پادشاه، تجدید حیات یابد. بین کتب داوران و اول سموئیل، در مورد میزان اشتیاق برای داشتن پادشاه، ظاهراً تضاد وجود دارد. جدعون این مقام را رد نمود و در کتاب سموئیل نیز سموئیل آن را رد کرد. برخیها بر این باورند که در کتاب اول سموئیل دو گرایش دیده می‌شود. نخستین گرایش بیانگر دیدگاه طرفدار انتصاب پادشاه؛ و گرایش دوم بیانگر دیدگاه مخالف انتصاب پادشاه است. به نظر من این فرض که نویسنده کتاب اول سموئیل چنان فرد ابلهی بوده است که نگارشاتش متضمن چنین تضادها و تناقضاتی است، فرضی نامعقول است. بنظر من این تضاد و تناقض در بطن شرایط تاریخی خاص آن برهه وجود داشته و در نگارشات این کتاب نیز منعکس شده است.

ما باید بیاد داشته باشیم که انتصاب پادشاه مدتها قبل از این زمان مسأله‌ای تحقق یافته تلقی می‌شد. یعقوب در مورد پادشاهی یهود نبوت نمود و در نبوت او هیچ اشاره‌ای در مورد اینکه این امر با اراده خدا تضاد دارد، مشاهده نمی‌شود (پیدایش ۱۰–۸:۴۹). در میان احکام و فرامین کتاب تثنیه مطالبی در مورد انتصاب پادشاه و مسائل مربوط به آن وجود دارد (تثنیه ۲۰–۱۴:۱۷). در این قسمت راهنماییهای مشخصی داده می‌شود که در آنها بوضوح بین حکمرانان مستبد بت‌پرست و پادشاهی که حاکمیت وی منعکس کننده رابطه عهد با خدای زنده می‌باشد، تمایز وجود دارد. پادشاهان اسرائیل باید از خداوند بترسند، احکام او را نگاه دارند و خود را از برادران خود برتر نشمارند. به عبارت دیگر مقام و منصب پادشاهی برای قوم اسرائیل توسط عهد تعریف شده بود. اما متأسفانه قوم اسرائیل همیشه با این دیدگاه به این موضوع نمی‌نگریست. آنان بجای اینکه عهد را بعنوان الگویی برای پادشاهی ببینند، بدون شک خواستار حاکمیتی همانند حاکمیت اشراف‌سالارانه پادشاهان کنعانی و فلسطینی بودند تا منافعی نصیب آنان گردد.

بنابراین، تقاضا برای داشتن پادشاه که سموئیل در ابتدا آن را رد کرد، در نتیجه اشتیاق به همانند شدن با ملتهای بت‌پرست بوجود آمد. این امر درواقع انکار الگوی عهد و در نتیجه انکار حکمرانی خدا بود (اول سموئیل ۸–۴:۸). ما می‌توانیم چنین فرض کنیم که خدا بدین علت به سموئیل گفت که با درخواست قوم

موافقت کند چون همواره اراده وی این بود که توسط یک پادشاه بر قوم اسرائیل پادشاهی کند. قوم باید با سختی و مشکلات می‌آموختند که واقعیت حکمرانی مبتنی برعهد چیست. بنابراین سموئیل به آنان هشدار می‌دهد که پادشاهی که آنان خواهان آنند، چیزی نخواهد بود که مورد نظرشان است (اول سموئیل ۱۸–۱۰:۸). قوم بیشتر از آنکه به عهد علاقمند باشند به امنیت، ایمنی و قدرت علاقمند بودند. آنان فراموش کرده بودند که خدا توسط عهد خود، خویشتن را متعهد کرده بود تا این امور را برای آنان بگونه‌ای متحقق سازد که هیچ پادشاه بت‌پرستی قادر به این کار نبود.

هنگامی که شاؤل در حضور مردم به مقام پادشاهی انتخاب شد، کسی تصور نمی‌کرد که وی نتواند پادشاه خوبی باشد. همه تصور می‌کردند که وی فردی است که آرزوها و امیدهای بسیاری را تحقق خواهد بخشید. و او با انجام وظایف یک نجات دهنده – داور حکومت خود را آغاز نمود. وی دست خدا را در پیروزی خود بر عمونیها تصدیق نمود (اول سموئیل ۱۵–۱۲:۱۱). سموئیل از رهبری کنار گرفت اما به قوم هشدار داد که آنان و شاؤل باید از خداوند پیروی کنند. اگر چنین کنند کامیابی و سعادت در انتظارشان خواهد بود (اول سموئیل ۱۵ 12:14ù). اما چنین نشد. نخستین اشتباه بزرگ شاؤل این بود که وظیفه کهانت را خود برعهده گرفت که سموئیل بخاطر این کار وی به او گفت که پادشاهی او از وی گرفته خواهد شد (اول سموئیل ۱۴–۸:۱۳). سپس خدا شاؤل را فرستاد تا عمالیق را که زیر لعنت بودند، نابود سازد. شاؤل تعدادی از بهترین احشام و چهارپایان عمالیق را زنده نگاه داشت تا آنگونه که خود می‌گفت آنان را برای خدا قربانی کند. بدینسان وی نشان داد که درست نقطه مقابل پادشاهی است که در باب هفده تثنیه توصیف شده است. وی کلام خدا را رد نمود و خداوند نیز او را از پادشاهی رد نمود (اول سموئیل ۲۳–۱:۲۵).

شاؤل

نشان داد که انتصاب پادشاه اراده خدا برای قوم خود می‌باشد اما تنها در صورتی که بیانگر رابطه عهد باشد.

داود

هنگامی که شاؤل هنوز زنده بود و بعنوان پادشاه حکمرانی می‌کرد، مردی موافق دل خدا برای رهبری انتخاب شد در حالی که خود این فرد هیچ نقشه‌ای برای این امر طرح‌ریزی نکرده بود و هیچ میلی نیز برای کسب این مقام نداشت (اول سموئیل ۱۴:۱۳). سموئیل فرستاده شد تا داود را از میان پسران یسی انتخاب کند (اول سموئیل ۱۳:۱۶). و او را بعنوان پادشاه بجای شاؤل مسح نماید. روح خداوند بر داود نازل شد اما از شاؤل

دور گشت (اول سموئیل ۱۴–۱۳:۱۶). هنگامی که داود با قوت روح خدا جلیات را به قتل رساند، نقش او بعنوان نجات‌دهنده – داور به روشنترین شکل آشکار گردید (اول سموئیل باب ۱۷). می‌توان چنین نتیجه گرفت که نقش داور – نجات‌دهنده پیش درآمدی بر مقام نجات‌دهنده – پادشاه بود. هنگامی که همه اسرائیلیها با ترس و وحشت از حضور فلسطینیها و سردار آنان گریختند، پادشاه مسح شده خدا که ضعیف و بی‌اهمیت بنظر می‌رسید، برای قوم خود می‌جنگد و خود بخوبی از این امر آگاه است که جنگ از آن خداوند است (آیات ۴۷–۴۵). داود بتنهایی بجای بسیاری می‌ایستد و خدا توسط وی نجات را برای اسرائیل به ارمغان می‌آورد.

بدیهی است که داود به مایه فخر و مباهات قوم تبدیل گردد. حسادت شاؤل آنقدر شدت یافت که وی تنها به فکر کشتن داود بود. داود مطرود و تحقیر شده از اجتماع گریخت و گروهی از رانده‌شدگان را گرد خویش جمع کرد. اما وی مسح پادشاه توسط خدا چنان احساس اطمینانی داشت که حداقل در دو فرصت، در حالی که می‌توانست شاؤل را بکشد، از این کار سر باز زد. وی این اقدام را حق خدا می‌دانست و او بود که می‌توانست کسی را که مسح نموده بود از منصبش بردارد (اول سموئیل ۷–۱:۲۴، ۱۲–۶:۲۶). در مقابل، در زمانی که خدا مقرر کرده بود، بی‌گناهی داود بر همه قوم ثابت شد و وی به مقام پادشاهی رسید. اما شاؤل که به تخت پادشاهی چنگ انداخته بود این مقام را از دست داد و در جنگ با فلسطینیان در کوه جلبوع کشته شد (اول سموئیل باب ۳۱).

انتقال تخت پادشاهی از شاؤل به داود به آسانی و راحتی صورت نگرفت. ولی بهرحال داود در سن سی سالگی به مقام پادشاهی رسید. به فرمان خداوند، وی نبرد موفقیت‌آمیزی را بر علیه فلسطینیان آغاز نمود و مرزهای اسرائیل را امن ساخت. وی همچنین قلعه یبوسیان در اورشلیم را تصرف نمود و آن را پایتخت خود قرار داد (دوم سموئیل باب ۵). وی تابوت عهد را به اورشلیم آورد (دوم سموئیل باب ۶) و تصمیم گرفت مکانی برای آن درست کند (دوم سموئیل ۳–۱:۷). ناتان نبی پیام خداوند را به داود داد که او را از این کار منع می‌کرد.

عهد خدا با داود برای درک الهیاتی که در مورد این مهم‌ترین پادشاه اسرائیل وجود دارد بسیار اهمیت دارد. خدا وعده داد که نام داود را بزرگ سازد و به قوم او آرامش و امنیت بخشد. خدا به داود اجازه نداد که خانه‌ای برای او (هیکل) بسازد اما او خود برای داود خانه‌ای ساخت (خاندان سلطنتی). داود باید صاحب فرزندی می‌شد که می‌بایست معبد را می‌ساخت و تخت او تا به ابد استوار می‌ماند (دوم سموئیل ۱۲–۴:۷). تداوم این عهد با عهدی که با ابراهیم بسته شده بود، در جمله تکرار شونده‌ای که در این وعده‌ها بچشم می‌خورد آشکار می‌شود: «من خدای آنان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود» (پیدایش ۸–۷:۱۷، ۱۲:۲۶، ارمیا ۲۳:۷، ۴:۱۱،

۲۲:۳۰). وعده‌ای نیز که در مورد پسر داود داده می‌شود، یعنی فردی که نماینده بسیاری باید باشد، چنین است: «من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود» (دوم سموئیل ۱۴:۷). بدینسان فرزند داود، فرزند خدا نیز هست و تخت و پادشاهی او تا به ابد استوار خواهد بود (دوم سموئیل ۱۶:۷).

مدتها پس از مرگ داود، وی بخاطر این عهد مورد ستایش قرار می‌گیرد. نمونه‌ای از این امر را در مزمور ۸۹ می‌توان مشاهده نمود (همچنین به مزمور ۱۳۲ مراجعه کنید). سراینده مزامیر، مزمور خود را با حمد و تجلیل از خدا بخاطر محبت مبتنی بر عهدش (در زبان عبری Hessed) و نیز امانتش که تا ابد باقی است، آغاز می‌کند (آیات ۱و۲). در این مزمور همه امید قوم اسرائیل بر نبوتهای ناتان در مورد داود متمرکز می‌شود (دوم سموئیل باب ۷) و درواقع این عهد با داود بعنوان مهم‌ترین وعده از میان همه وعده‌های الهی محسوب می‌شود:

«با برگزیده خود عهد بسته‌ام برای بنده خویش داود قسم خورده‌ام که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالاباد و تخت تو را نسلاً بعد نسل بنا خواهم نمود».

(مزمور ۸۹۴ ù3 :)

سپس موضوع مزمور کاملاً تغییر می‌کند و سراینده مزامیر به ساحتهای قدسی و آسمانی قدم می‌گذارد که در آنجا خدا توسط همه مخلوقات و موجودات آسمانی ستایش می‌شود. از آنجا خدا حاکمیت خود را بر جهان اعمال می‌کند، طبیعت را کنترل می‌کند و به قوم خود فیض می‌بخشد (مزمور ۱۸–۵:۸۹). اما در اینجا ما با تغییر ناگهانی موضوع روبرو نیستیم زیرا این حاکمیت پرجلال الهی بر زمین، باید توسط داود و خاندان او تحقق یابد. عهدی که با داود منعقد گشت، همه وعده‌های عهدهای قبلی را در خود داشت. سراینده مزمور در مورد خدا می‌گوید:

«عدالت و انصاف اساس تخت تو است رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند».

(مزمور ۱۴:۸۹)

و در مورد فرزند داود می‌گوید:

«و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد».

(مزمور ۲۴:۸۹)

تحقق این عهد هم شرایطی دارد و هم وابسته به شرایط نیست:

«اگر فرزندانش شریعت مرا ترک کنند ... آنگاه معصیت ایشان را به عصا تأدیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانها لیکن رحمت (Hessed) خود را از او برنخواهم داشت و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد».

(مزمور ۸۹:۳۰، ۳۴-۳۲)

ما قبلاً عملکرد این اصل شرطی و غیرشرطی را در بیابان دیدیم یعنی زمانی که یک نسل کامل از قوم برگزیده در بیابان بخاطر گناهان خود مردند اما نسلی جدید، با توجه به وعده الهی به حیات خود ادامه داد. ما مشاهده خواهیم نمود که این امر در تاریخ قوم اسرائیل بارها و بارها بوقوع می‌پیوندد. این امر بروشنی بیانگر این است که بی‌وفایی و امین نبودن قوم برگزیده باعث داوری خدا بر آنان می‌شود اما این امر هرگز باعث از بین رفتن امانت خدا به عهد خود (Hessed) نمی‌گردد. به هر شکل، در میان قوم برگزیده و بی‌ایمان، گروهی خاص امین و وفادار باقی می‌مانند زیرا خدا امین و وفادار است.

داود

وعده‌هایی از خدا دریافت نمود که همه وعده‌های قبلی عهد را در خود داشت و همه این وعده‌ها رابا خاندان و ذریت داود مرتبط می‌ساخت.

سلیمان

سلیمان در سال ۹۶۱ قبل از میلاد، بجای پدر خود داود بر تخت پادشاهی جلوس نمود. وی شخصیت پیچیده‌ای داشت که همانند پیشینیان خود، علاوه بر داشتن نکات مثبت و نویدبخش در آن قصورات و ضعفهای مهمی نیز دیده می‌شود. در روایت بابهای ۱۰-۳ اول پادشاهان، بیشتر بر روی نکات مثبت این فرد که در نبوت ناتان نبی به او بعنوان پسر خدا و سازنده هیکلی اشاره می‌شود، تأکید می‌شود. به برخی از ویژگیهای منفی حاکمیت او همچون ازدواج با زنان اقوام بت‌پرست و نااطاعتی روحانی، بدون هیچگونه تفسیری فقط اشاره می‌شود و تنها پس از آنکه ما با فضایل او بیشتر آشنا می‌شویم، در مورد این نکات منفی بیشتر توضیح داده می‌شود.

ویژگیهای بارز سلیمان بگونه‌ای نقل می‌شوند که وی را بعنوان فردی بنمایانند که جلال سلطنت داودی را به اوج خود رساند. داود رهبری هوشمند بود و از مشورت اشخاص حکیم سود می‌جست. از سلیمان بعنوان رهبر حکیم اسرائیل نام برده می‌شود که از خدا خواست تا فهم و دانایی به او عطا فرماید تا بتواند امور و مسائل قوم را حل و فصل نماید (اول پادشاهان ۹-۶:۳، ۳۴-۲۹:۴). این امر که حکمت وجه مشخصه حاکمیت وی بود، ضرورت بررسی اهمیت حکمت را در الهیات کتاب‌مقدسی به ما نشان می‌دهد (به فصل هجدهم مراجعه کنید). پادشاهی که با حکمت حکمرانی می‌کرد، نه تنها با اخذ تصمیمات هوشمندانه عدالت را برقرار می‌ساخت (اول پادشاهان ۲۸-۱۶:۳) بلکه همچنین در ایام او مطابق وعده عهد، در سرزمین موعود رفاه و سعادت نیز حاکم گشت (اول پادشاهان ۲۸-۲۰:۴). وی در پی درک روابطی بود که بین همه اجزا و بخشهای خلقت حاکمند (اول پادشاهان ۳۴-۲۹:۴). اساس و بنیان حکمت او مکاشفه خدا و عهد او بود. حتی شکوه و عظمت هیکل نیز با حکمت سلیمان ارتباط داشت.

مهم‌ترین اقدام مذهبی داود آوردن تابوت عهد به اورشلیم و تبدیل این شهر به نقطه‌ای محوری در رابطه مبتنی بر عهد با خدا بود. وعده‌های خدا در مورد رابطه او با قوم خود و سرزمینی که وی به آنان بخشیده بود، بر شهر اورشلیم یا صهیون متمرکز بودند. سلیمان هیکل را بعنوان محل سکونت خدا در شهر مقدس بنا نمود. جلال این هیکل به تفصیل در اول پادشاهان بابهای ۷-۵ شرح داده شده است اما الهیات هیکل در دعای سلیمان در مورد وقف معبد دیده می‌شود (اول پادشاهان باب ۸).

هیکل در وهله نخست جایگزین خیمه بود و پرستشگاهی ثابت و دائمی در سرزمین موعود محسوب می‌شد. هنگامی که تابوت عهد به هیکل آورده شد، جلال خداوند آن مکان را پر ساخت (اول پادشاهان ۱۰-۶:۸). این مکان پس از این دیگر به مکان گذرانیدن قربانی و مصالحه با خدا تبدیل می‌گشت. هنگامی که گناه همچون ابری بین قوم و خدا حائل می‌گشت، توبه و دعا بسوی هیکل باعث آمرزش گناهان می‌شد. توسط این بنا و خدمتی که در آن انجام می‌شد رابطه مبتنی بر عهد حفظ می‌شد (اول پادشاهان ۵۳-۱۵:۸). حتی وعده به اقوام دیگر نیز بر این نقطه متمرکز می‌شد زیرا آنان در این معبد بود که می‌توانستند در حضور خدا پذیرفته شوند. وجود هیکل شهادتی به همه ملتها بود که خدا در اسرائیل ساکن است و اینکه او را توسط نامی که مکشوف نموده است و بر هیکل نیز نهاده شده است، می‌توان یافت. به عبارت دیگر شخصی غیریهودی تنها توسط آمدن به هیکل می‌توانست به قوم خدا بپیوندد زیرا خدا بر آن شده بود که در این مکان به کسانی که در جستجوی او هستند خود را بشناساند (اول پادشاهان ۴۳-۴۱:۸).

البته حاکمیت سلیمان و شخصیت او دچار ضعف و نقصان گشت. با وجود این، تاریخ کتاب‌مقدس قبل از هرچیز برروی جنبه‌های مثبت سلیمان تأکید می‌کند، زیرا با تکیه بر این نکات است که اهمیت الهیاتی شخصیت سلیمان را می‌توان دریافت. وی براساس عهد، پسر خدا بود که توسط وی حاکمیت خدا بر سرزمین خدا ممکن می‌شد. وی همراه با داود الگوی حاکمیت نجات دهنده – پادشاه مسیحایی را نشان می‌دهد. حاکمیت مسیحایی شامل حکمت حقیقی، جلال سرزمین موعود و خاندان سلطنتی می‌شود. ویژگی دیگری که آن را کامل کننده این حاکمیت می‌توان دانست، خانه خدا بود که برای قوم اسرائیل محور مرئی جهان کائنات و ملاک واقعیت و حقیقت بود.

سلیمان

الگوی حاکمیت خدا را که توسط پادشاه مسح شده (مسیح) ممکن می‌شود، تحقق بخشید.

الگوی حاکمیت در سرزمین جدید

خلاصه

در نتیجه ترکیب دوران حاکمیت شاؤل، داود و سلیمان، الگوی حاکمیت خدا در سرزمین جدید آشکار شد. اساس این حاکمیت عهد بود. پادشاه نمایانگر کل قوم بعنوان طرفی که خدا با وی عهد بسته است، بود. در عین حال، در کنار هیکل و عملکرد آن در مصالحه و آمرزش گناهان، او عاملی بود که توسط وی حاکمیت خدا بر قوم ممکن می‌گشت.

ملکوت   خداانسان‌جهان

خلقت   خداآدم و حواباغ عدن

سقوط

طوفان   خدانوح‌کشتی

ابراهیم   خداذریت ابراهیم‌کنعان

موسی   خداوندقوم اسرائیل‌کنعان

داود   خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم

موضوعات اصلی

داوری

پادشاهی

هیکل

عهد داودی

برخی کلمات کلیدی

محبت مبتنی بر عهد (Hessed)

راهی که باید پیموده شود

حاکمیت خاندان داود در اورشلیم ثابت و استوار می‌شود – داودی جدید در اورشلیمی جدید حکومت خواهد نمود، ارمیا ۶–۵:۲۳، حزقیال ۳۱–۲۰:۳۴ – مسیح، داود جدید، اعمال ۳۳–۲۹:۲، ۳۴–۳۲۲۳:۱۳.

راهنمای مطالعه فصل هفدهم

۱– باتوجه به نگرشی که در مورد پادشاهی در این فصل بیان شد چرا خدا در مورد شاؤل چنین سختگیر بود؟ آیا برای قوم اسرائیل طلبیدن پادشاه کار نادرستی بود؟

۲– دوم سموئیل ۱۴–۱:۷ را مطالعه کنید. چرا فکر می‌کنید که بعضیها این قسمت را محور الهیاتی کتب اول و دوم سموئیل می‌دانند؟ به آنچه که نویسندگان دیگر کتب کتاب‌مقدس در این مورد می‌گویند مراجعه کنید: مزمور ۸۹، ۱۳۲، اشعیا 9۷ : ùδ، 55 : 1–4، ارمیا ۶–۵:۲۳، ۲۶–۲۳:۳۳، حزقیال ۲۴–۲۰:۳۴.

۳– سلیمان چگونه به نبوت ناتان نبی در مورد فرزند داود در دوم سموئیل ۱۴–۱۲:۷ تحقق بخشید؟ با توجه به این نکته که اسرائیل فرزند خدا است، فرزند خدا بودن سلیمان چه معنایی دارد؟

۴– الهیات کتاب‌مقدسی را در مورد پادشاهی بر قوم خدا، آنگونه که تا زمان سلیمان مکشوف شده بود، بشکل خلاصه بیان کنید.

فصل هجدهم

حیات ایمان

A W مسیح قوت خدا و حکمت خدا است (اول قرنتیان ۱:۲۴).

لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است (اول قرنتیان ۱:۳۰).

ضروریست که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد (لوقا ۲۴:۴۴).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس: همان مطالبی که در فصول ۱۷-۹ ذکر شده است.

اسرائیلیهای مؤمن در زندگی روزمره

موضوع کلی و غالب در کتب عهدعتیق وجود خدا بعنوان خالق، بوجود آورنده عهد و نجات‌دهنده است. وی خدایی دور از دسترس و دست‌نایافتنی نیست که در هاله‌ای از ابهام و پوشیدگی خود را از نظر بپوشاند بلکه او خدایی است که خود را بشکلی شناسانیده است که تمام حیات قوم او در آنچه که وی برای نجات آنان انجام داده، معنا می‌یابد: خدا زنده و فعال است و خداوندی خود را برکل جهان اعمال می‌کند تا آن را مقتدرانه بسوی هدفی که وی برایش درنظر گرفته هدایت کند. در تاریخ، زنان و مردانی اسرائیلی را می‌توان یافت که با پذیرش وعده‌های عهد و تلاش برای بکارگیری آنها در زندگی‌اشان به کلام و عمل خدا واکنش نشان دادند.

نویسندگان بسیاری از کتب کتاب‌مقدس توجه خود را برروی اشخاصی متمرکز ساخته‌اند که در تاریخ کتاب‌مقدس نقشی کلیدی داشتند. این چشم‌انداز در مورد وقایع مهم باعث نادیده گرفتن این واقعیت می‌شود که اغلب، نسلهای بسیاری بدون وجود چنین اشخاصی بدنیا آمده، رشد کرده و از دنیا رفته‌اند. در زندگی قوم اسرائیل در دوران باستان هرروز سه معجزه و هفته‌ای یک جنگ مقدس بوقوع نمی‌پیوست. بسیاری از اشخاص زندگی عادی خود را درحالی که خدا هیچ کار جدیدی انجام نمی‌داد سپری می‌کردند. در مقابل هر قهرمان اسرائیلی، هزاران اسرائیلی معمولی وجود داشت که خدا را توسط آنچه که کاهنان و انبیا تعلیم می‌دادند

می‌شناختند و در پی این بودند که در زندگی وقف شده خود، در خانه و زندگی خانوادگی و در پرستش خدا، از شریعت اطاعت کنند.

این زندگی مبتنی بر ایمان که بسیاری از اسرائیلیها آن را داشتند چه بود؟ بسیاری از گزارشات و روایات کتاب‌مقدس به قوم بعنوان یک کلیت اشاره دارند و به وقایع مهم و اعیاد اصلی توجه می‌کنند. ما می‌توانیم چنین فرض کنیم که اَشکال تأکید شده پرستش عمومی، بجا آوردن اعیاد بزرگ سالانه و بجا آوردن قربانی‌های ضروری، در مجموع تفکر مذهبی و اعمال اسرائیلیهای مؤمن را تشکیل می‌دادند. اما چگونه این مؤمنین بین ایمان خود و زندگی روزمره‌اشان ارتباط بوجود می‌آوردند؟

اعمال نجات‌دهنده خدا

معنایی عمیق برای زندگی هرروزه مردم عادی داشت.

شناخت و ترس خدا

روایات خلقت به ما یادآوری می‌کنند که انسان بودن و به صورت خدا خلق شدن به معنای داشتن رابطه‌ای ویژه با خدا، انسانهای دیگر و جهان مخلوق است. کلام خدا به آدم و حوا نازل شد تا آنان را قادر سازد که بفهمند آنان که هستند و وظیفه آنان در جهان چیست. کلام خدا به آنان نقطه شروعی برای شناخت حقیقی عطا نمود و چارچوبی برای درک صحیح جهان برای آنان فراهم ساخت. خدا با شناسانیدن خود به آنان بعنوان خالقلشان، دستیابی به هر عنصری از شناخت حقیقی را بعنوان دستیابی به حقایقی در مورد خودش معرفی نمود. اما خدا آنچه را که انسان خودش می‌توانست بشناسد و به آن دست یابد، به انسان نگفت. انسانها در چارچوب و زمینه مکاشفه این آزادی را دارند که مغز و حواس خدادادشان را بکار گیرند، دانش کسب کنند، این دانش را طبقه‌بندی کنند، روابط بین پدیده‌ها را استنتاج کنند، اختراع کنند، طرح و برنامه بریزند و بر جهان خلقت تسلط یابند.

همانگونه که در فصل ده مشاهده نمودیم، گناه شامل رد کردن نظم و سلسله مراتب حاکم بر خلقت و امتناع از پذیرش مکاشفه بعنوان بنیان شناخت حقیقی ما است. نکته اساسی و محوری کتاب امثال این اصل است: «ترس یهوه آغاز علم است» (امثال ۷:۱) که گناه به منزله انکار این اصل می‌باشد. ما مشاهده نمودیم که فرآیند تفکر در رابطه انسان با خدا و نیز خلقت چقدر اهمیت دارد. تفکر نادرست به بوجود آمدن روابط نادرست

منجر می‌شود. بنابراین فرآیند نجات باید شامل احیای طریق صحیح تفکر باشد و همانقدر که بدن یا روح انسان نیاز به تجدید حیات دارد فکر او نیز به این امر محتاج است.

اگر ترس خداوند ابتدای علم و شناخت (امثال ۹:۱) و ابتدای حکمت باشد (امثال ۱۰:۹)، پس معنای این ترس چیست و از کجا بوجود می‌آید؟ بر طبق دعای سلیمان در هنگام وقف معبد، ترس خداوند با عهد و آنچه که در هیکل انجام می‌گرفت در ارتباط است (اول پادشاهان ۴۳–۳۸:۸). این ترس به معنای هراس و وحشت از خدا نیست بلکه به معنای ترس آمیخته با احترام و توکل به مکاشفه نجات‌بخش خدا است (تثنیه ۱۰:۴، ۲:۶، ۱۲:۱۰ŭ2021). معادل توکل به مسیح و ایمان به انجیل، در عهدعتیق ترس از خدا است. ترس خداوند واکنش ایمان به همه آن چیزهایی است که خدا برای نجات قوم خود انجام داده و توسط کلامش آنها را بیان و تفسیر نموده است.

بتدریج که مکاشفه نجات‌دهنده خدا بشکل پیشرونده توسط وعده‌های عهد، شریعت سینا، اعمال عظیم نجات‌بخش در خروج و پیروزی در کنعان آشکار می‌شود، چارچوب درک حقیقت نیز روشنتر می‌شود. از ابتدا قوم خدا برای بدست آوردن شناخت و درک حقیقی تقلا می‌کردند. در مراحل اولیه، قوم خدا تحت مراقبت و تعلیم شریعت قرار گرفتند زیرا نمی‌توانستند تصویری کامل و واضح از زندگی‌ای که با مقام والای آنان در عهد سازگار باشد، داشته باشند. اما در زمان سلیمان ساختار و نقشه کلی نجات و ملکوت، توسط نحوه رفتار خدا با قوم خود از زمان ابراهیم تا سلیمان، آشکار شده بود. بنابراین در چارچوب شریعت و مکاشفه عطا شده توسط نبوت، حکمت بعنوان فعالیتی انسانی که درنهایت نتیجه عملکرد فیض خداست، مطرح می‌شود. گویی خدا توسط خادم خود سلیمان نشان می‌دهد که چارچوب نجات اینک بشکل مشخص آشکار شده است و فرد مؤمن این آزادی را دارد تا در این چارچوب و محدوده دانش و معرفت را بجوید.

کلام خدا

و اعمال نجات‌بخش الهی چارچوبی را برای واکنش مبتنی بر احترام و توکل بوجود می‌آورند. مسأله کسب دانش و حکمت در این چارچوب که «ترس خداوند» خوانده می‌شود، آغاز می‌گردد.

نظم، بی‌نظمی و احیای نظم

انتظام نخستین خلقت بیانگر رابطه صحیح بین خدا، انسان و جهان می‌باشد که این رابطه بیانگر شخصیت خدا است. بنابراین این جهان هماهنگ و نیکوست (پیدایش ۳۱:۱). عصیان آدم و حوا منجر به بوجود آمدن آن

حد از بی‌نظمی شد که بر روی همه روابط تأثیر نهاد. برخلاف ظاهر امور، چه در آن زمان و چه در حال حاضر، اغتشاش و بی‌نظمی نه ضایعه‌ای جزئی و کوچک بلکه امری مرگ‌آور و مضمحل کننده بود (پیدایش ۱۷:۲، ۱۹–۱۷:۳، رومیان ۱۲:۵، ۲۰–۱۹:۸). تفکر انسانی که منعکس‌کننده این عصیان است بیانگر حماقت است و نه حکمت و متضمن منکوب نمودن و پوشاندن آگاهانه و شریرانه حقیقت می‌باشد (رومیان ۲۳–۱۸:۱، اول قرنتیان ۲۵–۱۸:۱).

از لحظه‌ای که خدا عمل نجات را آغاز می‌کند ما می‌توانیم تأثیر فرآیند تجدید حیات را برقوم خدا ببینیم. در ابتدا نشانه‌هایی از جلال و بارقه‌هایی از آنچه که باید ظاهر شود، دیده می‌شود. تجدید حیات با حیات قومی آغاز می‌شود که خدا آنان را توسط مکاشفه آشکار شونده و ایمانشان با خود پیوند داده است. قوم خدا خود را گروهی اندک از برگزیدگان و قومی خاص در جهانی ملحد می‌بینند. وعده‌های خدا هنگامی که توسط عملکرد نجات‌بخش او درک می‌شوند، به واقعیت تجدید حیات همه امور در آینده اشاره دارند. این وعده‌ها همچنین ماهیت نظم نخستین و اضمحلال و انحطاط جدی‌ای را که توسط گناه بوجود آمده است بخوبی نشان می‌دهند.

قوم اسرائیل این وظیفه عقلانی را بعهده داشت که معنای مرحله فعلی تجربه نجات را در فرآیند نجات کامل درک کند. یک مؤمن اسرائیلی با مسائلی مشابه با مسائلی که ما مسیحیان با آنها روبرو هستیم، روبرو بود. رابطه با خدا و انسانها و خلقت به چه شکل و تا چه حد احیا شده بودند و به چه شکل هنوز احیا نشده بودند؟ واکنش ایمان به جهان بی‌ایمان چه باید باشد؟ یک ایماندار در خلقتی که هنوز تجدید حیات نیافته بود با ایمانداران دیگر و بی‌ایمانان چگونه باید رابطه ایجاد می‌کرد؟ ادبیات حکمت عهدعتیق بیانگر جستجوی قوم اسرائیل برای رسیدن به درک و معرفت در جهانی است که همه روابط در آن بخاطر انکار خدا در هم ریخته و آشفته‌اند. اما همانگونه که اشاره نمودیم خدا اجازه نداد که گناه همه روابط را کاملاً نابود سازد زیرا پس از ورود گناه به جهان نیز، کماکان نظم بر جهان حاکم بود و طبیعت هنوز از تداوم حیات انسانی حمایت می‌نمود. همچنین باید این موضوع را نیز درک نمود که تنها نیکویی خدا که توسط کلامش حکمت را به انسان می‌بخشد، می‌تواند انسان را قادر سازد که در تلاش خود برای کسب حکمت و معرفت پیشرفت کند و موفق شود.

نظام خلقت

بخاطر گناه دستخوش بی‌نظمی شد و توسط اراده خدا مجدداً نظم بر آن حاکم می‌شود. نظم احیا شده تفکر صحیح را نیز شامل می‌شود.

کتب امثال، ایوب و جامعه در میان کتب عهدعتیق که به موضوع حکمت پرداخته‌اند، کتب اصلی محسوب می‌شوند. این کتب در چارچوب مکاشفه یا ترس خداوند موضوعات خود را مطرح می‌کنند. این کتب از چشم‌انداز قوم اسرائیل که قوم عهد و ایمان است، به غوروبررسی در تجربه انسانی می‌پردازند. جهان و حیات انسانی واجد معنا است زیرا نه تنها خدا خلقت خود را از اغتشاش و بی‌نظمی حفظ می‌کند بلکه همچنین خدا نشان داده است که همه امور را در رابطه صحیحی که باید با هم داشته باشند قرار می‌دهد.

کتاب امثال ما را دعوت می‌کند که مجموع تجارب خود را در نظر بگیریم و برای یافتن روابط بنیادینی که زندگی را منسجم و منطقی و با معنا می‌سازند، آنها را مورد بررسی قرار دهیم. در این کتب شخص حکیم تلاش می‌کند تا ماهیت واقعی امور را درک کند و در برابر نظمی که برای زندگی کردن با خدا بوجود آمده است، سر تعظیم فرود آورد. هر یک از مثلهای کتاب امثال شرح و بیان تفصیلی شریعت سینا نیستند که توسط خدا عطا شده‌اند، بلکه تأملات و تفکرات انسانی در پرتو حقیقت خدا در مورد تجارب مختلف می‌باشند. بنابراین، این امثال نشان می‌دهند که انسان بودن آنگونه که مورد نظر خدا است به معنای آموختنِ فکر کردن و عمل کردن بشکلی خداپسندانه است. این گفته به معنای آن است که در مکاشفه، خدا چارچوب اصلی برای تفکر خداپسندانه را بوجود آورده است اما او بجای ما فکر نمی‌کند. هنگامی که ما تلاش می‌کنیم حکیم باشیم (یعنی بشکلی خداپسندانه بیندیشیم) و از حماقت اجتناب کنیم (یعنی بشکلی ملحدانه نیندیشیم)، در مورد تصمیماتی که می‌گیریم، مسؤولیم. تصمیمات ما در صورتی می‌توانند حکیمانه تلقی شوند که در پرتو حیاتی که خدا بعنوان هدف دربرابر ما نهاده است، گرفته شوند.

اما باوجود اینکه بسیاری از تجارب انسانی به شکلی که امثال بیان می‌کند قابل پیش‌گویی و تبیین هستند، اما ما همواره با قلمرویی رازآمیز و ناگشوده روبرو هستیم. خدا عظیم و نامتناهی است و طرق او اغلب از ما پنهان هستند (ایوب ۷:۱۱، اشعیا ۹–۸:۵۵) خدا تصویر کاملی از آنچه که منظور و هدف اوست بر ما آشکار ننموده است و درواقع اگر وی چنین کاری نیز می‌کرد، ما قادر به درک این تصویر نبودیم. بنابراین فرد مؤمن ممکن است بار رنج و مصیبتی روبرو شود که بی‌معنا بنظر رسد و مراقبت و تسلط خدا را بر امور زیر سؤال ببرد. کتاب ایوب به بررسی این نظم پنهان می‌پردازد. عالیترین بیان حکمت را نیز در این کتاب می‌توانیم ببینیم زیرا حکمت، فروتنانه تصدیق می‌کند که انسانها موجوداتی خُرد و ضعیفند و محبت مشفقانه خدا می‌تواند در طرقی متجلی شود که ما نمی‌توانیم آنها را درک کنیم. بنابراین به ما خاطرنشان می‌شود که حکمت هرگز تکیه عقلانی

بر برخی نظریات نیست، بلکه شامل توکل به اراده مطلق خدایی پرفیض و بخشنده و در عین حال اسرارآمیز می‌باشد.

عظمت خدا، تنها سرچشمه رازآمیز بودن امور برای قوم خدا نیست. گناه و فساد موجود در انسان باعث می‌شود تا نظم امور آشفته و درهم بنظر رسد و درک روابط مشکل گردد. در مواقعی، حتی کنکاش برای رسیدن به حکمت حقیقی، انسان را در برابر بن‌بستی گذرناپذیر قرار می‌دهد. کتاب جامعه نشان می‌دهد که نه تنها اقوام بت‌پرست بلکه حتی قوم اسرائیل نیز در معرض این خطر قرار دارند که اسیر قالبهای فکری خشک و انعطاف‌ناپذیر شوند که می‌تواند باعث تحریف حقیقت و مبهم شدن آن گردد. این امر به معنای آن است که گناه انسانی نه تنها می‌تواند باعث آشفتگی و درهم ریختگی روابط گردد بلکه ما ایمانداران را در معرض گرفتار شدن در بند تفکر نادرست و سؤتعبیر امور قرار دهد.

کتب حکمت

بیانگر تلاش انسانی برای دستیابی به معرفت و درک، در چارچوب و محدوده مکاشفه خدا است. این واقعیت که در طرق خدا قلمروهایی رازآمیز و ناشناخته وجود دارند باعث می‌شود تا ما به نیکویی او توکل کنیم.

ستایش خداوند

اگر ما بخواهیم فقط در چند سطر به کتاب مزامیر بپردازیم، در حق آن بی‌عدالتی روا داشته‌ایم و من فقط به چند ویژگی عمده این کتاب می‌پردازم که این مجموعه شعری را از نظر الهیاتی مهم می‌سازد. اَشکال مختلفی از مزمور وجود دارند که وجود هر یک بیانگر کاربرد این مزامیر در موقعیتهای گوناگون می‌باشد. این مزامیر نشان می‌دهند که چگونه اشخاص و جماعتها در مورد خدا و رابطه خود با او می‌اندیشیدند. نقطه آغاز مزامیر همانند کتب حکمت الهیات عهد و تاریخ نجات می‌باشد اما وجه تمایزشان از کتب حکمت این است که مزامیر واکنشی آگاهانه به آنچه که خدا انجام داده است می‌باشند.

یکی از مهم‌ترین اَشکال مزمور، سرودهای ستایش و شکرگزاری هستند. سرایندگان مزامیر خدا را بعنوان آفریننده، نجات‌دهنده، پادشاه و بعنوان کسی که شهر صهیون را به شهر مقدس خود تبدیل نموده است، حمد و ستایش می‌کنند. پرستش خدا مشخصاً بیادآوری اعمال پرقدرت خدا در نجات قوم اسرائیل در طول تاریخ است.

مزامیر مرثیه‌گونه اغلب بیانگر تضاد بارز بین جایگاه و مقام اعلان شده قوم خدا و تجربه عملی آنان در جفا و مصیبت است. برخی از این مزامیر با این حس اطمینان بپایان می‌رسند که خدا برای نجات قوم خود هنوز باید عمل کند و قوم خود را احیا نماید. در برخی از مزامیر شکرگزاری، آنچه که خدا به قوم خود عطا کرده است دیده می‌شود. برخی مزامیر نیز بجای آنکه خدا را مخاطب قرار دهند سعی می‌کنند تعلیم دهند و حکمت را به قوم خدا منتقل سازند.

بنابراین مزامیر و کتب حکمت نشان می‌دهند که تاریخ نجات، عهد و کلام نبوتی از سوی خدا، فقط ایده‌های مذهبی در مورد نگارشات زمانهای گذشته نیستند بلکه مواجهه‌ای با خدای زنده محسوب می‌شوند. واقعیتهای بزرگ عینی عمل خدا برای نجات قوم خود را نمی‌توان نادیده گرفت. این واقعیتها بنیان و اساس تجربه و تلاش روحانی هستند. این واقعیتها برانگیزنده زهد، پرستش و اعمال نیکو هستند. این واقعیتها طرقی ضروری هستند که روح خدا توسط آنها به قلب و فکر و روح کسانی که آنان را به مشارکت با خود خوانده است، تجدید حیات می‌بخشد.

کتب حکمت و مزامیر

مشارکت هر روزه کسانی را با خدا نشان می‌دهد که می‌دانستند نجات یافتن توسط رحمت خدا چیست.

تجدید حیات وجود انسانی

خلاصه

قدرت خدا در بخشیدن تجدید حیات توسط نجات در زندگی تک‌تک اعضای قوم خدا عمل می‌کرد. مکاشفه نجات چارچوبی را بوجود آورده است که ذهن فرد نجات یافته در آن عمل می‌کند تا واقعیت را درک

کند. مؤمنان با کسب دانش حقیقی از جهان آفریده خدا و با حمد و ستایش خداوند، مشارکت خود را با خدا نشان می‌دهند.

ملکوت   خداانسان‌جهان

خلقت   خداآدم و حواباغ عدن   نظم

سقوط   بی‌نظمی

طوفان   خدانوح‌کشتی

ابراهیم   خداذریت ابراهیم‌کنعان   سایه‌ای از موسی   خداوندقوم اسرائیل‌کنعان   احیای نظم

داود   خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم   نمایانده می‌شود

موضوعات اصلی

انتظام خلقت

ترس خداوند

تجدید حیات فکر

برخی کلمات کلیدی

نظم

حکمت

دانش

راهی که باید پیموده شود

مسیح پادشاه، فردی است که صاحب حکمت حقیقی خواهد بود، اشعیا ۵–۱:۱۱ – عیسی، منبع حکمت، حکمت ما شد، متی ۲۸–۲۴:۷، اول قرنتیان ۳۰:۱.

راهنمای مطالعه فصل هجدهم

۱– مکاشفه خدا صرفاً مطالبی اضافه برحقایقی که ما قبلاً می‌دانستیم نیست بلکه با مرتبط ساختن هرآنچه که ما می‌دانستیم با آفریننده جهان و نیز با هدفی که وی برای جهان مدنظر دارد، دانسته‌های ما را تغییر می‌دهد. با توجه به آموزه آفرینش و نیز آموزه گناه این پیش فرض را مورد بررسی قرار دهید.

۲– ترس خداوند چیست؟ اول پادشاهان باب هشتم را بخوانید و به رابطه ترس خداوند با هیکل خدا توجه کنید.

۳– جملات مَثَل‌گونه بابهای ۲۹–۱۰ کتاب امثال، احکام کلی بر مبنای ده فرمان نیستند، بلکه تأمّلات شخصی در مورد تجارب انسانی هستند که در پرتو «ترس خداوند» انجام شده‌اند. چگونه امثال ۵–۴:۲۶ این امر را بیان می‌کند؟ آیا برای تأیید این موضوع می‌توانید مثالهای دیگری بیابید؟

۴– مزامیر زیر را بخوانید و موقعیتهایی را که این مزامیر در مورد آنها هستند، خواه این موقعیتها فردی باشند و خواهد جمعی، مشخص کنید: مزمور ۱، ۱۸–۱:۲۲، ۹۳، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۰.

فصل نوزدهم

سایه ناپدید شونده

A W پس بخاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آور والا بزودی نزد تو می‌آیم و چراغدانت را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی (مکاشفه ۵:۲).

زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم. (دوم قرنتیان ۲۱:۵).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، اول پادشاهان ۲۲-۱۱، دوم پادشاهان. سلیمان اجازه داد که ملاحظات سیاسی و آرزوهای شخصی رابطه او را با خدا خدشه‌دار کنند و این امر به نوبه خود تأثیر بدی بر حیات قوم اسرائیل گذاشت. پسر سلیمان حکومتی ستمگرانه را آغاز نمود که باعث عصیان قبایل شمالی و تجزیه پادشاهی قوم اسرائیل شد. اگرچه در زندگی سیاسی و مذهبی هر دو حکومت پادشاهی، نقاط اوج و کمال نیز دیده می‌شود اما هر دو پادشاهی دچار انحطاط شدند. نسل جدیدی از انبیا برعلیه جهتی که حیات قوم روبه سوی آن داشت، هشدار دادند اما شرایط بیش از پیش بدتر می‌شد. در سال ۷۲۲ پیش از میلاد، پادشاهی شمالی اسرائیل در اثر حمله امپراطوری آشور سقوط کرد. در سال ۵۸۶ پیش از میلاد نیز پادشاهی جنوبی یهودا تحت سیطره بابلیها درآمد. اورشلیم و معبد آن ویران گشت و بخش عظیمی از جمعیت آن به بابل تبعید شدند.

هشدار انبیا

از زمانی که خدا قوم اسرائیل را براساس عهد خویش با آنان بعنوان قوم برگزیده خود بوجود آورد، در مورد بی‌وفایی نسبت به شکستن عهد هشدارهایی وجود داشت. مسؤولیت نشان دادن این بی‌وفایی به قوم، عمدتاً بر دوش انبیا بود. موسی را می‌توان نخستین نبی بزرگی دانست که خدمت نبوتی او الگویی را برای همه انبیای بعدی بوجود آورد. نبی بعنوان سخنگوی خدا و واسطه انسانی کلام خدا، نقشه خدا را برای نجات مکشوف می‌نمود. ما مشاهده نمودیم که چگونه این نقشه نجات دربردارنده رابطه مبتنی برعهد بود. بدون شک فیض خدا مهم‌ترین ویژگی عهد و اعمال نجات‌بخش وی بود. خدا بدون هیچ‌گونه قید و شرطی قومی را که شایسته هیچ

چیز نبودند، برگزید. خدا در طی تاریخ این قوم، طریقی برای نجات به این قوم مکشوف نمود که نه تنها به آنان مربوط می‌شد، بلکه روزی در کاملیت خود، به همه ملل دنیا نیز مربوط می‌گشت. از همان ابتدا بروشنی آشکار بود که گزینش این قوم بدون توجه به هیچ فضیلتی در آنان صورت گرفته است و نجات عطایی مجانی است که فقط توسط ایمان می‌توان آن را یافت.

اما فیض مجانی و گزینش بی‌قید و شرط نباید باعث می‌شد تا داوری و عدالت خدا نادیده گرفته شود. ما قبلاً مشاهده نمودیم که چگونه داوری الهی برعلیه کنعانیهای بت‌پرست اعمال شد. بر طبق نگارشات کتاب‌مقدس در همه این موارد، کسانی که داوری شدند، مستحق مجازاتی بودند که بر آنان اِعمال گشت. چنین داوریهایی، مخصوصاً در مواردی که نحوه عملی شدنشان بنظر ما وحشیانه بنظر برسد، باید در پرتو تصویر کلی کتاب‌مقدس در مورد عصیان انسان برعلیه خدا درک شود.

بنابراین در مورد داوری خدا بر برگزیدگان خودش چه می‌توانیم بگوییم؟ زمانی که فیض نجات‌دهنده خدا در خروج از مصر نمایانگر شد، کلام نبوتی بر ماهیت رابطه مبتنی بر عهد متمرکز بود. مخصوصاً در کتاب تثنیه هشدارهایی جدی در مورد روی برگردانیدن از عهد بچشم می‌خورد. قوم اسرائیل فقط توسط فیض نجات یافته بود اما نجات یافتن توجیهی برای ارتکاب گناه نمی‌توانست باشد. نجات احیای مشارکت با خدای زنده بود. قوم خدا همواره در برابر انتخابی واقعی قرار داشتند: طریق حیات و طریق موت، برکات عهد یا لعنتهای عهد (تثنیه ۲۰–۱۱:۸، ۴۸–۱:۲۸، ۲۰–۱۵:۳۰).

ما باید در مورد درک مفهوم گزینش در عهدعتیق محتاط باشیم. اگر قوم اسرائیل برگزیده بودند، آیا این امر بدین معنا بود که آنان در ملکوت ابدی خواهند بود؟ خیر، چنین معنایی را نمی‌توان استنباط کرد. اگر یک نسل کامل از قوم اسرائیل در بیابان هلاک شدند آیا این امر بدین معنا بود که همه قوم در ملکوت ابدی جایی نخواهند داشت؟ پاسخ این سؤال نیز خیر است. موسی خارج از سرزمین موعود جان سپرد، اما می‌دانست که نجات یافته است. کلام نبوتی این موضوع را کاملاً آشکار ساخته بود که قوم اسرائیل بعنوان یک قوم نمی‌توانند در حالی که از پذیرش مسؤولیتهای حیات عهد سرباز می‌زنند، از برکات عهد برخوردار شوند.

خدا گاهگاهی انبیایی را می‌فرستاد تا به قوم هشدار دهد و آنان را بسوی خود بخواند. پس از موسی دومین نبی برجسته سموئیل بود که وظیفه وی هشیار ساختن قوم اسرائیل در مورد داشتن ادراکی صحیح از پادشاهی بود. در طول تاریخ کتاب‌مقدس انبیای دیگر بشکلی گذرا ظاهر شدند. جاد و انبیا، در دورانی که الگوی پادشاهی در حال شکل‌گیری بود، به داود خدمت کردند. ایلیا و الیشع، پس از انشقاق پادشاهی اسرائیل از یهودا، در دوران این پادشاهی خدمت نمودند. یربعام برآن شد تا پادشاهی‌ای رقیب با پادشاهی یهودا بوجود آورد و

مکانهای پرستش و کاهنان خاص خودش را مقرر کند اما این امر او را در معرض تأثیر پذیرفتن از کنعانیها قرار می‌داد.

درواقع وجه مشخصه پادشاهی اخاب (۸۵۰–۸۶۹) که با زنی کنعانی ازدواج نمود، ارتداد عیان و رسمی و تلاش برای نابودی پرستش خدای اسرائیل است. در چنین شرایط وخیمی ایلیا و الیشع ظاهر شدند تا قوم را بسوی ایمان حقیقی بازگردانند. مقابله مشهور بین ایلیا و انبیای بعل در کوه کرمل دعوتی در مورد بازگشت بسوی خدا است که فیض نجات‌بخش او توسط موسی و عهد آشکار شده بود (اول پادشاهان باب ۱۸).

خدمت نبوتی از موسی تا الیشع باید در ارتباط با مکاشفه نجات خدا درک شود. عهد همانگونه که قبلاً مشاهده نمودیم هم متضمن شرایط بود هم هیچ ارتباطی با شرایط نداشت. شرایط برخورداری از عهد این بود که کسانی که در بی‌ایمانی عهد را رد می‌نمودند، درمی‌یافتند که برکات عهد نصیب آنان نمی‌گردد. در مورد چنین بی‌ایمانی‌ای در بین اشخاص، هشدارهایی وجود دارد که اگر آنان در این بی‌ایمانی باقی بمانند، باید از میان قوم عهد اخراج شوند (لاویان ۱۰:۱۷، ۶–۱:۲۰، ۱۷–۱۳:۲۴). اگر کل قوم دچار این بی‌ایمانی باشند، آنگاه کل قوم از برکات محروم خواهند شد (تثنیه ۲۰–۱:۸، ۶۸–۱۵:۲۸) ماهیت غیرشرطی عهد بهیچوجه با ماهیت شرطی آن منافات ندارد. درواقع از مجموع این مباحث می‌توان دریافت که خدا نمی‌توانست اجازه بدهد که بی‌ایمانی مانع از تحقق وعده‌های او شود که در ابتدا اساساً به ابراهیم داده شده بودند. انبیا در مورد امانت خدا شهادت داده و برعلیه بی‌ایمانی هشدار می‌دادند.

انبیا

هشدار می‌دادند که کسانی که پیوسته عهد را می‌شکنند، نمی‌توانند از برکات بی‌قید و شرط آن برخوردار شوند.

لبریز شدن کاسه صبر خدا

تغییر ناگهانی شرایط قوم اسرائیل پس از سلیمان چنان واضح و مشخص است که ما دچار تعجب می‌شویم که چرا قوم شرایط خود را درک نمی‌کردند و چرا گامی در جهت تغییر آن برنمی‌داشتند. دو دلیل مشخص بچشم می‌خورد که نشان می‌دهند چرا شرایط وخیمتر می‌شد. نخستین دلیل این بود که ماهیت گناهکار قلب انسان در برابر دعوت به اصلاح و تغییر دائمی مقاومت می‌کرد. دلیل دوم این است که سقوط از مرتبه قومی والامقام در زمان داود بسوی نابودی و تبعید به بابل عملاً چهارصد سال بطول انجامید. قوم اسرائیل با انسانهای

معاصر تفاوت زیادی نداشتند که فقط برای زمان حال زندگی می‌کنند و به گذشته یا آینده دوردست توجه چندانی ندارند.

انحطاط قوم با عصیان و جدا شدن قبایل شمالی آغاز شد. تأسیس پادشاهی شمالی با مذهبی که ترکیبی از مذهب قوم و مذاهب کنعانی بود، حرکتی خطرناک و قهقرایی بسوی اضمحلال محسوب می‌شد (اول پادشاهان ۲۵:۱۲–۳۳، ۲۹:۱۶–۳۴). اما در جنوب نیز مشکلات دیگری وجود داشت. علیرغم اینکه پادشاهی یهودا صاحب معبد بود، کاهنان شرعی در آنجا خدمت می‌کردند و خاندان سلطنتی داود بر آنان حکومت می‌کرد اما نااطاعتی از خدا روزبروز بیشتر می‌شد. گاهی پذیرش اعمال بت‌پرستانه بچشم می‌خورد (اول پادشاهان ۲۱:۱۴–۲۴) و گاهی این باور غالب می‌شد که فقط بجا آوردن مراسم ظاهری مربوط به پرستش خدا کافیست (اشعیا ۱۲:۱–۲۰، ارمیا ۱:۷–۷). ایلیا فرستاده شد تا ارتداد قوم را در زمان اخاب به مبارزه بطلبد (اول پادشاهان ۲۹:۱۶ – ۶:۱۷، ۱:۱۸–۴۰). پیام او در مجموع این بود که برای بازگشت بسوی خدا هنوز فرصت باقیست.

هرچقدر که زمان بیشتر سپری می‌شد، بیشتر آشکار می‌گشت که کاسه صبر الهی در حال لبریز شدن است. عاموس و هوشع نتوانستند قبایلی را که تحت سیطره پادشاهی شمالی اسرائیل بودند به توبه بیاورند و در سال ۷۲۲ قبل از میلاد آشوریها بر پادشاهی شمالی استیلا یافتند (دوم پادشاهان ۱۷). اگرچه به مردم یهود هشدار داده شد که از سرنوشت قبایل شمالی درس عبرت بگیرند (حزقیال باب ۲۳)، اما آنان کماکان بسوی نابودی گام برمی‌داشتند. حزقیا و یوشیا اقداماتی برای اصلاح انجام دادند (دوم پادشاهان ۱:۱۸–۸، ۱:۲۲–۲۰) اما اثرات بی‌ایمانی شرارت‌آمیز آنچنان همه‌گیر و ریشه‌دار بود که این اصلاحات نتوانست از وقوع پایان دردناک اجتناب‌ناپذیر جلوگیری کند (دوم پادشاهان ۲۶:۲۳–۲۷). در سال ۶۰۹ پیش از میلاد، امپراطوری آشور براثر حملات بابلیها سقوط کرد، و مدت کوتاهی پس از آن در سال ۵۹۷ پیش از میلاد اورشلیم به تصرف بابلیها درآمد و ساکنین یهودا به بابل به اسیری برده شدند. هنگامی که صدقیا پادشاه دست نشانده، برعلیه بابل قیام نمود، قیام وی بسرعت و بشکلی وحشیانه و هولناک سرکوب شد. در سال ۵۸۶، اورشلیم و هیکل متروک و خالی شده و اشخاص بیشتری به بابل به اسیری رفتند. لعنتهای عهد که بروشنی در کتاب تثنیه ذکر شده بودند، اینک جامه حقیقت پوشیده بودند.

کاسه صبر

خدا پس از سلیمان لبریز شد و لعنتهای عهد جامه حقیقت پوشیدند.

پیام نبوتی جدید

پس از ایلیا و الیشع نسل جدیدی از انبیا برخاستند. بارزترین موضوع در مورد آنان این بود که به دلایلی و توسط اشخاصی ناشناس، موعظه‌ها و نبوتهای این انبیا به نگارش درآمده و در کتبی گردآوری گشت. حدس زدن علت این امر چندان مشکل نیست. پنج کتاب موسی (پیدایش تا تثنیه) در کنار مطالب دیگر، متضمن گزارش مکاشفه نبوتی در مورد عهد و اعمال خدا در مورد نجات قوم خود بودند. وظیفه اصلی انبیایی که از زمان سموئیل تا زمان الیشع ظاهر شدند این بود که قوم اسرائیل را بسوی وفاداری از عهد بخوانند. سموئیل و ناتان نیز جایگاه پادشاهی را در نقشه خدا نشان دادند. گزارش مفصل این خدمات نبوتی در روایات تاریخی ذکر شده است.

هنگامی که روند انحطاط قوم آغاز گشت، چشم‌انداز جدیدی ظاهر شد. انبیا به قصورات قوم اسرائیل در نگاه داشتن عهد و خطر بالقوه داوری خدا بر گناهانشان اشاره می‌کردند. اما در عین حال آنان به این موضوع نیز اشاره داشتند که اسرائیل قادر به توبه حقیقی نیست و خدا باید عمل جدیدی برای نجات قوم انجام دهد. بنابراین در مکاشفه پیشرونده عهدعتیق، نخستین نشانه‌ها داده می‌شود که تجربه قوم اسرائیل در خروج و تصرف سرزمین موعود، تنها سایه‌ای از واقعیت نجات کامل است.

اگر چه توجه به این امر که انبیا چگونه بی‌وفاییهای قوم اسرائیل را نسبت به عهد ذکر می‌کردند، اهمیت دارد اما موضوع مهمی که ما در پیام آنها بدنبالش هستیم این موضوع نیست. نتایج ضمنی عهد در مورد عدالت اجتماعی، وفاداری در زندگی زناشویی، صداقت، شفقت نسبت به فقیران و مسکینان و خلوص نیت در پرستش خدا، در کتب انبیا پیوسته به ما گوشزد می‌شود. اما ذکر نقایص و ضعفهای جامعه ما به اسم مسیحیت، ضرورتاً پیام ما را «نبوتی» نمی‌گرداند. با توجه به چشم‌انداز الهیات کتاب‌مقدسی، ما داوری نبوتی را می‌توانیم مهم‌ترین دلیل نشانگر این واقعیت بدانیم که نجات کامل هنوز ظاهر نگشته بود.

پس از اینکه قوم اسرائیل پس از مرگ سلیمان، دچار تفرقه و انشقاق گشت، شاید یهودیان مؤمن و وفادار به عهد، دچار شگفتی شدند که چرا در تحقق نقشه نجات‌بخش خدا، چنین اشکالی بوجود آمده است. از منظری که ما به مسائل می‌نگریم، می‌توانیم ببینیم که در نقشه خدا هیچ اشکالی پیش نمی‌آید. مشکل اصلی، گناه انسانی است و با مطالعه عملکرد خدا در تاریخ قوم اسرائیل بیش از پیش درمی‌یابیم که توسط این عملکردها و اعمال، مشکل گناه را نمی‌توان حل نمود. اگر چنین است پس چرا خدا کل فرآیند «نجات» را از زمان خروج تدارک دید؟ زیرا وی در حکمت خویش قوم خود را از مراحل متفاوت مکاشفه بسوی زمان خاصی که نجات

کامل با قوت باید ظاهر می‌شد، هدایت نمود. انبیا خدمت می‌کردند تا نشان دهند آنچه که تاکنون اتفاق افتاده بود تنها مرحله‌ای گذرا در مکاشفه الهی بود.

هیچیک از این واقعیتها، از اهمیت تاریخ گذشته قوم اسرائیل نمی‌کاهد. همه اعمال خدا نسبت به قوم خود از زمان ابراهیم تا سلیمان، در عین حال که سایه‌های واقعیتی عینی بودند که باید ظاهر می‌گشت، تجلیات فیض واقعی او نیز بودند. خدا خود و مکاشفه‌اش را با شرایط مختلفی که قومش در آن قرار داشتند، هماهنگ و سازگار می‌نمود. و بدینسان خدا، قوم خود را توسط واقعیتهای ملموس اسارت تحت سیطره پادشاهی دنیوی در سرزمینی بیگانه، آزادی از این اسارت، پیروزی بر دشمنان در سرزمین موعود و وقایع دیگر، از طفولیت روحانی بسوی کمال هدایت می‌نمود. این امور ماهیت اسارت قوم را در چنگال گناه و مرگ و ساختار نجات و ملکوت خدا را نشان می‌داد. اما سایه باید ناپدید گردد تا نور کامل واقعیت عینی بجای آن آشکار شود. در عین حال کسانی که توسط ایمان معنای سایه را دریافتند بدون شک واقعیت نجات در مسیح را دریافتند.

چشم‌انداز جدید

پیام انبیا بیانگر این است که تجربه تاریخی قوم اسرائیل در مورد نجات سایه‌ای از حقیقتی بود که باید آشکار می‌شد.

خلاصه

الگوی نجات و ملکوت خدا که خدا در تاریخ قوم اسرائیل از زمان ابراهیم تا سلیمان آن را مکشوف نمود، الگویی کامل است. اما ناتوانی قوم اسرائیل در وفادار بودن به عهد باعث انحطاط پادشاهی قوم گردید. بار دیگر واقعیت سقوط چنان خود را ظاهر نمود که آشکار گشت ملکوت خدا هنوز برقرار نشده است.

ملکوت خداانسانجهان

خلقت خداآدم و حواباغ عدن نظم

سقوط بی‌نظمی

طوفان خدانوحکشتی

ابراهیم خداذریت ابراهیمکنعان سایه‌ای از موسی خداوندقوم اسرائیلکنعان احیای نظم

داود خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم نمایانده می‌شود

موضوعات اصلی

ماهیت شرطی عهد

داوری اجتناب‌ناپذیر

چشم‌انداز جدید نبوتی

برخی کلمات کلیدی

سایه

واقعیت

داوری

راهی که باید پیموده شود

داوری خدا بر قوم او نازل می‌شود، اشعیا ۱۲-۶۵:۱ – عیسی داوری‌ای را که باید بر ایمانداران نازل شود، برخود می‌گیرد، دوم قرنتیان ۲۱:۵

راهنمای مطالعه فصل نوزدهم

۱- چگونه تحقق عهد همزمان می‌تواند هم شرطی باشد و هم غیرشرطی؟

۲- روایات مربوط سالهای آخر پادشاهی یهودا را در دوم پادشاهان بابهای ۲۵-۱۸ بخوانید. اصلاحات انجام شده و دلایل عدم موفقیت این اصلاحات را در جلوگیری از مصیبتی که باید برقوم نازل می‌شد، بررسی کنید.

۳- به فرهنگ کتاب‌مقدس و وسایل دیگری که می‌توانند به شما کمک کنند، مراجعه کنید و زندگی و خدمت ارمیای نبی را در سالهای پایانی پادشاهی یهودا بررسی نمایید.

۴- داوری الهی را در کتاب‌مقدس از روایت سقوط تا تبعید شدن قوم به بابل بررسی کنید. در مورد الهیات کتاب‌مقدسی داوری، چه عناصری را می‌توانید تشخیص دهید؟

۵- چرا اجازه داده شد تا جلال پادشاهی داود ناپدید شود؟

فصل بیستم

خلقت تازه

A W پس اگر کسی در مسیح خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه درگذشت اینک همه چیز تازه شده است (دوم قرنتیان ۱۷:۵).

ولی به حسب وعده او منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود (دوم پطرس ۱۳:۳).

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و آن تخت‌نشین گفت: «الحال همه چیز را نو می‌سازم.»

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، ارمیا، حزقیال، دانیال، است. انبیای قوم اسرائیل در مورد مصیبتی که برکل قوم نازل می‌شد هشدار دادند. هنگامی که نخستین تبعیدیان قوم در سال ۵۹۷ پیش از میلاد به بابل برده شدند، حزقیال نیز در میان آنان بود. به ارمیا اجازه داده شد که در اورشلیم بماند. هر دو نبی به تبعیدیان خدمت می‌کردند. زندگی برای یهودیان (سبط یهودا) آنچنان هم بد نبود و در طول زمان، بسیاری از آنان به رفاه و تنعم دست یافتند. کتب ارمیا و حزقیال تجربه زندگی در تبعید را، تجربه‌ای عادی و عاری از خطر معرفی می‌کنند اما کتب دانیال و استر برخی از مشکلات و رنجهایی را که قوم تحت سیطره فرهنگی بیگانه و ستمگر با آن روبرو بودند، نشان می‌دهند.

الگوی نجات

مروری برالگوی نجات می‌تواند ذهن ما را روشنتر سازد. در طی تاریخ قوم اسرائیل، از زمان ابراهیم تا داود و سلیمان، ما شاهد مجموعه‌ای از وقایع مشخص هستیم که توسط کلام خدا تفسیر می‌شوند. نجات قوم در مصر درحالی آغاز گشت که در زمینه آن وعده‌های عهد که به ابراهیم داده شده بود، قرار داشت. اسارت قوم اسرائیل انکار ملکوت خدا و در حکم عدم نجات قوم بود.

قوم اسرائیل توسط اعمال پرقدرت خدا، از اسارت رها شده و تجربه جدید آزادی را چشید. خدا قوم را از بندگی رهانیده و توسط عهد سینا آنان را به خود پیوند داد. این عهد نشان می‌دهد که نجات چیزی بیشتر از رهایی از اسارت می‌باشد. زندگی نجات‌یافتگان در مشارکت با خدا نظم گرفته و شکل می‌گیرد. این زندگی همچنین توسط ورود به سرزمین موعود و بوجود آمدن یک ملت تحت فرمانروایی پادشاهی که نماینده اوست، شکل می‌گیرد. نجات به معنای خروج از اسارت و ورود به ملکوت خدا است.

اگر در ماورای فرآیند نجات قوم اسرائیل عهد بسته شده با ابراهیم قرار دارد، در ماورای عهد با ابراهیم، تعهد عمیق خدا نسبت به خلقتش قرار دارد. من در انتهای هر فصل برروی موضوع خلقت و خلقت مجدد تأکید کرده‌ام. آنچه را که خدا در ابتدا خلق نمود، بواسطه سقوط انسان دچار انحطاط شد. نجات و رستگاری در حکم فرآیند خلقت مجدد است که کل خلقت دچار انحطاط را که شامل انسان نیز می‌شود، دربرمی‌گیرد. بنابراین اسارت در مصر تجربه‌ای تاریخی است که منعکس کننده سقوط بدامان گناه و خارج شدن از ملکوت خدا می‌باشد که در باغ عدن بوقوع پیوست. رهایی از مصر بسوی سرزمین موعود، یعنی به سرزمینی که شیروشهد در آن جاری بود، تصویری از بازگشت به عدن است. پادشاهی داود بیادآورنده اقتدار و حاکمیتی است که خدا به آدم در باغ عدن داد.

نمودار پیشرونده و تدریجی بیانگر مراحل مختلفی است که در آنها ملکوت خدا متجلی می‌شود. نمودار الگوی نخستین و اساسی

خدا

آدم و حوا

باغ عدن

در عالیترین شکل تجلی ملکوت در تاریخ قوم اسرائیل که پادشاهی داود بود دیده می‌شود.

خداوند

خاندان داود

معبد اورشلیم

این تجلی ملکوت در تاریخ ناپدید گشت و دو گزینه را در برابر قوم باقی گذاشت. گزینه نخست این بود که آنان وعده‌های خدا را وعده‌هایی دروغین تلقی کنند و گزینه دوم این بود که آنان برطبق کلام نبوتی، با اطمینان در انتظار تحقق این ملکوت در آینده باشند.

الگوی نجات شامل:

اسارت

خروج

زندگی مبتنی برعهد

ورود به سرزمین موعود و تصرف آن

پادشاهی داود، هیکل و اورشلیم است.

خدای نجات

انبیایی که کتاب از خود برجای گذاشتند، همه سه کار انجام دادند. نخست اینکه آنان طرقی را که قوم بواسطه آنها عهد را شکستند، نشان دادند. این طرق شامل بی‌عدالتی اجتماعی و ستمگری، پرستش ظاهری و ریاکارانه خدا، آمیختن مذهب بت‌پرستی با ایمان حقیقی مکاشفه شده از سوی خدا و حتی پرستش خدایان دروغین بود. ثانیاً آنان داوری خدا را در مورد این عدم وفاداری به عهد اعلام می‌کردند. گاهی داوری، پیشگویی نابودی سامره یا اورشلیم بود. گاهی نیز داوری، جنبه فراگیرتری داشت و حتی جنبه جهان شمول بخود می‌گرفت و کل جهان را شامل می‌شد. در نبوت انبیا، داوری خواه بر سرزمین کنعان باشد خواه بر کل جهان (ارمیا ۲۸–۲۳:۴، اشعیا ۳–۱:۲۴، عاموس ۴:۷، صفنیا ۱۳ : ù2)، بدین جهت نازل می‌شد چون قوم اسرائیل فیض خدا را رد کرده بودند. ثالثاً انبیا برای مؤمنین پیامی تسلی‌بخش داشتند. خدا مؤمنین و ایمانداران را در نهایت بشکلی کامل و پرجلال نجات می‌داد.

خدا خود را در کل فرآیند تاریخ کتاب‌مقدس آشکار نموده است. شخصیت او بعنوان مجموعه‌ای از ایده‌های انتزاعی چون تقدس، قدرت مطلق، عدالت و مفاهیم مشابه معرفی نمی‌شود بلکه خدا خودش را توسط اعمالش آشکار می‌سازد که او خود توسط کلامش آنها را تفسیر می‌کند. ما توسط فعالیت و عملکرد او بعنوان خالق، داور، بوجود آورنده عهد و نجات دهنده، معنای واژه‌هایی چون مقدس، قادرمطلق و عادل را در مورد خدا درک می‌کنیم.

ویژگی بارز انبیایی که کتابی از خود برجای گذاشتند این بود که آنان وقایع مربوط به تجارب قبلی قوم اسرائیل با خدا را مدنظر قرار داده و آنها را مجدداً مورد استفاده قرار می‌دادند. خلقت، اسارت، خروج رهایی‌بخش، زندگی و آیینهای مبتنی برعهد، تصرف سرزمین موعود و استقرار پادشاهی، هنگامی که خدا وعده

می‌داد که قوم تجربه‌ای نوین از این مفاهیم خواهند داشت، معنای عمیق‌تری می‌یافتند. این تجربه نوین صرفاً نه در حکم سایه، بلکه واقعیتی عینی و ملموس از نجات و ملکوت خدا بود. در اصطلاح الهیاتی به این تجربه نوین که بررسی وقایع نهایی‌ای هستند که طلایه‌دار ظهور ملکوت جاودانی هستند «آخرت‌شناسی» گفته می‌شود (در زبان یونانی Eschatos به{P - P Eschatology}

معنای آخرین می‌باشد).

بنابراین خدای انبیا خدای خالق بود (اشعیا ۲۶-۱۲:۴۰، ۱۵ù1:43، 24-21:44، 45:7-18ù13، 13:48، 5:54) که عملی تازه انجام می‌داد (اشعیا ۹:۴۲، ۱۹-۱۸:۴۳، ۷ù6:48). خدا با داشتن این ویژگی نشان می‌داد که به نخستین عهد خود امین و متعهد است (اشعیا ۱۰-۷:۵۴، ارمیا ۲۶-۱۴:۳۳، هوشع ۲۳-۱۶:۲، ۱۱-۸:۱۱). فیض و امانت بیانگر محبت بی‌قید و شرط خدا هستند (تثنیه ۸ù7:7، هوشع ۲۰-۱۴:۲، ۱:۳، ۹-۱:۱۱، ۴:۱۴، اشعیا ۹:۶۳). چنین خدایی بدین معنا خدای عادل است که حتی کسانی را که برعلیه او عصیان کرده‌اند، نجات می‌دهد و رفتاری منسجم و هماهنگ با شخصیت خود دارد (اشعیا ۷-۲:۹، ۵-۱:۱۱، ۶:۴۲، ۱۳:۴۵، ۱۶ù5:51، 1:56، 17-15:59، 1:63، ارمیا ۲۴:۹، ۶ù5:23). بنابراین او خدای نجات‌دهنده است که ملکوت خود را احیا می‌کند که در آن او، قومش و نظام مخلوق بشکلی کامل با هم در ارتباط هستند. درواقع نجات فرآیندی است که خدا توسط آن ملکوت خود را برقرار می‌سازد و قوم خود و جهان خلقت را احیا می‌کند و به آنها تجدید حیات می‌بخشد. این امر به معنای خلقت مجدد همه چیز است.

خدا

خود را بشکلی پیشرونده توسط کلام و اعمالش به قوم خود مکشوف می‌سازد. این مکاشفه توسط پیشگوییهای انبیای متأخرتر در مورد نجات به نقطه اوج خود می‌رسد.

قوم خدا

در مورد قوم خدا نیز، همانگونه که من در ستون میانی نمودار بشکل خلاصه نشان داده‌ام، مکاشفه پیشرونده دیده می‌شود. قرار داشتن خدا، قوم او و نظام خلقت در ستونهایی کنار یکدیگر بیانگر این است که بین این سه مقوله باید روابطی که خدا آنها را مکشوف نموده است وجود داشته باشد. ما خدا را آنگونه که خود را در رابطه با قوم خود و خلقتش آشکار می‌کند می‌شناسیم و ما خود را فقط در رابطه با خدا که ما را خلق نمود و نجات داد، حقیقتاً می‌توانیم بشناسیم.

هدف و نقشه خدا که در ابتدا بر آدم و حوا متمرکز بود، باید بر پسر داود متمرکز می‌شد. هنگامی که پسر داود، سلیمان، مطابق انتظاراتی که از او می‌رفت زندگی نکرد، از نظر الهیاتی مشکلات بسیار بزرگی برای قوم خدا بوجود آمد. البته کسانی نیز که قبل از او بودند، عملکردی بهتر از او نداشتند اما ناکامی و قصور سلیمان در نهایت باعث گشت تا همه نشانه‌های ظاهری و تاریخی ملکوت خدا در حیات قوم اسرائیل، تحقق نیابند. اما نگرش نبوتی در مورد این شرایط ناگوار و مصیبت‌آمیز چه بود؟ اسرائیل و یهودا بخاطر شکستن عهد محکوم شدند و داوری الهی اعلام شد. اما براساس ماهیت غیرشرطی تعهد و امانت خدا نسبت به عهد خود، امیدی وجود داشت. در مورد قوم خدا و تجدید حیات آنان، اشارات نبوتی بسیاری وجود دارند. برخی از این اشارات در مورد احیای قوم و گردهم آمدن مجدد اسیران در سرزمین موعود است. گاهی این امر با اشاره به گروهی از مؤمنین وفادار و باقی‌مانده که منتظر خداوند بودند، بیان می‌شود (اشعیا ۲۳–۲۰:۱۰، ۱۲–۱۱:۱۱، ۴–۱:۱۴، ù1:40۲، 4ù3:46، 11:51، 4ù7:61، ارمیا ۸–۱:۲۳، ۱۴–۱۰:۲۹، ۱۱ù10:30، 9-7:31، حزقیال ۱۶–۱:۳۴، ۲۴–۲۲:۳۶، ۲۲–۱۵:۳۷، میکا ۱۲:۲). گردهم‌آیی و بازگشت اسیران و تبعیدیان همچنین بدین معناست که به هنگام بازگشت قوم اسرائیل به سرزمین موعود، ملتهای دیگر نیز نجات خواهند یافت (اشعیا ۴–۲:۲، میکا ۴–۱:۴، زکریا ۲۳–۲۰:۸). برخی از این اشارات نیز به بازگشت به سرزمین موعود بعنوان خروج دوم اشاره می‌کنند (اشعیا ۵–۱:۴۰، ۷–۱:۴۳، ۲۱–۱۵، ù20:48۲۱، 26-24:49، 11-9:51، ارمیا ù7:23۸).

بجای موسی نیز حداقل دو شخصیت کلیدی نماینده قوم بودند و در تجلی حضور و عمل نجات‌دهنده خدا نقش واسطه‌ای داشتند. این دو شخص داود (یا فرزند داود) و خادم رنج کشیده خداوند بودند. حاکمیت پرجلال خدا توسط داود برای ظهور ملکوت اهمیتی محوری داشت (اشعیا ۷–۲:۹، ۵–۱:۱۱، ۵:۱۶، ۵–۳:۵۵، ارمیا ۶–۱:۲۳، حزقیال ۲۴–۲۰:۳۴، ۲۸–۲۴:۳۷، عاموس ۱۱:۹). این موضوع که نبوتها برای تحقق حاکمیت الهی به بازگشت داود توجه دارند یا فردی از ذریت او، موضوع چندان مهمی نیست و هر ابهامی در این مورد در عهدجدید برطرف می‌شود زیرا عهد جدید عیسی را بعنوان پادشاه حقیقی از خاندان داود معرفی می‌کند، که هم پسر داود است و هم پسر خدا.

خادم رنج کشیده شخصیتی است که در چهار قسمت در اشعیا به او اشاره شده است (اشعیا ۴–۱:۴۲، ۶–۱:۴۹، ۹–۴:۵۰، ۱۳:۵۲ – ۱۲:۵۳). وی فردی محبوب، فروتن و شفیق است که طرد می‌شود، مورد تحقیر قرار می‌گیرد و کشته می‌شود. وی با تحمل این مصیبتها برای قوم اسرائیل نجات و برای ملتها نور به ارمغان می‌آورد. در نهایت خدا توسط رستاخیز این خادم، بی‌گناهی او را ثابت می‌کند و او را سربلند و سرافراز می‌نماید. هویت

این خادم مسأله‌ای بحث‌انگیز است. از طرفی او قوم اسرائیل است (اشعیا ۳:۴۹) و مأموریت او برای قوم اسرائیل است (اشعیا ۶–۵:۴۹). اما این موضوع مشکل پیچیده‌ای نیست زیرا ما می‌توانیم بیاد آوریم که پسر داوود نماینده قوم اسرائیل است، یعنی هنگامی که وی به قوم اسرائیل خدمت می‌کند، اسرائیل حقیقی محسوب می‌شود (دوم سموئیل ۱۴:۷). برای شناختن خادم مسح شده و رنج کشیده فقط چهار سرود خادم وجود ندارند. در کتاب‌مقدس موضوع اشخاصی که انتخاب می‌شوند تا واسطه‌ای برای نجات یافتن قوم اسرائیل باشند و توسط کسانی که برای کمک به آنان فرستاده می‌شوند، خوار و تحقیر شده و طرد می‌شوند، موضوعی است که پیوسته مطرح می‌شود. یوسف، موسی و داوود در این مورد نمونه‌های بارزی هستند.اشاره به نقش مسیحایی داوود مدتها قبل از اینکه وی عملاً پادشاه شود امری تصادفی نبود (اول سموئیل ۱۳:۱۶) و او پیش از آنکه بی‌گناهی‌اش ثابت شود، بسیار رنج کشید. هنگامی که شاگردان در راه عموآس این امر را بهتر درک کردند، دریافتند که مسیح پیش از ورود به جلال خود باید رنج می‌کشید (لوقا ۲۶:۲۴).

قوم خدا

در کتب انبیا در شخصیت پادشاه مسیح شده رنج کشیده نمایانده می‌شود. این شخص کسی است که اراده خدا را در مورد بسیاری متحقق می‌گرداند و با انجام این کار برای بسیاری نجات به ارمغان می‌آورد.

سرزمین موعود

نخستین جزء از ملکوت خدا پس از خدا و قوم او، مکانی است که قوم او در مشارکت با خدا در آن زندگی می‌کنند. در عهدعتیق بنیانی برای این باور پذیرفته شده نمی‌توان یافت که قلمرویی آسمانی در «ورای آسمان درخشان آبی» وجود دارد که در آنجا ارواح فاقد جسم زندگی می‌کنند. خدا با آدم و حوا که انسانهایی صاحب جسم بودند در باغ عدن برروی زمین ارتباط داشت. وی قوم اسرائیل را در سرزمین موعود کنعان قرار داد. اینک انبیا آمدن ملکوت خدا بر کل زمین را تصویر می‌کنند.

نخست نبوتهایی در مورد خلقت احیا شده، آسمان جدید (آسمانی که در بالای زمین قرار دارد) و زمینی جدید وجود دارد (اشعیا ۱۷:۶۵، ۲۲:۶۶). همانگونه که خدا جهان فعلی را برای قوم خود خلق نمود (اشعیا ۱۶–۱۳:۵۱)، آن را نابود خواهد ساخت (۶:۵۱) تا آن را مجدداً خلق کند (اشعیا ù3:5111). سهیم بودن کل خلقت در نجات نهایی قوم خدا احتمالاً ریشه در دعوت از نظام خلقت در شادی نمودن در اعمال نجات‌بخش خدا دارد (اشعیا ۲۳:۴۴، ۱۳:۴۹، مزمور ۹–۷:۹۸، ۱۴–۱:۱۴۸). سپس نبوتهایی قرار دارند که بر سرزمین نوینی

که قوم اسرائیل باید به آن بازگردد و در مرکز آن اورشلیم جدید (صهیون جدید) و هیکل احیا شده قرار دارد، تأکید می‌کنند. این مکان عدن جدید است یعنی سرزمین بارآوری و شفا و هماهنگی بین همه موجودات (اشعیا ۴-۲:۲، ۹-۶:۱۱، ۲۰-۱:۳۲، ۱۰-۱:۳۵، ۲۵-۱۷:۶۵، حزقیال ۱۶-۱۱:۳۴، ۳۱-۲۵، ۳۸-۳۵:۳۶، ۱۲-۱:۴۷). در این قسمتهای عهدعتیق بنیانی را می‌توان یافت که براساس آن درک عهدجدید از تجدید حیات و تولد تازه بوجود آمده است. اگر چه هنگام سخن گفتن از تجدید حیات و تولد تازه، معمولاً تولد تازه منفرد فرزندان خدا به ذهن ما می‌آید، اما باید بیاد داشته باشیم که تجدید حیات و تولد تازه گستره‌ای به بزرگی همه کائنات را دربرمی‌گیرد.

سرزمین موعود

که نخست باغ عدن و سپس سرزمین کنعان معرفی می‌شود، در نهایت بعنوان کنعان احیا شده در زمینی جدید تصویر می‌شود. در وسط این سرزمین هیکل جدید در وسط اورشلیم قرار دارد.

عهد

بارزترین و اصلی‌ترین شکل ارتباط بین خدا و قوم او در عهد متجلی می‌شود. یک الهیات کتاب‌مقدسی به وحدت و تنوعی که در عهدالهی دیده می‌شود، می‌پردازد. خدا به هدف خود دربرقراری ملکوتش متعهد است. بنابراین یک عهد وجود دارد که در طول تاریخ نجات به اشکال مختلف متجلی می‌شود. خدا نسبت به خلقت خود عمیقاً احساس تعهد می‌کند. اما عصیان انسان، یعنی موجودی که عهد خدا با او منعقد گشته همه ارتباطات را دچار آشفتگی می‌سازد. بنابراین تعهد خدا نسبت به امر نجات در مجموعه‌ای از سخنان در مورد عهد بیان می‌شود. ما نیز در بررسی خود عهدهایی را که خدا با نوح، ابراهیم، قوم اسرائیل (در سینا) و داود بست، بررسی نمودیم. آخرت‌شناسی انبیا، موضوعاتی را از گذشته قوم اسرائیل در برمی‌گیرد و تداوم امانت و وفاداری خدا را نسبت به عهدش نشان می‌دهد. همه موضوعات مربوط به احیا و تجدید حیات و به تجلیات متفاوت عهد مربوط می‌شود. اما همان گونه که ملکوتی که باید ظاهر گردد کامل، پرجلال و پایدار خواهد بود، پس برای انسانها نیز باید اتفاقی رخ بدهد تا نسبت به عهد وفادار باقی بمانند. انبیا نه تنها به بازگشت قوم به سرزمین احیا شده بلکه در مورد احیا و تجدید حیات خود قوم نیز سخن گفته‌اند. یکی از قسمتهای مهم در این مورد، درباره عهد تجدید شده که بر قلب (یا اراده) انسانها مرقوم شده سخن می‌گوید تا آنان حقیقتاً بتوانند خدا را بشناسند و اراده او را بشکل کامل انجام دهند (ارمیا ۳۴-۳۱:۳۱). نبوت دیگری از تجدید حیات روحانی قلب سخن

می‌گوید تا عهد الهی که در این جمله خلاصه شده، حقیقت یابد: «قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود» (حزقیال ۲۸-۳۶:۲۵).

عهدی واحد

که تعهد اصلی و عمیق خدا نسبت به خلقت خود می‌باشد، در عهدهای نجات که خدا با نوح، ابراهیم، قوم اسرائیل و داود می‌بندد و نیز در عهد جدیدی که انبیا مطرح می‌کنند، دیده می‌شود.

تجدید حیات همه چیز پیشگویی می‌شود

خلاصه

انبیا شکافی را که براثر ناکامی و شکست نظام حکومت پادشاهی قوم اسرائیل بوجود آمده بود، پر می‌کنند. آنان در مورد تحقق همه وعده‌های خدا در آینده سخن می‌گویند. تجربه تاریخی عمل نجات‌بخش خدا بعنوان سایه‌ای از نجات غایی و حقیقی نمایانده می‌شود. در این نجات، همه چیز که زمین و آسمان را نیز شامل می‌گردد، از نو خلق شده و احیا می‌شوند.

ملکوت   خداانسانجهان

خلقت   خداآدم و حواباغ عدن   نظم

سقوط   بی‌نظمی

طوفان   خدانوح‌کشتی

ابراهیم   خداذریت ابراهیم‌کنعان   سایه‌ای از

موسی   خداوندقوم اسرائیل‌کنعان   احیای نظم

داود   خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم   نمایانده می‌شود

انبیا   خداوندمؤمنین باقی مانده‌هیکل و   احیای نظم و

وفاداراورشلیم جدید   تجدید حیات   پیشگویی می‌شود

موضوعات اصلی

الگوی نجات در تاریخ قوم اسرائیل

مکاشفه خدا توسط کلام و اعمال نجات‌بخش او

مکاشفه ملکوتی که باید ظاهر گردد از سوی انبیا

برخی کلمات کلیدی

آخرت‌شناسی

راهی که باید پیموده شود

وعده‌های انبیا در مورد ملکوت – عیسی ادعا می‌کند که پیشگویی انبیا را تحقق می‌بخشد، لوقا ۴۴۲۷:۲۴ – پیام رسولان مبنی بر اینکه مسیح به تمام پیشگوییها تحقق می‌بخشد، اعمال ۳۳–۳۲:۱۳، دوم قرنتیان ۲۰:۱.

راهنمای مطالعه فصل بیستم

۱– اکنون شما با الگوی نجات که در تاریخ قوم اسرائیل آشکار شده، آشنا هستید. ما در این رابطه فقط برخی رخدادهای مهم را بررسی نمودیم، اما هر رخداد و واقعه‌ای در عهدعتیق باید بطریقی با این الگو ارتباط یابد. سعی کنید وقایع ذیل را به تاریخ نجات ربط دهید:

الف– سقوط اریحا (یوشع باب ۶)

ب- مرگ سیسرا (داوران باب ۴)

ج- خودداری داود از کشتن شاؤل (اول سموئیل باب ۲۴)

د- دیدار ملکه صبا (اول پادشاهان باب ۱۰)

۲- قسمتهای ذیل را که در مورد آخرت‌شناسی نبوتی هستند مطالعه کنید و همه موضوعاتی را که در مورد احیا و تجدید حیات هستند و بربنیان تاریخ گذشته قوم اسرائیل شکل گرفته‌اند، یادداشت کنید: اشعیا بابهای ۶۵۶۱۳۵۱۱، حزقیال بابهای ۳۷۳۶۳۴، یوئیل باب ۲، صفنیا باب ۳.

۳- با شروع از موضوع خلقت و بسته شدن عهد با ابراهیم، طرحی کلی برمبنای الهیات کتاب‌مقدسی برای موضوع مأموریت و بشارت مسیحی تهیه نمایید که ابعاد مهم آخرت‌شناسی نبوتی را نیز در خود داشته باشد.

فصل بیست و یکم

خروج دوم

A W که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند و به هیئت جلالی ظاهر شده درباره رحلت (در یونانی Exodus که به معنای خروج می‌باشد) او که می‌بایست بزودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می‌کردند.

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، عزرا، نحمیا و حجی. در سال ۵۳۹ پیش از میلاد امپراطوری بابل توسط امپراطوری مادیان – پارسیان منقرض شد. پس از آن، کورش پادشاه به یهودیان اجازه داد تا به موطن خود بازگردند و تحت تسلط امپراطوری ایران حکومتی یهودی تشکیل دهند. در برابر بازگشت مجدد قوم و بوجود آمدن حیات قومی آنان مشکلات بسیاری بوجود آمد. بنای مجدد اورشلیم و معبد، با مخالفتهای بسیاری از سوی ساکنین این مناطق روبرو شد. بسیاری از یهودیان بازنگشتند بلکه در سرزمینی که به آنجا به اسیری رفته بودند باقی ماندند. در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد اسکندر کبیر امپراطوری ایران را منقرض نمود. پس از آن دوران جدیدی برای یهودیان آغاز گشت که در آن فرهنگ و مذهب یونانی ایمان آنان را به وعده‌های عهد تحت آزمون سختی قرار داد. در سال ۶۳ قبل از میلاد پمپی فلسطین را به تصرف خود درآورد و آنجا را به یکی از مناطق تحت‌تسلط امپراطوری روم تبدیل نمود.

بازگشت توأم با سرخوردگی

از نقطه‌نظر یهودیانی که به بابل به اسیری برده شده بودند، نبوتهای مربوط به {P – عنوان «یهودی» به معنای عضویت در یکی از قبایل یهودیه می‌باشد. صحیح نیست که تمام قوم اسرائیل با عنوان «یهودی» نامیده شود. هنگامی که پادشاهی قوم اسرائیل توسط یربعام به دو قسمت تقسیم شد، پادشاهی جنوبی بدرستی یهود نامیده شد و مردم آن نیز یهودی نام گرفتند. بنابراین فقط یهودیان به بابل تبعید شدند و از آنجا بازگشتند. P}

بازگشت به سرزمین موعود مربوط به موقعیت آنان بود. می‌توان تجسم کرد که چگونه بسیاری از آنان پیشگوییهای مربوط به بازگشت را تفسیر می‌کردند. آنان در انتظار تغییر و تحولات بزرگ جهانی بودند که قوم یهود را به ملتی که در رأس همه ملتها قرار داشت تبدیل می‌کرد. اما در مقابل، پس از نابودی امپراطوری بابل، آنان کماکان تحت سیطره قدرتی بیگانه بودند. هنگامی که پادشاه ایران به آنان اجازه داد تا بازگردند، حیات قومی خود را از سر گیرند و هیکل و اورشلیم را از نو بسازند، اقوام بیگانه‌ای که بتازگی در سرزمین موعود ساکن شده بودند، شروع به مخالفت با آنان نمودند. برای درک مشکلات جامعه جدید یهودیان کتب عزرا، نحمیا و حجی را می‌توان مطالعه نمود. مخالفت غیریهودیان شامل مخالفت با ساختن شهر و هیکل و مخالفت یهودیانی در بی‌توجهی و تسامح نسبت به شریعت خدا دیده می‌شد.

ابعاد مثبت و تأسیس حکومت جدید یهود را نباید نادیده گرفت. قوم آزاد شده بودند که به سرزمین موعود بازگردند. برای مدت زمانی، فردی از خاندان داود که زروبابل نام داشت، رهبری قوم را در دست گرفت (عزرا بابهای ۵–۲، حجی بابهای ۲–۱، متی ۱۳:۱، لوقا ۲۷:۳). حکومتی خودمختار در امپراطوری ایران بوجود آمد و در نهایت اورشلیمی جدید و هیکلی جدید ساخته شد.

مشکل قوم در این مرحله این بود که اگر چه ساختار ملکوت خدا که توسط انبیا تصویر شده بود در کل دیده می‌شد، اما بنیان و جوهره آن دیده نمی‌شد. بازگشت قوم بشکلی پرجلال انجام نشده بود و هیکلی پرشکوه نیز در میان سرزمینی تجدید حیات یافته دیده نمی‌شد. همچنین آشکار بود که قوم یک تغییر و دگرگونی عمیق روحانی نیز تجربه نکرده بودند که آنان را بشکل کامل قوم خدا بگرداند. حاکمیت پرشکوه پادشاهی داودی هنوز دیده نمی‌شود.

بازگشت از تبعید

تنها باعث شد سایه‌ای کمرنگ از ملکوت الهی پیشگویی شده، دیده شود.

نبوت و رؤیاها

سه نبی پس از دوران تبعید یعنی حجی، زکریا و ملاکی به ما کمک می‌کنند تا آنچه را که اتفاق افتاده بود درک کنیم. از نقطه‌نظر انسانی اکثر یهویان توبه نکرده بودند. انبیا کماکان آنان را به شکستن عهد متهم می‌ساختند و در مورد داوری الهی به آنان هشدار می‌دادند. آنان همچنین بسوی تحقق برکات عهد در آینده نظر داشتند. اما از نقطه نظر الهی، زمان موعود برای ظهور ملکوت الهی نرسیده بود و مؤمنین یهودی باید با امید به آینده به زندگی خود ادامه می‌دادند.

کتب این انبیا همراه با روایات عزرا و نحمیا نشان می‌دهند که تجدید حیات قوم به معنای ظهور ملکوت خدا نبود. در این صورت منظور از این تجدیدحیات چه بود؟ ما تنها می‌توانیم چنین فرض کنیم که این تجدید حیات به قوم خدا یادآوری می‌نمود که خدا کماکان در تاریخ نجات فعال است و در عین حال این تجدید حیات، ایمان حقیقی را دعوت می‌کرد که به ورای تجربه فعلی و به تحقق وعده‌ها بشکلی عالی‌تر بنگرد. بنابراین هریک از این انبیا به جلالی که باید ظاهر می‌شد می‌نگریستند (حجی ۹-۶:۲، زکریا ۲۳-۲۰:۸، ۲۱-۱:۱۴، ملاکی ۶-۱:۴).

در این دوران متأخرتر نبوت نیز می‌توان پدیدآیی و ظهور شکل خاصی از نگارشات نبوتی را مشاهده نمود. واژه «آخر زمانی» واژه‌ای است که برای توصیف رؤیاهایی که{P - P Apocalyptic}
ما در بابهای ۷و۸ دانیال و بابهای ۱ تا ۶ زکریا مشاهده می‌کنیم، بکار می‌رود. کتب یهودی دیگر که به سبک «آخر زمانی» به نگارش درآمده‌اند در کتاب‌مقدس گنجانیده نشده‌اند، اما این کتب در دوران نگارش بین دو عهد نوشته شده‌اند. سبک نگارشی آخر زمانانه شامل رؤیاهای نمادین است که کمتر به اسرائیل توجه دارند و بیشتر بر روی نقشه خدا برای کل کائنات متمرکز می‌شوند.

انبیای پس از دوران تبعید

ماهیت جامعه احیا شده را تفسیر کرده و به ورای آن و به تحقق واقعی وعده‌ها اشاره می‌کردند.

روایت بدون پایان

بنابراین ما به پایان عهدعتیق رسیدیم و دریافتیم که عهدعتیق کتابی بدون پایان است. جامعه یهودی، اگرچه به سرزمین موعود بازگشته بود، اما مسائلش کماکان حل نشده باقی مانده بود. می‌توان چنین فرض نمود که قوم یهود یا در انتظار اعمال نجات‌بخش خدا در آینده بودند و یا دیگر باور خود را در مورد تحقق وعده از دست داده بودند. شواهد مربوط به تاریخ قوم یهود پس از دوران پایان گرفتن کتب عهدعتیق (در حدود پایان قرن پنجم پیش از میلاد) بیانگر این است که آنان باید با مشکلات بزرگتری دست و پنجه نرم می‌کردند. منبع اصلی اطلاعات ما درمورد دوران بین دو عهد مبتنی بر مجموعه‌ای از نگارشات یهود می‌باشد که آپوکریفا نام داد. توسط{P - کتب آپوکریفا جزو کتب مقدس رسمی مورد تأیید یهودیان و مسیحیان نیست. در بعضی از کتب‌مقدسها، کتب آپوکریفا بین کتب عهدعتیق و عهدجدید چاپ شده است. این کتب مجموعه مهمی از نگارشات مذهبی قوم یهود است و منبع اصلی اطلاعات ما در مورد تاریخ و زندگی مذهبی قوم یهود در دوران بین دو عهد می‌باشد. P}

مطالعه این نگارشات ما می‌توانیم تصویر نسبتاً دقیقی از زندگی قوم یهود در زمان تسلط ایرانیها، یونانیها و رومیها داشته باشیم.

اینک بیایید مراحل اصلی‌ای را که توسط آنها الهیات ملکوت خدا در عهدعتیق بسط و گسترش یافت خلاصه نماییم. نخست خدا ملکوت خود را در «خلقت» خود آشکار نمود یا در آفرینش آسمانها و زمین که باغ عدن نقطه محوری آن بود.

خلقت   خدا   آدم و حوا   باغ عدن

ثانیاً پس از سقوط انسان یا آغاز انحطاط در خلقت، خدا نقشه نجات‌بخش خود را برای احیای ملکوتش در دو مرحله اصلی مکشوف نمود (اگرچه ما یک مکاشفه مقدماتی نیز در واقعه طوفان نوح ذکر نمودیم). نخستین مرحله اصلی از مکاشفه نجات در تاریخ قوم اسرائیل، از زمان ابراهیم تا زمان داود و سلیمان بوقوع پیوست. برای این مرحله می‌توان سه بخش را در نظر گرفت. وعده‌ها نخست به ابراهیم داده شدند، سپس وقایع نجات‌بخش خروج بوقوع پیوستند و بالاخره در سرزمین موعود پادشاهی الهی بوجود آمد. بنابراین وعده‌ها داده شدند، در نجات عملی گشتند و به تحقق پیوستند.

ابراهیم   خدا   ذریت ابراهیم   کنعان   وعده‌های داده می‌شوند
موسی   خداوند   قوم اسرائیل   کنعان   به وعده‌ها عمل می‌شود
داود   خداوند   خاندان داود   هیکل اورشلیم   وعده‌ها تحقق می‌یابند

ثالثاً، پس از یک تجربه تاریخی دیگر از سقوط و تبعید و انحطاط حیات مذهبی قوم، «آخرت‌شناسی نبوتی»، تحقق نهایی و کامل وعده‌ها را که باید در آینده بوقوع می‌پیوست، پیشگویی نمود. این مرحله، دومین مرحله اصلی از مکاشفه نجات بود. این تجدید حیات و احیای همه موجودات و مخلوقات، هرگز در عهدعتیق بوقوع نپیوست.

انبیا   خداوند   مؤمنین باقی   هیکل و اورشلیم   وعده‌ها مجدداً بیان   مانده وفادار   جدید   می‌شوند

ما با داشتن این طرح کلی مکاشفه عهدعتیق در برابر خودمان، در موقعیتی قرار داریم که بتوانیم بسیاری از موضوعاتی را که در متن عهدجدید قرار دارند، تشخیص دهیم و عهدجدید این موضوعات را در بطن پیام اصلی خود که عیسی مسیح است، معرفی می‌کند و او را کسی می‌داند که آمده است تا به همه انتظارات عهدعتیق تحقق ببخشد. بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات عهدجدید مستقیماً از پیش‌نمونه‌ها و سایه‌های مقدماتی عهدعتیق بوجود آمده‌اند. اگرچه انجیل معنای غایی همه وعده‌های خدا را به قوم اسرائیل به ما نشان می‌دهد، اما بررسی مکاشفه نجات در عهدعتیق، درک ما را در مورد اینکه برای عیسی، مسیح بودن چه معنایی داشت، عمیق‌تر می‌سازد.

عهد عتیق

درحالی پایان می‌یابد که وعده‌های خدا تحقق نیافته‌اند.

تجدید حیات امیدی که باید در آینده تحقق یابد

خلاصه

بنظر می‌رسید که بازگشت قوم یهود به سرزمین موعود و احیای حیات قومی آنان، در حکم تحقق یافتن وعده‌ها بود. اما درواقع تجدید حیات و احیای همه مخلوقات هنوز بوقوع نپیوسته بود. در این شرایط تنها امید این بود که خدا، زمانی در آینده عمل خواهد نمود تا ملکوت خود را برقرار سازد و قوم خود را نجات دهد.

ملکوت   خداانسانجهان

خلقت   خداآدم و حواباغ عدن   الگوی ملکوتبوجود   می‌آید

ابراهیم   خداذریت ابراهیمکنعان

موسی   خداوندقوم اسرائیلکنعان   ملکوت در تاریخ قوم   اسرائیل ظاهر می‌شود

داود   خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم

انبیا   خداوندمؤمنین باقی هیکل و اورشلیم   ملکوت در آخرت شناسی   مانده وفادارجدید   نبوتی مکشوف می‌شود

موضوعات اصلی

بازگشت از تبعید

سرخوردگی در مورد امید نبوتی

برخی کلمات کلیدی

آخرزمانی

آپوکریفا

راهی که باید پیموده شود

هیکل خدا باید توسط روح بنا شود، زکریا ۴ ù6 : 47 – عیسی هیکل جدید، یوحنا ۱۹:۲

الیاسی جدید پیش قراول ظهور خداوند خواهد بود، ملاکی ۶ ù5 : 46 – یحیای تعمیددهنده الیاس جدید می‌باشد، متی ۱۴–۱۲:۱۱.

راهنمای مطالعه فصل بیست و یکم

۱– کتب عزرا (مبادا خواندن فهرست طولانی اسامی شما را از خواندن بقیه کتاب منصرف کند) و نحمیا را در پرتو وعده‌های نبوتی مطالعه کنید. مخصوصاً به احساس سرخوردگی که در بین تبعیدیان بازگشت نموده وجود داشت، توجه داشته باشید.

۲– رؤیاهای زکریا (زکریا بابهای ۶–۱) را مطالعه کنید؛ به عملکرد فرشته تفسیر کننده توجه داشته باشید. سعی کنید درک نمایید که این رؤیاها به قومی که در انتظار احیای قوم و هیکل بودند، چه چیزی را می‌خواستند منتقل سازند.

۳– الهیات کتاب‌مقدسی عهد و تجدید حیات را آنگونه که در عهد عتیق مطرح شده، بشکل خلاصه بیان کنید.

فصل بیست و دوم

خلقت جدید برای ما

W A عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» (یوحنا ۱۹:۲)

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس متی، مرقس، لوقا، یوحنا. سرزمین یهودیه، یعنی موطن اصلی قوم یهود، در سال ۶۳ پیش از میلاد، تحت تسلط امپراطوری روم قرار گرفت. در زمان پادشاهی اوگوستوس، عیسی، حدود سال ۴ پیش از میلاد در بیت‌لحم چشم به جهان گشود. یحیی، که با لقب تعمیددهنده شناخته شده بود، راه را برای خدمت عیسی هموار نمود. خدمت موعظه، تعلیم و شفای مریضان توسط عیسی با تعمید عیسی آغاز شد و سه سال بطول انجامید. ستیز و کشمکش شدت یابنده یهودیان با رهبران مذهبیشان در نهایت باعث شد که عیسی توسط فرمانداری رومی، پنطیوس پیلاطوس محکوم به مرگ شود. عیسی توسط رومیان، در خارج از اورشلیم مصلوب شد اما دو روز بعد، در موقعیتهای گوناگون به پیروانش ظاهر گشت. عیسی پس از گذرانیدن مدت کوتاهی با پیروانش به آسمان صعود نمود.

وحدت و تنوع در کتاب‌مقدس

نمی‌خواهم تلاش من برای تأکید برموضوع واحدی که تمام اجزای کتاب‌مقدس را به یکدیگر پیوند می‌دهد باعث گردد که تنوع چشمگیری که در کتاب‌مقدس وجود دارد آنچنان که باید مورد توجه قرار نگیرد. باوجوداین، این موضوع بسیار اهمیت دارد که نگرشها و رویکردهای متفاوت نویسندگان کتاب‌مقدس باعث نگردد که وحدت حاکم برکتاب‌مقدس زیر سؤال برود. نویسندگان هریک از کتب کتاب‌مقدس، ویژگی خاصی از شخصیت خود و اثری از طرز تفکر خود در این کتب برجای گذاشته‌اند. اما همانگونه که من در فصل ششم خاطرنشان ساختم کتاب‌مقدس همانگونه که کتابی انسانی است، کتابی الهی نیز هست. روح‌القدس اشخاص

متعددی را مورد استفاده قرار داده است تا کتابی واحد را بوجود آورد که دقیقاً چیزی را می‌گوید که منظور نظر خدا بوده است.

در کتابی چون کتابی که پیش روی شماست و جنبه مقدماتی دارد، ما باید برروی پیام «واحد» کتاب‌مقدس متمرکز شویم. این امر بدین معنی نیست که ما تنوعی را که در ارائه پیام توسط نویسندگان بوجود آمده است، نادیده بگیریم. باوجود این، بدقت به این موضوع توجه داشته باشید که بسیاری از نویسندگان و مفسرین این فرض نادرست و بی‌پایه را مطرح می‌سازند که تنوع بدین معناست که بین افکار نویسندگان مختلف تضاد وجود دارد.

همچنین در بین بسیاری از نویسندگان این تمایل وجود دارد که عهدعتیق را از عهدجدید منفک سازند. هیچ دستورالهی در مورد چاپ مجزای این دو کتاب و قرار دادن فهرست مجزای مندرجات در بین آندو، وجود ندارد. البته همانگونه که ما در طول کتاب خود مشاهده نمودیم تفاوتهای مهمی بین این دو کتاب وجود دارد که متأسفانه این امر بیشتر از وحدت کتاب‌مقدس توجه ما را بخود جلب می‌کند. ما باید همواره بخود یادآوری نماییم که بین عهدعتیق و عهدجدید بدین معنا تداوم و همبستگی وجود دارد که عهدجدید به عهدعتیق تحقق می‌بخشد و عهدعتیق نیز در مورد مسیح عهدجدید شهادت می‌دهد. تمایز عمده و عدم پیوستگی آنان در این امر نهفته است که عهدعتیق باید جای خود را به عهدجدید بدهد و قوم خدا باید واقعیت زنده مسیح را با تمام وجود بپذیرند و از تمسک به سایه‌هایی که در شریعت موسی و آیینهای پرستشی قوم اسرائیل وجود داشت، دست بکشند.

در عهدجدید نیز تنوع دیده می‌شود. چهار انجیل همان یک موضوع واحد را بیان می‌کنند اما هریک تأکیدهای خاص خود را دارند و جزئیات متفاوتی از حیات و خدمت عیسی را بازگو می‌کنند. رسالات رسولان هر یک به مطالب مختلفی می‌پردازند و در پاسخ به نیازهای مشخصی نگاشته شده‌اند که کلیساهای گوناگون وجود داشتند. اما وجود این امر در رسالات بهیچ‌عنوان به معنای نادیده گرفتن یا کم‌اهمیت شمردن پیام محوری و واحد عهدجدید یعنی عیسی مسیح نیست. در عهدجدید هیچ تعلیمی را نمی‌توان یافت که با شخصیت و کار عیسی مسیح همخوانی و تطابق نداشته باشد.

وحدت و تنوع

در کتاب‌مقدس در مورد موضوع واحد مکاشفه دیده می‌شود که بر حول عیسی مسیح می‌گردد. این موضوع واحد به اَشکال مختلف و با تأکیدهای گوناگون بیان می‌شود.

بیاد داشته باشید که من موضوع تجدید حیات و خلقت‌تازه را بعنوان یکی از موضوعات واحد و وحدت آفرین کتاب‌مقدس می‌دانم و برروی آن تأکید می‌کنم. در کنار این موضوع، موضوع ملکوت را مطرح نموده‌ام که شامل خدا، قوم او و نظام خلقت است که در رابطه‌ای کامل با هم قرار دارند. بنابراین خلقت نخستین، باعث مکشوف شدن ملکوت خدا در باغ عدن گشت. سقوط با آشفته نمودن رابطه بین{P – واژه «ملکوت خدا» در عهدعتیق بکار نرفته است و منشأ و سرچشمه آن را باید در دوران بین دو عهد جستجو نمود. من معنای این واژه را در عهدعتیق بررسی کرده‌ام که بنیان و اساس تعلیم عهدجدید در مورد ملکوت در آن قرار دارد. P}
خدا، قوم او و جهان باعث اضمحلال این پادشاهی گشت. مکاشفه نجات‌بخش، پیشرفت بسوی تجدید حیات یا احیای ملکوت خدا را نشان می‌دهد.

در مورد اهمیت مکاشفه جدید در عیسی مسیح نمی‌توان اغراق کرد. من در فصل ششم خاطرنشان ساختم که عیسی مسیح مکاشفه کامل و غایی خدا است. شاید خواندن مجدد این فصل در این مرحله برایتان مفید باشد. شاگردان باید براساس عهدعتیق قادر به درک ماهیت انجیل می‌گشتند (لوقا ۲۷-۲۵:۲۴) زیرا عیسی انتظارات عهدعتیق را برآورده ساخته بود. اما وی در عین حال این انتظارات را به چنان شکل غیرمنتظره‌ای برآورده ساخته بود که هیچکس بشکل کامل نمی‌توانست پیشگویی کند که وی چگونه ملکوت را برقرار می‌سازد.

آخرت‌شناسی نبوتی شامل مجموعه‌ای از اَشکال و تصاویر است که برخی از آنها بسیار نمادین هستند و برخی از آنها به تجربه تاریخی قوم اسرائیل بسیار نزدیک می‌باشند که ظهور ملکوت را از زوایای مختلف بررسی می‌کنند. باوجود این، بسیاری از یهودیان تصورشان از تحقق ملکوت خدا این بود که خدا بیکباره و با قوت ظاهر می‌شد و قوم پراکنده خود را در سرزمین موعود ساکن می‌گردانید، رومیان و دشمنان دیگر را از سرزمین موعود اخراج می‌کرد، اورشلیم و هیکل را با جلالی خارق‌العاده احیا می‌نمود، اشخاص بسیاری را از همه ملل جهان وارد ملکوت خود می‌گردانید، بر شریران و بی‌ایمانان داوری می‌نمود و بالاتر از همه حاکمیت پرجلال ملکوت خود را توسط پادشاهی از خاندان داود در اورشلیم برقرار می‌ساخت. بدینسان اورشلیم به مرکز جهان نوین تبدیل می‌شد که در آن همه انسانها، مخلوقات و موجودات در هماهنگی کامل با یکدیگر زندگی می‌کردند.

با توجه به این انتظارات قوم، علیرغم وجود پیشگویی اشعیا ۶:۹، ما می‌توانیم عدم آمادگی قوم یهود را در ظهور خدا در هیئت کودک مریم درک کنیم. ادعاهای عیسی در مورد خدا بودنش خشم و انزجار شدید رهبران یهود را برمی‌انگیخت (متی ۶۵–۶۳:۲۶، مرقس ۷–۵:۲، متی ۳۲–۳۱:۲۵، مراجعه کنید به حزقیال ۲۱–۱۷:۳۴، یوحنا ۵۹–۴۸:۸، ۳۱–۲۹:۱۰). یوحنا به این موضوع اشاره می‌کند که خالق جهان در طبیعت انسانی شریک شد و توسط کسانی که بسوی آنان آمده بود پذیرفته نشد (یوحنا ۱۸–۱:۱) تجسم (جسم شدن) خدا در قلب و محور انجیل قرار دارد که خدا توسط {P - P Incarnation}

آن رابطه حقیقی بین خود و انسان را از نو برقرار می‌سازد.

کلیسای اولیه الوهیت عیسی را بعنوان عنصری بنیادین از انجیل پذیرفت و ما نیز باید ضرورت تجسم را برای نجاتمان بپذیریم (یوحنا ۳–۱:۱، فیلپیان ۷–۵:۲، کولسیان ۱۷:16ü1، 9:2، تیطس ۱۳:۲، عبرانیان ۸:۱، مکاشفه ۱۳:۲۲).

عیسی مسیح

خدای حقیقی و خالق جهان است.

عیسی قوم حقیقی خدا است

عهدجدید نشان می‌دهد که نه تنها الوهیت مسیح بلکه همچنین انسانیت کامل او نیز برای نجات ما ضروری است. همانگونه که او خدای خالق، خدای آدم، خدای ابراهیم، خدای داود و خدای انبیا می‌باشد، همچنین انسان حقیقی، آدم آخر، ذریت ابراهیم، پسر داود و نبی حقیقی است (متی ۹:۲۱، لوقا ۲۴–۱۶:۴، رومیان ۳:۱، ۱۹:۵، اول قرنتیان ۴۵۲۲:۱۵، غلاطیان ۱۶:۳، کولسیان ۱۵:۱).

باردیگر موفقیتی که سایه آن در عهدعتیق آشکار شده بود، در هنگام تحقق یافتن، برای یهودیان زمان عیسی واقعه‌ای غیرمنتظره محسوب می‌شد. همه شخصیتهای مهم چون کاهنان و پادشاهان که توسط آنان نجات برای بسیاری در اسرائیل مهیا گشت، به کسی اشاره داشتند که اسرائیلی حقیقی بود و نماینده بسیاری بود. یهودیان برمبنای تفسیر خود از وعده‌های نبوتی، منتظر بازگشت جمعی کثیر از قوم به سرزمین موعود بودند. حتی مؤمنین باقی مانده وفادار نیز گروه بزرگی را تشکیل می‌دادند. قوم آمادگی این را نداشتند که قوم حقیقی خدا را

دروهله نخست دروجود یک شخص ببینند. آنان نمی‌توانستند ببینند آنچه را که خدا برای آدم و سپس برای اسرائیل درنظر داشت دروجود انسانی و کاملاً بی‌گناه عیسی تحقق یافته بود.

آدم نخستین سرمنشأ و نیای نوع انسان بود اما نتوانست نوع انسان را در رابطه صحیح با خدا قرار دهد. او وسوسه شده و با عصیان برعلیه خالق خود سقوط نمود. وی به خارج از باغ عدن فرستاده شد تا همه انسانها پس از آن خارج از باغ عدن قرار گیرند. حال آدم آخر، سرمنشأ و نیای نوع جدید انسان قرار می‌گرفت. وی وظیفه آدم را بشکل کامل متحقق نمود. وی به همان شکل وسوسه شد اما این بار در بیابان، تا با غلبه و پیروزی، قوم جدید خود را مجدداً به باغ عدن و مشارکت با خدا بازگرداند. روایات مربوط به وسوسه مسیح (متی ۱۱–۱:۴، مرقس ۱۳–۱۲:۱، لوقا ۱۳–۱:۴) باید در پرتو وجود آدم و قوم اسرائیل بعنوان فرزندان خدا که در وسوسه و تجربه شکست خوردند، درک شوند. عیسی در تعمید خود، با نوع انسان یکی گشت و تأیید الهی را مبنی بر اینکه پسر خدا است دریافت نمود. به شجره‌نامه عیسی که لوقا آن را ثبت نموده توجه کنید که او را توسط نسلهای قوم اسرائیل، به آدم پسر خدا مربوط می‌سازد (لوقا ۳۸–۲۳:۳). بار دیگر نمودار خلاصه ما پیشرفت قوم خدا را از آدم (که در برابر وسوسه شکست خورد) و قوم اسرائیل (که در برابر وسوسه‌ها شکست خورد) بسوی عیسی، تنها پسر خدا که از زمان گناه آدم به بعد، خدا تنها از وی کاملاً خشنود بود، نشان می‌دهد.

پسر خدا بودن با نقش خادم بودن پیوند دارد. پسر حقیقی کسی است که پدر را خدمت می‌کند (خروج ۲۳:۴، عبرانیان ۶:۳). تأیید عیسی در هنگام تعمیدش از سوی پدر، انعکاسی از وعده مربوط به مسیح در مزمور ۷–۶:۲ و رنج و اطاعت بنده خداوند در اشعیا ۱:۴۲ می‌باشد. نخستین وسوسه مسیح متضمن این توان‌آزمایی بود: «اگر پسر خدا هستی ...». توجه داشته باشید که قسمتی از کتاب‌مقدس که عیسی برای پاسخ به حمله شیطان از آن استفاده نمود (تثنیه ۳:۸، ۱۶۱۳:۶) از تفسیر موسی بر شکست قوم اسرائیل در تجربه و آزمایش بیابان برگرفته شده است. معنای سخنان عیسی بسیار روشن است. عیسی در تعمید خود اعلام نمود که آدم حقیقی و اسرائیل حقیقی است. بلافاصله پس از آن، همان روحی که زمان تعمید بر او نازل شد، او را بسوی تجربه شدن و آزمایش هدایت نمود و در نهایت وی بعنوان اسرائیل حقیقی و امین خدا، بدون تقصیر و گناه، سربلند ایستاد.

در عهدعتیق اشخاص کلیدی که نمایانگر قوم بودند عبارت بودند از نبی، کاهن، پادشاه و فرد حکیم. با مطالعه عهدجدید برای ما آشکار می‌شود که نویسندگان متفاوت آن، شخصیت عیسی مسیح را تحقق بخشنده این نقشها می‌دانستند. اولاً عیسی نبی حقیقی بود که ظهور ملکوت خدا را اعلام می‌کند (مرقس ۱۵–۱۴:۱، لوقا ۲۱–۱۶:۴، عبرانیان ۲–۱:۱). مهم‌تر از همه اینکه وی نه تنها کلام نبوتی را موعظه می‌کرد بلکه او خود کلمه بود

(یوحنا ۳–۱:۱، ۱۸–۱۴، ۶:۱۴). کل کار عیسی را در مکاشفه حقیقت در مورد خدا و ملکوت الهی می‌توان نقطه اوج خدمت نبوتی در عهدعتیق دانست.

ثانیاً عیسی نقش کاهن را بجا آورد. این امر بشکل غیرمستقیم در کلام خود عیسی در مورد مرگ خود بعنوان قربانی و کفاره برای بسیاری، دیده می‌شود (مرقس ۴۵:۱۰، لوقا ۱۹–۲۰:۲۲، یوحنا ۱۵۱۱:۱۰). در رساله عبرانیان الهیات کاهن بودن مسیح با جزئیات بیشتری مطرح می‌شود و بعنوان تداوم کهانت موجود در قوم اسرائیل، و برتر از آن و تحقق کامل آن معرفی می‌گردد (عبرانیان ۱:۳، ۱۴:۴ – ۱۰:۵، ۲۴:۷ – ۲۵:۱۰) در اینجا ارتباط عیسی با موضوع عهد بروشنی نشان داده می‌شود زیرا مسیح در خون خود عهدی جدید و بهتر را بوجود آورد. این متون نشان می‌دهند که عیسی هم بعنوان کاهن حقیقی و تنها قربانی کامل و پذیرفتنی برای گناه ظاهر شد. بنابراین وی بره حقیقی فصح (اول قرنتیان ۷:۵) و قربانی بی‌عیب و بی‌گناه برای گناه می‌باشد (اول قرنتیان ۲۱:۵، اول پطرس ۲۴:۲). عمل کهانتی او این بود که لعنتی را که خدا برای شکنندگان عهدش مقرر داشته بود برخود گرفت (تثنیه ۲۸–۲۶:۱۱، غلاطیان ۱۴–۱۰:۳).

ثالثاً، پادشاهی مسیح ریشه در این واقعیت دارد که وی دقیقاً از خاندان داود بوده و انتظارات نبوتی در مورد مسیح خاندان داود را برآورده می‌سازد (متی ۲۰–۱۷:۱، ۳۱–۲۹:۲۰، لوقا ۳۳–۳۰:۱، رومیان ۳:۱). رستاخیز و صعود عیسی را باید بعنوان وقایعی درنظر گرفت که خداوندی او و تحقق وعده‌های عهد به اسرائیل را نشان می‌دهند. عیسی در رستاخیز با قدرت، فرزند خدا اعلام می‌شود (رومیان ۴:۱) نه تنها اسرائیلی جدید از مرگ برخیزانیده می‌شود بلکه پادشاه اسرائیل نیز معرفی می‌شود (اعمال ۳۶۳۲–۳۰:۲، ۳۷–ù22:13۳۲۲۳). تصویر پادشاهی نه تنها به پادشاه اسرائیل بلکه به حاکمیت برکل طبیعت که به آدم داده شده بود نیز اشاره دارد (پیدایش ۲۸–۲۶:۱). معجزات عیسی به احیای حاکمیت انسان و نیز غلبه خدا بر شیطان اشاره دارند. بنابراین عیسی پسر انسان معرفی می‌شود که اشاره‌ای به پسر انسان در باب ۷ دانیال است که حاکمیت قوم خدا را برقرار می‌سازد. بازگشت پسر انسان در قدرت و جلال عظیم نشانه رستگاری غایی و کامل نژاد انسانی است (لوقا ù27:21۲۸).

و بالاخره اینکه ما موضوع فرد حکیم را نیز در شخصیت عیسی می‌بینیم. سلیمان هم پسر داود و هم فرد حکیم و فرزانه قوم اسرائیل بود و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان ظاهر شده بود (لوقا ۳۱:۱۱). حکمت یکی از ویژگیهای پادشاهی مسح شده داودی بود (اشعیا ۶:۹، ۲:۱۱). حکمت عیسی بیشتر از حکمت کسانی بود که در هیکل بوند (لوقا ۵۲–۴۶:۲). وی از اَشکال و قالبهای بیانی معلمین حکمت یعنی از امثال استفاده می‌کرد و ادعا

می‌کرد که منبع حقیقی حکمت است (متی ۲۹-۲۴:۷). مسیح برای ما حکمت شده است و بوسیله او ما از حکمت کاذب دنیا آزاد می‌شویم (اول قرنتیان ۲۰:۱ - ۱۶:۲).

عیسی مسیح
انسان حقیقی، آدم آخر و اسرائیل حقیقی است.

عیسی خلقت جدید است

هیکل اورشلیم نقطه محوری سرزمین موعود بود. هیکل مکانی بود که خدا و قوم او با هم ملاقات می‌کردند و مصالحه و تجدید ارتباط صورت می‌گرفت. ما مشاهده کردیم که برای اینکه مشارکت بین خدا و قوم او وجود داشته باشد عمل میانجی‌گرایانه کاهن ضرورت داشت و خدمت وی در هیکل صورت می‌گرفت. امیدهای نبوتی مربوط به خلقتی تازه، همواره شامل وجود هیکلی جدید و جلال یافته می‌شد که مرکز جهان بود. یوحنا به ما می‌گوید که آمدن مسیح، به معنای آمدن کلمه و سکونت او در خیمه جسم انسانی است (یوحنا ۱۴:۱). بنابراین در مباحثه‌ای که پس از پاکسازی هیکل توسط عیسی انجام می‌شود، او خود را هیکل حقیقی معرفی می‌کند (یوحنا ۲۲-۱۳:۲). اما اگر عیسی نقطه محوری خلقت نوین است، باید بشکلی این خلقت را تجسم بخشد. عهدجدید با پیوند دادن خلقت جدید با نجات و رستگاری بدنهای ما، بشکلی غیرمستقیم به این حقیقت اشاره می‌کند (رومیان ۲۳-۱۹:۸، دوم پطرس ۱۳-۱۱:۳).

اکنون استراتژی الهی برای نجات با وضوح بیشتری آشکار می‌شود. همه آن وعده‌هایی را که خدا در عهدعتیق وعده داده بود، در مسیح و خصوصاً در رستاخیز او از مردگان تحقق می‌یابد (اعمال رسولان ù32:13۳۳). پیام مسیح تصدیق این امر است که آنچه را که خدا وعده داده است در او تحقق یافته است (دوم قرنتیان ۲۰:۱). مطالبی که در این فصل مطرح شدند برای ما درک این موضوع را ضروری می‌سازند که آنچه را که خدا وعده داده است توسط تولد، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی تحقق یافته است. وعده‌های عهدعتیق به خلقت مجدد همه مخلوقات و آفریده‌ها اضافه می‌شود. این امر به معنای خلقت مجدد ملکوت است که در آن خدا، قوم او و نظم مخلوق در هماهنگی کامل با هم هستند و هر یک وظیفه خود را بشکل کامل بجا می‌آورند. بنابراین استراتژی نجات این است که خدا توسط مسیح، بواسطه کار او و «در شخصیت» مسیح، ملکوت خود را احیا می‌کند. در وجود مسیح که خدا - انسان است می‌توان خلقت مجدد همه موجودات را

مشاهده کرد. وی خدای حقیقی انسان حقیقی و نظم مخلوق حقیقی است و این هر سه در کنار یکدیگر بشکل کامل وجود دارند. «خدا با ما» (در عبری Immanu_el متی ۲۳-۱:۲۰) فقط به معنای این نیست که خدا در جهان ما و در میان انسانها زندگی می‌کند، بلکه همچنین بدین معنی است که خدا در شخصیت عیسای ناصری که انسانی حقیقی و نماینده همه انسانها محسوب می‌شود، ساکن گشته است. پیام اصلی عهدجدید این است که آنچه که عیسی بود، برای ما بود. خلقت جدید در او، برای ما پدیدار گشت.

در فصل ششم من موضوع نمونه‌شناسی را مطرح نمودم. نمونه سایه تاریخی واقعیتی است که باید در آینده پدیدار شود که همانا مسیح می‌باشد. در اینجا من واژه «پیش نمونه» را مطرح می‌سازم که به ملکوت نخستین که پیش از سقوط انسان وجود{P - P Proto type}

داشت، اشاره دارد. آخرت‌شناسی نبوتی که از وقایع زمانهای گذشته استفاده می‌کند تا آینده را توصیف نماید، نمونه‌شناسی این تاریخ را تصدیق می‌کند (برای درک بهتر موضوع به نمودار ذیل توجه کنید).

عیسی مسیح

هیکل جدید است و نظام جدید خلقت را تجسم می‌بخشد. وی خلقت مجدد همه موجودات در خودش است.

خلقت مجدد برای ما در عیسی بوقوع می‌پیوندد

خلاصه

خلقت مجدد در عهدعتیق بشکل خلقت و تجدید حیات قوم خدا و نظام خلقت است. عهدجدید این موضوع را آشکار می‌سازد که این امر نخست در شخصیت عیسی مسیح بوقوع می‌پیوندد. وی خدای حقیقی، انسان حقیقی و جهان حقیقی است که خدا در او با قوم خود ملاقات می‌کند.

ملکوت خداانسانجهان

خلقت   خداآدم و حواباغ عدن   الگوی ملکوت تعیین   می‌شود

ابراهیم   خداذریت ابراهیم‌کنعان

نمونه   خداوندقوم اسرائیل‌کنعان   ملکوت در تاریخ قوم   اسرائیل آشکار می‌شود

خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم

تصدیق   خداوندمؤمنین باقی هیکل و اورشلیم   ملکوت در آخرت شناسی نمونه   مانده وفادارجدید   نبوتی آشکار می‌شود

امر واقع   عیسی مسیح ملکوت در عیسی   آشکار می‌شود

موضوعات اصلی

عیسی بعنوان خدا، انسان و جهان

عیسی برای ما به منزله خلقت مجدد است

برخی کلمات کلیدی

وحدت و تنوع

تجسم

راهی که باید پیموده شود

مسیح خلقت مجدد – تصدیق ما در او، دوم قرنتیان ۱۷:۵ – خلقت مجدد همه موجودات بشکل کامل تحقق می‌یابد، مکاشفه ۵-۱:۲۱.

راهنمای مطالعه فصل بیست و دوم

۱– مطمئن شوید که این مفهوم را که عیسی همه وعده‌های عهدعتیق را در خود تحقق بخشیده است، درک کرده‌اید.

۲– موضوع سکونت خدا در میان قومش را که در عهدعتیق بیان شده و در تجسم عیسی تحقق یافته است، بررسی نمایید.

۳- به چه معنا لعنتها و مجازاتهای عهد در مسیح تحقق یافته‌اند؟

۴- آیا می‌توانید وعده‌هایی را از عهدعتیق ذکر کنید که در نخستین ظهور مسیح تحقق نیافته‌اند؟ آیا با این گفته موافقید که نبوتهایی وجود دارند که فقط به بازگشت ثانوی او مربوط می‌شوند؟

فصل بیست و سوم

خلقت جدید نخست در ما تحقق می‌یابد

A W هرکه نام خداوند را بخواند نجات یابد (اعمال ۲۱:۲).

به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت (اعمال ۳۱:۱۶).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، اعمال رسولان. پس از آنکه عیسی به آسمان صعود نمود، شاگردان او در اورشلیم منتظر ماندند. در روز پنطیکاست روح‌القدس برآنان آمد و آنان شروع به معرفی عیسی نمودند. بتدریج که ابعاد بشارتی انجیل برای مسیحیان اولیه روشنتر گشت، موعظه محلی انجیل جنبه جهانی بخود گرفت. پولس رسول پیام انجیل را به آسیای صغیر و یونان رساند و به هر جایی که قدم می‌گذاشت، کلیساهای بسیاری تأسیس می‌نمود. و در نهایت در قلب امپراطوری روم کلیسایی بوجود آمد.

طرح کلی عمل نجات‌بخش

تا این قسمت کتاب من اشارات متعددی به رابطه موجود بین عهدعتیق و عهدجدید نمودم. همانگونه که عهدجدید ساختار درونی خاص خودش را دارد، عهدجدید نیز دارای ساختار درونی خاص خودش است. ما مشاهده نمودیم که چگونه عهدعتیق، عهدجدید را در دو مرحله اساسی از پیش تصویر می‌کند: تاریخ اسرائیل از ابراهیم تا سلیمان و وعده‌های نبوتی مربوط به ملکوتی که باید در آینده ظاهر شود. عهدجدید تحقق این وعده‌ها را در چند مرحله نشان می‌دهد که ما با دقت باید این مراحل را مورد مشاهده قرار دهیم.

در فصل قبلی من در مورد این موضوع بحث کردم که عهدجدید شخصیت عیسی مسیح را که در جسم ظاهر شد، تحقق وعده‌های عهدعتیق می‌داند. زندگی، مرگ، رستاخیز و صعود عیسی، طرق تحقق این وعده‌ها هستند. عیسی اکنون بردست راست پدر قرار دارد. وی انسانی کامل است که رابطه‌ای کامل با پدر دارد. اما هرآنچه را که وی انجام داد و هر آنچه که هست، به جهت ما است. اگر او ما را با آنچه که متعلق به خودش

است بشکلی سهیم سازد می‌تواند نماینده و نجات دهنده ما باشد. اگر ملکوت خدا و خلقت جدید فقط در شخصیت عیسی مسیح محدود بماند، هیچ نفعی برای ما نخواهد داشت.

هنگامی که عیسی در میان شاگردان بود، آنان حس می‌کردند که با ملکوت خدا ارتباط دارند. آنان مطالب بسیاری را درک نمی‌کردند و درواقع تا زمانی که کل تصویر مکشوف نمی‌شد، نمی‌توانستند مطالب بسیاری را درک کنند. بنابراین هنگامی که آنان شنیدند که عیسی همیشه جسماً نزد آنان نخواهد ماند، در پذیرفتن این امر دچار مشکل شدند (یوحنا ۳۸–۳۱:۱۳). عیسی با گفتن این امر به آنان که این تنها طریقی است که توسط آن، ایشان می‌توانند از برکات خدا برخوردار شوند، با این مشکل آنان برخورد نمود. این امر که عیسی آنان را ترک کند و درمقابل روح‌القدس جای او را بگیرد، کاملاً به نفع آنان بود. بدین شکل اگرچه حضور جسمی مسیح دیگر نزد آنان نمی‌بود اما وی عملاً نزد آنان باقی می‌ماند (یوحنا ۲۰–۱۸۳–۱:۱۴، ۱۵۲۷:26ù، 14:4-7).

می‌توان علت ابهامی را که در ذهن شاگردان بوجود آمده بود، درک نمود. عهدعتیق تصویری از ملکوت الهی ارائه نداده بود که در آن حضور جسمانی پادشاه ملکوت، فقط برای مدات کوتاهی دیده شود. بدینسان عیسی بعد جدیدی از مکاشفه الهی را آشکار می‌کند. عیسی نشان می‌دهد که دوره‌ای از شاگردی وجود خواهد داشت که خداوند در هیئت انسانی خود غایب خواهد بود. چرا این امر به نفع قوم خدا است و چرا این امر به این گفته که آنان اعمالی بزرگتر از اعمال مسیح خود انجام خواهند داد ارتباط پیدا می‌کند (یوحنا ۷:۱۶، ۱۲:۱۴)؟ پاسخ به این سؤالات هنگامی آشکار می‌شود که ما دریابیم زندگی عیسی در این جهان چه نتایجی را دربرداشت.

ملکوت خدا

که سایه آن در عهدعتیق آشکار شده بود، در شخصیت عیسی مسیح به واقعیت تبدیل شد. باوجود این، عیسی فقط مدت زمان کوتاهی نزد قوم خود باقی ماند.

ملکوت خدا چگونه ظاهر می‌شود

کتب لوقا و اعمال بخشی منحصربفرد را در کتاب‌مقدس تشکیل می‌دهند. مطمئناً انجیل لوقا مطالب مشترک بسیاری با سه انجیل دیگر دارد. اما فقط لوقا به ما در مورد تاریخ انتقال از مرحله‌ای که عیسی در جسم نزد قوم خود حاضر بود، به مرحله‌ای که در آن وی در جسم غایب بود اما در روح حاضر بود، مطالبی را می‌گوید.

آخرین سخنان عیسی در انجیل یوحنا بابهای ۱۶-۱۴ آنچه را که باید اتفاق می‌افتاد به ما می‌گوید. کتب لوقا و اعمال به ما می‌گویند که این سخنان چگونه عملاً بوقوع پیوستند.

همانگونه که در فصل هشتم در قسمت شهادت لوقا - اعمال رسولان اشاره کردم، باب ۲۴ انجیل لوقا به توصیف شرایط دو تن از شاگردان می‌پردازد که امیدهای آنان برای برقراری ملکوت، با مرگ عیسی، زائل گشته بود. انتظارات مربوط به ظهور ناگهانی و پرجلال ملکوت خدا بر زمین بهیچوجه تحقق نیافته بود. دشمنان ملکوت آشکارا بر ملکوت غالب شده بودند (لوقا ۲۱-۱۷:۲۴). درسی را که از الهیات کتاب‌مقدسی می‌توان در این مورد گرفت و توسط خود استاد داده می‌شود، با اشاره به تفسیر صحیح انبیا آغاز می‌شود. مسیح نخست باید رنج بکشد و پس از آن وارد جلال خود گردد (لوقا ۲۷-۲۵:۲۴). مرگ وی واقعه‌ای بود که می‌شد آن را کاملاً پیش‌بینی نمود و مسیح نیز سعی می‌کرد تا شاگردان را برای رویارویی با آن آماده سازد (مرقس ۳۳-۳۱:۸، ۱۳-۹:۹، ۴۵-۳۵:۱۰).

هنگامی که شاگردان متقاعد شدند که عیسی مجدداً زنده است، امید آنان برای برقراری ملکوت مجدداً زنده شد (لوقا ۳۵-۳۱:۲۴). رنجها و زحمات مسیح پایان یافته بودند و اکنون او باید وارد جلالی می‌شد که برای او مقرر شده بود. شاگردان می‌اندیشیدند که این امر بدین معناست که جلال ملکوت پیشگویی شده بزودی در میان آنان آشکار خواهد شد. بنابراین آنان این سؤال را مطرح نمودند: «خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» (اعمال ۶:۱).

پاسخی را که عیسی به این سؤال داد، برای درک طریقی که ملکوت خدا توسط آن ظاهر می‌شود، بسیار اهمیت دارد. اولاً وی برداشت شاگردان را در مورد اینکه موضوع برقراری ملکوت را فقط با توجه به زمان برقراری آن می‌توان حل نمود، رد کرد. عیسی گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید» (اعمال ۷:۱). ثانیاً وی توجه آنان را به دخالت مستقیمشان درفرآیندی که منجر به ظهور ملکوت می‌شود، جلب نمود: «لیکن چون روح‌القدس برشما می‌آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان» (اعمال ۸:۱). در واقع عیسی این حقیقت را بیان می‌کرد که برقراری ملکوت تحقق یافته است اما نه به طریقی که آنان انتظارش را داشتند. ملکوت توسط موعظه انجیل (شهادت در مورد مسیح)، تحت تأثیر و عملکرد روح‌القدس ظاهر می‌شد. قدرت ملکوت فقط به عمل روح‌القدس محدود نمی‌شد و به کلام مسیح نیز محدود نمی‌گشت بلکه هر دو عامل همراه با یکدیگر این قدرت را در خود داشتند.

بدینسان عیسی تفسیر دقیق نبوتهای عهدعتیق را در مورد روز نجات بیان نمود. بیاد آورید که چگونه این مأموریت قوم اسرائیل بود که نور ملتها باشد، با وجود این هرگز از قوم اسرائیل خواسته نشد که به جهان برود و ملکوت را به امتها اعلام نماید. همچنین نبوتهای مهمی چون اشعیا باب ۲ و زکریا باب ۸ را بیاد آورید که در مورد آمدن امتها به اورشلیم در زمان برقراری ملکوت سخن می‌گوید. اکنون عیسی، اسرائیل حقیقی و هیکل جدید، به شاگردان خود می‌گوید که روح‌القدس توسط موعظه انجیل، حضور او را در کل جهان عملی خواهد ساخت. بدین طریق امتها به گرد مسیح جمع خواهند شد که جانشین اسرائیل و اورشلیم قدیم است.

دیدگاه مشابهی را می‌توان در «مأموریت بزرگ» مطرح شده در متی ۲۰–۱۷:۲۸ مشاهده نمود. ادعای عیسی در مورد اینکه تمامی قدرت در آسمان و زمین در دستهای اوست، دقیقاً بدین معناست که او کسی است که ملکوت خدا را برقرار می‌سازد. شاید شاگردان انتظار داشتند که در این زمان امتها از اقصی نقاط جهان رو بسوی اورشلیم آورند. اما عیسی درواقع این موضوع را بیان می‌کند که اورشلیم و هیکل دیگر به آن شکل قبلی اهمیت خود را از دست داده‌اند. مسأله اساسی ملکوت دیگر عمارتی نبود که در سرزمین یهودا قرار داشت بلکه مسأله اصلی خود وی و حضورش بود که در همه جا حاضر بود. هنگامی که حضور او در جسم جای خود را به حضور او در روح‌القدس داد، در هرکجای دنیا که انجیل موعظه می‌گشت، امتها می‌توانستند بسوی معبد جدیدی که توسط روح‌القدس بوجود آمده بود، بیایند. بنابراین عبارت «رفته همه امتها را شاگرد سازید» بدین معنا بود که شاگردان دیگر نمی‌توانستند در محدوده جغرافیایی اورشلیم بمانند و باید در حین رفتن خود به نقاط مختلف، امتها را شاگرد بسازند.{P – به شاگردان فرمان داده شد که رفته و امتها را شاگرد بسازند. واژه «رفته» بدین علت بکار رفته است تا شاگردان را متوجه این امر سازد که امتها بسوی اورشلیم واقع در یهودیه نخواهند آمد، بلکه اورشلیم جدید، به هرکجا که آنان بروند و در همه جای جهان می‌تواند باشد. P}

هرکجا که روح‌القدس کلام مسیح را بکار گیرد و اشخاص را پیرامون مسیح گرد آورد، هیکل جدید در آنجا قرار دارد. شاگردان بدین معنی اعمالی بزرگتر از اعمال عیسی باید انجام می‌دادند چون خدمت آنها جنبه‌ای جهانی داشت. اگر عیسی آنان را ترک نمی‌نمود آنان نمی‌توانستند او را توسط روحش بشناسند و با او بطریقی جدید متحد شوند.

ملکوت

توسط موعظه شاگردان و عملکرد روح‌القدس در مورد کلام مسیح ظاهر می‌شود.

خلقت جدید در ما

بنابراین اعمال رسولان انتقال از شرایط توصیف شده در اناجیل به شرایط توصیف شده در رسالات را نشان می‌دهد. از یکسو عیسی در جسم حضور دارد. وی آنان را گرد خود می‌آورد و با آنان در مورد امور ملکوت سخن می‌گوید. هنگامی که وی همراه آنان است وقایع مربوط به اناجیل در حضور آنان بوقوع می‌پیوندد. گفته می‌شود که هم یحیای تعمیددهنده و هم عیسی انجیل را موعظه می‌کنند (لوقا ۱۸:۳، مرقس ۱۴:۱).{P – واژه یونانی Euangelizesthai اغلب به معنای «موعظه خبرخوش» یعنی انجیل می‌باشد. با توجه به معادل این واژه در عهدعتیق که واژه عبری Basar می‌باشد ما باید تصدیق کنیم که خبرخوش خبری جدی در مورد ملکوت است. امکان ندارد که ملکوت خدا را بدون اشاره به داوری الهی موعظه نمود. P}

باوجود این آنان در این مرحله خبرخوش را بشکل کامل اعلام نکرده بودند زیرا هنوز بشکل کامل آشکار نشده بود و تنها هنگامی که مرگ، رستاخیز و صعود مسیح بوقوع پیوست، انجیل بشکل کامل آشکار گشت.

شاگردان بدون شک به عیسی ایمان داشتند. همانگونه که ایمانداران عهدعتیق روح‌القدس را داشتند، شاگردان نیز روح‌القدس را داشتند. یوحنا به ما می‌گوید که شاگردان باید بعداً روح‌القدس را دریافت می‌کردند: «زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود چون که عیسی تابحال جلال نیافته بود» (یوحنا ۳۹:۷). اگرچه در روزی که مسیح از مردگان برخاست به شاگردان خود گفت: «روح‌القدس را بیابید» (یوحنا ۲۲:۲۰) اما شاگردان در این روز روح‌القدس را نیافتند. با توجه به روایت مکتوب در باب دوم اعمال رسولان و نیز یوحنا ۳۹:۷ می‌توانیم نحوه نزول روح‌القدس را درک کنیم. داده شدن روح‌القدس به شخصیت و عمل مسیح مرتبط است. همانگونه که عیسی بدون تردید قبل از تعمید خود روح‌القدس را داشت شاگردان نیز بهمین شکل قبل از پنطیکاست روح‌القدس را داشتند. در هنگام تعمید عیسی، روح‌القدس با توجه به مأموریت او بعنوان نجات‌دهنده، بروی نازل شد. شاگردان نیز، اگر واقعاً مؤمنینی یهودی بودند، با توجه به سایه‌ای که از عیسی در عهدعتیق وجود داشت، روح‌القدس را داشتند. ایمان آنان بعنوان شاگردان عیسی، به استادشان که در جسم همراه آنان بود، عطایی الهی بود که از سوی روح‌القدس داده شده بود. در روز پنطیکاست، روح‌القدس براساس کشف کامل مسیح برآنان نازل شد. این امر فقط در صورتی می‌توانست تحقق پیدا کند که مسیح جلال یافته باشد (یوحنا ۳۹:۷).

بنابراین پنطیکاست تجربه‌ای منحصربفرد برای شاگردان بود زیرا نقطه عطفی برای انتقال به مرحله‌ای نوین محسوب می‌گشت. تا پیش از تجربه رسولان هیچکس چنین تجربه‌ای نداشته بود. از این زمان به بعد دیگر هیچکس عیسی را رودررو در جسم نشناخته است و پس از آن شناخت او توسط کلام موعظه شده او و

روحش ممکن می‌شود. بنابراین از زمان رسولان به بعد دیگر هیچکس تجربه دو مرحله‌ای برخوردار شدن از روح‌القدس را همچون رسولان نداشته است.

هنگامی که ما دریافته‌ایم که در مورد تجربه پنطیکاست چه چیزی تکرارناپذیر است، اینک در موقعیت بهتری قرار داریم تا آنچه را که قاعده اصلی تجربه مسیحی محسوب می‌شود، درک کنیم. عاملی که باعث تغییر و ایمان آوردن ما می‌شود انجیلی است که تحت قدرت روح‌القدس موعظه می‌شود. اعمال ۲۸:۲ قاعده اصلی برای همه مسیحیان را بیان می‌کند. بی‌ایمانان، چه یهودی چه غیریهودی که انجیل را شنیده و به آن ایمان می‌آورند، آمرزش گناهان و عطای روح‌القدس را دریافت می‌کنند. این تجربه همان تعمید به روح‌القدس است که یحیای تعمیددهنده به آن اشاره می‌کند (لوقا ۱۶:۳) که در زمان ایمان آوردن بوقوع می‌پیوندد.

روح‌القدس

همواره در ارتباط با عمل نجات حضور دارد و در روز پنطیکاست در ارتباط با عمل پایان یافته مسیح بخشیده می‌شود.

الهیات کتاب‌مقدسی روح‌القدس

کتاب اعمال رسولان، در کنار وقایعی که قبل از آن بوقوع پیوستند، برای درک الهیات کتاب‌مقدسی مربوط به روح‌القدس اهمیت بسیاری دارد. طرح کلی این الهیات شامل بررسی جایگاه روح‌القدس در خلقت جهان است. نژاد انسانی که بصورت خدا خلق شده است تحت‌تأثیر روح خدا قرار دارد، اما گناه باعث می‌شود تا نژاد انسانی از این اعمال نیکو محروم شود تا اینکه فیض خدا در نجات شروع به عمل می‌کند. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که قوم خدا قوم روح‌القدس هستند درحالی که گناهکاران عصیانگر اشخاص فاقد روح هستند.

همانگونه که نجات بشکل پیشرونده در قوم اسرائیل آشکار می‌شد، به همین شکل نیز عمل روح‌القدس بشکلی پیشرونده آشکار می‌شود. درتاریخ قوم اسرائیل از زمان ابراهیم تا سلیمان، عمل روح‌القدس در وهله نخست در بخشیده شدن آن به گروهی خاص از اشخاص که نقشی واسطه‌ای در نجات خدا داشتند و کلام نبوتی را بیان می‌کردند، دیده می‌شد. در این دوران اشاراتی در مورد اینکه همه اعضای قوم خدا می‌توانند صاحب روح‌القدس باشند، دیده می‌شود.

در آخرت‌شناسی نبوتی روح‌القدس در وهله نخست در ارتباط با اعمال نجات‌دهنده خدا و در زندگی انسانهایی که در این اعمال نقشی داشتند دیده می‌شود. خادم رنج‌کشیده، نبی حقیقی و پادشاه مسح شده، همگی

اشخاصی هستند که روح‌القدس بشکلی قدرتمندانه برآنان نازل می‌شود. همچنین روح خدا قدرت حیات‌بخش در زندگی همه اعضای قوم خدا است تا آنان را در عهد حقیقی خدا سهیم بسازد. یکی از ویژگیهای دوران نوین این است که روح‌القدس بشکل کامل به همه اعضای قوم خدا داده می‌شود (یوئیل ۲۹ : ù28).

تنها در عهدجدید تحقق حقیقی امید آخرت‌شناسانه را می‌توان دید. این امر نخست در وجود عیسای ناصری دیده می‌شود که انسان پر از روح‌القدس، اسرائیل تازه، نبی مسح شده، کاهن و پادشاه است. درحالی که عیسی بعنوان خلقت جدید برای ما نقطه محوری محسوب می‌شود، در ارتباط با خود عیسی، برروی روح‌القدس تأکید می‌شود.

صعود عیسی و پنطیکاست ویژگی شروع دوران انتقال است. عیسی همواره نقطه محوری محسوب می‌شود (حیات، مرگ و رستاخیز او)، اما انسانهای بسیاری به او پیوند یافته و در رابطه او با خدا و ملکوت سهیم می‌شوند. هنگامی که انجیل موعظه می‌شود، انسانها توسط توبه و ایمان وارد ملکوت می‌شوند. در این تجربه تغییر و ایمان آوردن، تجدید حیاتی که در مسیح برای ما درنظر گرفته شده است، به واقعیتی رشد یابنده در ما تبدیل می‌شود.

الهیات روح‌القدس

در بخشش روح‌القدس به شخصیتهای دخیل در امر نجات الهی و موضوع آخرت‌شناسی نبوتی در تاریخ قوم اسرائیل و بالاخره در بخشیده شدن آن به مسیح دیده می‌شود. در روز پنطیکاست، قوم مسیح در روح او سهیم می‌شوند.

خلقت مجدد در قوم خدا آغاز می‌شود

خلاصه

خلقت مجدد که نخست در شخصیت عیسی مسیح بوقوع پیوست، در زندگی قوم خدا به واقعیت تبدیل می‌شود. روح‌القدس جایگزین حضور جسمی عیسی می‌شود. در روز پنطیکاست وی برای نخستین بار نازل شد تا خلقت مجدد را که بشکل کامل در مسیح مکشوف شده است، در ایمانداران تحقق بخشد.

ملکوت   خداانسان‌جهان

پیش نمونه   خداآدم و حواباغ عدن   الگوی ملکوت تعیین   می‌شود

ابراهیم   خداذریت ابراهیم‌کنعان

بعنوان

نمونه   خداوندقوم اسرائیل‌کنعان   ملکوت در تاریخ قوم   اسرائیل آشکار می‌شود

خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم

تصدیق   خداوندمؤمنین باقی هیکل و اورشلیم   ملکوت در آخرت شناسی نمونه   مانده وفادارجدید   نبوتی آشکار می‌شود

امر واقع   عیسی مسیح ملکوت در عیسی   آشکار می‌شود

پدر،پسرایمانداران‌هیکل جدید

و روح‌القدس

موضوعات اصلی

عیسی مجدداً معنای ملکوت را تفسیر می‌کند

انتقال به دوران روح‌القدس

برخی کلمات کلیدی

تعمید

ایمان آوردن

راهی که باید پیموده شود

عیسی برای بسیاری آمد. یک شخص توسط روح بسیاری را با خود متحد می‌سازد. آنچه که یکی هست، بسیاری نیز چنین هستند.

راهنمای مطالعه فصل بیست و سوم

۱- موعظه‌های پطرس و پولس را در اعمال مطالعه کنید (اعمال ۴۰-۱۴:۲، ۲۶-۱۲:۳، ۱۲-۸:۴، ۴۳-۳۴:۱۰، ۴۱-۱۶:۱۳). به این موضوع توجه کنید که چگونه این آیات عهدعتیق را به خدمت عیسی مربوط می‌سازند. در مورد تفسیر عهدعتیق، چه چیزی می‌توانید از رسولان بیاموزید؟

۲- سخنان استیفان را در اعمال ۵۳-۲:۷ مطالعه کنید. به ساختار گفتار او و موضوعات تکرار شونده در آن توجه کنید. چگونه پس از اشاره به خیمه و هیکل در آیات ۵۰-۴۴ اتهامات به او وارد می‌شوند؟ موضوع اصلی سخنان او چیست؟

۳- کدام ابعاد از وقایع اعمال رسولان را می‌توان قاعده‌ای برای همه مسیحیان در همه زمانها دانست و کدام ابعاد آن فقط مخصوص مسیحیان آن دوران است؟

فصل بیست و چهارم

خلقت جدید در ما در زمان حاضر

A W پس چون با مسیح برخیزانیده شدید آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است بدست راست خدا نشسته. در آنچه بالا است تفکر کنید نه در آنچه برزمین است. زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است. چون مسیح که زندگی ما است طاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد (کولسیان ۴-۱:۳).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، رسالات عهدجدید. هنگامی که انجیل وارد جوامع بت‌پرست شد، با فلسفه‌ها و عقاید و باورهای غیرمسیحی بسیاری روبرو گشت که پیام رسولان را به توان‌آزمایی می‌خواندند. رسالات عهدجدید نشان می‌دهند همان فشاری که در مورد پذیرش نظریات بت‌پرستانه برای قوم در عهدعتیق وجود داشت، برای کلیساها تهدیدی دائمی محسوب می‌شدند. خطر واقعی‌ای که تعلیم مسیحیت را تهدید می‌کرد در وهله نخست نه حمله مستقیم به آن بلکه تحریف و تبدیل تدریجی و نامحسوس اعتقادات مسیحی بود. از میان کسانی که چنین تهدیداتی را برعلیه اعتقادات مسیحی بوجود آورده بودند، می‌توان به یهودیان مسیحی شده که شریعت‌گرا بودند اشاره کرد. این گروه نگاهداری احکام شریعت را به پیام انجیل اضافه می‌کردند. گنوستیکها نیز عناصری از فلسفه و مذهب یونان را به باورهای مسیحی اضافه کرده بودند.

استراتژی خدا برای نجات

شاید گاهی به شما تعلیم داده شود که پاسخ یک مسیحی به این سؤال که «آیا شما نجات یافته‌اید؟» باید زمان به گذشته، زمان حال و آینده اشاره داشته باشد. «بله، من نجات یافته‌ام، نجات می‌یابم و نجات خواهم یافت.» این عبارات طریقی را که نجات تجربه می‌شود، نشان می‌دهد. اشاره به زمان گذشته، عمل کامل و تمام شده مسیح را برای ما نشان می‌دهد. اشاره به زمان حال، عمل پیوسته روح‌القدس را «در ما» نشان می‌دهد که

انجیل را در زندگی ما بکار می‌گیرد و ما را هرچه بیشتر به شباهت مسیح متبدل می‌سازد. اشاره به زمان آینده، کامل شدن نجات را نشان می‌دهد یعنی به زمانی که هرآنچه که در ما صورت می‌گیرد با آنچه که به جهت ما وجود دارد هماهنگ و همخوان می‌شود و همه موجودات و مخلوقات تازه می‌شوند. واژه‌های «عادل‌شمردگی»، «تقدیس» و «جلال یافتن» واژه‌هایی هستند که به این سه جنبه {P - Justification P}

{P - P Sanctification}

{P - P Glorification}

نجات ما اشاره دارند.

بنابراین، عهدجدید نشان می‌دهد که نقشه نجات دهنده خدا این است که روابطی درست بین همه پدیده‌ها و مخلوقات بوجود آید. استراتژی یا طریقی که وی برای تحقق این هدف بکار می‌گیرد این است که در شخصیت مسیح و عمل نجات‌بخش خود، این کار را به انجام برساند. سپس او قوم خودش را توسط ایمان به مسیح متحد می‌سازد و آنان را در کمالی که در مسیح است سهیم می‌سازد. براساس آنچه که قوم او بخاطر متحد بودن با مسیح محسوب می‌شوند، خدا توسط روح خود و انجیل، عمل خود را برای احیای روابط حقیقی در آنان و در کل جامعه ایمانداران آغاز می‌کند و بالاخره، هنگامی که مسیح با جلال بازمی‌گردد، کل خلقت به کمال می‌رسد.

نجات یا خلقت مجدد

گذشته

آنچه که بشکل کامل در مسیح برای ما بوقوع پیوسته است.

اساس پذیرفته شدن ما نزد خدا یا عادل‌شمردگی

همه وعده‌های عهدعتیق برای ما در مسیح تحقق یافته‌اند.

حال

آنچه که در ما بوقوع پیوسته است اما هنوز کامل نشده است.

نتیجه پذیرفته شدن ما نزد خدا یا تقدیس

همه وعده‌های عهدعتیق در ما و در جمع ما تحقق می‌یابند.

آینده

آنچه که در ما و در کل خلقت بوقوع می‌پیوندد.

نتیجه غایی پذیرفته شدن ما نزد خدا یا جلال یافتن.

همه وعده‌های عهدعتیق در ما و کل خلقت تحقق می‌یابند.

اتحاد با مسیح

یکی از وظایف اصلی الهیات کتاب‌مقدسی این است که روابطی را که میان مراحل مختلف مکاشفه نجات‌بخش وجود دارد نشان بدهد. یکی از قلمروهایی که ابهام و سردرگمی بسیاری را در تفکر بسیاری از مسیحیان بوجود آورده است و تاریخ کلیسا نیز همواره وجود این ابهام را در خود منعکس نموده است، این است که چه ارتباطی بین کار مسیح برای ما و کار او در ما توسط روحش وجود دارد. بعبارت دیگر چگونه انجیل با زندگی مسیحی ارتباط می‌یابد یا اینکه چگونه عادل‌شمردگی با تقدیس ارتباط می‌یابد؟ برخی از رسالات عهدجدید نشان می‌دهند که مشکل مسیحیان یهودی این بود که دقیقاً درک نمی‌کردند چه ارتباطی بین انجیل و شریعت وجود دارد. برای ما نیز ممکن است این مشکل بشکل عدم درک کامل رابطه بین فیض و اعمال نیکو دیده شود.

برخی این نگرش را مطرح می‌سازند که ما با ایمان آوردن به انجیل، دچار تغییر و دگرگونی می‌شویم و نجات می‌یابیم. اما انجیل در رشد و تقدس مسیحی چگونه نمایان می‌شود؟ بررسی نگارشات عهدجدید نشان می‌دهد که رشد از انجیل بوجود نمی‌آید بلکه توسط آن و همراه با آن بوجود می‌آید. مسائل و مشکلاتی که در رسالات به آنها پرداخته می‌شود، از ناتوانی در بکارگیری انجیل در مورد ابعاد مختلف زندگی ناشی شده‌اند. برای حل این مشکلات باید انجیل را در جایگاه و مقام واقعی آن یعنی در مرکز تفکر و عمل خود قرار بدهیم.

در نگارشات مختلف عهدجدید آنچه که خدا توسط مسیح برای ما انجام داده است و آنچه که او در ما انجام می‌دهد به طرق مختلف تشریح شده است. انجیل یوحنا برروی ایمان به مسیح و داشتن حیات ابدی در او، تأکید می‌کند (یوحنا ۳۱:۲۰). پطرس در مورد آمدن نزد مسیح بعنوان سنگهای زنده و جزئی از هیکل جدید

شدن و نیز بخشی از اسرائیل جدید بودن سخن می‌گوید (اول پطرس ۱۰–۲:۴). پولس به طرق خاص خودش به بررسی این رابطه می‌پردازد و برروی اتحاد ما با مسیح تأکید دارد.

بکارگیری اصطلاحات «در مسیح» و «با مسیح» که پولس آنها را برای تشریح رابطه ایمانداران با مسیح بکار می‌گیرد، نیاز به بررسی دقیق دارد. مفاهیم و اصطلاحات فوق از روشنترین اظهارات عهدجدید هستند که می‌توانند این نگرش نادرست را که جوهر مسیحیت را پیروی از احکام عیسی می‌داند، اصلاح کنند. البته پیروی از تعالیم عیسی و تقلید از شخصیت او از موضوعات مهمی است که باید به آن توجه نمود. اما بسیاری از اشخاص تأکید اصلی را به همین جنبه بجا آوردن تعلیم اخلاقی عیسی همچون بجا آوردن «قانون طلایی» (متی ۱۲:۷) می‌گذارند. این برداشت منجر به شکل‌گیری این باور رایج می‌شود که ما توسط اعمال نیکویمان می‌توانیم به آسمان برویم.

پولس در برابر همه گرایشاتی که اعمال نیکو را اساس پذیرفته شدن ما نزد خدا می‌دانند بشدت می‌ایستد. تعلیم او در مورد عادل شمرده شدن توسط ایمان به جوهره انجیل اشاره دارد. آنچه را که خدا برای ما در زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح انجام داده است، تنها اساس پذیرفته شدن ما نزد او است (رومیان ۲۱:۳ – ۲۵:۴، غلاطیان ۲۹–۱۴:۳). با ایمان به شخصیت و کار مسیح برای ما، ما نجات و پذیرفته شدن نزد خدا را بعنوان عطایی مجانی دریافت می‌کنیم. این عادل شمردگی توسط فیض و براساس ایمان، سؤالاتی را در زندگی مستمر گناهکار عادل شمرده شده مطرح می‌سازد. برداشت برخی از اشخاص در مورد عادل شمرده شدن توسط ایمان این است که نیازی نیست که آنان نحوه زندگی‌اشان را تغییر دهند و ضرورتی ندارد که از اصول و احکام خاصی پیروی کنند.

پولس با اشاره به این امر که عادل‌شمردگی و آمرزش گناهان بخشی از فرآیندی است که ما توسط آن به ملکوت خدا باز می‌گردیم، به این برداشت نادرست پاسخ می‌دهد. ما توسط ایمان با عیسی مسیح پیوند و اتحاد می‌یابیم. این اتحاد توسط حضور روح‌القدس عمیق و مستحکم می‌شود. روح‌القدس بدین علت در ما سکونت دارد چون اتحاد مبتنی بر ایمان ما را با مسیح حفظ کند. این اتحاد که تعمید نمایانگر آن است، باعث می‌شود تا اتفاق حیرت‌انگیزی در ما بوقوع بپیوندد. این امر بدین معنا است که خدا آنچه را که در زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح بوقوع پیوسته است به حساب ما می‌گذارد و ما را نیز در این وقایع سهیم می‌داند. بنابراین شایستگیها و کمال مسیح به ما مربوط می‌شود و بدینسان هرآنچه که به او بعنوان فرزند حقیقی خدا تعلق دارد به ما که «در او» قرار گرفته‌ایم، تعلق دارد.

بنابراین مسیح به هویت دیگر ما، به «من دیگر» ما تبدیل می‌شود. ما این خویشتن دیگر خود را توسط ایمان می‌شناسیم و توسط ایمان از آن برخوردار می‌شویم زیرا «به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار» (دوم قرنتیان ۷:۵). در نتیجه ما با مسیح مرده‌ایم و با او مدفون شده‌ایم (رومیان ۱۱-۳:۶، غلاطیان ù19 : 2۲۰، کولسیان ۲۰۱۲:۲)، و نیز با او برخیزانیده شده و رستاخیز کرده‌ایم (رومیان ù4 : 6۱۱۵، اول قرنتیان ۲۲:۱۵، افسسیان ۵:۲) و با او بدست راست پدر صعود نموده‌ایم (افسسیان ۶:۲). در مسیح ما خلقت جدیدی هستیم (دوم قرنتیان ۱۷:۵). هیچیک از این موارد برای ما اهدافی نیستند که باید به آنها دست یابیم زیرا بشکل کامل از پیش برای ما مهیا گشته و آماده هستند.

کاربرد اصطلاحات «در مسیح» و «با مسیح» از سوی پولس، معادل مفهوم نماینده‌ای که واسطه نجات در عهدعتیق است، می‌باشد. ایمانداران به همان معنا «در مسیح» هستند که مؤمنین اسرائیلی «در» کاهن یا پادشاه که نماینده آنان بود، قرار داشتند. یکی از ارکان اصلی الهیات پولس در مورد اتحاد ما با مسیح، از بین بردن این برداشت نادرست است که عادل‌شمردگی تنها توسط ایمان، به ایمانداران اجازه می‌دهد تا زندگی‌ای بی‌بندوبار و غیراخلاقی داشته باشند. نمی‌توان تصور کرد که فردی با ماندگارترین و فناناپذیرترین واقعیت از میان همه واقعیتها پیوند و اتحاد داشته باشد و در مسیح خلقت تازه‌ای باشد و آنگاه بگونه‌ای زندگی کند که گویا این پیوند و اتحاد، توهم و افسانه‌ای بیش نیست. از آنجایی که این روح‌القدس است که واقعیت وجود مسیح را در زندگی ما به حقیقتی زنده تبدیل می‌سازد، زندگی در مسیح را می‌توان زندگی در روح نیز دانست (رومیان ۲۵-۱:۸، افسسیان ۲۰-۱۸:۵، و نیز مراجعه کنید به کولسیان ù16 : 3۱۷).

ایمانداران

توسط ایمان بشکلی با مسیح پیوند یافته‌اند که خدا هرآنچه را که به مسیح بعنوان انسانی کامل متعلق است، متعلق به آنان می‌داند.

جنگ اجتناب‌ناپذیر

از آنجایی که احتمال این امر زیاد است که به امور و مشکلات زندگی شخصیمان بیش از حد توجه کنیم و در آنها غرق شویم، پس بیایید کمی بخود بیاییم و با نگرشی جامع‌تر و کلی‌تر به مسائل بنگریم. انبیای عهدعتیق در مورد روز نجاتی پیشگویی می‌کردند که در آن ملکوت پرجلال بشکل کامل مکشوف شده و قوم خدا در نهایت نجات یافته و کامل می‌شوند. در مورد طریق ظهور این ملکوت و یا مدت زمانی که برای تحقق آن لازم

است، در سخنان انبیا مطالب چندان روشنی بچشم نمی‌خورد. در مورد تحقق جلال غایی و نهایی اشاراتی کلی وجود دارد که نشان می‌دهد این واقعه در یک لحظه بوقوع خواهد پیوست. اشاراتی نیز در مورد اینکه این ملکوت جنبه‌ای جهان شمول خواهد داشت و همگان آن را مشاهده خواهند کرد، وجود دارد. عهدجدید نشان می‌دهد که ملکوت نخست در شخص عیسی ظاهر می‌شود، سپس توسط گسترش و انتشار انجیل در جهان ظاهر می‌گردد و در نهایت گسترش انجیل، شکلی جهان شمول یافته و همه آن را مشاهده خواهند کرد.

در دوران بین نخستین و دومین ظهور مسیح، مسیحیان باید برعلیه نظم کهن و خداستیز جهان (رومیان ۲:۱۲، یعقوب ۲۷:۱)، جسم (غلاطیان ۱۷:۵) و شیطان (اول پطرس ۵۹ : ů8) مبارزه کنند. جنگ و مبارزه تنها در شرایطی می‌تواند وجود داشته باشد که دو قلمرو و ساحت مخالف با یکدیگر در رقابت باشند. ما در این جنگ و مبارزه هستیم مگر اینکه رویارویی ما با جهان و جسم شیطان پایان یابد که این امر فقط در دو صورت ممکن است: یا بمیریم یا اینکه مسیح مجدداً به جهان بازگردد. بنابراین ما در مرحله‌ای زندگی می‌کنیم که دو دوران و قلمرو همزمان با هم وجود دارند. هنگامی که خلقت مجدد یا دوران جدید بشکل کامل در عیسی مسیح ظاهر شد، دوران و جهان کهن و اسیر اضمحلال و فساد به حیات خود ادامه داد. این دوران و جهان حتی زمانی که خلقت مجدد در قوم خدا در کل جهان بوقوع می‌پیوندد، به هستی خود ادامه می‌دهد. تنها در زمان ظهور ثانوی مسیح جهان کهن با آنچه که متعلق به آن است نابود می‌شود. ما به جهان جدید تعلق داریم زیرا توسط ایمان، کاملاً از سوی خدا پذیرفته شده‌ایم و با مسیح پیوند یافته‌ایم که جهان جدید در او تحقق یافته است. بنابراین باید بپذیریم که ما در نظر خدا اشخاصی عادل و صالح محسوب می‌شویم. در عین حال ما این جنبه را نیز مدنظر داریم که هنوز اشخاصی گناهکار هستیم. هنگامی که وجود همزمان و متداخل دو جهان و دوران را درک کنیم، ماهیت نبردی را که در درون و پیرامون ما در جریان است درمی‌یابیم.

هنگامی که مسیح برای نخستین بار ظاهر شد، خلقت مجدد و تجدید حیات به درون قلمروی فساد و اضمحلال وارد شد. اما این خلقت مجدد فقط در وجود مسیح مجسم بوقوع پیوسته بود. اکنون که مسیح در جسم غایب است، خلقت مجدد هنگامی بوقوع می‌پیوندد که روح او انجیل را در وجود انسانها در سرتاسر جهان آشکار می‌سازد. در سطحی شخصی و انفرادی، تجدید حیات در مسیح، توسط روح‌القدس در وجود ما عملی می‌گردد و این امر هنگامی در وجود ما تحقق می‌یابد که تفکر و رفتار خود را هرچه بیشتر با آنچه که در مسیح وجود دارد، بیشتر مشابه می‌سازیم. از آنجایی که این فرآیند، ذهن و رفتار و ابعاد مختلف وجود ما را شامل می‌شود، عهد جدید پیوسته بر روی این امر تأکید می‌کند که به شباهت مسیح دربیاییم. چون ما با مسیح

مردیم، واکنش صحیح در حیات جدید این است که آنچه را که به طبیعت دنیوی و گناهکار ما تعلق دارد، مقتول سازیم (کولسیان ۵-۳:۳).

باید به این موضوع توجه داشت که تعالیم عهدجدید ما را دعوت می‌کند تا به مسیح و شبیه شدن به او توجه داشته باشیم و نه به شریعت موسی. باعث تعجب است که در تعالیم عهدجدید ده فرمان بعنوان ملاک و معیار رفتار مسیحی معرفی نمی‌شود. این امر موضوعی بحث‌انگیز است که در مورد آن دیدگاههای متعددی وجود دارد. شاید تشخیص تمایز بین حاکمیت مبتنی برقانون خدا در ملکوت و او قانون و شریعت سینا ما را در درک این مشکل یاری نماید. قوانین و شریعت سینا تجلی قانون ملکوت الهی برای آن دوره زمانی خاص و مکاشفه‌ای مناسب آن زمان بود. از زمان ظهور مسیح ما دیگر تحت آن تجلی خاص از قانون ملکوت الهی نیستیم زیرا مسیح مکاشفه کامل آن است (رومیان ۱۴:۶، غلاطیان ۲۵-۲۱:۳). ما در پرتو نور مسیح می‌توانیم ببینیم که برخی از ابعاد شریعت سینا کماکان معتبر است، اما ما در کل از شریعت سینا آزاد هستیم.

وجود همزمان دو جهان

به معنای این است که هستی مسیحیان با جنگ بین این دو جهان و قلمرو مشخص می‌شود.

خلقت مجدد ایمانداران

در مورد رابطه ایمان و آغاز تولد تازه و خلقت مجدد، بین مسیحیان مباحث بسیاری مطرح است. این مباحث غالباً در این چارچوب مطرح می‌شوند که تجدید حیات «چه زمانی» بوقوع می‌پیوندد. عهدجدید با طرح مسأله تقدم و تأخر ایمان در این مورد، به این مسأله نمی‌پردازد و به این مسأله احتمالاً باید به همان طریقی که عیسی به سؤال شاگردان در مورد زمان برقراری ملکوت پاسخ گفت، پاسخ داد (اعمال ۸-۶:۱). در این مورد باید بگوییم که چه خود فرد از فرآیند ایمان آوردن آگاه باشد خواه نباشد، بدون شک تنها روح‌القدس است که می‌تواند برسرکوب و واپس‌رانی ارادی حقیقت از سوی انسان غالب شود و ایمان را در انسان بوجود آورد. بنابراین صحیح نیست که بگوییم چون من به اختیار خود ایمان آوردم خدا به من عطای حیات جدید را بخشید. اما در ضمن توجه به قدرتِ مطلقِ خدا در نجاتمان، نباید به این باور نادرست معتقد باشیم که روح‌القدس کاملاً مستقل از موعظه انجیل عمل می‌کند. بیاد داشته باشید که تجدید حیات و خلقت مجدد در مسیح بنیان تجدید حیات و خلقت مجدد در ما است.

هنگامی که ما آیات مختلف مربوط به تجدید حیات را در عهدجدید بررسی می‌کنیم با دو موضوع مهم روبرو می‌شویم. نخستین موضوع واقعیات تاریخی عینی در مورد عیسی می‌باشند و موضوع مهم دیگر عنصر ذهنی در ایمان ما است. هنگامی که نیقودیموس دوبار از عیسی پرسید که چگونه یک فرد می‌تواند تولد تازه بیابد (یوحنا؛ئ ۹۴:۳) پاسخ نخست عیسی به عملکرد قدرتمندانه روح‌القدس و پاسخ دوم به واکنش ایمان به انجیل اشاره داشت (یوحنا ۸–۵:۳، ۱۵–۱۰). پطرس می‌گوید که ما بواسطه رستاخیز مسیح از نو مولود شده‌ایم و نیز توسط انجیلی که به ما موعظه شده است تولد تازه یافته‌ایم (اول پطرس ۲۳۳:۱). به ضرورت وجود انجیل برای تولد تازه توسط پولس (غلاطیان ۲:۳) و یعقوب (۱۸:۱) نیز اشاره شده است.

احتمالاً ابهامی که در جملات مشهور پولس در دوم قرنتیان ۱۷:۵ وجود دارد، حالتی تعمدی دارد: «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای ایست. چیزهای کهنه درگذشت. اینک همه چیز تازه شده است.» در این آیه عبارات چیزهای کهنه و همه چیز آیا فقط به انسان اشاره دارد یا کل مخلوقات را دربرمی‌گیرد؟ برخلاف آنچه که معمولاً تفسیر می‌شود توجه داشته باشید که پولس نمی‌گوید: «اگر عیسی در کسی باشد.» در این آیه برروی خلقت جدیدی که در مسیح وجود دارد تأکید می‌شود. اما پولس حقیقت عینی «در مسیح» بودن را به تنهایی و جدا از نتیجه و پیامد ذهنی و درونی آن ذکر نمی‌کند. دلیل اشاره به این امر که ایمانداران با خلقت جدید در مسیح پیوند یافته‌اند این است که ما باید از آنچه که اینک در درون ما درحال بوجود آمدن است، آگاه باشیم. حیات تازه و خلقت مجدد ثمرات و نتایج خود را در واقعیت تغییر زندگی اشخاص نشان می‌دهد (تیطس ۷–۱:۳).

از آنجایی که تجدید حیات درونی یا تولد تازه نتیجه و پیامد انجیل است، اعلام ضرورت تولد تازه، بخودی خود به معنای اعلام انجیل نیست. معنای انجیل «شما باید تولد تازه بیابید» نیست. و آموزه بسیار مهم تجدید حیات اشخاص در عهدجدید پیام اصلی یک مبشر به بی‌ایمانان نمی‌باشد. این آموزه در وهله نخست برای ایمانداران است تا آنان بتوانند درک کنند که ایمان به عیسی مسیح پدیده‌ای عمیق است که می‌تواند زندگی انسان را کاملاً دگرگون سازد.

تجدید حیات

در مسیح آغاز می‌شود که در او جهان جدید و دوران نوین تجسم یافته است. هنگامی که انسانها با مسیح پیوند می‌یابند، تجدید حیات در آنان بوقوع می‌پیوندد.

تجدید حیات در قوم خدا رشد یافته و تعمیق می‌یابد

خلاصه

آنچه را که ایمانداران توسط ایمان صاحب می‌شوند، یعنی تجدید حیاتی که برای ما در مسیح است، تبدیل به آن چیزی می‌شود که در آنان شکل می‌گیرد. تجدید حیات فردی ایماندار ثمره تجدید حیات در مسیح است. هردو امر به تجدید حیات غایی همه امور و مخلوقات که هنگام بازگشت مسیح بوقوع می‌پیوندد، ارتباط دارند.

ملکوت خداانسان‌جهان

خلقت خداآدم و حواباغ عدن الگوی ملکوت تعیین نخستین می‌شود

خداذریت ابراهیم‌کنعان

پدیدار شدن خداوندقوم اسرائیل‌کنعان ملکوت در تاریخ قوم

سایه تجدید اسرائیل آشکار می‌شود

حیات

خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم

تجدید حیات خداوندمؤمنین باقی هیکل و اورشلیم ملکوت در آخرت شناسی

در نبوت مانده وفادارجدید نبوتی آشکار می‌شود

تجدید حیات عیسی مسیح‌ملکوت در عیسی

برای ما و در ما آشکار می‌شود

تثلیث کسانی که درهر مکانی

مسیح هستندکه مسیح هست

موضوعات اصلی

تجدید حیات ایمانداران و رابطه آن با انجیل

جنگ و مبارزه بخاطر وجود همزمان دو جهان

برخی کلمات کلیدی

عادل‌شمردگی، تقدس، جلال یافتن

کمال و غایت

راهی که باید پیموده شود

جهان جدید در مسیح بوجود آمده است – جهان جدید در قوم خدا در حال شکل گرفتن است – جهان جدید کل خلقت را دربرمی‌گیرد.

راهنمای مطالعه فصل بیست و چهارم

۱– افسسیان ۱۴–۱:۱ را مطالعه کنید و به عبارت «در مسیح» و «در او» توجه کنید. کدامیک از جملات این رساله به عمل خدا در مسیح در زمان گذشته، برای ما اشاره دارند و کدام جملات به عمل مستمر و فعلی خدا در ما توسط روح‌القدس اشاره دارند؟

۲– از یک آیه‌یاب کتاب‌مقدس و فرهنگ اصطلاحات کتاب‌مقدس استفاده کنید و معنای عبارات عادل‌شمردگی، تقدس و جلال یافتن را بیابید. رابطه بین این واژه‌ها را چگونه توضیح می‌دهید.

۳– افسسیان ۱۸–۱۰:۶ را مطالعه کنید. چگونه در جنگ و مبارزه زندگی مسیحی باید از انجیل استفاده نمود؟ ایده‌هایی را که از عهدعتیق در مورد مفهوم خدا بعنوان جنگنده‌ای که برای قوم خودش می‌جنگد به عاریت گرفته شده‌اند و حتی از آن نقل شده‌اند، بررسی کنید.

۴– آیا عبارات «تجدید حیات»، «تولد تازه» و «خلقت تازه» را می‌توان بجای یکدیگر بکار گرفت؟ چرا برخورد با موضوع رابطه بین ایمان و تجدید حیات، با توجه به تقدم و تأخر این دو امر، برخوردی صحیح نیست؟

فصل بیست و پنجم

خلقت جدید به اوج و تکامل می‌رسد

A W و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.

و آن تخت‌نشین گفت: «الحال همه چیز را نو می‌سازم» (مکاشفه ۵-۳:۲۱).

طرح کلی تاریخ کتاب‌مقدس، عهدجدید. خدا برکل تاریخ حاکم بوده و تسلط دارد. بنابراین، هرگاه که بخواهد می‌تواند وقایع مربوط به زمان آینده را نیز به ثبت برساند. در همه قسمتهای عهدجدید قسمتهایی وجود دارند که به وقایعی که هنوز بوقوع نپیوسته‌اند اشاره دارند که مهم‌ترین این وقایع بازگشت مسیح و به کمال رسیدن ملکوت خدا است. هیچ سرنخی در مورد ترتیب و توالی دقیق وقایع زمانهای آخر داده نمی‌شود اما این موضوع قطعی است که مسیح بازخواهد گشت تا بر زندگان و مردگان داوری کند. خلقت کهن نابوده شده و خلقت نوین جای آن را خواهد گرفت.

تجدید حیات در کل کائنات

بسیاری از مسیحیان تصورشان در مورد تولد تازه یا تجدید حیات این است که این حیات دقیقاً از لحظه‌ای آغاز می‌شود که حیات روحانی در فردی که به مسیح ایمان آورده است آغاز می‌شود. شکی نیست این تصور، مطابق با کتاب‌مقدس است و تصویر تولد، ایده آغاز زندگی نوین را در ذهن بوجود می‌آورد. من سعی نمودم تا این موضوع را نشان دهم که این تولد تازه توسط روح خدا، بخشی از تولد مجددی است که در کل جهان و کائنات بوقوع می‌پیوندد. آموزه عهدجدید در مورد تجدید حیات عمیقاً در{P - تجدید حیات کل جهان و کائنات به تغییر و دگرگونی و تازه شدن کل خلقت اشاره دارد. این نگرش با نگرش غیر کتاب‌مقدسی «رستگاری عام» (Universalism) که بر این باور است که هرانسانی که تاکنون بدنیا آمده است در

نهایت رستگار خواهد شد، منافات دارد. در چنین آموزه‌ای جایی برای داوری نهایی و جهنم درنظر گرفته نمی‌شود. {P}

نگرش عهدعتیق در مورد خلقت و خلقت مجدد ریشه دارد. در عهدعتیق تجدید حیات عمدتاً در ارتباط نماینده‌ای پر از روح خدا چون داور، نبی، پادشاه، مسح شده یا خادم خداوند مطرح می‌شود (برای مثال به اشعیا ۱:۴۲، ۴–۱:۶۱ مراجعه کنید. به رابطه بین مسیح پر از روح در اشعیا ۵–۱:۱۱ و تجدید حیات طبیعت در آیات ۹–۶ توجه داشته باشید). اما در عهدعتیق همچنین این انتظار نیز بچشم می‌خورد که قوم خدا بعنوان یک مجموعه واحد، در دوران جدید توسط روح، تجدید حیات بیابند (حزقیال ۲۸–۲۵:۳۶ که با تجدید حیات طبیعت در آیات ۳۵–۳۳ مرتبط است. همچنین به حزقیال ۱۴–۱:۳۷ مراجعه کنید. و در نهایت به تجدید حیات کل نظام مخلوق اشاره می‌شود (اشعیا ۲۰–۱۵:۳۲، ۱۰–۱:۳۵، ۲۵–۱۷:۶۵).

ما مشاهده نمودیم که چگونه عهدجدید در وهله نخست تحقق همه این انتظارات را در مسیح نشان می‌دهد. سپس آنچه که در مسیح بوقوع پیوسته است که نماینده خلقت جدید است، در ما تحقق می‌یابد و سپس در کل خلقت تحقق می‌یابد. بنابراین ما می‌توانیم در مورد تجدید حیات به سه طریق سخن بگوییم: تجدید حیاتی عینی در مسیح، تجدید حیات درونی و ذهنی در ما و تجدید حیاتی کامل و جهان شمول در کل کائنات. این هر سه بعد به یکدیگر وابسته‌اند و توجه بیش از حد به هریک از این سه بعد به قیمت نادیده گرفتن ابعاد دیگر، می‌تواند باعث شود تا حقیقت کتاب‌مقدسی در این مورد بشکل نادرستی ادراک شود.

تجدید حیات

دارای سه جنبه است: تجدید حیات در مسیح، تجدید حیات درونی در ما، تجدید حیات کامل در کل جهان خلقت.

بازگشت مسیح

در عهدعتیق روز خداوند یا روز نجات یک روز واحد معرفی می‌شود، درحالی که این دو واقعه همراه با همدیگر یک دوره زمانی طولانی را تشکیل می‌دهند. در وعده‌های نبوتی، ظهور خداوند بعنوان یک واقعه معرفی می‌شود. من قبلاً در مورد روشی که عهدجدید به وعده‌های عهدعتیق ساختار می‌بخشد تا دوران روح و مأموریت و بشارت مسیحی بخشی از وقایع روز خداوند تبدیل شوند، بحث نمودم. عیسی خودش جنبه‌ای از این امر را در گفتگو با شاگردانش در یوحنا بابهای ۱۶–۱۴ و لوقا باب ۲۴ و اعمال باب ۱ مورد بررسی قرار می‌دهد. وی باید رنج بکشد، این جهان را ترک کند و مجدداً به آن بازگردد. چنین بنظر می‌رسد که وعده‌های

نبوتی تنها نگرشی کلی و گذرا را به این وقایع دارند و تنها به نتایج اعمال نجات‌دهنده خدا نظر دارند و نه به جزئیات آن.

هنگامی که این وقایع عملاً بوقوع پیوسته، شاگردان با چند رخداد غیرمنتظره روبرو شدند که باید انتظار برخی از آنها را می‌داشتند و برخی دیگر نیز از مکاشفات بعدی حاصل می‌شدند. توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد که پایان جهان کهن هنگامی که عیسی ظاهر شد فرارسید زیرا در او جهان نوین تجسم یافته بود. باوجود این جهان کهن در کنار جهان نوین بوجود خود ادامه داد و هردو جهان همزمان در کنار یکدیگر وجود دارند. فرارسیدن آخرت و پایان در حال حاضر، و این واقعیت که پایان هنوز فرانرسیده است بیانگر وضعیت مسیحیان در زمان حاضر است که نجات یافته‌اند و در عین حال کماکان در انتظار نجات خود هستند. ظهور عیسی باعث شد تا وی با جهان کهن درگیر جنگ و منازعه شود زیرا وی وارد جهان کهن شد تا آن را نابود سازد. در این جنگ و منازعه وی رد شد، رنج کشید و مرد. خدمت پردرد و رنج عیسی بعنوان خادم، در قلب انجیل جای گرفته است. مسیح رنج کشیده، درحالی که در جسم بود، قلمرو جهان کهن را مورد حمله قرار می‌داد، و او توسط پیام خادم رنج کشیده که در انجیل اعلام می‌شود، به تهاجم خود به قلمرو جهان کهن ادامه می‌دهد. کلیسا نیز بعنوان بدن مسیح رنج می‌کشد زیرا وسیله تهاجم مسیح است.

هنوز مطالب بسیاری در مورد نتایج رستاخیز مسیح پنهان مانده است. ظاهر شدن مجدد مسیح از میان مردگان بطور کامل این واقعه را آشکار نمی‌سازد. به این واقعه باید بعنوان مطرح شدن برخی موضوعات نگریست که تاکنون غیرقابل مشاهده باقی مانده‌اند. سؤال شاگردان در اعمال ۶:۱ بیانگر انتظار آنان در مورد این مسأله است که ملکوت، نتیجه قابل مشاهده رستاخیز است. در مقابل، انجیل انسانها را به ایمان آوردن به نجات دهنده قیام کرده اما غیرقابل مشاهده دعوت می‌کند. در رستاخیز، عیسی بعنوان پسر حقیقی خدا اعلام شد که بخاطر عهد فسخ ناشدنی‌ای که خدا با او داشت، نمی‌توانست بواسطه مرگ از خدا جدا بماند. رستاخیز مسیح تحقق تعهد مبتنی برعهد خدا را به قوم او بطور کلی و به داود بطور خاص نشان می‌دهد (عبرانیان ۲۰:۱۳، اعمال ۳۵-۲۹:۲، ۳۵-۳۲:۱۳). بنابراین رستاخیز به معنای این است که عیسی خداوند و مسیح است (اعمال ۳۶:۲). باوجود این، همه این موضوعات را فقط توسط ایمان باید دریافت.

این واقعیت که دوران مربوط به اعلام انجیل، دورانی است که ملکوت خدا هنوز در آن بشکل مرئی و قابل مشاهده درنیامده است، به ضرورت بازگشت مسیح اشاره دارد. حتی در میان نخستین نسل مسیحیان تأخیر در بازگشت پرجلال مسیح به مسأله‌ای غیرقابل درک تبدیل شده بود (دوم پطرس ۱۳-۳:۳). اگرچه ما زمان را بشکلی متفاوت از آنچه که خدا می‌بیند درک می‌کنیم، وجود همزمان دو جهان تا ابد نمی‌تواند ادامه داشته باشد.

جنگی که توسط مرگ و رستاخیز مسیح بشکل قطعی به پیروزی او منجر شده، باید پایان بیابد. بنابراین نویسندگان عهدجدید پیوسته به روزی اشاره می‌کنند که مسیح در جلال ظاهر خواهد شد، زیرا بدون وقوع این امر کل مکاشفه نجات‌بخش الهی بی‌معنا خواهد بود.

بازگشت مسیح

بوجود همزمان دو جهان پایان بخشیده و واقعیت ملکوت را در کل جهان قابل مشاهده می‌گرداند.

خلقت جدید

رستاخیز بدنی عیسی بر کل نگرش عهدجدید غالب است. این تأکید بهیچوجه از اهمیت مرگ مسیح بعنوان قربانی کاملی که توسط آن گناهان ما کفاره می‌شود، نمی‌کاهد. اما رستاخیز اهمیتی محوری دارد زیرا مرگ مسیح را نیز دربرمی‌گیرد و بعنوان نقطه شروع جدیدی برای نژاد انسانی محسوب می‌شود. شاید به همین دلیل موضوع تولد عیسی موضوعی نیست که بعنوان آغاز خلقت جدید در عهدجدید به تفصیل بررسی شود. انسانیت جدید در رستاخیز مسیح بوجود می‌آید. اما در رستاخیز بدنی ما، شراکت ما در ملکوت موضوعی نخواهد بود که فقط با ایمان درک می‌شود بلکه واقعیتی خواهد بود که آن را با تمام وجودمان تجربه خواهیم کرد. بدینسان ما توسط رستاخیز مسیح از نو تولد می‌یابیم (اول پطرس ۳:۱) و توسط رستاخیز او وارد تازگی حیات می‌شویم (رومیان ۱۱–۴:۶).

بنابراین نقطه کمال و اوج، واقعه‌ای در نظر گرفته می‌شود که در هنگام ظهور مسیح در جلال بوقوع می‌پیوندد. زندگی در روح‌القدس که زندگی ایمان است، برای مدت زمانی ادامه خواهد داشت. این زندگی همراه با رنج است (رومیان ۱۸:۸). در عین حال، کل خلقت که مطیع بطالت و بیهودگی شده است، مشتاقانه در انتظار رهایی نهایی بدنهای ما است (رومیان ۲۳–۱۹۱۱:۸). رستاخیز فرزندان خدا، علامت نجات غایی و تجدید حیات کل خلقت است. تجدید حیات بدن ما همراه با مخلوقات مادی دیگر یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد چرا باید تجدید حیات را امری منحصر به روح خود ندانیم. عهدجدید پیوسته مفاهیم گنوستیسیسم در مورد رستگاری را که فقط {P – گنوستیسیسم واژه‌ای است که معانی بسیاری دارد. این مکتب در اساس به این باور یونانی اعتقاد دارد که ماده اساساً بدی و شر را در خود دارد و نیکویی در روح یا جان انسان نهفته است. بنابراین گنوستیکها تعلیم می‌دادند که نجات و رستگاری شامل بدن مادی نمی‌شود. بزرگترین اشتیاق آنان این بود که از زندان جسم رها شوند و روحشان آزاد شود. تفکر گنوستیکی با انکار این امر که عیسی در جسم

ظاهر شده است بر مسیحیت تأثیر نهاده بود. اول یوحنا ۳–۱:۴ در مقابله با نگرش گنوستیکی نگاشته شده است.
{P

معتقد به رستگاری روح نامیرا است، رد می‌کند. آیات بسیار کمی در مورد حیات جان در فاصله بین دوران مرگ و رستاخیز می‌توان یافت. اما در کل عهدجدید آیات بسیاری را در ارتباط با رستاخیز کلیت وجود انسان می‌توان یافت.

اکنون می‌توان بروشنی مشاهده نمود که اشارات عهدجدید به وجود ملکوت برروی زمین را که انسانهایی صاحب بدن در آن زندگی می‌کنند، نمی‌توان بشکل استعاری و نمادین تفسیر نمود و نمی‌توان ملکوت را فقط ساحتی روحانی دانست که انسانهایی فاقد بدن آن را تشکیل می‌دهند. هنگامی که ما پذیرفتیم که عیسی جسماً قیام نمود، اگر چه بدن قیام کرده وی دقیقاً بدن قبل از قیام نبود، اما پذیرش این امر به منزله تصدیق وجود عنصر مادی در ملکوت است. آیاتی از عهدجدید که ایده رفتن روح به آسمان را مطرح می‌سازند (برای مثال، دوم قرنتیان ۱۰–۱:۵)، این وضعیت را حالتی موقت و گذرا معرفی می‌کنند. توصیف پطرس از آسمان و زمین جدید مستقیماً از اشعیا ۱۷:۶۵ به عاریت گرفته شده است (دوم پطرس ۱۳:۳) که این قسمت اشعیا نیز بر پیدایش ۱:۱ مبتنی است. بهمین شکل توصیف شکوهمند بابهای ù21۲۲ مکاشفه بربنیان مجموعه‌ای از قسمتهای عهدعتیق استوار است. اما نباید تصور نمود که مطالب این قسمتها صرفاً جنبه‌ای نمادین دارند که باید بشکلی روحانی آنها را تفسیر نمود.

{P – باید این موضوع را مدنظر داشت که مفهوم «روحانی» در عهدجدید در تضاد و تقابل با «مادی» و «جسمی» قرار ندارد (به اول قرنتیان ۴۴–۴۲:۱۵ مراجعه کنید). پولس «روح» و «جسم» را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد اما وی تجدید حیات خلقت مادی را انکار نمی‌کند، بلکه جهان کهن (جسم) را در برابر دوران جدید روح قرار می‌دهد. {P

برای یوحنا نقطه اوج و کمال، تحقق صریح امید عهدعتیق می‌باشد. آسمان و زمینی جدید وجود خواهد داشت که از آسمان نازل می‌شود (مکاشفه ù1:21۲). برخی ممکن است اورشلیم آسمانی را مکانی در آسمان بدانند. اما یوحنا آن را شهری توصیف می‌کند که «از» آسمان بسوی زمین جدید نازل می‌شود. آنچه را که مذبح و هیکل به آن اشاره دارند، یعنی مکان سکونت خدا با قوم خودش به یک واقعیت تبدیل می‌شود (مکاشفه ۳:۲۱) و تجدید حیات کامل می‌شود (مکاشفه ۵:۲۱). بنابراین دیگر نیازی به هیکل که نماد حضور خدا می‌باشد و نیز دیگر وسایل فرمانروایی بر قوم خدا و اداره آن وجود ندارد. زیرا خدا دیگر بشکل کامل

حضور دارد و سرچشمه نور می‌باشد (مکاشفه ۲۳‎ ü22:21). تصاویر قدیمی باغ عدن با تصاویر شهر مقدس و تخت پیوند می‌یابند (مکاشفه ۲–۱:۲۲، حزقیال ۱۲–۱:۴۷).

بدون شک سؤالات بسیاری در مورد اینکه دنیای جدید شبیه چه چیز می‌باشد در ذهن بوجود می‌آیند اما از آنجایی که کتاب‌مقدس در این مورد اطلاعات کمی به ما می‌دهد، بسیاری از این سؤالات بدون پاسخ می‌مانند. اما یک چیز قطعی است. نگرش کتاب‌مقدس در مورد تجدید حیات کامل کل خلقت در تقابل با نگرش یونانی قرار می‌گیرد که بر این باور است که ابدیت درحالی سپری می‌شود که روحهای انسانها فاقد بدن هستند و چند ابر هم برای سقوط نکردن این روحها در زیر آنها قرار داده گرفته است!

رستاخیز بدنی

عیسی به واقعیت رستاخیز بدنی ما و تجدید حیات تمامی خلقت مادی اشاره دارد.

و زندگی ادامه می‌یابد

جملات آخر کتاب مکاشفه ما را بسوی هستی فعلی ما باز می‌آورند و کشمکش و منازعه مستمری را که ما در حینی که منتظر بازگشت عیسی هستیم با آن روبروییم، به ما یادآوری می‌کند. عهدجدید به طرق مختلف به اموری اشاره دارد که به زندگی مسیحی در این جهان شکل می‌دهند. نخستین امر البته وقایع خود انجیل است. امر دوم که از وقایع انجیل نتیجه می‌شود نقطه اوج و کامل شدن همه امور است: بخشی مهم از عهدجدید که رابطه زمان حال ما را با این وقایع در گذشته و آینده بشکل خلاصه بیان می‌کند کولسیان ۵–۱:۳ است. تحلیل این قسمت نشان می‌دهد که واقعیتهای مربوط به وقایع انجیل که در گذشته اتفاق افتاده‌اند و نقطه اوج و کمال که در انجیل به آن اشاره شده است، هردو شکل و جهت زندگی مسیحی را در زمان حاضر تعیین می‌کنند. توجه داشته باشید که کلماتی چون «پس» و «زیرا» که اغلب به آنها توجهی نمی‌شود، چگونه به این روابط اشاره می‌کنند.

وقایع انجیل

کولسیان ۵-۳:۱ پس چون با مسیح برخیزانیده شده‌اید.

زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.

زندگی مسیحی

آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است بدست راست خدا نشسته. در آنچه بالا است تفکر کنید نه در آنچه برزمین است.

پس اعضای خود را که برزمین است مقتول سازید.

نقطه اوج و کمال

چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.

به دو موضوع دیگر نیز باید توجه داشت. اولاً اینکه نقطه اوج و تکامل تنها بخاطر انجیل می‌تواند تحقق یابد. در این زمان نتایج و پیامدهای انجیل در سطح کل جهان بشکلی آشکار و واضح دیده خواهد شد بگونه‌ای که هیچکس نمی‌تواند واقعیت این امر را انکار کند. در این زمان دیگر دریافت نجات بسیار دیر است زیرا این بار مسیح برای داوری کردن بازمی‌گردد. باوجود این، این عامل ترس نیست که انگیزه مقدس زیستن مسیحیان برای آماده شدن برای بازگشت مسیح است، بلکه آنان اشتیاق دارند تا به شباهت او دربیایند. ثانیاً بازگشت مسیح باعث می‌شود تا ما برانگیخته شویم تا به همان شکلی که انجیل می‌خواهد تبدیل شویم زیرا این بازگشت با وقایع و نگارشات انجیل ارتباط دارد و برآن متکی است. آنچه که ما از پیش در مسیح هستیم، در وجود خودمان نیز خواهیم بود و در عین حال توسط روح‌القدس که در ما عمل می‌کند بسوی هدف حرکت می‌کنیم.

با توجه به رابطه عمیق بین وقایع انجیل در زمان گذشته و کشمکش و منازعه مستمر ما در زمان حاضر، باید به خطر جدا کردن این دو امر توجه داشت. در عهدجدید تعالیم و اندرزهای بسیاری در مورد داشتن زندگی مقدس وجود دارد. اما اگر ما این تعالیم را از زمینه گسترده‌تر و کلی‌تر مقام و جایگاه کامل خود نزد خدا جدا سازیم آنگاه زندگی مسیحی را به شکلی از شریعت‌گرایی تبدیل ساخته‌ایم که با روح عهدجدید کاملاً بیگانه است. اما در عین حال این موضوع را نیز باید مدنظر داشته باشیم که تمامیت هستی زندگی مسیحی بکارگیری انجیل در همه ابعاد زندگی‌امان است. ما با مسیح بعنوان خلقت جدید برای ما، آغاز نمودیم و بسوی هدف که شبیه شدن به او در خلقت جدید کیهانی می‌باشد حرکت می‌کنیم. در زندگی مسیحی نیز همانند الهیات کتاب‌مقدسی، وی الف و یاء، ابتدا و انتها، و آغاز و پایان می‌باشد.

هستی مسیحی

توسط انجیل و نقطه اوج و کمال آن در آینده شکل می‌گیرد.

کمال غایی خلقت جدید

خلاصه

آنچه را که ایمانداران توسط ایمان صاحب آن هستند، یعنی تجدید حیات در مسیح برای آنان، به آنچه که در آنان شروع به شکل گرفتن کرده است، تبدیل می‌شود. در زمان بازگشت مسیح تجدید حیات ایمانداران کامل می‌شود و کل خلقت تجدید حیات می‌یابد. ملکوت خدا که نخست در باغ عدن مکشوف گشت، برای ابد کامل می‌شود.

ملکوت خداانسان‌جهان

خلقت خداآدم و حواباغ عدن الگوی ملکوت تعیین نخستین می‌شود

خداذریت ابراهیم‌کنعان

پدیدار شدن خداوندقوم اسرائیل‌کنعان ملکوت در تاریخ قوم

سایه تجدید اسرائیل آشکار می‌شود

حیات

خداوندخاندان داودهیکل اورشلیم

تجدید حیات خداوندمؤمنین باقی هیکل و اورشلیم ملکوت در آخرت شناسی

در نبوت مانده وفادارجدید نبوتی آشکار می‌شود

تجدید حیات ملکوت در عیسی

برای ما، عیسی مسیح آشکار می‌شود

در ما و در   تثلیث کسانی که درهر مکانی

کل خلقت   مسیح هستندکه مسیح هست

تثلیث قوم خدا در آسمان و

حضور اوزمین جدید

موضوعات اصلی

تجدید حیات کل خلقت و رابطه آن با انجیل

بازگشت ثانوی مسیح و کامل شدن ملکوت

راهنمای مطالعه فصل بیست و پنجم

۱- اول یوحنا ۳-۱:۳ را مطالعه کنید و با توجه به وقایع مربوط به گذشته، حال و آینده آن را تحلیل کنید. توجه داشته باشید که آیه ۱ هم با توجه به بنیان وقایع گذشته و هم با توجه به تجربه زمان حال می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

۲- وقایعی را که بنظر شما کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد که در زمان بازگشت مسیح بوقوع خواهند پیوست، ذکر کنید و نیز به بررسی این نکته بپردازید که چه وقایعی در زمان بازگشت ثانوی او بوقوع می‌پیوندند که در نخستین ظهور او در وی یا برای وی بوقوع نپیوستند.

۳- چرا رستاخیز بدنی مسیح در انجیل از اهمیت زیادی برخوردار است؟

فصل بیست و ششم

شناخت اراده خدا

طرح کلی از الهیات کتاب‌مقدسی در مورد هدایت

مسأله

هدایت شدن از سوی خدا، یا شناخت اراده خدا برای زندگی ما، موضوعی است که مورد توجه همه مسیحیان است. کتاب‌مقدس مطالب بسیاری در مورد اراده خدا و حاکمیت او در زندگی ما بیان می‌کند. ما انتظار چه نوع هدایتی را می‌توانیم داشته باشیم و چگونه می‌توانیم چنین هدایتی داشته باشیم؟ می‌دانیم که مسائل رفتاری‌ای وجود دارند که در مورد آنها ما باید بین خوب و بد یکی را انتخاب کنیم. اما ما همواره با چنین انتخابهای اخلاقی روشنی روبرو نیستیم. آیا خدا در مواردی چون، امروز برای نهار چه چیزی باید بخوریم، یا برای تعطیلات باید به کجا برویم یا اینکه برای هواخوری از چه خیابانهایی بگذریم، ما را هدایت می‌کند؟ یا اینکه خدا فقط ما در مورد مسائلی مهم چون انتخاب شغل و مسأله ازدواج و انتخاب همسر هدایت می‌کند؟

برخی دامها

جای بسی تعجب است که برای بسیاری از مسیحیان داشتن دیدگاهی در مورد یک مسأله و یا اتخاذ یک رویکرد و برخورد با مسائل مختلف زندگی مسیحی بدون توجه به اینکه کتاب‌مقدس در این مورد چه می‌گوید، انجام می‌گیرد. سنتها می‌توانند بوجود آیند و کاملاً تثبیت شوند درحالی که ممکن است بنیان آنها کتاب‌مقدس نباشد. هنگامی که این سنتها با زبانی «روحانی» و آسمانی بیان می‌شوند، کنار نهادن آنها بیش از پیش مشکل‌تر می‌شود. برخی سنتهای ظاهراً انجیلی وجود دارند که بسیاری آنها را بدون هیچ شک و شبهه‌ای پذیرفته‌اند. دامی که ممکن است بسیاری در آن بیفتند این است که برای تصدیق یک مدعا، قسمتهایی را از کتاب‌مقدس بشکل نابجا بعنوان دلیل ذکر کنند. اما بسیاری از اوقات قسمتهایی که بعنوان دلیل تصدیق یک مدعا ذکر می‌شوند، از

زمینه الهیاتی‌ای که آن قسمت در بطن آنها قرار دارد جدا می‌شوند و به طریقی که با کتاب‌مقدس همخوانی و مطابقت ندارد، بکار گرفته می‌شوند.

رویکردی متفاوت

در مورد موضوعی که اینک در حال بررسی آن هستیم، واژه خاصی در کتاب‌مقدس وجود ندارد. مراجعه به واژه «هدایت» در آیه‌یاب کتاب‌مقدس، نمی‌تواند کمک زیادی به شما بکند. خلاقیت خاصی مورد نیاز است تا با کمک آن بتوان کلمات خاصی را یافت که در این مورد می‌توانند به ما کمک کنند و آنگاه مراجعه به آیه‌یاب می‌تواند مفید باشد. اما ما باید رویکرد عمیق‌تری در مورد این موضوع داشته باشیم و از نظرات کتاب‌مقدس که با موضوع هدایت مرتبط هستند آگاه باشیم. در اینجا برخی از مراحل روش الهیات کتاب‌مقدسی در مورد این موضوع ارائه می‌شوند.

۱- با این موضوع، در سطح انجیل، آشنایی کلی حاصل نمایید.

عیسی در زندگی و خدمت خود در پی چه نوع هدایتی بود؟ وی چه نوع هدایتی را به شاگردانش وعده می‌دهد؟

۲- کلمات و موضوعات کلیدی در این مورد را انتخاب کرده و آنها را در سطوح مختلف مکاشفه نجات‌بخش الهی در کل کتاب‌مقدس بررسی کنید.

برای مثال کلمات ذیل را در نظر بگیرید: هدایت، رهبری، طریق، راه، نشان دادن راه، دعوت، اراده خدا، نقشه خدا و هدف غایی خدا. انجام این کار زمان و حوصله زیادی می‌طلبد و ما باید آیات بسیاری را با توجه به متنی که این آیات در آنها قرار دارند، بررسی کنیم. ما باید با دقت این سؤالات را مطرح نماییم:

الف – متنی که این کلمات در آنها قرار دارند حقیقتاً چه چیزی را بیان می‌کنند؟

ب – معنای این کلمات در زمینه تاریخی و الهیاتی‌ای که در بطن آنها قرار گرفته‌اند، چیست؟

۳- اکنون اصول الهیات کتاب‌مقدسی را در مورد این امر بکار گیریم.

خدا چگونه در هر سطح و مرحله از مکاشفه نجات‌بخش، انسانها را بسوی هدف غایی خود هدایت کرده است؟ نتایجی که ما می‌توانیم به آنها برسیم می‌تواند شامل موارد ذیل باشد.

الف – آدم و حوا (پیدایش ù16:21۷): آنان مختار بودند تا به استثنای میوه درخت ممنوعه از همه میوه‌های دیگر بخورند.

ب – پاتریارخها (پیدایش ۱:۱۲: ۳۸–۲۷:۲۴، ۷–۵:۴۵): هدایت با عهد و عملکرد آن در نجات قوم برگزیده خدا مرتبط است.

ج – خروج (خروج ù17:13۲۱، 13:15، تثنیه ۳۳:۱، ù2:8۱۵، 5:29، 12:32، نحمیا ù12:91۹، مزمور ۲۰:۷۷، ۵۳:۷۸، ۹:۱۰۶، اشعیا ۲۱:۴۸، ù12:631۳): هدایت با طریق نجات معادل است. شریعت شامل ابعاد خاص از اراده خدا است.

د – کنعان و حکومت پادشاهی: هدایت در ارتباط با ورود به سرزمین موعود، تصاحب آن و سکونت در آن داده می‌شود. هدایت همچنین در مورد رهبری قوم خدا داده می‌شود. ورود به سرزمین موعود و تصرف آن بخشی از مکاشفه ملکوت خدا است. در این دوره از تاریخ کتاب‌مقدس، شواهدی در مورد اینکه خدا اشخاص عادی را در مورد تصمیمات خاصی در زندگی خصوصی‌اشان هدایت کند، نمی‌توان یافت.

ه' – نبوت : همه کسانی که می‌خواهند از هدایت الهی پیروی کنند، این هدایت را می‌توانند در شریعت بیابند. هدایت مربوط به آینده به معنای این است که خدا در نهایت قوم خود را به ملکوت خود وارد خواهد ساخت (نجات) (برای مثال اشعیا ۱۶:۴۲، ۱۷:۴۸، ۱۰:۴۹، ۱۱:۵۸).

و – زهد و تقوای فردی: شناخت اراده خدا در مزامیر، موضوعی است که به شریعت و طریق نجات مربوط می‌شود. در ادبیات حکمت این موضوع به ترس خداوند مربوط می‌شود (یعنی توکل به وعده‌های عهد و اعمال نجات‌دهنده خدا). علاوه براین ما باید دریابیم که با اخذ تصمیماتی که با ترس خداوند همخوانی دارند، بشکلی مسؤولانه رفتار کنیم. خدا اصول راهنمایی کننده‌ای را به ما بخشیده است، اما؛)ئ بجای ما تصمیم نمی‌گیرد.

ز – اناجیل: هدف عهدعتیق در عیسی مسیح تحقق می‌یابد که برای ما بشکل کامل هدایت گشت. باوجود این وی در دستان روح‌القدس همچون عروسک کوکی نبود که هیچ اختیاری از خود نداشته باشد. انجیل هدف هدایت است بنابراین هنگامی که ما بسوی مسیح می‌آییم به هدفی که خدا برای ما درنظر دارد دست می‌یابیم.

ح – اعمال رسولان: باید مراقب باشیم که تنها وقایعی را که در این دوران انتقالی بوقوع پیوستند، برای خود به قاعده و اصل تبدیل ننماییم. انجیل، عامل اصلی هدایت رسولان بود.

ط – رسالات : در اینجا ابعاد خاصی وجود دارند که باید به آنها توجه نمود:

۱– عنایت و مشیت الهی شامل رخدادهای گذشته می‌شود بدین معنی که هنگامی که ما به تصمیمات گذشته خود می‌نگریم درمی‌یابیم که خدا چگونه ما را هدایت کرده است (برای مثال به فیلپیان ۲۱۳ ù12: مراجعه کنید).

۲– مسیح اراده کامل خدا را برای ما انجام داد.

۳– اراده خدا برای ما تقدیس ما می‌باشد که به معنای این است که همواره مطابق با انجیل زندگی کنیم (برای مثال مراجعه کنید به اول تسالونیکیان ۳:۴).

نتیجه‌گیری

بررسی کلی موارد مطروحه فوق ما را به نتایج خاصی می‌رساند که باید بدقت آنها را بیازماییم:

۱– هدف خدا برای ما این است که ما را شبیه مسیح سازد و ما را در حضور خود در جلال استوار سازد.

۲– مسیح قبلاً این هدف را برای ما تحقق بخشید و ما توسط ایمان با او پیوند یافته و در او به این هدف رسیده‌ایم.

۳– در طی مدت زمان بین ایمان آوردن (عادل‌شمردگی) و جلال یافتن، زندگی ما باید تحت تسلط انجیل باشد (تقدیس).

۴– هنگامی که ما باید تصمیماتی را اتخاذ کنیم، انتخاب موارد شریرانه و ملحدانه خودبخود توسط انجیل به کنار گذاشته می‌شوند.

۵– هنگامی که با تعدادی گزینه خوب روبرو هستیم باید تصمیمی مسؤولانه را اتخاذ کنیم از آنجایی که برخی از تصمیمات برروی حیات کل جماعت ایمانداران تأثیر می‌گذارند، باید در مورد شرکت مسیحیان دیگر در روند تصمیم‌گیری خودمان، توجه داشته باشیم.

۶– در مورد این ایده که از میان گزینه‌های خوب متعدد، تنها انتخاب یک گزینه باعث بجا آوردن اراده خدا می‌شود، بنیان و اساسی واقعی نمی‌توان یافت.

۷– هیچ بنیانی برای این ایده نمی‌توان یافت که روح‌القدس مسؤولیت ما را در مورد اتخاذ تصمیمات حکیمانه و خداپسندانه برعهده می‌گیرد. در مورد این ایده نیز که نوعی «آرامش درونی» ملاک تشخیص آشکار شدن تصمیم درست برای ما است، بنیانی وجود ندارد.

سؤالاتی برای تفکر و تأمل بیشتر

۱- بسیاری از ایده‌ها در مورد خوانده شدن از سوی خدا برای یک خدمت خاص یا برای انجام مأموریت بشارتی به محل خاصی رفتن، از بنیان کتاب‌مقدسی چندان محکمی برخوردار نیستند. در مورد «خوانده شدن» یک بررسی مبتنی بر الهیات کتاب‌مقدسی داشته باشید. به این موضوع که چه اشخاصی در کتاب‌مقدس برای انجام چه خدماتی خوانده شدند توجه زیادی داشته باشید. عهدجدید در مورد طریقی که بواسطه آن اشخاص در کلیسا خدمات مختلفی را برعهده می‌گیرند، چه می‌گوید؟

۲- مطالب زیر را بدقت مورد بررسی قرار دهید: در مورد اینکه خدا در مورد تصمیمات روزمره ما را هدایت می‌کند تنها بنیان کتاب‌مقدسی که می‌توان یافت این است که وی انجیل خود، ثمره آن در زندگیمان و هدف غایی آن را برایمان مکشوف نموده است و تنها براین اساس می‌توان در مورد تصمیمات روزمره و هدایت الهی سخن گفت.

فصل بیست و هفتم

حیات پس از مرگ

طرح کلی از الهیات کتاب‌مقدسی در مورد حیات

پس از مرگ

مسأله

در سرتاسر دنیا ترس از مرگ دیده می‌شود که این امر موضوع مرگ را به مسأله‌ای قابل تأمل و سؤال برانگیز تبدیل کرده است. بسیاری از مسیحیان در مورد اینکه انجیل در مورد مرگ چه می‌گوید و پس از مرگ چه اتفاقاتی می‌افتد، دچار سردرگمی و ابهام هستند. حتی دانشجویان و پژوهندگان کتاب‌مقدس، الهیات حیات پس از مرگ را موضوعی گیج‌کننده می‌دانند زیرا بنظر می‌رسد که عهدعتیق مطالب بسیار کمی در این مورد بیان می‌کند. با توجه به این امر عهدجدید چگونه آموزه‌ای نیرومند و منحصربفرد را در مورد رستاخیز بدن در تقابل با دیدگان رایج در مورد نامیرایی روح مطرح می‌سازد؟

برخی مسائل قابل تأمل

درک موضوع مرگ و مسائل پس از آن، به برخی دلایل اهمیت دارد و این موضوع گاهی تأثیر عمیقی برروی مسیحیان داشته است. برخی از مسائلی که ذهن مسیحیان را گاهی بخود مشغول داشته است به قرار زیرند:

۱- آیا ما می‌توانیم در مورد وجود حیات ابدی مطمئن باشیم؟

۲- هنگامی که ما می‌میریم چه اتفاقی می‌افتد؟

۳- در مورد کسانی که احضار ارواح می‌کنند و ادعا می‌کنند با مردگان ارتباط دارند، چه می‌توانیم بگوییم؟

۴- آیا مراسم سوزاندن مردگان برای مسیحیان جایز است و مسیحیان می‌توانند چنین مراسمی را انجام دهند؟

۵- چگونه می‌توانیم به اعضای خانواده‌ای که عزیزی را از دست داده‌اند ولی ایماندار نیستند خدمت کنیم و چگونه می‌توانیم آنها را تسلی دهیم؟

۶- چرا در عهدعتیق در مورد حیات پس از مرگ مطالب بسیار کمی وجود دارد؟

۷- نقش ماتم و عزا در زندگی یک مسیحی داغدار چیست؟

۸- آیا مسیحیان می‌توانند بشکلی آموزه تناسخ را بپذیرند؟

رویکرد پیشنهادی

در اینجا نیز باید از مقداری قوه تصور بهره بگیریم تا بتوانیم داده‌های کتاب‌مقدسی معتبری در این مورد بیابیم. مطالعه کلام خدا و بررسی برخی ایده‌ها بخشی از فرآیندی هستند که در پرداختن به الهیات کتاب‌مقدسی باید آن را درنظر گرفت. ما در این رویکرد پیشنهادی، برروی ایده حیات پس از مرگ متمرکز خواهیم شد اما در عین حال چون نمی‌توان از بررسی موضوع مرگ اجتناب نمود، اشاراتی نیز به این موضوع خواهیم داشت.

۱- نقطه شروع ما قلب انجیل، یعنی رستاخیز عیسی است.

رستاخیز بدنی بیانگر این است که انسانیت عیسی از مرگ رهایی یافت و نتیجه این رخداد صرفاً اثبات الوهیت عیسی نبود. اگرچه اناجیل در مورد رستاخیز همه ایمانداران مطالب کمی می‌گویند روشن است که این آموزه در زمان نگارش اناجیل آموزه‌ای شناخته شده بود و با عهدعتیق همخوانی داشت (برای مثال به انجیل یوحنا ۱۱ 23:ù۲۴ مراجعه کنید).

۲- برخی از واژه‌هایی که باید مورد بررسی قرار گیرند چندان روشن و واضح نیستند.

برای مثال واژه‌هایی چون: مردن، خوابیدن، مرگ، قبر، عالم اموات در عهدعتیق و رستاخیز، حیات ابدی، آسمان، جهنم و واژه‌های مشابه در عهدجدید واژه‌هایی هستند که هاله‌ای از ابهام آنها را احاطه کرده است. اما در عین حال برخی موضوعات اساسی و روشن وجود دارند که با واقعه رستاخیز در عهدجدید پیوند دارند و می‌توانند برخی سرنخهای کلیدی به ما بدهند. بنابراین رستاخیز عیسی به وعده‌های عهدعتیق به قوم اسرائیل تحقق بخشیده (اعمال ۱۳ 32:ù۳۳) و بنابراین موضوعی مربوط به عهد است (اعمال ۲ 30:ù۳۱، عبرانیان ۲۰:۱۳).

۳- اکنون اصول الهیات کتاب‌مقدسی را در مورد این موضوع بکار گرفته و این موضوع را بررسی کنیم.

موضوع حیات پس از مرگ را در قسمتهای مختلف کتاب‌مقدس بررسی کرده و به این موضوع توجه داشته باشید که درحالی که در عهدعتیق به موضوع حیات پس از مرگ اشارات بسیاری کمی شده است، چگونه می‌توان شکاف بین دو عهد را در مورد این موضوع پر نمود.

الف – آدم و حوا: مرگ بخاطر گناه عارض گشت، بنابراین بنظر می‌رسد که حیات ابدی از همان ابتدا مدنظر بوده است.

ب – پاتریارخها: برکات خدا در محدوده همین زندگی وعده داده می‌شوند. به مرگ بدون اینکه ارزیابی مشخصی درباره آن صورت گیرد، اشاره می‌شود. عالم اموات مکانی معرفی می‌شود که اشخاصی که این جهان را ترک می‌کنند در آنجا ساکن می‌شوند و این مکان، محل برخورداری از تمامی برکات معرفی نمی‌گردد.

ج – خروج: وعده‌ها در مورد زندگی طولانی در سرزمینی که خدا بخشیده است، هستند. حیات پس از مرگ وعده داده نمی‌شود.

د – کنعان و حکومت پادشاهی: همانند مورد ج.

ه' – نبوت : برکات خدا در دورانی که مربوط به آینده است ظاهر می‌شوند. قوم خدا احیاء خواهند شد (حزقیال باب ۳۷) و در سرزمینی جدید ساکن خواهند گشت. اما هنگامی که ملکوت خدا بعنوان دورانی معرفی می‌شود که بشکل کامل تداوم زمان حال نیست این سؤال بوجود می‌آید که پس چگونه نسلهای گذشته می‌توانند در آن سهمی داشته باشند. نخستین اشاره به رستاخیز در ارتباط با عهد مطرح می‌شود (اشعیا؛–ئ ۱۹:۲۶، ۱۳:۵۲، دانیال ۲:۱۲ و احتمالاً یعقوب ۲۶:۱۹). اما همه نبوتها این نگرش را در مورد رستاخیز و ورود به حیات ابدی مطرح نمی‌سازند (اشعیا ۲۰:۶۵).

و – اناجیل : اعمال عیسی در شفا دادن اشخاص و زنده کردن مردگان بخودی خود بیانگر رستاخیز همگان نبود. باوجود این هنگامی که این اعمال با تعالیم او در مورد ملکوت و رستاخیز خودش درنظر گرفته می‌شوند، ارتباط آنها با رستاخیز همگان مشخص می‌شود.

ح – اعمال رسولان: موعظه رسولان برروی رستاخیز عیسی بعنوان تحقق عهد و وعده‌های ملکوت تأکید می‌نمود.

ز – رسالات: رستاخیز عیسی در رسالات نیز نقشی محوری و کلیدی دارد. رسالات و بخصوص رسالات پولس با طرح نگرشی الهیاتی در مورد این رخداد، پیوند ناگسستنی بین رستاخیز عیسی و ایمانداران را که «در مسیح» هستند، نشان می‌دهد. عیسی با رستاخیز خود نشان می‌دهد که سرمنشأ نوین نژاد قوم خدا است. با توجه به این حقایق دیگر هیچ امکانی برای پذیرش ایده تناسخ باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

بررسی کلی موارد مطروحه فوق ما را به نتایج خاصی می‌رساند که باید آنها را بیازماییم:

۱- آفرینش تعهد نخستین و پایدار خدا را نسبت به خلقت خود نشان می‌دهد که خلقت مادی را نیز دربرمی‌گیرد.

۲- بخاطر گناه، مرگ وارد جهان شد اما خدا تعهد نخستین خود را فراموش نکرد.

۳- این تعهد در عهد نجات بیان گشت.

۴- اگرچه وعده‌های عهد در ارتباط با عصر حاضر داده می‌شوند، هیچ اشاره‌ای به حیات پس از این زندگی نمی‌شود. باوجود این اشاره به جهان اموات نشان می‌دهد که مرگ ما را نابود نمی‌سازد.

۵- هنگامی که وعده‌های عهد در ارتباط با جهان آینده داده می‌شوند، موضوع حیات پس از مرگ مطرح می‌شود. باوجود این جهان آینده تنها در قالب جهانی مادی که وجود جسمانی در آن دیده می‌شود مطرح می‌گردد. رستاخیز تنها طریق ممکن برای انسانهای این جهان است تا بتوانند در جهان آینده سهمی داشته باشند.

۶- رستاخیز عیسی بیانگر وفاداری خدا نسبت به وعده‌های عهد خود است. نگرش عهدعتیق در مورد زمین جدید در عهدجدید نیز حفظ می‌شود.

۷- مسیحیان در این جهان با خداوند خودشان می‌میرند اما عهدجدید برروی رستاخیز از مردگان تأکید دارد. این امر در زمان بازگشت مسیح و همراه با تجدید حیات کل جهان مادی صورت می‌گیرد.

سؤالاتی برای تفکر و تأمل بیشتر

۱- در مورد روح انسان اساطیر بسیاری وجود دارند. یکی از دلایل وجود ابهام و مشکل در این زمینه این است که این واژه در عهدعتیق و عهدجدید معانی بسیاری دارد. با کمک یک آیه‌یاب مواردی را که این واژه در کتاب‌مقدس مطرح شده است بیابید و بررسی کنید. آیا از کتاب‌مقدس قسمتهایی را می‌توانید ذکر کنید که نشان می‌دهند مردگان هنگامی که در انتظار رستاخیز خود هستند آگاهانه از حضور مسیح برخوردارند.

۲- شما کودکی را که سگ کوچولوی مورد علاقه‌اش را از دست داده است و از شما سؤال می‌کند: «آیا سگ من به بهشت خواهد رفت؟» چگونه دلداری می‌دهید؟

۳- آیا می‌توانید دلایلی کتاب‌مقدسی را ذکر کنید که چرا مسیحیان باید دفن شدن مردگان را برسوزاندن آنان ارجح بدانند؟

واژه‌نامه

تمثیلی Allegorical

تمثیل Allegory

امر واقع Antitype

آخر زمانی Apocalyptic

آخر زمان Apocalyps

انسان‌مداری خداباورانه Theistic Huanism

رویکرد Approach

مقدمات کتاب‌مقدسی Biblical Intriduction

الهیات کتاب‌مقدسی Biblical Theology

خداباوری مسیحی Christian Theism

جزمی Dogmatic

اصول اعتقادات، جزمیات Dogmatics

دوگانه‌انگاری، ثنویت Dualism

آخرت‌شناسی Eschatology

انجیلی Evangelical

فلسفه تکاملی Evolationary Philosophy

تأویل Exegesis

الهیات تأویلی Exegetical Theology

آفرینش از نیستی Ex Nihilo

جلال یافتن Glorification

تأویل دستوری - تاریخی Historical Exegesis _ Grummatico

تفسیر Hermeneutics

الهیات تاریخی Historical Theology

تجسم Incarnation

مصون از خطا Infallible

تعبیر Interpretation

عادل‌شمردگی Justification

شناخت Knowledge

لفظی، حقیقی (در تقابل با تمثیلی و مجازی) Literal

لفظباوری Literalism

لفظباورانه Literalistic

نقد ادبی و منبع Literary and Source Criticism

الهیات شبانی Pastoral Theology

از پیش تعیین‌شدگی Predestination

مشایخی Presbyterian

مکاشفه پیشرونده Progressive Revelation

پیش‌نمونه Pro to type

عنایت الهی Providence

نقد تنظیم متن Redaction Criticism

مکاشفه Revelation

تقدیس Sanctification

انسان‌مداری غیردینی Secular Huanism

التقاطگرایی Syncretism

نقادی متن Textual Criticism

انسان‌مداری خداناباورانه Atheistic Humanism

الهیات، یزدانشناسی Theology

تعالی، فراباشندگی Transcendence

مراقبه متعالی Transcendental Meditation

نمونه Type

نمونه‌شناسی Typology

رستگاری عام Universalism